

کرامات و خوارق عادات جناب ولایت مآب از حد بیرون و از حد افزون است. اگر تمام در این مجموعه مثبت گردد از مقصد دور می‌مانیم. لهذا حالا به این قدر اکتفا می‌رود.

بدان ای درویش که بعد از فوت عالی جناب شیخ بزرگوار ولایتی چند به ظهور رسیده و جمعی از صلحا و معتقدان خوابی چند دیده اند که آنها نیز دلالت بر کرامات آن جناب می‌کند، به میامن توفیقات الهی در این مختصر درج می‌شود. جمعی از مریدان و موالیان کتب متعدده پرداخته و بر صفحه روزگار تبیین نموده‌اند، لهذا فقیر حقیر قلم از آن کوتاه و کشیده داشت و رجوع آنها به مطالعه آن کتب حواله نمود

ای عزیز کمالات و حالات آن جناب بسیار است. حالا شمه‌ای از آن در این

مختصر اندراج می‌یابد

[ ۶۹ ب ] شیخ قطب الدین ابراهیم فرموده که يك لحظه اوقات قدسی ساعات آن جناب ضایع نبودی و به امور دنیا کم مشغول شدی، الا بر حسب ضرورت و آن هم موافق شرع شریف بودی و در مبادی حال ریاضات بسیار کشیده و در آخر ایام حیات اغذیه لطیفه طیبه جهت تقویت بدن و مدد طاعت تناول فرمودی و تمام لیالی به طاعت و عبادت قیام نمودی و در میانه صحرای ابرقوه و یزد کمابیش هزار موضع سنگ قبله نهاده و مسجد ساخته و نماز گزارده<sup>۱</sup> و از اشغال پسندیده او یکی آن بود که پشم رشتی و تاجها<sup>۲</sup> به سوزن چپیدی و بهر کس دادی، بیت :

زهی تاجی که اکثر تاج داران

اگر چه داشتندی سر فرازی

همه خواهان آن بودی کز آن تاج

کند آن خسروان را دلنوازی

و از مکارم اخلاق و اشفاق آن جناب یکی آن بود که بسیاری با حضرات ماضیه نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب طریق ادب و حرمت مرعی داشته تا غایتی که نقل

۱- اصل: گزارده ۲- اصل: تاجها، نسخه وزیري: تاجها. «تاجچه» هم در لغت

بزدی معنی دارد و طاقه پارچه است.

نموده اند که چون عالی جناب ولایت شعار شیخ الاسلام اعظم قره اولیاء العالم حاجی زین الدین علی شاه اجابت دعوت ربانی فرموده بود [۷۰ الف] آن جناب از پیداخوید به اراده پرسش تعزیه از راه تفت متوجه شد . چون به تفت رسید در آن نزدیکی کاروانسرای بود که جناب مشارالیه بنا فرموده بود و قریب رودخانه بود و سیلاب آمده و دیوار انداخته بود . جناب قدس سره توقف فرمود و استاد واجرا طلب نمود و باز به حال عمارت آورد . چنانچه سنگی هست و قدم مبارک آن جناب به آن رسیده و اکنون بر گوشه دیوار است . بعد از آن هر گاه سیلاب به مقابل آن سنگ رسید به قدرت الله تعالی میل داده به طرف دیگر می رود و این معنی مشهور گشته و به زبانهای خاص و عام افتاده و مردمان جای قدم شیخ بزرگوار را زیارت می کنند .

۱۰ بعد از اتمام عمارت به بندر آباد [تشریف] فرمود و به خانه ای که مشهور است به «خانه جولاهان» نزول کرد و سه روز گذشته به خانقاه رفت و به تعزیه حاضر شد . حضرت شیخ الاسلام اعظم افتخار اولیاء ما تقدم شیخ حاجی محمد شاه نورالله مرقده که صاحب عزا و برادر بود عزم کرد که به دیدن بابا شیخ علی رود . جمعی گفتند که او مرید است و شما فرزند و برادر فوت شده او را باید آمد تا شمارا ببیند . آن جناب فرمود آنچه حق تعالی به او کرامت کرده حالی غریب و عجیب است ، اما مصلحتی می داند که نمی آید ، ما برویم . چون برفتند جناب بابا شیخ علی فرمود مرا [ ۷۱ ب ] به دیدن شما می بایست آمد ، بنا بر موانع تقصیر شد . حاجی شمس الدین محمد شاه فرمود الحال به خانقاه تشریف دهید . در جواب گفت نخواهم آمد ، زیرا که در طریقت راست نباشد که من پا به آستانه سلطان حاجی محمود شاه گذارم و آواز پای من به مرقد سلطان نرسد . این بی آدابی نخواهم کرد و نرفت و چون مراجعت نمود روی بر روضه آن جناب کرده به عقب می رفت تا از دیوار بست بیرون رفت .

۲۰ شیخ قطب الدین ابراهیم نقل کرده که جناب ولایت قباب در تواضع و تفقد احوال میان امیر و فقیر تفاوت نهادی و هر یکی را جهت تبرک قرصی نان و قرصی پنیر دادی و روزه سنتی بسیار داشتی . چون میهمانی رسیدی افطار فرمودی .

## ایضا

- شیخ قطب الدین ابراهیم نقل کرده که عالیجناب ولایت شعار در اواخر عمر مدت شانزده سال تردد نکرد و چند سال باصره منوره بر اگیار نگشود و مدت‌ها حرکات ظاهری از آن جناب حرمان یافته بود، تا به آن غایت لقمه‌ای که تناول می فرمود من به دهان مبارکش می گذاشتم. روزی به همان کار قیام داشتم. فرمود حاضر باش که مویی دارد. [۷۲ الف] چون نیک احتیاط کردم یک تار موی باریک در آن میان بود. گفتم نه شما فرمودید که نمی بینم، چگونه موی چنین باریک وضعی را دیدید؟ فرمود جمعی هستند که نمی خواهیم که ایشان را ببینم، از آن چشم برهم نهاده ام.
- انتقال عالی جناب شیخ بزرگوار از دار فانی به سرای جاودانی روز یکشنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و در آنوقت ۱۰ سن شریفش از نود عام متجاوز شده بود، بر حسب الوصیه آن گوهر گرانمایه را در موضع پیداخوید به بقعه شریفه مدفون ساختند.

زهی مزار فلک اشتباه شیخ علی

که هست ملتجاً خلق جمله عالم

- ۱۵ گذشت مرتبه قدرش از نهم افلاک  
به صدق هر که درینجا نهاده است قدم

ایا کسی که توجه به حضرتش داری

بیا مآثر الطاف بین و فیض کرم

- جناب شیخ قطب الدین ابراهیم بر سر روضه آن جناب مجاور شده در خدمت فقرا و مساکین خود را معاف نمی داشت تا آنکه او را شوق ملاقات پیر بزرگوار غالب گشته سفر آخرت اختیار نمود. و بعد از آنکه یازده سال از فوت آن جناب گذشت بقعه حوالت به عالی جناب شیخ الاسلام اقدم کرم حاجی شمس الدین محمد شاه شد و از اسباب بقعه چیزی ظاهر نبود. عالی جناب مشارالیه همگی همت به رواج و رونق بقعه مذکوره مصروف داشت و ارواح مقدسه حضرات ممد و توفیق ربانی
- ۲۰

قرین گشت و درابتدا پنج قفیز زمین خریده وقف سر کار نمود و شیخ ولی مبرور سعید شیخ عبدالدین داود علیه الرحمه [ ۷۲ ب ] حواله به خدمتش کردند و خدمتش اولاً تمام املاک پدری خویش وقف کرد و آنچه در تحت تصرف خود داشته از املاک و اسباب و اغنام و دواب و غیره رقبات موقوفه بقعه منوره موصوفه کرد. و در وقتی که امیر ترمش به داروغگی یزد تعیین گردید عمارتی چند در پیش مدفن بنا نهاد و بعضی املاک خریده وقف سر کار گردانید. و عالی جناب شیخ شمس الدین حاجی محمد شاه نیز املاک و رقبات خریده داخل کرد و چون رونق و زینت بقعه مذکوره و خانقاه اشتهار تمام گرفته بود و مدت چهل و دو سال بر آمده خلائق بسیار از اطراف و جوانب متوجه و متردد می شدند در پیش عمارت امیر ترمش عمارتی دلگشا به غایت نزهت مبنی بر دو طبقه از آجر و گچ بنا فرمود و به دو اربعین که عبارت از هشتاد روز باشد به اتمام رسید و حال آنکه از غرایب است مثل این عمارت به این مقدار ایام تکمیل یافته از مناظر و صفهها و چهار جانب تحتانیه و فوقانیه. فاما چون میامن علو همت اولیا الله سرکاری کند امثال این و صد چندین غریب نباشد و از غایت صدق نیت و صفای طویت محاسبه استاد و اجرا و عمله اصلا در میان نیاورده و [ ۷۳ الف ] مرقوم و مکتوب نگردانید.

بعد از اتمام عمارت ربع محصولات خانقاه به دستور هر سال بود و عمارت چنین ساخته شد و در آخر سال به خلاف سالها غله و سایر اجناس هنوز در خانقاه مانده بود. مقصود کلی و مطلوب اصلی بانی این مبانی رعایت جانب فقرا و صلحا بوده و از این جمله از قبیل صدقاتست و از تصدق خسران و نقصان لازم نمی آید، بل سمت تزیید و تضاعف می پذیرد، بیت:

هر که اورا روی دل همواره در کار خداست

کارش از لطف الهی یافته نشو و نماست

بنده سعیمی می کند دروسع حال خود ولیک

دم بهدم وی را مدد از فیض لطف کبریاست

اینچنین توفیقاها گردد رفیقش بی گمان

هر خردمندی که از جان دوستدار اولیاست

استاد شرف الدین گفته که من سرّی عجیب درین بنا دیده‌ام . مدتی که به

کار این عمارت مشغول بودم چنان می‌یافتم که هر خشتی که من می‌گذاشتم ده

خشت دیگر به کار می‌رود و ازین حال متعجب بوده و چه جای تعجب، شعر:

در کار خیر هر که نمودست جد و جهد

البتّه دست غیب مرو را مدد کند

در راه خیر گر بنهی یک قدم به صدق

حق با تو لطف و موهبت بی عدد کند

۱۰ و از عجایب قضایا [که] در بنای عمارت بقعه مبارکه واقع شد آن بود که روزی

که طاق صغه می‌بستند [۷۳ ب] از بالای طاق خشتی پخته از دست استادها

شد . طفلی در پایین ایستاده بود و عرقچینی بر سر داشت و بر سر او خورد و خشت

به‌ده پاره شد و آن طفل را هیچ الم نرسید . آن نیز از جمله کرامات و ولایت عالی-

جناب شیخ بود ، شعر:

۱۵ کسی که شد سپرش دوستی اهل خدا

نیاورند بر او اهل روزگار شکست

### ایضاً

شیخ الاسلام سعید شمس الدین حاجی محمد شاه فرموده که سال اول

که بنیاد عمارت خانقاه شد اندک محصولی بود و خرج بسیار واقع می‌گشت و

۲۰ اندیشه و تفکر رومی نمود چنانچه موجب حزن بودی ، و اسباب خانقاه ار هر جهت

خریده می‌شد و غله به‌بهای آن می‌رفت تا آخر سال و چون غله نو می‌رسید هنوز

مقداری غله کهنه در انبار مانده بود ، تعجب از آن می‌رفت . روزی جمع محصول

و اخراجات سفره خانقاه و غیره می‌خواست که بر جای نوشته به مفصل در آورد و

گمان آنکه هنوز تمام ننوشته، چون در میزان خرج نگاه کرد سوای آنچه به‌خرج

سفره رفته بود فاضل از جمع می نمود . دانست که اضافه از برکت کرامت شیخ عالیقدر است . اگر متصرفان بلاد عقل و کفایت [ ۷۴ الف ] و محاسبان ممالک فهم و درایت خواهند که يك دفعه از دفعات ولایت اوويك بابت از کرامت بی نهایت او بردفاتر او هام و طوامیر افهام نقش کنند حرفی از آن فی بدالشهور و الاعوام در تحت ضبط نتوانند در آورد . چه جای آنکه مجملی از مفصلات بل رقمی از مسوداتش ثبت توانند نمود ، بیت :

آنرا که بر خزاین الطاف کردگار

باشد برات موهبت و فضل بی شمار

هر چند بیش صرف کند در طریق خیر

افزون کند ورا کرم آفریدگار

نقل است که چون همای همایون فرّ روح بزرگوار عالی جناب شیخ علی به حظایر قدس و حدایق انس طیران فرمود بعد از يك سال بارندگی عظیم شده بود وسیل رحمت از ابر عنایت به هواداری زیارت وجود باجودش متوجه مدفن ریحان مخزن و مرقد رضوان مسکن گشته و شیخ مرحوم قطب الدین ابراهیم علیه الرحمه در آن حال به ابر قوه رفته بود . به واقعه اخبار او فرمود که افطار امطار بر قبر من بارانست و کرباسی که به کفن من کرده اند از عدم مناسبت برتن من بارانست .

شیخ قطب الدین ابراهیم به بیدار خویب آمد و سردرج درر اقبال و برج دراری افضال [ ۷۴ ب ] را باز کرد ، دید که بعضی از بعضی خوشتر شده و آنجا که قدم مبارک آن جناب بود لون کرباس گردیده ، دیگر بار تخته تخت را به غسل جدید آن عالی جناب تزیین کرد . و از ولایت بی نهایتش یکی دیگر آنکه شیخ قطب الدین ابراهیم در اثنای غسل جدید محاسن مبارکش را شانه کرد ، يك تار موی از وی جدا نشد .

بدان ای مرید صاحب اعتقاد که عالی جناب شیخ الاسلام سعید شمس الدین حاجی محمد شاه در عمارت مزار و خانقاه و بقعه رفعت دستگاه و در باب رواج و

رونق سعی موفور به ظهور رسانیده و املاك و رقبات و بساتین از حاصل آن سرکار خریداری و داخل موقوفات نموده. و همچنین بسیاری از مریدان و معتقدان و موالیان مزارع و باغات احداث نموده به آنها داخل کرده اند و حاصل آنها به حدی رسیده بوده که محاسب و هم از حساب آن به عجز اعتراف می نموده و در رفاهیت فقرا و مساکین و ارباب استحقاق کمال سعی به ظهور می آورده اند. درین ایام به ۵  
 خلاف ماضی متغلبه به عنف بعضی از مزارع و املاك از ید متولی انتزاع نموده اند و ارباب وظایف [۷۵ الف] ابرام شعار و عمال و مباشرین تغلب دثار دست تطاول از آستین جرأت دراز کرده قلیلی حاصل که مانده نوش جان می نمایند و از روح پرفتوح شیخ کثیرالحلم آرم ندارند و مزار منور و خانقاه مطهر رو به خرابی نهاده و فقرا و مساکین محروم و آواره گردیده اند. ۱۰

برضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که مسود اوراق از عالم جهالت وضلالت و حبّ جاه و دولت غافل از مضمون این ابیات که، شعر:

کار به دولت نه به تدبیر و راست

تا به جهان روزی و دولت کراست

۱۵ مرد ز بسی دولتی افتد به خاک

دولتیان را به جهان در چه باک

مستوفی موقوفات دارالعباده یزد شده پشت بر مسند استیفاء نهاد و هاتف غیبی ندای این مقال درمی داد، بیت:

این چه نشاطست کزو خوش دلی

۲۰ غافل از خود که به خود غافل

و این بی خبر خود را به لباس زهاد در نظر خلائق جلوه می داد و مال اوقاف خصوصاً حاصل سرکار شیخ کرامت دثار به بهانه رسومات و مواجب و حق الجعاله بر خود مباح می دانست و از معنی بیت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرین کلام غافل که، [۷۵ ب] بیت:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام ولی بهز مال او قافاست

عاقبت الامر به شئامت مال وقف از وطن مألوف و از صحبت دوستان یکدل جدا

و محروم مانده به ولایت هند سیه روز گارافتاد ، شعر:

چون ز پی دانه طمع خام کرد

خویشتن آواره آن بام کرد

چون ز پی دانه هوسناک شد

مقطع این مزرعه خاک شد

آب رساند این گل پرورده را

زد به سرانندیب سراپرده را

شیخ سالک ناصح ضیاء الدین یوسف علیه الرحمه

بردرای عالم آرای سالکان مسالك تو فیق و ضمیر منیر عارفان معارف تحقیق

پوشیده نخواهد بود که ضیاء الدین یوسف چوپان اغنام سرکار سلطان اولیا سلطان

حاجی محمود شاه ولی بود و بعد از آنکه عالی جناب ولایت مآب بابا شیخ علی

علیه الرحمه والغفران دست ارادت در دامن دولت سلطان اولیا زد و آن حضرت او

را به شیخ یوسف سپرد که در خدمت تو و به امر چوپانی قیام داشته باشد

روزی سلطان به ضیاء الدین یوسف فرمود که گوسفندان [ ۷۶ الف ] سرکار

خانقاه از «مزرعه بادکان» به قریه بندر آباد باید برد. شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود

که بندر آباد علف نیست و تقاعد نمود. تا آنکه روزی حضرت سلطان به خادم فرمود

که گله به راه بندر آباد بران. هر چند خادم سعی نمود و آواز داد گوسفندان

نمی رفتند. شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود علی بنیمان گله بخوان و به راه بندر آباد

برو. آن جناب پیش شده گوسفندان از عقب روانه شدند. چون يك فرسخ رفتند

ضیاء الدین یوسف متوجه شد و در محلی که «بر که سر» می گویند، سلطان اکابر

اولیا نظر جلالی به جانب ضیاء الدین یوسف انداخت. چون به بندر آباد رسیدند



شیخ یوسف را مرضی طاری شد و فرمود ای علی بنیمان در آن محل که حضرت سلطان نظر به جانب من انداخت و به تیغ سیاست و سهم صلابت مرا که مقبول حضرت بودم به یک نکته مقتول کرد و بعد از چهار روز به جانب ریاض رضوان خرامید .

مشهور است که آن جناب مغفرت مآب را ترك و تجرید به مرتبه ای بود که از

- ۵ دنیا بهای قرص نانی و خرقة ای قدرت نداشت و حضرت سلطان از وجه خانقاه مراعات [ ۷۶ ب ] و تفقد او می نمود .

نقل است که عالی جناب شیخ تاج الدین علی بنیمان در صغر سن ملازم شیخ

عارف محقق ضیاء الدین یوسف شبان بود . یک نوبت گوسفندان خانقاه بندر آباد [ را ] به قریه زارچ برده بودند . در آنجا باغی بود و تعلق به حکام داشت . گله در آن

- ۱۰ باغ بود . یک طرف صیفی از پنبه و ذرت و غیره زرع کرده بودند و به تازگی آب داده بودند و گوسفندان در طرف دیگر چرا می کردند . روز جمعه شیخ ضیاء الدین یوسف اراده رفتن مسجد نمود و گفت ای علی حاضر باش و مگذار که گوسفندان در میان زراعت روند و خرابی کنند . چون شیخ یوسف به نماز جمعه رفت اتفاقاً خواب برعالی جناب ولایت مآب شیخ علی غلبه کرد و گوسفندان در زراعت رفته خرابی بسیار کردند . چون از خواب در آمد دید که صیفی ضایع و معطل شده . از ۱۵ این صورت خاطرش متغیر شد . گوسفندان را رها کرد و عازم ولایت خود شد . در راه شیخ ضیاء الدین یوسف رسید و فرمود هیچ دغدغه نیست ، باز گرد . چون در باغ رفتند گوسفندان به همان موضع که شیخ ضیاء الدین یوسف [ ۷۷ الف ] باز داشته بود قرار داشتند و هیچ خلل در زمین صیفی ظاهر نبود ، بیت :

- ۲۰ بزرگوار حکیمی که در زمین موات

مزارع کرم او نبات رویاند

عجب مدار ز صنعش که چون خراب شود

ز فضل خود به همان حال باز گرداند

جناب تقوی شعار کرامت آثار شیخ الاسلام سالک ناسک منظور  
الاولیاء الکبار شیخ عزالدین داود علیه الرحمه

آن جناب فرموده که من در صغر سن همواره رفتمی در حوالی صومعه منوره سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه و ازدور بنشستمی و سر برهنه می کردم وزاری می نمودم و می گفتم الهی تو میدانی که حضرت سلطان اخلاص و طلب مرا واقفست، غایبانه چه شود اگر نظر فیضی حواله فرمایی که مرا موجب رفعت دارین وحشمت منزلین شود. هر نوبت از اندرون صومعه که مجمع روحانیان و مورد مقرران است دو اشارت صدور می یافت به آواز بلند، چنانچه مرا تنبیه شدی و موجب بسی ترقی بودی: یکی «التعظیم لامر الله والشفقه علی خلق الله» و یکی دیگر «عناية الازلیه کفایة الابدیة»، و در ضمن این دو افاده چندین هزار سعادتست [ ۷۷ ب ] بلکه [در] تمام کتب و شروح اگر تحقق و تعمق نمایند راه هشت بهشت به این چهار کلمه میتوان رفت، شعر:

ای دل ببین که حسن عنایت چه می کند

در بنده پروری و رعایت چه می کند

آن را که نیکبخت ازل آفریده اند

عقلش چه حاجتست و کفایت چه می کند

منقول است که خواجه حسن تورانیشتی گفت با جماعت حرّاز حرز بلوک

قهستان می کردیم. چون به نصر آباد رفتیم در حین توجه به صحرا شیخ عزالدین

داود فرمود به حرز مزرعه «مردوک» مروید و آن مزرعه تعلق به خدام شیخ می داشت.

مرا دغدغه خاطر بود. گفتم دو کس برویم و احتیاط کنیم و هیچ نگوئیم و کسی

همراه ما نبود. چون باز گشتیم شیخ عزالدین داود سفره فرستاد و دکانچه بزرگ در

زیر درختی بسته بود و ما نشسته بودیم و اثر قهر در بشره مبارکش پیدا بود. چون

بنشست تازیانه ای بدست مبارک داشت و اشارتی می فرمود و ما همه و همه کرده بر خاستیم

و بر پشت تلی رفتیم. بعد از یک ساعت به حال بسطت باز آمده ما را طلب فرمود تا

اکل نمودیم و رخصت نموده به محل دیگر رفتیم و در وقتی که حاصل صیفی [۷۸ الف] رسید به همان مهم متوجه شدیم. چون به پای آن درخت رسیدیم با وجود آنکه درختی قوی و به غایت بزرگ بود و قریب صد سال از غرس آن گذشته بود خشک شده بود و ما آن را از کرامت شیخ عزالدین داود دانستیم که در وقت حرز شتوی در پای آن درخت طیش فرموده بود.

نقل کرد محمد میمونه که در زمان امیرزاده رستم شصت هزار دینار آقچه عراقی از اموال «ورزنه» برات بر رقبات سر کار عالی جناب ولایت مآب کرده بودند و من در ملازمت شیخ عزالدین داود به اصفهان رفتم، شاید که تخفیفی شود. چون به اصفهان رسیدیم ما را به دست شش محصل دادند. محصلان به تشدد درآمدند. شیخ فرمود سه روز مهلت دهید که حق تعالی در ادای آن بر ما توفیق خواهد داد. بعد از مهلت به خلوت نشست. من فکر کردم که شیخ به نیت صادق توجهی می بندد یا قرضی خواهد کرد. بعد از سه شب وقت نماز خفتن مرا گفت برخیز و امامت کن. چون من هرگز امامت نکرده بودم عذر می آوردم. [۷۸ ب] بعد از مبالغه بسیار پیش رفته اقامت گفتم. شیخ دست برداشت و به تضرع هر چه تمامتر گفت الهی شرفلان و فلان را از ما کفایت کن و نماز بیست صبحگاه شیخ امامت کرد و نماز فجر کردیم. بعد از آن گفت برو و آبی بیاور که مرا غسل می باید کرد. تعجب کردم که نماز گزارد<sup>۱</sup> را کنون غسل می کند، چه حکمتست. لاعلاج آب آوردم تا غسل کرد. آنگاه فرمود برخیز که روانه یزد می شویم. من خرم گشتم و با خود گفتم حالا بگریزیم تا بعد از این چه روی دهد. چون يك منزل رفتیم در پای درختی منزل کردیم. ناگاه سه سوار از راه اصفهان پیدا شدند. چون به نزدیک رسیدند پیا [ده] شده پیش آمدند و دست مبارک شیخ را بوسیده بر چشم نهادند و عرض نمودند که امیرزاده رستم شما را می طلبد. مراجعت کرده به اصفهان آمدیم و چون به حوالی دولتخانه<sup>۲</sup> پادشاهی رسیدیم امیرزاده به تعجیل به استقبال

آمد و فرمود که محصلان شما هر شش نفر به یکبار از لباس حیات بیرون رفتند و در مظموره<sup>۱</sup> عدم منزل گزیدند. من آن وجه را [ ۷۹ الف ] به تخفیف مقرر نمودم .  
 بدان ای درویش که جناب شیخ عز الدین داود هیبتی چنان داشت که هر پادشاه عالیشان و اکابر و اعیان که بفریارت او می آمدند از جذبات و حالات آن جناب لرزه بر ایشان می افتاد و بی رخصت نزد او نمی توانستند رفت و بی اشارت و بی اجازت نمی توانستند نشست. والیوم باوجودی که ظاهراً از نظر خلائق مختلفی و در قریه نصرآباد قهستان مدفون است، هیچ کس در آن موضع به تجرّع روح روحانی و به آشامیدن شراب ارغوانی لب نمی تواند گشاد. و اگر جاهلی از راه جهل و غرور و از عالم بی خبری جامی از انگوری در کشد بی شك قدم در وادی عدم می گذارد و این معنی به کرات تجربه و مشاهده اهل بصائر شده، لاجرم متوطنان آن موضع از بزرگ و کوچک شیشه و پیاله از دست گذاشته اند و همگی شکسته خاطر از اشک عقیق رنگ رخساره رالعل گون ساخته اند .

شیخ اقدم سعید المشهور [ ۷۹ ب ] بوفور الکرامات المعروف  
 بعلم المقامات شیخ شمس الحق والدین محمد بن بهاء الدین  
 نورالله قبره

شیخ مشارالیه به چند خواص مخصوص بود. اول آنکه دایماً در بند آن بود که غمی از دل درویش غمزده بردارد ، دیگر آنکه بسیار دوست داشتی که کسی را مهمی ساخته گرداند و از بند قید و گرفتاری خلاصی دهد ، دیگر آنکه اعانت فروماندگان بر خود واجب و لازم شمردی ، دیگر آنکه نخواستی که اصلاً پرده هیچ آفریده دریده شود .

چنانچه نقل است که شبی به صحرا رفت، دید که یکی از اکره و برزیگران او از خرمن شیخ خرواری گندم بار عوامل کرده به خانه خود می برد . مشارالیه در پس دیواری رفت تا آن شخص او را نبیند و شرمنده نشود و جناب شیخ هرگز آن را به روی او نیاورد و اظهار نکرد .

نقل است که جماعتی چوپانان در صحرای شهر بایک بودند. اعراب فولادی بیامدند و گلهٔ ایشان براندند و ببرند. حاجی نامی که [۸۰ الف] سالار بود بیامد و استغاثت نزد شیخ شمس الدین محمد آورد. مشارالیه اعراب را طلب نمود و فرمود گوسفندان را باز دهید. ایشان قبول نکردند. او دستار از سرمبارک در هوا انداخت و در میان هوا بایستاد. آن جماعت متنبه شدند و گوسفندان باز دادند. ۵ خوارق عادات او بسیار است. جهت تبرک به همین قدر اختصار رفت.

### سلطان حاجی مسافر

آن مسافر شاهراه حقیقت و آن سالک شهرستان طریقت به اعانت و همراهی توکل در بلاد و امصار جهان گشته بود و در اثنای مسافرت چون به قصبهٔ طیبهٔ مهریجرد که از فسحت ساحت و نزهت فضا رشک گلستان جنان و آب زلالش از غایت [گوارائی] عذوبت فزای چشمهٔ حیوان و هوای روح افزایش روح بخش حور و غلمان، شعر:

بحر مسجورست آبش یا زلال سلسبیل

عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان

۱۵ باد و آب اوست چون باد مسیح و آب خضر

باد جان بخشش چو جان و آب دلجویش روان

— رسید در «محلّهٔ مهر آباد» به سر چشمهٔ «ارزاندازان» که، شعر:

هستند متفق همه عالم که هیچکس

زینگونه جایگاه ندیدست هیچ جای

۲. منزوی گردید و بعد از اندک زمان رخت هستی بر بسته مسافر دیار عدم شد و در همان مکان مدفون گشت. یکی از ارباب جاه و جلال خانقاهی محقر بر سر مزار آن مسافر بلاد عقبی ساخت و باغی مشجر نمود [۸۰ ب] و چنار و سفیدار و غیره درختان در اطراف خانقاه غرس نمود و میان «بغداد آباد» و «مهرپادین» و «ارزاندازان» از هر یک قدری به اراضی و باغات وقف سرکار نمود. چون حاصل سرکار

مزبور جمعی به علت وظیفه و مواجب و غیر ذلك متصرف می‌شوند مزار و خانقاه بایر و از رونق افتاده بود در سنهٔ تسع و سبعین و الف مسود اوراق را توفیق ممد و معاون گردیده به تعمیر آن پرداخت و به قدر مقدور و ضرورت در آبادانی آن سعی نمود. امید به کرم قادر مختار آنست که این آواره وطن را از دارالقید هندوستان به راحت آباد یزد رساند تا در عمارت مزارمنور و خانقاه مطهر آنچه مقدور و ممکن بوده باشد به عمل آورد و مؤذن و حافظ و خادم تعیین کرده مرسوم و جیره در وجه هر یک مقرر نماید، بحرمة محمد و آله الطاهیرین.

\* سلطان العارفین سلطان قطب الدین علیه الرحمة و الغفران

آن حضرت ولایت منقبت شهریاری صاحب شوکت و جهاننداری عالی همت بود. کیاست و شجاعتش به کمال و گنجینهٔ سینه‌اش از نقود علوم مالا مال. مؤلف «تاریخ جدید یزد» مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در سنهٔ اربع و سبعمائه که حسب الارادهٔ پادشاه بی انباز زمان زمام اختیار سلطنت یزد به کف کفایت ابومنصور سلطان قطب الدین بن سلطان وردان قرار گرفت و ابواب ولایت بر روی روزگارش گشوده به حسن کردار و گفتار آن جناب رسم جوربرافتاد و نامهٔ عدل انوشیروان و بذل حاتم در نور دیده گشت شبها به طاعت و عبادت به روز آورده روزها با علما و فقهای ملت بیضا به مباحثه اوقات می گذرانید و اکثر اوقات بر همه فایق می آمد. نقل است که در آن ایام درویشی از مجذوبان به یزد آمد و روزی به غایت گرسنه شده چیزی نیافت و کسی نیز به حال او نپرداخت. درویش از شدت جوع و به سبب بی طاقتی در بازار نانی از دکان خبازی برداشت. مرد خباز به جبران را باز گرفته درویش را رنجانید. آن فقیر به دکان دیگر رفته با او همان معامله کردند. ۱۰

درویش دل ریش گرسنه و نالان به «مسجد فرط» داخل شده در گوشه [ای] سر بر زمین نهاد و گفت سر بردارم تا این شهر خراب نگردد. سلطان قطب الدین برفراز تخت سلطنت به نور ولایت این معنی را دریافت نمود. همان ساعت سوار شده به «مسجد فرط» رفت و نزدیک درویش نشسته سر او را بر زانو نهاده گفت روا می‌داری که به جهت گرده نانی ولایتی خراب گردد؟ درویش چون این سخن بشنید سر برداشته

گفت در مملکتی که چون تو پادشاهی باشد هر گز خراب نشود و روز به روز معمور و آبادان تر گردد .

- و همچنین منقول است که شیخ تقی الدین استادان که از کبار مشایخ آن عصر بود و در خطه بهشت منزله یزد بر سجاده دین دازی نشسته بود روزی او را تب گرفته سر بر بستر ناتوانی گذاشت . شیخ گفت ای تب از صحبت من چه میخواهی ،  
 نزد سلطان قطب الدین رو که او ترا عزیز و گرامی دارد و شیره و شربت دهد و در  
 جامه اطمس و کمخا خواباند . تب در حال از وجود مبارک شیخ زایل شده سلطان را  
 تب گرفت . پادشاه ولایت قباب در بستر تکیه فرموده سه روز به شیره و شربت مداوا  
 نمود . روز چهارم شخصی را به خدمت شیخ فرستاده پیغام داد که میهمان چنین را  
 بیش از سه روز نزد مردم گذاشتن معقول نیست ، بدعامد نمایند . شیخ دعا کرده  
 تب از سلطان زایل گشت .

### ایضا

- مروی و منقول است که در آن اوان تاجری از استر آباد متوجه یزد گشته  
 در «ریگک فیروزی» که حوالی خطه یزد است منزل ساخت که آن شب را در آنجا  
 گذرانیده علی الصباح داخل شهر شود، و اسباب او ابریشم بسیار بود. در وقتی که  
 چتر سحری شب سایه مشک فام بر اطراف و اکناف عالم انداخته چشمه خورشید در  
 دامن کوه گردون به مکدرات ظلمت و تیرگی آلوده گشته سپاه خواب بر اهل  
 قافله تاختن آورد ، عیاری شبر و خود را به میان قافله رسانیده دو بوقچه ابریشم  
 برد . علی الصباح که قاضی روشن رای آفتاب بر محکمه فلك پدیدار شد و خیانت  
 شب سیاه روی بر عالمیان چون روز روشن گشت تجار بر آن حال اطلاع یافته به  
 خدمت سلطان شتافتند و از راه عجز حقیقت به عرض رسانیدند. سلطان فرمود چرا  
 خواب می کردید که دزد ابریشم شما را بدزد . در جواب گفتند که گمان آن  
 بود که سلطان بیدار است. ازین سخن پادشاه عدالت آیین روشن ضمیر به غایت متأثر  
 گشته سر درپیش افکند و بعد از زمانی سر بر آورده به یکی از ملازمان امر فرمود

که در فلان محله به خانه فلان شخص رفته صاحب بلیت را طلب نموده حاضر سازد. حسب الفرموده آن شخص را در مجلس حاضر ساختند. سلطان روی به آن کس آورده گفت که دو بوقچه ابریشم که امشب در «ریگ فیروزی» از مال این مردمان برده [ای] به ایشان باز ده که ماتقضیر ترابه آب عفو و اغماض شسته معاتبه نخواهیم کرد. آن شخص ابا کرده گفت من ازین خبر ندارم. سلطان به جمعی فرمود که به خانه او روید و در مطبخ در میان هیمه طلب کنید. فرمانبران حسب فرمان عمل نموده و ابریشم را از میان هیمه بیرون آورده به خدمت سلطان حاضر ساخته تسلیم صاحبان نمودند.

و در همان کتاب بلاغت ایاب مسطور است که آن پادشاه نیکو سیرت پا کیزه سریرت د. ایام سلطنت اساس جهانداری بر عواطف رعیت پروری نهاده وظیفه و مقرری جهت علما و فضلا مقرر و اطعام و زائنه درویشان مرتب داشت. و به احداث عمارات همت گماشته بعضی از محلات بیرون شهر را داخل حصار کرده طرح دولتخانه انداخت و میدانی وسیع که اکنون به «باغ شهر آباد» موسوم گشته بر در دولت سرا ترتیب داد. و مدرسه بنا فرموده گنبدی در نهایت زینت و تکلف منقش به طلا و لاجورد به اتمام رسانید و دو مناره بر رگه ساخت و املاک و رقبات بسیار بر آن وقف فرمود. و اکنون از موقوفات سوای «مزرعه میر کاباد» میبدمحلی دیگر در تصرف سرکار وقف نیست. و همچنین سلطان در بیرون «درب مال امیر» قدمگاه حضرت امام الانس والجن سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنارا عمارت نمود. و والدۀ ماجده آن جناب مریم ترکان خاتون قناتی در قصبه مهر مجرد جاری ساخته آب آن را به شهر آورد. و در حومه شهر دهی احداث نموده مریم آباد نام نهاد و الحال به مریاباد مشهور گشته. و نیز آن صالحه به قرب میدان و دولتخانه و لدار جمند خود دروازه ای مفتوح نمود و در اندرون و بیرون دروازه بازاری مشتمل بر دکاکین بسیار بساخت و «درب مادر امیر» نام نهاد و اکنون به «درب مال امیر» شهرت یافته. و مریم ترکان را غلامی بود آقسنقر نام، در بیرون دروازه مسجدی و حمامی ساخت و



آثار آنها هنوز باقیست. و سلطان قطب‌الدین در شهور سنه ست و عشرين و سبعمائه ازین سرای سپنج و منزل عناورنج به ریاض قدس خرامید، و در گنبد مدرسه که جهت مدفن خود ساخته بود مدفون گردید. از آن زمان تا حال مردمان به زیارت مزار آن بزرگوار رفته به مطالب خود فایض می‌گردند.<sup>۱</sup>

۵ [الف ۸۱] قطب الاولیا المحققین شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهریزداز

از مورخین سخنور به اقسام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل و نهار نگاشته‌اند که حضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام سعید جمال الاسلام از اولاد امجاد پادشاه عدالت دستگاه انوشیروان عادل است. جدّ اعلی آن برگزیده الله مهریزداز که در سلك سلاطین انتظام داشت شبی در عالم رؤیا جمال با کمال صدر بدر کاینات ز خلاصه<sup>۱۵</sup> موجودات صلوة الله و سلامه علیه دیده و شعشعه انوار الهی به او تافته به شرف اسلام مشرف گردید. و بعد از آنکه از خواب در آمد متابعت سلطان ابراهیم ادهم نموده ترک امارت و ایالت گفته طریقه زهد و عبادت پیشنهاد خاطر نموده ملبس به لباس فقر گشت، مصراع:

۱۰ [ب ۸۱] این کار دولتست کنون تا کرا رسد.

و اولاد امجاد آن هادی شاهراه شریعت متابعت آن جناب نموده در عبادت سرآمد عبّاد بودند. و چون شیخ جمال الاسلام از کتم عدم قدم به فضاء عالم نهاد آثار ولایت و نور هدایت از جبین همایونش درخشیدن آغاز نهاد و در عهد طفولیت که هنوز به خدمت شیخ و مرشدی نرسیده بود و از قرآن و کتب چیزی مطالعه نموده بود شبی در شهرستان نوم به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشت و آن حضرت گیسوان مبارک به دست او داده آب دهن مبارک به دهانش کرد. چون شیخ از خواب در آمد يك تار موی گیسوی آن حضرت در دست داشت و از علوم لدنی او را حاصل شده تمامی قرآن مجید او را حفظ [شده] بود و جمیع علوم او را کشف گشته بود و با علما و دانشمندان مباحثه نموده بر همه

فایق آمد و با امام الحرمین امام راغب اصفهانی مباحثات نمود ، شعر:  
هر که از خضر نظر یافت به عمری یکبار

[۸۲ الف] پادشاهان جهانند گدای در او

و آنکه زو یافته باشد نظر بی پایان

در علو درجه کس نبود همسر او

التفاتش نه به دنیا بود و نی عقبی

ز آنکه جز لطف الهی نبود در خوراو

و این ابیات چه مناسبت تمام دارد به احوال آن طفل هدایت شمار ، نظم:

طفلی که یافت تربیت از لطف کردگار

خردش مبین که هست بزرگ و بزرگوار

اول زا بر قطره فتد در دل صدف

و آنکه به روزگار شود در شاهوار

لیکن زاصل پاک چو آن قطره قابل است

در گوش خسروان بودش عز افتخار

چون قطره‌ای ز نور و صفا یافت این شرف

بنگر که دل چه یابد بی گرد و بی غبار

و آن هادی شاهراه عرفان در خطه فردوس مانند یزد به ارشاد خلایق همت

گماشته سرگشتگان دریای معاصی را به متابعت شریعت غرّای نبوی راهنمایی می نمود،

و هر کس دست اطاعت در دامن متابعتش می زد به ساحل نجات رسیده کامیاب دو

جهانی می گشت .

و در شهر سنه ثمانین و اربعمائه از صحبت اهل دنیا ملول گشته به مقام

« حور مقصورات فی الخیام » [ ۸۲ ب ] خرامید و در مقابل « مصلی کبوتر خان »

مدفون گشت .

و مرتضی امجد مولانا شهاب الدین محمد که از جمله احفاد آن جناب و

سر آمد فضلاء زمان خود بود در سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائیه بر سر قبر جدبزرگوار خود مقبره [ای] در غایت تکلف مشتمل بر چهار صنفه و طنبی طرح انداخته به تمام آن موفق گشت و پنجر [ه] های آهنین بر طریق گشاده نهر « آب صواب » در میان مدرسه جاری نمود و سبابطی رفیع منقش بر درگاه ساخته قصیدهٔ سید حسن متکلم را بر کتابه ثبت نمود و مطلع قصیده اینست ، نظم:

سلام کالطاف اله الممجد .

بدان ای عزیز که از تاریخ رحلت شیخ هدایت آیین به جانب خلد برین تا حال تحریر این رساله که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف گذشته کرامات و خوارق عادات آن سرخیل اولیا ورد زبان خاص و عام است .

۱۰ مؤلف « تاریخ جدید یزد » ذکر نموده که عورت جمیلهٔ مطربه‌ای بود گل گندم نام . شخصی با اودعوی داشت . به اتفاق داخل مزار منور آن جناب شده گل گندم قسم یاد نمود و چون حق به جانب مدعی بود [ ۱۸۳ الف ] گل گندم در همان روز پشمرده گشته از پای درآمد .

و دیگری شرف علاف نام ، او نیز از راه جهل و غرور در بقعهٔ شریفه قسم خلاف

۱۵ خورد . بعد از دو روز به عالم آخرت شتافت .

مسود اوراق گوید که از جمعی صادق الخبر استماع افتاده که شخصی گوسفندی داشت به نزد قصابی برد تا ذبح نماید . قصاب میش صورت گرگ سیرت دنبهٔ گوسفند را برده پنهان ساخت . صاحب گوسفند ماجرا نزد قاضی عصر برد . قاضی امانت دستگاه رجوع به قسم نمود . چون این معنی نزد مردم یزد محقق گشته

۲۰ که در مزار حضرت شیخ المسلمین قسم ناحق نمی توان خورد و هر کس جرأت نماید از عمر و زندگانی تمتعی نمی یابد ، قصاب را به آن مکان شریف برده قسم داد . ب آنکه قصاب دنبهٔ گوسفند را در خانهٔ خود پنهان ساخته بود از کرامات شیخ ولایت رتبت دنبه از دامن قصاب بر زمین افتاده آن بی دیانت در همان ساعت به درک الاسفل شتافت . قاضی به جهت افشای این کرامت مانند قبری مربع از کاشی سبز

ترتیب داد. [ ۸۳ ب ] و فرزندان و اولاد آن جناب اکثر فاضل و دانشمند و نزد سلاطین معزز بوده‌اند، چنانچه مولانای سعید غیاث الدین علی منشی سرآمد ابناء روزگار خود بود. و مولانا معین الدین جمال الاسلام در نهایت فضل و کمال در خطه یزد مدتی به امر احتساب اشتغال می نمود.

### • شیخ تقی الدین عمر استادان

جناب هدایت شعار از جمله اولیای کبار و قطب زمان و معاصر سلطان الاولیا شیخ قطب الدین علیه الرحمة بوده و در اکثر علوم درجه عالی داشته. واعظی شیرین کلام و فاضلی فصیح زبان بود. چنانچه فرموده‌اند، شعر:

هم عمل هم علم با هم یار داشت

هم عیان هم کشف هم اسرار داشت

خود صلوة و صوم بی حد داشت او

هیچ سنت را فرو نگذاشت او

وفات شیخ بزرگوار در شهر سنه ست و سبعمائه اتفاق افتاد.

### ۱۰ شیخ خلیل آسوده مشهور به کورداری

احمد بن علی الکانب مؤلف « تاریخ جدید یزد » نگاشته کلك وقایع نگار نموده که ولد ارجمند شیخ کرامت دثار از بلده یزد پای در وادی طلب نهاده به سفر خیر اثر حجاز شتافت. چون [ ۸۴ الف ] نهم ذی حجة الحرام که یوم العرفه است در رسید زوجه شیخ به جهت سلامتی سفر فرزند دلبند حلوایی ساخت تا به فقرا و درویشان رساند. در آن حین از فراق قره العین از فواره دیده آب بر صفحه رخساره ۲۰ جریان ساخته می گفت که ای نور دیده من ندانم که در کجایی تا ازین حلوا تناول کنی. شیخ به زوجه خود خطاب کرد که به جهت فرزند قدری حلوا جدا کن. عورت فراق کشیده طاسی داشت پر از حلوا کرده گذاشت. بعد از آنکه ولد دلبندش از سفر کعبه مراجعت نمود طاسی که در آن حلوا کرده بود در میان اسباب

سفر او دید ، تعجب نموده از حال استفسار نمود. گفت در روز عید اضحی در وقتی که در بازار منا بودم والد بزرگوارم را دیده این طاس پر از حلوا به من عنایت نمود. چون شیخ خلیل از صحبت اهل دنیا ملول شد به سرای عقبی خرامید. مولانا قوام الدین مشهور به شیخ دوران در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه بر سر قبر آن جناب مقبره‌ای ترتیب داد و الحال آن عمارت روی به خرابی آورده ، اما آثار قبر آن عزیز باقیست .

### [۸۲ب] شیخ الفقرا فخر الدین پیر خواجه المشتهر به پیر مراد

آن خلوت نشین صومعهٔ صفا در سلك اولاد عظام عم رسول انس و جان عباس انتظام داشته و به بیست واسطه به آن جناب پیوسته و با وجود این نسب عالی در علوم دنیوی سر آمد و فاضل گشته و در میدان عبادت گوی مسابقت از عبّاد ربوده ۱۰ بود . در اواخر ایام حیات دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده در گوشهٔ [ای] منزوی گردید و آوازهٔ کراماتش به گوش خاص و عام رسید. سلاطین عصر و حکام دهر حلقهٔ ارادتش در گوش و سجادهٔ عبادتش در دوش داشتند . چون سنهٔ اربع و عشرين و ثمانمائه در رسید از صحبت دوستان ملول گشته به سرای جاوید خرامید و حسب الوصیه در خانقاه مولانای اعظم شهاب الدین محمد منشی که در «محلّه» ۱۵ شهرستان» به جنب « زندان سکندر» مشهور واقع بود مدفون گردید. و الحال خانقاه معدوم و از نظر بینندگان محجوب است. اما آثار قبر آن بزرگوار ظاهر و هویدا است و مشهور گردیده به « پیر مراد » .

در « تاریخ جدید بزد » مسطور است که هر کرا توفیق رفیق گشته در روز جمعه شرف زیارت آن جناب در یابد [ ۸۵ الف ] به منتهای مطالب فایض می گردد . ۲۰ مولانای اعظم نظام الدین پیر خواجه که برادر آن پیر روشن ضمیر و از جملهٔ افاضل زمان بود بعد از آنکه به عالم عقبی شتافت در جنب برادر مهربان منزل ساخت .

## بابا مجدالدین

آن سالک راه حق مجذوب غیر سالک و صاحب حال بود و با کسی آمیزش نمی کرد و اکثر اوقات بر در «مسجد پیر حسین» نشسته دوچوب نزد خود می گذاشت و به گفتن صمد صمد زبان می گشاد، و به غیر از این اسم بزرگوار چیزی دیگر نمی گفت. عورتی صالحه به ملازمت و محافظتش قیام می نمود.

روزی مداحی صفت حرب احد و شهادت یافتن دندان مبارک سید رسل صلی-  
الله علیه و آله و سلم بیان می کرد. بابا مجدالدین را حال متغیر شده به اتمام دندان  
خود را شکسته نوحه و زاری به گوش ساکنان عالم علوی رسانید و بعد از چند  
روز به انگشت جهانبین خود را از حدقه بیرون آورد و در اقامت نماز داعی حق  
را لبیک اجابت گفته به سرای باقی شتافت. و او را در مقابر «باغ حاجی» دفن نمودند.  
وفات [ ۸۵ ب ] بابا مجدالدین در سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه اتفاق افتاد.

## امیر جنید

در «تاریخ جدید یزد» مرقوم است که امیر جنید و برادر او از جمله امراء  
عظام امیرزاده اسکندر بودند. بنا بر حرکتی که از برادر امیر جنید صادر گردیده  
بود امیرزاده اسکندر حکم فرمود که او را زنده پوست<sup>۱</sup> کنند. امیر جنید حاضر  
بود. از استماع این حکم حال بر او متغیر شده ترک امارت و ایالت گفته مجنون-  
صفت روی به کوه و بیابان نهاد و چون وقت رحلت او در رسید به شهر آمده صلحا  
و فقرا را وداع نموده از لباس حیات عاری گشت. امیرزاده عالی نژاد شمس الدین  
محمد میرک ولد امیر جلال الدین چقماق تجهیز و تکفین او امر نموده به پای جنازه  
مغفرت اندازه اش حاضر گردید و در جنب قبر بابا مجدالدین او را به خاک  
سپرد.

## بابا ضیاء الدین ابدال

درویشی صاحب حال بود و از او کرامات بسیار مشاهده اهل راز می گردید.  
از جمله آنکه در اکثر اوقات شب در بیرون شهر بوده چون صبح دروازه میگشودند  
[ ۸۶ الف ] او را در اندرون شهر می دیدند.

امیر قطب الدین مسعود قاضی یزد زبان به ادای این رار گشوده که نوبتی به زیارت «مقابر تازیان» رفتیم، بابا ضیاء الدین را دیدم که بر سر قبری نشسته‌ماری بر کنار او حلقه زده با او رازی در میان داشت. آن حیّه چون نظرش بر من افتاد وداع ضیاء الدین نموده روانه گردید و بر رفت. و چون ضیاء الدین به منزل عافیت شتافت او را در جنب بابا مجدالدین دفن نمودند.

### شیخ زین الدین علی سوخته

خطیبی فصاحت آیین و صالحی هدایت قرین بود. مدت چهل سال در «مسجد جامع یزد» به امر خطابت و تعلیم اطفال اشتغال داشت و قرب هزار نفر از برکت انفس او قرآن آموخته بودند. بعد از آنکه در زاویه عدم منزوی گردید در مقابر مریاباد و یعقوبی او را دفن نمودند.

منقولست که یکی از جمله شهداء فهرج در آن مزار متبرک آسوده است و حضرت خضر نبی علی نبینا و علیه السلام در هر شب جمعه به زیارت قبور مؤمنان آن مزار توجه می نماید.

و صبیئه شیخ زین الدین علی [ ۸۶ ب ] که رابعه سجاده عفت و صدیقه

زمان بود در حین اقامت نماز به جوار مرحمت ملک غفار پیوست و او را نیز در آن مقبره دفن نمودند و بسیاری از صلحا خوابهای عجیب و نشانه‌های غریب در قبر آن عقیفه عفت شعار دیده‌اند.

مولانا اعظم سعید و شیخ الاسلام حمید مولانا شرف الدین خضر

علیه الرحمة والغفران

موالیان اولیاء کرامت شعار به دستیاری خامه بلاغت دثار احوال خیرمآل مولانا شرف الدین خضر را بدین سان در صفحات اوراق لیل و نهار بیان نموده‌اند که آن سالک مسالک یقین در جمیع علوم از افاضل زمان ممتاز بود و سلاطین بنی- مظفر منقاد امر و نهی او و اشراف و اعیان یزد راضی به او امر او بودند. در زمان حیات بل ایام اختیار خانقاهی مختصر وطنی محقر در نهایت صفا و تکلف مزین

به طلا و لاجورد در «محلّه پای بور»<sup>۱</sup> مشهورا احداث نموده پایایی از آجر پخته در میان خانقاه حفر نمود و آب سوی در آن جاری کرد. [۸۷ الف] و چون آن عمارت در سنه خمس و خمسين و سبعمائه صفت اتمام پذیرفت در شهر سنه ستين و سبعمائه بنای زندگانی آن جناب انهدام یافته در طنبی مزبور مدفون گشت.

و خلف ارجمند سعادت مند او مولانا **ظهیر الدین محمد** که سرخیل افاضل بود تصانیف او مثل «اربعین حدیث» و «شرح ینابیع» و «تاریخ یافعی» و غیره در میانۀ فرق انام مشهور و معروف است، آن جناب نیز در سنه خمس و عشر و ثمانمائه عازم سفر آخرت گشته خانه تن از میهمان زوج باز پرداخته در جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند.

۱۰ عالی جناب سیادت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه **میرزاخان** ولد سیادت و مرحمت پناه **امیر محمد تقی کهدونی** که همشیره زاده سید مرحوم امیر سید علی مشهور به میرصوتی است و به مکارم اخلاق حسنه و جمیع صفات مرضیه آراسته و بحسن خلق علم مفاخرت، افراخته از نبایر مولانای اعظم مولانا خضر علیه الرحمه است. [۸۷ ب] مولانای سعید محمد بن حسن بن حسین بن علی الشریف در تذکره احوال خیر مال جناب هدایت شعارا کامل اولیاء رفیع مقدار کاشف اسرار ربانی مهبط انوار سبحانی، نظم:

محیط عطا تاج ارباب ایقان

علی بن محمود ابن بنیمان

نگاشته قلم فیروزی رقم گردانیده که «مزرعه خضر آباد» از جمله مستحدثات مولانا شرف الدین خضر است و در وقتی که آن جناب به احیای مزرعه مزبور و اجرای قنات کمر اجتهاد بر میان بسته بود نزد مقنیان رفته دید که گله گوسفندان از طرف کوه به صحرا می آیند. پرسید گوسفندان کیست؟ مقنیان گفتند که تعلق به حضرت عالی رتبت نور ایمان عالی اولیا عین انوار اکابر اتقیا منظور انظار اله سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه دارد. باز پرسید که هیچ معلوم کرده اید که



- حاجی محمود شاه چوپاناں و کار کنان خود را تعلیم فرایض و وضو و نماز و واجبات کرده؟ گفتند اطلاع نداریم. کودکی است همراه این گله هر روز می آید و گوسفندان را آب داده باز گوسفندان را [ ۸۸ الف ] به میان کوه میبرد. حال آنکه آن کودک عالی جناب ولایت مآب شیخ علی بن محمود بنیمان بود. مولانا فرمود که من بروم و از وی سؤالی چند کنم. چون به نزدیک رفت حضرت شیخ سلام کرد. بعد از ادای سلام جناب مولانا پرسید که چوپان حاجی محمود شاهی؟ شیخ فرمود خیر. آن حضرت چوپان بنده است و بنده چوپان گوسفندان اویم. مولانا از جواب وی متعجب شده باز پرسید که نماز می گزاری<sup>۱</sup>؟ فرمود بلی. از پیر خود شنیده ام که هر کس که نماز نگزارد<sup>۲</sup> کافر باشد. مولانا پرسید که وضو چون میکنی؟ فرمود وضوی تابستانی میپرسی یا وضوی زمستانی. مولانا گفت وضوی تابستانی و زمستانی<sup>۱۰</sup> فرق دارد؟ فرمود بلی، وضوی هر یک جداست. مولانا گفت من این از کسی شنیده ام و در هیچ کتاب ندیده ام، به هر حال تو که می گوئی تقریر کن. عالی جناب ولایت مآب قدس سره فرمود در زمستان آب سرد باشد و تن آدمی خنک. چند نوبت دست باید مالید تا آب وضو به بیخ موی و اعضا برسد [ ۸۸ ب ]. و تابستان آب گرمست و اعضا گرم، به یک مالیدن دست مجموع بیخ مویها آب می رسد، پس فرق<sup>۱۵</sup> باشد. مولانا دیگر باره پرسید که اگر آب نباشد چکنی؟ فرمود تیمم میکنم. در تیمم چند چیز فرض است. عالی جناب ولایت مآب فرمود که ای مولانا چند سؤال از من کردی، اجازت هست که بنده سؤالی از شما بکند. مولانا گفت بلی. فرمود که می خواهم بدانم که غرض شما ازین سؤال چیست، اگر مقصود انفعال است منفعل گردانیدن من چندان کاری نیست، و اگر مقصود آنست که چون ندانم<sup>۲۰</sup> تعلیم کنی من دو رکعت نماز بگزارم<sup>۳</sup>، آنچه مطابق شرع نباشد تعلیم کن. مولانا شرف الدین خضر فرمود مقصود تعلیم است. عالیجناب ولایت قباب گوسفندان را پیش روی خود برابر قبله بداشت و تیمم کرده به نماز مشغول شد. گوسفندان

۱ - اصل: میگذاری ۲- اصل: نگذارد

۳ - اصل: بگذارم

به چپ را رفتند و بعضی از برابر به عقب گشتند . عالی جناب قدس سره روی به جانب  
گوسفندان کرده باز روی به سمت قبله کرده نماز تمام کرد و از مولانا خضر پرسید  
که تیمم چون کردم ؟ مولانا گفت تیمم نیکو ساختی و نماز خوب گزاردی <sup>۱</sup> . روی  
از قبله نمیبایست گردانید . عالی جناب قدس سره فرمود از جهت آنکه گوسفندان  
خصمی دارند یعنی گرگ و تا گوسفندان برابر من بودند مرا [ ۸۹ الف ] اطمینان  
بود به يك حرکت که نظر کردم و خاطر خود جمع نمودم، چه نقصان باشد ؟ مولانا  
گفت هیچ نقصان در نماز تو نیست . بعد از آن مولانا شرف الدین خضر نزد مقنیان  
رفت . پرسیدند این پسرک چیزی می داند ؟ مولانا فرمود که این پسر چیزی گفت  
که همه در شرع راستست، اما من در هیچ کتاب ندیده ام ، نظم:

هر کرا تعلیم کرد الهام علام الغیوب

آنچه او گوید نیابد هیچ عالم در کتاب

و در « تاریخ جدید یزد » به نظر احقر رسیده که « حمام فرط » از جمله مستحدثات  
جناب شریعت دستگاه مولانا شرف الدین خضر است . و در افواه عوام مشهور و  
به زبان خواص مذکور که به یمن قدوم یکی از پیشوایان دین حنیف آب کوثر مثال  
آن دافع امراض جسمانی ابدان بنی آدم است .

شیخ شکور

از کبار مشایخ عظام و مولد او غزنین یا مولتان بوده و بهر حال که بوده  
ادای شکر قیام می نمود . بعد از مسافرت بسیار به یزد آمده به قرب « دروازه نو » مقیم  
شد . و چون سنهٔ سبع و عشر و سبعمائه در رسید تمام محلات شهر گشته مردان را  
وداع نمود و می گفت که عزیمت سفر دارم . روز دیگر به تحقیق پیوست که عازم  
سفر آخرت گشته . اکابر و اهالی به پای جنازهٔ مغفرت اندازه اش حاضر شده در  
گنبد خانهٔ خودش دفن کردند و خرقة او را بر بالای قبرش گذاشتند .

مردم به زیارت مزار او می روند و به جهت حاجات آن خرقة می پوشند . اگر  
به آسانی پوشیدند آن مراد به زودی بر آید [ ۸۹ ب ] و اگر به دشواری پوشیده

شود باید دانست که آن حاجت میسر نمی گردد. و گاه چنان سنگین گردد که بر نتوانند داشت.

و در جنب مقبره صفا ایست که در آنجا نماز حاجت گزارند<sup>۱</sup> و زوجه شیخ در آنجا مدفونست.

### حاجی حسین المدفون به باغ اعلی

- آن سر خیل ارباب سعادات از جمله مجذوبان و صاحب حال و کرامات بود. به سبب مشاهده کرامات و خوارق عادات پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی حلقه مریدی او در گوش جان جای داده بود و آن میگرد میدان تجرید هرگز از هیچ کس سؤال و طلب نمی کرد. و آنچه به زبان مبارک اومی رفت مؤثر می افتاد.
  - ۱۰ در «تاریخ جدید یزد» مرقوم و مسطور است که روزی بر سر «بازار صحافان» در دکان طو آفی قدحی ماست گذاشته بود و طواف اراده فروختن آن داشت. حاجی حسین چرخ زنان به درد دکان رسیده پای بر آن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت. ماری در میان ماست آن قدح بود. مردمان را محقق شد که حاجی به نور ولایت این معنی را دریافته بود.
  - ۱۵ فوت او در سنه سبعمائه اتفاق افتاد و در همان خانه که سکنی داشت [۹۰ الف]
- مدفون گردید.

### مولانای سعید مرحوم شیخ احمد فهادان و شیخ محمد برادر او

- در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که آن دو بر گزیده اله به غایت صالح و متقی و در قریه اسفنجرد مقیم بودند و به امر «شومالی»<sup>۲</sup> قیام داشتند.
  - ۲۰ آورده اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم و ستمکار بود و پیوسته با رعایا و متوطنین آن موضع سلوک ناهموار می نمود. شیخ احمد او را طلب داشته نصیحت کرد که با بندگان خالق سلوک پسندیده کن و در پی آزار خلائق مباش تا خدای تعالی بر تو رحم کند و ترا به بلیه مبتلا نسازد. صاحب جمع از سر لجاج و
- 
- ۱- اصل: گذارند ۲- هر دو نسخه چنین است. تاریخ یزد: شومالی، امروز در یزد نیز «شومالی» گفته میشود.

قهر گفت سخن تو نمیشنوم . اگر می توانی با خدا بگو تا جان مرا بستاند . شیخ دست به دعا برداشته گفت خداوندا اقوال و کردار او بر تو ظاهر و روشن است . اگر مصلحت دانی جانش را بستان . فی الحال صاحب جمع افتاده جان بداد . چون آن کرامت مشاهده عوام الناس گشت از قری و مزارع به خدمت او گرد آمدند . آن جناب از معاشرت با ایشان ملول گشته به اتفاق برادر به اصل شهر یزد آمده در «کوچه فهادان» [ ۹۰ ب ] ساکن گشتند .

منقول است که در آن اوان که ولایت بهشت بنیاد یزد به وجود فیاض الجود شیخ اعظم سعید شیخ احمد آرایش داشت غلامی که محافظت یوزسر کار اتابک تعلق بدو می داشت از حراست غافل گشته آن یوز در چاه افتاده سقط شد . غلام از سیاست اتابک اندیشناک شد و به خدمت شیخ احمد رفته شرح حال عرض نمود و اعانت خواست . شیخ فرمود از دروازه بیرون رو که از راه خراسان یوزی می آید او را گرفته در عوض نگاه دار . غلام حسب الفرموده از شهر بیرون آمد و به راه خراسان روان گشت . چون به «ریگ فیروزی» که يك فرسخی شهر است رسید یوزی را دید که می آید . قلاده در گردن یوز کرده به محافظت در خانه آورد و نگاهداشت .

۱۵ شیخ هدایت شعار در سنه سبع و عشرين و سبعمائه عازم سفر عقبی گشت . و برادر او در سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه به دیدن برادر مهر بان شتافت . مدفن ایشان در «محلّه فهادان» حوالی «حصار» اتفاق افتاد . جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر سابطی رفیع بر در مزار متبرک ایشان ساخت .

۲۰ و پادشاه مطاع شاه شجاع [ ۹۱ الف ] آسیابی در قریه ابرنداباد ساخته وقف سر کار مزار متبرک نمود و جمعی دیگر اراضی و صحاری و دکانین به سر کار مزبور وقف نمودند . و الحال از موقوفات نامی مانده و مزار متبرک روی به خرابی آورده و مسجد و خانقاهی که در جنب مزار ساخته بودند منهدم و بایر گردیده .

بدان ای درویش که بقعه منوره شیخ احمد محل استجابت دعا و بر آمدن حاجات است و مولانا محمود واعظ که از قدوه علما و اولیا بود و چند مرتبه در عالم رؤیا به

خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیده بود با خلف گرامی مولانا امام الدین واعظ در آن بقعه مدفون است .

شیخ سعید فریدالدین عبدالباقی و شیخ اعظم مولانا شمس الدین محمد خلوتی نورالله قبرهما

۵. شیخ سعید فرید الدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود . مولد او کازرون و صاحب کشف و کرامات و به یک واسطه خرقة به شیخ علاءالدوله سمنانی می رساند .

در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که آن جناب روز عرفه در کازرون بوده و روز دیگر که عید اضحی باشد زایران بیت الله الحرام در مسجد الحرام به خدمت آن جناب رسیده اند . در همان نسخه مرقوم است که سلطان [ ۹۱ ب ] ابواسحق بن خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی مبلغی به علت اخراجات « صادر وارد » به اسم شیخ فریدالدین عبدالباقی برات نموده، محصل برو گماشت . شیخ نزد سلطان ابواسحق فرستاده راجع طلب نمود . سلطان دست رد بر سینه ملتمس شیخ گذاشته اشاره نمود که محصل وجه برات باز یافت نماید . چون خبر تأکید و مبالغه سلطان ابواسحق در باب وصول آن وجه به شیخ رسید دست برداشته گفت ۱۵ این ظالم را بگیر . در همان روز سلطان بر بستر ناتوانی افتاد و از آن حرکت نادم گشته کس به عنذرخواهی نزد آن جناب فرستاد . شیخ فرمود ، مصراع :

زهری که به جان رسید تریاق چه سود؟

روز دیگر سلطان وفات کرد و چون سنه ثلث و عشر و ثمانمائه رخ نمود مرغ روح شریف جناب شیخ فریدالدین عبدالباقی از تنگنای قفس قالب به فضای ۲۰ عالم ارواح طیران نمود . به حکم وصیت جسد مطهر او را در سراهرستان قرب مزار مامانوک<sup>۱</sup> مدفون ساختند ، رحمه الله علیه .

در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه خواجه ناصر الدین محمود سمنانی وزیر در

سر مزار او عمارتی عالی بنا نهاد و به اتمام آن موفق گردید.  
 و شیخ الاسلام اعظم مولانا شمس الدین محمد خلوتی [ ۹۲ الف ] در یوم  
 السبت عشرین شهر ربیع الاول فی سنة تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار مرحمت  
 حق پیوست . به موجب وصیت آن جناب را در مزار مـزبور دفن نمودند . امیر  
 جلال الدین خضر شاه تختگاهی مروح ساخت و میلی بر بالین قبر بنا نهاد .

### \* شهداء فہرج

ناصران اعلام سخن و ناطقان اخبار نو و کهن بر صفحات لیل و نهار چنین  
 نگارش نموده اند که قبل از آن که خلافت روی زمین بر ابن عم حضرت سید المرسلین  
 صلوات الله و سلامه علیه قرار گیرد حسب الصلاح مهاجر و انصار سعد و قاص را  
 ۱۰ امیر سپاه کرده به جنگ یزدجرد شہریار که از سلاطین عجم بود فرستادند و چنانچه  
 در کتب تواریخ مرقوم قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت شیم گشته یزدجرد شکسته  
 و پریشان حال از راه یزد عنان فرار به جانب دیار خراسان انعطاف داد و لشکر اسلام  
 به تعاقب او ایلغار می نمودند . جمعی از صحابه و تابعین در بیابان طبس راه گم کرده  
 به حوالی فہرج افتادند . چون اهالی آن جا را به دین مجوس یافتند ایشان را به اسلام  
 ۱۵ دعوت فرمودند<sup>۲</sup> و آن طایفه را گبران نیز میگویند، و گبران طایفه ای از بی دینان اند  
 که دیدہ بصیرتشان از اشراق نور توحید محروم مانده، کاینات و حوادث را دو مبدأ  
 اثبات کنند و آن را یزدان و اهرمن خوانند و به نور و ظلمت از آن تعبیر نمایند . و  
 هر چه از قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند و فساد و شرور که در مجاری امور عالم  
 روی نماید به اهرمن نسبت کنند . و آتش را تعظیم و تکریم نموده زردشت را پیغمبر  
 ۲۰ وزند و پازند را کتاب آسمانی اعتقاد دارند . بالجمله اهالی فہرج مهلت طلب نمودند  
 که ما قبایل و عشایر و دوستان را احضار نموده کمر متابعت به میان جان و طوق  
 فرمان خدا و رسول بر گردن اخلاص در می آوریم . و به این اراده مردم خویدک و

۱- از اینجا تا سه صفحه بعد در حاشیہ صفحات نسخه اصل است.

۲- نسخه وزیر اضافه دارد: و در آن زمان مردم خویدک و قرای سایر بلاد عجم مجوس بودند

- فراتر را که با هم هم کیش بودند طلب کرده درین باب حکایت در میان آوردند. آن بددینان که از دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند به قدم اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده گفتند که ما از دین آباء و اجداد دست باز نداشته این طایفه قلیل را نیز نگذاریم که از دیار ما به سلامت بیرون روند. و با یکدیگر عهد و پیمان در میان آورده چون روز به آخر رسید و چهره روزگار مانند
- ۵ روی هندوان تیره و دل بی دینان سیاه شدن گرفت پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهادند و دست جسارت از آستین بی باکی بر آورده شبیخون بر سپاه اسلام آورده به تیغ بی رحمی اکثری را بی جان ساختند و وحشی که جوانی بود به غایت متهور و دلاور پندار پهلوانی در دماغ و بعد از واقعه احد و قتل سیدشهدا امیر حمزه
- ۱۰ بن عبدالمطلب بن عبد مناف ربه اطاعت اسلام در گردن انداخته بسیاری از معارك با کفار مقابله و مقاتله نموده بود درین معرکه در میان لشکر اسلام بود. گریزی که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ گرفته آهنگ جنگ کرد و در آن معرکه کاری کرد که کارنامه رستم و اسفندیار را در روزگار خوار کرد و آن شب به این انواع به پایان رسیده چندانکه عنقای سحر در افق شرق به پرواز آمد و بال نوز -
- ۱۵ گستر خویش به اطراف بگسترد ، شعر:

فلك تیغ کین از میان بر کشید

شب تیره دامن ازو در کشید

گبران هجوم آوردند و با شمشیرهای آخته به مسلمانان حمله کردند. لشکر اسلام نیز در جوش و خروش در آمده دست به انداختن تیر گشادند ، شعر:

۲۰ زهر تیر کز شست پرواز کرد

تنی را ز پیوند جان باز کرد

آخر الامر تمامی مسلمانان در آن معرکه هولناک به عزّ شهادت سرافراز گشتند و خویطب بن هانی خواهرزاده اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله تمیمی صاحب ولایت آن حضرت و وحشی از جمله قتیلان بودند. زنان و فرزندان

مسلمان سراسیمه و حیران روی به وادی گریز آورده گبران از عقب ایشان میشتافتند. چون کاربر آن ناتوانان تنگ و گبران سنگ دل نزدیک رسیدند چاهی در نظر زنان و اطفال مؤمنان درآمد، همگی خود را در درون آن چاه انداختند. رؤسا و سران سپاه گبران بر سر چاه آمده چون خواستند که در چاه نظر کنند به قدرت کامله ۵ جبار منتقم آن جمع ناپینا گشته چشمه‌هاشان از دیدن عاقل ماند و برخی که به تاخت و اخذ غنایم همت گماشتند در آن حین، شعر:

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز

وز دود ابر دیده انجم سرشک ریز

گشته تمامی اجساد و اموال مسلمانان در زیر ریگ روان پنهان گشت.

۱۰ چون سلطنت خطه یزد بر امیر مبارزالدین محمد مظفر قرار یافت و پس از چندی آن پادشاه عالی جاه به اراده تسخیر کرمان علم عزیمت برافراشته به مقابر شهدا رسید مقرر فرمود تا مقبره ترتیب داده پایایی بر سر آب مراباباد حفر کردند و بعضی از حقا به و اراضی فهرج بر آن وقف ساخت.

و همچنین مولانای اعظم مولانا شمس‌الدین محمد بافقی گنبد مقبره را از نو ۱۵ عمارت کرده خانقاه ترتیب داد و املاک بسیار بر موقوفات افزوده اطعام به جهت فقرا و مساکین مقرر داشت و بر سر قبر وحشی گنبدی ساخت و به مرور ایام ارباب خیر و توفیق دیگر عمارات کردند.

در «تاریخ جدید یزد» مسطور داشته و در افواه مذکور است که در چاهی که عورات و اطفال شهدا از نظرها غایب گردیده‌اند مردم بزیارت روند و سنگ ریزه یا نبات در چاه انداخته مطالب خود ذکر کنند، اگر اسماع خنده و خوشحالی نمایند ۲۰ آن مطلب بر آید، اگر صدای نوحه زاری از چاه بیرون آید مطلب در حیز تعویق بماند.



## سلطان زرنندیان

- آن چه از السنه وافواه معلوم گشته آن است که جمعی از مردم زرنند که از جمله توابع پارس است به خلدآباد یزد آمده مقیم گشتند و به امر زراعت اشتغال نمودند و در همین مقام که امروز مدفن ایشان است کسرخوانی بود رعایای مریاباد خربزه زرع کرده حراست و نگاهبانی آن را در عهده ایشان کردند. به حسب اتفاق ۵ شبی درویشی بدانجا رسید و خربزه طلب نمود. ایشان از روی طوع و رغبت از زمینی که متعلق و مخصوص خودشان بود خربزه‌ای چند چیده بخدمت درویش آوردند. درویش دعائی که مشتمل بر خیر و برکت دنیوی و علو درجات و مراتب اخروی بود کرده غایب گشت. حالی بر آن جماعت دست داده دست از شغل دنیوی کوتاه کردند و به عبادت قادر مختار پرداختند. بعد از اندک روزی از لباس حیات عاری ۱۰ گشته به جنات نعیم شتافتند و در مقابر مریاباد که الحال مدفن ایشان و معبد صالحین و محل استجابت دعای مؤمنین است مدفون گشتند. [ ۹۲ ب ] متوطنین یزد در هر روز شنبه به زیارت قبور ایشان رفته حاجات و ملمات از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نموده به اجابت مقرون می‌گردد و هر که اراده کاری دارد دو رکعت نماز در مسجدی که متصل قبور منوره ایشانست گذاشته بعد از فراغ از ۱۰ نماز گوش راست بر زمین می‌گذارد، اگر آن مهم خوبست و مطلب آن شخص حاصل خواهد شد صدایی از عالم غیب به گوش او می‌رسد و به مطلب رسیدن خود متیقن می‌گردد.

## حاجی صدرالدین المدفون به باغ کمال

- در مبادی حال حاجی صدرالدین به علوم ظاهری اشتغال داشت و به زیارت ۲۰ بیت الله الحرام شتافت. بعد از مراجعت از سفر حجاز و یثرب و قدس خلیل شروع در تصوف کرده مهارت بسیار در علم هیأت بهم رسانید. در آن حال جذبه به او رسیده از مردمان کناره نمود و به طرف مهریچرد رفته در کوه «خورمیز» مقیم گشت. امیر-یوسف خلیل حاکم یزد به خدمت او شتافت و چهارطاقی به جهت سکنی او بنا فرمود.

بعد از اندک روزی حاجی صدرالدین روی در بیابان نهاد و در صحرای انار ایستاده جان به قابض ارواح سپرد. عبدالرحمن والی یزد بفرمود تا نعش او را به یزد آورده در موضع «باغ کمال» به خاک سپردند و مقبره بنا کرده [۹۳ الف] اغچه‌ای در خلف بقعه احیا نمود. در آن مکان در قدیم الایام چاهی بود که آب آن خشک گشته بود. بعد از فوت حاجی صدرالدین آب آن چاه جوشیدن آغاز نهاد و پوست ناری بر روی آب آمد. به جهت شفای امراض مسلمانان از آب آن چاه می آشامند و صحت می یابند. وفات حاجی صدرالدین در سنه ۸۰۳ و ثمانمائه بوده.

مولانا مجدالدین حسن و مولانا شرف الدین علی قاضی و مولانا اعظم ضیاء الدین محمد المدفونین به مزار صالحان

۱۰ مولانا سعید مجدالدین حسن رضی<sup>۱</sup> از جمله اکابر و اشراف دارالعباده یزد و صاحب مکنت و تجمل بود. اولاد امجاد او در نهایت فضل و کمال و غایت عزت و اعتبار بوده‌اند و حال که سه مرحله از سنه ۸۰۳ تا الف هجریه گذشته جمعی از اولاد آن جناب مثل نجابت دستگاه شاه معزالدین محمد رضی و میرزا مجدالدین حسن در خطه فردوس آباد یزد روزگار می گذرانند. مولانا مجدالدین حسن در ایام حیات بل در زمان اختیار قرب مزار امامزاده بزرگوار عالی تبار امامزاده ابو جعفر محمد طرح بقعه عالی اساس انداخته چهار صفا در چهار جانب بساخت و چون به اجل موعود از عالم فانی به سرای باقی خرامید در همین بقعه مدفون گشت.

۱۵ [۹۳ ب] و مولانا شرف الدین علی که «قاضی القضاة» این ولایت بود در سنه ۸۰۳ و ۸۰۴ و سبعمائه آفتاب حیاتش به مغرب زوال انتقال کرده در پهلوی آن جناب جای گرفت.

۲۰ و مولانا ضیاء الدین محمد و امیر عماد الدین بن رکن الدین اسلام در همین بقعه مدفون اند.

و درین بقعه صفا ایست عالی موسوم به «صفا صفا» مولانا جمال الدین مسعود در آن صفا مدفونست، و بانی آن جلال الدوله والدین خضر شاه است.

## بابا محمد مشهور به بابا ناصر

در «تاریخ جدید یزد» مسطور و مذکور است که عمر او به صد و چهل سال رسیده بود و شب و روز از یک مقام برنخاستی<sup>۱</sup> و در زمستان و تابستان بر روی خاک خفتی و چون وفات یافت در مقابر «باغ کمال کاشی» به حوالی «اسکندریه» مدفون گردید. در صحایف این دفتر مرقوم خامه عنبر عمامه گشته که در زمانی که سلطان محمد ولد ابوسعید طبری به تغلب خطه یزد را به تصرف در آورد حسب فرمان صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور انارالله برهانه لشکر ولایت فارس و عراق بدان بلده آمده امر محاصره به دور و دراز کشید، قریب سی هزار نفر از ذکور و اناث در اصل شهر به علت قحط جان به قابض ارواح سپرده بودند. بعد از فتح [۹۴ الف] آن بلده طیبه اسکندر هندو به محصولی خراج تعیین گردید و چون اموات در خانه ها و بازارها برزبر هم افتاده بودند اسکندر در حوالی «باغ کمال» باغی بود خریده وقف اموات نمود و مقرر نمود تا اموات را از شهر بیرون آورده در آنجا دفن کردند. و نیز اسکندر سابطی عالی رفیع و مسجدی و چهاردکان ساخت و آن را «اسکندریه» نام نهاد و به سبب ورود سیل که قبل ازین گزارش<sup>۲</sup> افتاد آن عمارات منهدم گشت و میلی که در آن مقام ساخته اند علامت قبر پهلوان اسد طغاشاهی است که در کرمان حاکم بود.

شیخ احمد صایم الدهر و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی و

حاجی علی رویدشتی

و شیخ زاهد عابد متقی شیخ احمد مدت چهل سال در غرفه مسجد جامع کبیر مجاور و معتکف بود و از وی کرامات بسیار مشاهده مردم آن دیار می گشت و چون وفات نمود او را به قرب «باب کوشک نو» بر کنار خندق مشهور و معروف به «باغ مولائی» دفن کردند.

و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی از فضایل عصر و واعظ شیرین کلام بود.

مدت چهل سال يك ختم کلام الله را تفسیر کرده و «لاطین بنی مظفر در پای منبر موعظه او حاضر می شدند و قریب ششصد<sup>۱</sup> هزار [ ۹۴ ب ] از ابیات عربی و فارسی در ذکر داشت. در اثنای موعظه لطایف بسیار گفتی. چون عمر او به هشتاد رسید و سال ثمان و تسعین و سبعمائه رخ نمود سفر آخرت اختیار کرد و قرب «باغ مولائی» مدفون گردید . ۵

و مولانای بهشتی حاجی علی رویدشتی از جمله فضایل زمان خود بود و وعظ را به غایت خوب گفتی و درهای معانی سفتی. در حین موعظه مردمان را خندان ساخته گاه می گریانید و با اکابر و اهالی مطایبه بسیار می کرد. و چون از صحبت دوستان ملول گشت رخت هستی بر چیده در زاویه عدم منزل گزید و در «باغ مولایی» مدفون گردید. قبر آن جناب و شیخ احمد حق مدد و شیخ جلال الدین زاهد به هم متصل است. ۱۰

و قرب «باغ مولایی» مقابر «سرچم» واقع است. و در آن مقام بسیاری از صلحا و مؤمنین آسوده اند و در آنجا دو قبر بزرگ بسته اند و درین دو قبر قریب سی هزار نفر از زن و مرد که در ایام مخالفت سلطان محمد پسر ابو سعید طوسی و قحط و دربندان در اندرون شهر جان به حق تسلیم کرده بودند مدفون اند. و از آن دو قبر بسیار نشانها به نظر مردمان در آمده و قرب آن، مزار بر کنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدیست که در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خلايق بعد از ورود سیل و خرابی شهر و ولایت جمع شده بودند [ ۹۵ الف ] و آن به «سرچم» مشهور گشته ساخته اند و آن مسجد از اهل الله خالی نیست و در آن جا علامتها دیده اند و به مکان «چهل تنان» شهرت یافته. ۲۰

#### سلطان قطب الدین زنگی المدفون به مزار زنگیان

مجملی از حالات سلطان قطب الدین در جلد اول این مجلد به دستیاری کلمک و قانع نگار رقمزده خامه بلاغت شعار گشته درین مقام به تکرار اندیشیده زبان در کام خاموشی کشید. بدانکه مزار زنگیان از آثار عمده الاکابر العظام **خواجه معین** -

- الدین علی جد زبده الاکابر و الاهالی میرزا عبدالرشید منجم است و تاریخ بنا و اتمام آن در ضمن احوال خواجه - توده خصال بیان شده. و چون مسود اوراق اکثر اوقات از روی نیاز به زیارت آن مزار فایض الانوار مبادرت می نمود امری غریب و حالی عجیب مشاهده کرده تبیین این مقال و تفصیل این اجمال چنان است که در شهرور
- سنه تسع و سبعین والف هجریه روزی به اتفاق سلاله الفضلابی مولانا محمد تقی خلف
- مقتدای فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان الموفق بتأییدات الملك المنان مولانا محمد مقیم به آن مکان شریف رفته در دهلیز مزار سنگی بزرگ تخمیناً به وزن پنجاه من دید که بر بالای تختگاه گذاشته و اثر پنجه دست راست و پنجه و ساعد<sup>۱</sup> دست چپ بر آن نقش گرفته، چون ملاحظه نمودیم آن علامت به دستگیری کلنگ و تیشه نبود بلکه به قدرت کامله یزدانی و به زور و پنجه مقربان در گاه باری
- این امر غریب روی نموده بود، چندانکه از حال آن سنگ و آن امر عجیب استفسار شد مجاوران آن مکان و سایر متوطنان بلده یزد به اظهار آن راز زبان نگشودند و احدی که قبل از آن آن سنگ را دیده باشد یافت نشد. [ ۹۵ ب ] آخر الامر این ضعیف جمعی را طلب داشته سنگ مزبور را در دیوار درمزار روی بر قبله نصب ساخت و دری بدانجا به کار گذاشت تا آن نشان در روز گاران باقی ماند.



چون مجملی از حالات و کرامات و خوارق عادات اولیاء خجسته صفات سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان به صوب مقاله رابع تاخت، و منه الاعابة و التوفیق.

## مقاله چهارم از مجلد سیوم

در ذکر مساجد و مدارس و بقاع الخیر و خوانق و رباطات و قری و  
مزارع و قنوات و غیر ذلك و آن مبین است بر پنج گفتار

### گفتار اول

در بیان مساجد

شعر:

و فور حمد و ثنا می فرستم از چپ و راست

به حضرتی که سزاوار حمد و اهل ثناست

آنجا که کمال کبریای تو بود

عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حدّ حمد و ثنای تو بود

هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

و درود همایون و درود بر مرکز دایره نبوت قطب سماء فتوت مخدوم ارباب

شهود ، شعر:

ای نور تو گشته اول و آخر ما

روشن شده از تو باطن و ظاهر ما

و سلام سعادت انجام بر مرقد آل عظام آن حضرت که پیشوایان و راهنمایانند ، باد.

[ ۹۶ الف ] بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب توفیق روشن و مبرهن خواهد بود،

چون خطه بهشت بنیاد یزد قبله دعوات و کعبه حاجات خاص و عام هر دیار است در

اصل شهر و بلده و بلوکات آن بلده طیبه مساجد جمعه و جمعاعات بسیار و بی شمار ساخته اند. اگر این ضعیف بد ذکر تمامی آن همت گمارد احتمال که از عهده بیرون نیاید. باری به توفیق ربانی ذکر بعضی از مساجدی که مشهور است مرقوم خامه بلاغت آیین می گردد.

۵

### مسجد جامع کبیر

واقفان آثار و ناقلان اخبار در کتب متعدده چنین اخبار نموده اند که نخست سلطان علاء الدوله گرشاسب بن علی بن فرامرزن سلطان علاء الدوله کالنجار مسجدی عالی اساس مشهور به «مسجد عتیق» ساخته سه باب مفتوح داشت. یکی روی بر قبله و دیگری بر «بازار کلاه دوزان قدیم» و دیگری به طرف «مدرسه کمالیه». و در دهلیز آستانه مقابل صفت بزرگ «کتب خانه» بنا فرمود.

۱۰

و دختران سلطان فرامرزن بن علی که بلقیس زمان بودند در جنب مسجد مزبور جماعتخانه مروح مزین به طلا و لاجورد بنا کرده گنبدی به جهت مدفن خود ترتیب نمودند و اکنون در آنجا مدفون اند و آن عمارت مشهور گشته به «صف دختران»، [ ۹۶ ب ] و ذکر آن در مجلد اول مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده.

۱۵

و در سنه اربع و عشرين و سبعمائه مرتضی اعظم سعید سیدرکن الدین محمد ابن سید نظام الدین محمد قاضی در قبلی مسجد قطعه ای زمین خریداری کرده طرح «مسجد نو» انداخت و صفه و گنبد و مقصوره ها و غرفه ها بنا کرد و اساس همگی از سنگ و آجر و گچ استوار داشت و هنوز به اتمام نرسیده بود که بنای عمر آن سید عالیشان انهدام یافت. حسب الوصیه مولانا شرف الدین علی در اتمام آن سعی

۲۰

فرمود و مناره ای بر سر گنبد مقصوره قدیم ساخت و مرتضی اعظم امیر شمس الدین محمد خلف ارجمند سعادت مند سید رکن الدین محمد که در آن وقت در تبریز میبود زیلوهای نیکو جهت گنبد مقصوره فرستاد. و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه دهلیز مسجد به فرموده آن سید والا قدر ساخته شد و پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره و صفه وطنی عالی بنا فرمود.

و در زمان سلطنت خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان شاه نظام کرمانی به امر وزارت خطه فردوس نشان یزد [ ۹۷ الف ] سر بلندی یافته بدان ملک شتافت و بساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترده و به ساختن عمارات خیر همت گماشت و نخست «مسجد جامع کبیر» که گچ اندود بوده به کاشی تراشیده الوان تزیین نمود. و کتابه سوره «انا فتحنا» به خط مولانا بهاءالدین هزارسب که سر آمد خوشنویسان زمان بود نصب نمود. و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر به کار گذاشت و درپیش طاق صفا «دوازده امام» به کاشی مثبت ساخت و بر بالای شرفه طاق آیه کریمه « و اذ یرفع ابراهیم القواعد» تا آخر آیه به کاشی کرد. و در صحن مسجد پایابی حفر نموده به خشت پخته و کاشی مزین گردانید. و آب محمود آباد جاری ساخت و پنجره آهنی بر سر پایاب در صحن گذاشت. و فراشخانه بر در مسجد بساخت. و در بیرون در اصل مسجد کاروانسرای بود که ریسمان فروشان می بودند خراب کرده ساخت در مسجد کرد. و ده دکان از زمین و یسار ساز دادودر میان ساخت [ ۹۷ ب ] حوضی ساخته آب تفت جاری نمود. و در کتابه درگاه مسجد القاب خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان به کاشی مثبت نمود. و در اندرون مسجد بر زمین گنبد مقصوره جماعتخانه عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمه مینا فام سپهر خجل گردیدی. و نیز در مسجد چاه آب سرد کننده چاهخانه ساخت و منقش فرمود. و اشرف علمای ایران مولانا شرف الدین علی مخدوم حسب الائتماس شاه نظام طوطی طبع شکر افشانش به نظم ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد و تمامی ابیات در مقاله اول در ذکر احوال شاه نظام وزیر سمت بیان یافته. و الحال چاهخانه به سعی عالی جناب متولی عمارت جدید یافته و «قهوه خانه» گردیده. ۲۰ در «تاریخ جدید یزد» به نظر در آمده که جوی زارچ از آثار ارسالن خاتون حرم سلطان علاء الدوله کالنجار است.

و همچنین در زمان سلطنت و فرمانفرمایی خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان که مقرب الحضرة آقا جمال الدین محمد مشهور به «مهر جمال» به حکومت



و وزارت خطه یزد سربلندی یافته بدان ملك شتافت و تعمیر مسجد جامع و ساختن مناره بر درگاه پیشنهاد همت نمود و مدتی درین فکر می بود تا آنکه روزی به مسجد مزبور آمده بر در مسجد نشست [ ۱۹۸ الف ] و در آن مهم متأمل بود. ناگاه شخصی که مشهور بود به خواب دیدن و از ما فی الضمیر مردم خبر کردن حاضر گشت. وزیر عدالت آیین گفت ما را اراده مهمیست. در خواب دیده، اعلام نمای فی- الحال در حضور خوابیده به خواب رفت و بعد از زمانی بیدار گشته گفت در عالم واقعه دیدم که دو شمع سبز آورده در گوشه های درگاه مسجد گذاشتی. وزیر او را انعام فرموده شروع در اراده خود نمود و دو منار که مؤذنان خوش الحانش با مسبحان ملاء<sup>۱</sup> اعلی در راز و باملایکه سماوات هم آوازند بر افراخت و مناره یمین را دو راه قرار داد، شعر:

۱۰

در صفت طول قد هر منار

طعنه زده بر فلک زرنگار

سایه اش از غایت اعلای چرخ

غاشیه افکنده به بالای چرخ

۱۰

و گنبدی بر بالای گنبد مقصوره به کاشی ساخت، مثنوی:

قبه که بر قبه او آمده

نور فشان چون مه خرگه زده

هست عیان در نظر اهل دین

گنبد یاقوت سپهر برین

۲۰

و در شهر سنه اثنی وستین وثمانمائه امارت پناه معدلت شعار امیر نظام الدین

حاجی قنبر جهانشاهی القاب پادشاه زمان میرزا جهانشاه به خط مولانا شمس الدین

محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده به کار گذاشت و در زمانی که حکومت خطه یزد

به امیر جلال الدین چقماق شامی متعلق بود حرم محترم امیر مشارالیه بی بی فاطمه

خاتون صحن مسجد جامع را سنگ مرمر فرش نمود و دو ستون [ ۹۸ ب ] از مرمر در دو جانب صفا گذاشت. و منبر خطیب که از چوب بود برداشته در عوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و به صحت رسیده که به فرموده ستر عظمی از کربلای معلی خاک عنبربیز در پشت شتران و دواب به یزد نقل نموده این منبر مبارک ترتیب یافته. و در هر جمعه خطبای فصاحت شعار بر فراز منبر به خواندن خطبه اثنی عشر قیام می نمایند، مشنوی :

خطبه کند بر سر منبر خطیب

راست چو بر شاخ شجر عندلیب

نغمه نوروزی و سوز درون

دیده و دل خوش کند و غرق خون

خلق در آن جمع به پهلوی هم

انس گرفته همه بر بوی هم

دست دعا رفته سوی آسمان

زلزله آمد به زمین و زمان

شیوه شیون به بدن راه یافت

آتش دل دستگه آه یافت

دل به درون گرم چو خورشید شد

رعشه تن بر نهج بید شد

نعره یا رب ز فلک در گذشت

اشک روان آمد و از سر گذشت

گشته فلک زخمگه تیر آه

رحمت حق ریخته ز آن جایگاه

از نم دریای کرم کوه کوه

فیض خدا ریخته بر آن گروه

۱۰

۱۵

۲۰

جمع بهم آمده انس و ملك  
 پر زفغان کرده رواق فلك  
 سوز درون بین که بهر یا ربی  
 سوخته بر چرخ برین کوکبی

۱۰ و چون نوبت تولیت شرعی به عالی جناب غفران پناهی مولانا عبدالحمی انتقال یافت در رواج و رونق و تعمیر آن مسجد که نمونه‌ای از مسجد اقصی است سعی موفور نموده مؤذنان و حفاظ و خدام تعیین و مقرر داشت و آشخانه ساخته اطعام یومیه به جهت فقرا و مساکین مقرر نمود و ساحت در مسجد و دهلیزها و اطراف و جوانب از سنگ فرش نمود و املاک و رقبات و دکا کین بی‌شمار از حاصل مسجد خریداری کرده داخل موقوفات آن سرکار گردانید.

و بعد از او عالی جناب نجابت و افادت پناه خلف الاکابر و الاهالی مولانا شهاب‌الدین عبدالله خلف ارجمند سعادت‌مند آن جناب علم تولیت شرعی افراشت و بسیاری از رقبات و املاک در شهر و بلوکات خریده و اجرای قنوات و مزارع کرده بر موقوفات مزید ساخت و به تعمیر و عمارت [ ۹۹ الف ] به نوعی سعی نمود که زیاده بر آن بر متخیله احدی نگذشته بود ، لله الحمد و المنة که به سعی عالی جناب ۱۵ مومی الیه مسجد مزبور در کمال رونق [ است ] و حاصل موقوفات آن به موجب شروط واقف به مصرف رسیده دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌نماید.

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین‌دار و صلحای عالی مقدار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که این مسجد همایون مسکن زهاد و عباد و اولیا و اتقیا و مأمّن اصحاب حاجات و مرجع غربا و فقرا بوده و هست و هر کس که ۲۰ بر سبیل عبور یا به جهت ادای فرایض بدین مکان شریف در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدم بیرون نهد و هر چند گردون پیر گرد معموره عالم گردیده و با صد هزار دیده نظاره نموده شبیه و نظیر آن ندیده و گوش هوش زمانه قرین و عدیل آن نشنیده. و چنان مرتفع و زیبا به چشم بینا درمی‌آید که گوئیا شاعر درباره آن گفته ، بیت:

چشم فلك ندید و نه گوش جهان شنید

زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقرر

و کلمه « ادخلوها بسلام آمین » در باره او آیتی [ ۹۹ ب ] و کریمه « جنة عرضها السموات والارض » از فسحت ساحت و نزهت فضای سماحتش کنایتی . از رفعت شرفات فلك عروجش قلعه مینا فام سپهر خجل و از لطافت عمارات عالیه و نظافت ابنیه رفیعهاش بیت المقدس ومسجد اقصی منفعل . و به جمعیتی معروف که گوش سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنیده و به جامعیتی موصوف که دیده گردون با آنکه قرنها گرد جهان گشته این مقدار جمعیت در هیچ مسجد ندیده ،

شعر :

از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی

۱۰

پنداشتم که جنت عدن است در خوشی

بر سقفهای گنبد اخضر زعکس او

گلهای گونه گونه حمرا و آتشی

و از آن زمان که بنای او استحکام یافته الی الآن آن مکان شریف قبله

دعوات و کعبه حاجات گشته، بیت: ۱۵

مسجدی کز شرف به یک مسجد

کرده با مسجد الحرام نماز

ایضا

مسجد او جامع فیض اله

زمزمه خطبه او تا به ماه

۲۰

غلغل تسبیح به گنبد درون

رفته ز نه گنبد والا برون

طاق بلندش به فلك گشته جفت

حامل او گشته فلك در نهفت

قبه او بر شده بالای چرخ

فرش تهاش اطلس والای چرخ

[ ۱۰۰ الف ] و درو دیوار این بقعه شریفه بر هر گونه نقوش بیع از کاشی

که اگرمانی نقاش زنده بودی از کمال لطافت و غرابت آن انگشت تعجب به دندان

گرفتی. مزین است، و به انواع اختراعات غریبه و اصناف صنایع و بدایع محلی،  
بیت:

پیر از نقش و نگار از فرش<sup>۱</sup> تا سقف

مهندس را برو فکر و نظر وقف

قرص زرین مهر از خجالت خشت زرنگار دیوارش سرخ و زرد بر آید و طارم

۱۰ فیروزه سپهر از انفعال لاجورد نقوش جدارش به کبودی گراید، نظم:

نمازی که آنجا توان کرد ادا

توان کرد در کعبه عمدا قضا

چراغش به پروین شرار افکن است

که از مغز مهر و مهرش روغن است

۱۰ چو دامان فانوسها برزنند

به پروانگی قدسیان پرزنند

زهی فیض کز مایه یک دعا

شود حاجت صد اجابت روا

۲۰ مسجد جامع میر چقماق مشهور به مسجد نو

بانی آن امیر کبیر اعظم امیر جلال الدین چقماق شامی است. و ذکر امیر

عدالت شعار و عماراتی که معمار همت آن حاکم نصفت دثار در یزد و بلوکات ساخته

در مقاله هفتم مجلد اول به دستیاری کلاک حکایت پرداز رقمزده بیان گردیده. و این

مسجد در سنه احدی و اربعین و ثمانمائک به سعی حرم محترم امیر مشارالیه بی بی-

فاطمه خاتون سمت اتمام یافته.

## مسجد جمعه سرریگ

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که این مقام کاروانسرا بود و مقبره‌ای در جنب آن [ ۱۰۰ ب ] مرتضی اعظم سعید امیر معین الدین اشرف که از اعظم سادات عریضی و شرف مصاهرت سید عالی‌شان امیر شمس الدین محمد بن سیدرکن الدین محمد قاضی دریافته بود آن سرارا بایر کرده طرح مسجد انداخت و صغه و گنبد مقصوره و جماعتخانه بنا فرمود و پایابی حفر کرده «میاه جدید» جاری نمود و د کاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرد.

و در شهر سنه ثلثین و سبعمائه در گاه مسجد انهدام یافته **خواجه توکل قزوینی** به حال عمارت آورد و **خواجه فخر الدین ابرقوهی** گنبدی در پیش صغه ساخته منبر خطیب ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرد.

و در سنه اربعین و ثمانمائیه به حکم وصیت **حاجی خواجه جان تبریزی** مبلغ یک هزار دینار به خرج پایاب و جماعتخانه نموده رونقی تمام یافت و تا اکنون معبد مقیمان آن خطه شریفه است.

## \* ۱ مسجد فرط

مورخین فصاحت قرین به قلم اعجاز رقم چنین تحریر نموده اند که **احمد بن محمد زمجی** در آن زمان که حسب الفرموده صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی با لشکر پر خاشجوجو<sup>۲</sup> به عزم استیصال بنی امیه عنان عزیمت به جانب خطه یزد انعطاف داد و چنانچه در **جلد اول** این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده با ابوالعلا که از جانب مروان حمار والی آن ولایت بود محاربه نموده او را به دست آورد و با علم یزید به آتش قهر و غضب سوخت و اولاد و اتباعش را به تیغ انتقام بگذرانید و در آن خطه به مسند حکومت نشست همت عالی نهمتش به ساختن عمارات و اجرای قنوات فرمان داد. فرمانبران در حوالی «درب کوشک نو» باغی طرح انداخته در میان آن کوشکی رفیع بنا نمودند و قناتی حفر نموده موسوم ساختند به «قنات

۱- از اینجا تا آخر مطالب مربوط به مسجد فرط در حاشیه صفحات است ۲۰- اصل: پرخواشجوجو

محمد آباد» و در قبلی قصبه مهریجرد مزرعه مشهور به «مدوار» احداث نموده به سعی تمام آب مدوار از کوه جاری ساختند. و همچنین آن امیر عدالت کیش به قرب در «درب مهریجرد» مسجدی طرح انداخته، درغایت تکلف و نهایت صفا به تمام رسانیده مشهور و معروف گردید به «مسجد فرط».

۵. در آن زمان که شهبسوار میدان امامت و ولایت و تخت نشین بارگاه کرامت امام طیب طاهر علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر حسب الالتماس مأمون خلیفه عباسی از جانب مدینه طیبه متوجه طوس بودند چون ساحت ولایت بزد ازین مقدم مبارک رشک روضه جهان گردید چند روزی به جهت ارشاد خاک نشینان آنجا در آن ملک رحل اقامت گسترده ساکنان آن خطه احرام ملازمت و خدمت بر میان جان بسته به قدم نیاز و اخلاص به عتبه کعبه اختصاص شتافته نقد جان نثار خاک قدم مبارک کش نمودند. و آن حضرت در همین «مسجد فرط» به عبادت ملک اعلام قیام نموده و آن موضع شریف را یکی از مؤمنان به اخلاص عمارت نموده گنبدی محقر ساخته و تا کنون محل استجابت دعای سبکان آن دیار است و هر کس که به اخلاص تمام دو رکعت نماز کرده روی نیاز بر زمین گذارد البته به مطالب دارین بهره ور هی گردد و هاتف غیبی گویا این مضمون را به گوش هوش از باب اخلاص می رساند، شعر:

ای که درین کوی قدم می نهی

روی توجه به حرم می نهی

پای به اندازه درین کوی نه

پایت اگر سوده شود روی نه

۲۰. روی ادب نه به در بی نیاز

عجز و نیاز آ بر بی نیاز

برای اولوالالباب مخفی نماند که مسجد مزبور به سبب دست انداز ارباب تغلب که موقوفات سرکار را به تصرف گرفته اند و به جهت امتداد زمان خرابی به حال

عمارات آن راه یافته منهدم شده بود، در سنهٔ ثمان و سبعین بعد الف به دلالت هادی توفیق زایر بیت الله الحرام مولانا محمد امین بزار ولد شاهمیرك نائینی به تجدید عمارت آن مکان متبرك پرداخت و در آن باب غایت سعی به جای آورده مبلغی کلی صرف اخراجات مسجد و پایاب کرده به صد تکلف و صفای اول به اتمام رسانید. و سیدهٔ صالحه عفت قباب زوجهٔ مولانا محمد امین به شراکت زوجهٔ زیلو چپایی در غایت خوبی در تمامی عمارات انداخته قنادیل در سقف نصب نمودند و خادم بازداشته هر روزه به جهت راتبه اش قلیلی مقرر کردند و شمع و چراغ هر شب به قدر کفاف سرانجام کرده خود را معاف نمی دارند. ۱۰

#### مسجد جمعهٔ سرآب نو

این مسجد هم از مستحدثات مرتضی اعظم امیر معین الدین اشرف است و در آن مقام باغی بود آن جناب در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه طرح مسجد انداخته در نهایت تکلف و صفا [۱۰۱ الف] به اتمام رسانید و ساباطی عالی ارتفاع بر در مسجد ساخته د کاکین بسیار بر اطراف ترتیب داد و بر مسجد مزبور وقف نمود. و بر حوالی مزار منور قطب الاولیا سلطان تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة حمامی نیکو ساخت. و الحال مسجد خراب و موقوفات از ید متولی بیرون رفته. ۱۵

#### مسجد مصلی عتیق

مورخین بلاغت شعار در مؤلفات خود آورده اند که در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه سید رکن الدین محمد قاضی این مسجد شریف را بنا نهاده به اتمام آن موفق گردید. ۲۰

و سید نجیب امیر معین الدین اشرف طنبی و غرفه متصل آن ساخته مناره ای که الحال مشاهدهٔ مردمان می گردد استوار داشت و «آب نرسوباد» جاری نمود. و امیر شمس الدین محمد خضر شاه بقدر عمارت در آن مسجد کرد. و تخت مؤذنان مهتر علی شاه فراش از آجر و کاشی ترتیب نمود.

و در سنهٔ ستین و ثمانمائه مسجد و بازار بلکه تمام «محلّهٔ مصلی» به سبب ورود



سیلاب خراب گردید و بعد از مدتی اصحاب خیرات تعمیر نموده به حالت اصلی آوردند .

[ ۱۰۱ ب ] مسجد پیر حسین به موضع اهرستان

- بانای آن خواجه موفق مرحوم خواجه پیر حسین دامغانی بوده و ذکر بنای آن عمارت و تاریخ اتمام در ضمن حکایت احوال خواجه مومی الیه در مقاله ششم مجلد اول سمت گزارش<sup>۱</sup> یافته .

مسجد جمعه یعقوبی

پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی مظفری در زمان سلطنت و فرمانروایی در محله مزبور مسجد نیکو ساخته مناره بلند برافراخت و اتمام آن در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد .

## گفتار دویم از مقاله چهارم

در ذکر مدارس و بقاع و خوانق و رباطات و غیره

### الاول

#### در ذکر مدارس

مدرسه رکنیه واقع در میدان وقت [و] ساعت

بانی آن عمارت فلک ارتفاع که مشهور و معروف گشته به ام البقاع سلاله  
خاندان مصطفوی دوحه چمن مرتضوی سید رکن الدین محمد حسینی بوده و این  
عمارت بر علو همت آن جناب دلالت می کند. در گاه رفیع رشک معموره آفاق  
و جفت مناره اوبا قامت و دل آرای در روی زمین طاق، گنبد و صفه و غرفه های او  
از غرفات و شرفات جنان نشانه ای، نظم:

و هم چون طرح او بدید از دور

گفت از عجز کای اولوالابصار

[۱۰۲ الف] این چه صحنی است بی کران وسعت

وین چه سقفی است آسمان هنجار

عقل کل تا مهندس فلک است

بر زمین کس نزد چنین پرگار

گر کسی وصف این بنا گفتی

عقل باور نکردی این گفتار

لیک چون دیده دید و حس دریافت

عقل حس را کجا کند انکار

و اتمام این بقعه شریفه که مضمون کلمه « روضة من ریاض الجنة » در شأن او آیتی است در سنهٔ خمس و عشرين و سبعمائه اتفاق افتاده و سبب بناء آن در مقاله سیوم همین مجلد در ضمن احوال سید رکن الدین محمد بانی سمت تحریر یافته و در شهر سنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمائه که حضرت بانی به عالم جاودانی شتافت در گنبد بقعهٔ مذکور مدفون گردید. و اکنون اکابر و اصغر و مقیم و مسافر در آن مزار متبرک تبرک و تیمن می جویند، و به پای عجز و نیاز تردد می نمایند و به جهت مطالب دارین دعا کرده شرف استجابت درمی یابند.

- ۱۰ در « تاریخ جدید یزد » مسطور و مذکور است که حضرت سید رکن الدین محمد در جنب مدرسهٔ مزبوره کتابخانه ساخته سه هزار جلد کتاب وقف طلبهٔ علوم نمود و چندان از قراء و مزارع و باغات و دکاکین و خان و طواحین [ ۱۰۲ ب ] وقف نموده که محاسب وهم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف دارد. الحال آن عمارت روی به خرابی آورده و از مصاحبت و مجالست طبقهٔ علوم محروم مانده، و نه از کتب نشان هست و نه از موقوفات اثر.

#### مدرسهٔ شمسیه واقعه در محلهٔ چهارمنار

حضرت سیادت منقبت مرتضی اعلم سید شمس الدین محمد در شهر سنهٔ سبع و عشرين و سبعمائه آن عمارت فلک ارتفاع را ساخته و خود در گنبد آن مدفون گردید. و سبب بنا و تعریف آن در مقالهٔ سیوم همین مجلد در ضمن احوال آن جناب تحریر یافته.

- ۲۰ در میان مردم مشهور و بر زبان خاص و عام مذکور است که هر که در روز شنبه بر سر مزار آن حضرت چهل مرتبه سورهٔ قل هو الله احد تلاوت و قراءت نماید به مطالب دارین کامیاب می گردد. متوطنین دارالعبادهٔ توفیق به جهت زیارت آن جناب روز سه شنبه اختیار نموده اند و روغن گل زرد در آن مزار متبرک می سوزانند و دعا

نموده به مطلب می‌رسند .

### مدرسه ضیائیه شهرستان

جناب مرتضی سعید مولانا ضیاء الدین حسن رضی که شرف مصاهرت سید امجد سید رکن الدین محمد دریافته بود در زمان اعتبار و اقتدار در محله شهرستان طرح مدرسه انداخته [۱۰۳ الف] در نهایت تکلف و زینت به اتمام رسانید و درگاه رفیع و دو مناره در کمال ارتفاع بر افراخت و باغچه مشجر در خلف مدرسه احیا فرمود و پایابی در میان صحن حفر کرده آب اشکذر جاری نمود و زاویه و کتابخانه و حمامی در مقابله مدرسه بساخت و خانه‌ها در اطراف و جوانب ترتیب نمود. و الحال که دوسنین از سنه ثمانین و الف گذشته تمامی روی به خرابی نهاده و به غیر از مناره آن چیزی دیگر به نظر اهل بصیرت در نمی‌آید. و اتمام آن عمارات در سنه خمس و سبعمائه اتفاق افتاده .

و از مولانا ضیاء الدین حسن دو خلف نیک اختر صاحب حشمت به یادگار مانده بود : نخستین مولانا شرف الدین علمی که در فنون دانش و کمالات آراسته و علم فضل و افضال افراشته ، و ثانی مولانا مجید الدین حسن مصنف شرح کتاب حاوی که به حکم سلطان مبارز الدین محمد مظفر بر مسند قضا متمکن گردیده بود .  
بر ضمیر منیر سلسله انساب روشن و مبرهن خواهد بود که نجابت و فضیلت پناه میرزا شاه معز الدین و میرزا مجید الدین [حسن] که الحال در یزد تمکن دارند [۱۰۴ ب] از اولاد امجاد مولانا ضیاء الدین حسن رضی اند .

### مدرسه حسینییه . اقع به کوچ حسینیان

در «تاریخ جدید یزد» به نظر رسیده که سید شرف الدین حسین والد <sup>۱</sup> امیر معین الدین اشرف در سنه ست و عشرين و سبعمائه در «کوچه حسینیان» طرح مدرسه انداخته در نهایت تکلف تمام به کاشی و طلا و لاجورد منقش نمود و دو منار بر درگاه بر افراخت و «میاه وزیر» که الحال به «میاه محمود آباد» اشتها یافته در پایاب جاری ساخت و در جنب صفا قبه عالی به جهت مدفن خود و اولاد ترتیب داد و بسیاری

از سادات حسینی در آنجا مدفونند .

- محرر اوراق مکرراز زبان صدق بیان فضیلت و کمالات دستگاه زایر بیت الله الحرام حاجی میر شیخ احمد دادایی استماع نموده که دو تاره موی مبارک حضرت نبی آخر الزمان علیه الصلوة الله المملک المنان مانند گنج زر و جواهر در اندرون قبه به ودیعت گذاشته از نظر بینندگان مخفی است و بدان سبب آن مکان شریف مطاف ملائکه مقربین و محل استجابت دعای مؤمنین گردیده .

#### مدرسه خانقاه

- در بعضی از تواریخ مرقوم قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت آیین گردیده که مهد علیا شاه خاتون والدۀ ماجده [ ۱۰۵ الف ] پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی مظفری در زمان اقتدار در جنب دولتخانه پادشاه مرحوم مدرسه عالی ساخته و بعد از آنکه اولاد مظفری و شاه نصره الدین یحیی در قمشه اصفهان به درجه شهادت رسیدند نعش ایشان را به یزد نقل نموده در مدرسه مزبور به خاک سپردند . موقوفات آن سرکار از حیطة ضبط و تعداد بیرون بوده و الحال نام آن در جریده دفاتر ایام محو و عمارت روی به خرابی آورده . اتمام آن مدرسه در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه بوده .

#### مدرسه سرریگ

- در سنه سبع و ستین و سبعمائه امیر غیاث الدین علمی عقیلی در « محله سرریگ » مدرسه عالی ساخت و املاک و رقبات بسیار و د کاکین بی شمار بر آن وقف نمود . الحال نه آن عمارت برجا و نه نام وقف بر موقوفات آن سرکار جاریست .

#### مدرسه امیر آخوریه واقعه در « محله در مدرسه »

- بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که محمد بن محمود بن قاسم بن سعید که ۲۰ امیر آخورباشی سلطان مبارز الدین محمد مظفر بود در شهر سنه تسع و خمسین و سبعمائه در مقابل « مدرسه عبدالقادریه » طرح مدرسه نیکو انداخت [ ۱۰۵ ب ] و در نهایت تکلف و تزیین منقش به کاشی و طلا و لاجورد به اتمام رسانید و در گاهی مرتفع ساخته سوره « هل اتی » به کاشی ثبت ساخت و در کتابه القاب و تاریخ اتمام

بنانگاشت و املاك و رقبات بسیار بر آن وقف گردانید و بر در مدرسه، مسجد و مسافر خانه و فراشخانه ترتیب داد و باغچه مشجر در خلف گنبد مدرسه احیا فرمود و «میاه تفت و نصیری» در صحن مدرسه و «میاه جدید» در پایاب جاری نمود .  
اکنون تمام آن عمارات خراب و موقوفات بر طرف شده و به غیر از گنبد مدرسه چیزی بر جای نمانده .

#### مدرسه دارالصفاء مشهور به مدرسه قطیبه سرپلوك

در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائیه **خواجه قطب الدین محمود** خلف **خواجه حاجی علی** در سرپلوك در جنب مسجد و مقبره والد بزرگوار خود مدرسه عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه مزین به کاشی الوان ساخته «آب تفت» در میان جاری نمود و در اطراف و جوانب صفهها و گنبدها به جهت مسکن فقرا ترتیب نمود و اکنون آن هم حکم سایر مدارس دارد .

#### مدرسه خواجه ابوالمعالی

[۱۰۶ الف] **خواجه ابوالمعالی** مردی بود در نهایت تمول و کمال اعتبار، در زمان اختیار در «محلّه ابوالمعالی» که با اسم **خواجه نیکونهاد** موسوم گردیده در شهر سنه سبع و ثمانین و سبعمائه به قرب «مدرسه نظامیه» طرح مدرسه عالی اساس انداخته در کمال تکلف و تزیین به اتمام رسانید و طنبی به جهت مقبره خود ترتیب نمود و اطراف مدرسه خانه های رفیع و بساتین و حمام و مصنعه ساخت و «میاه تفت و نصیری» جاری نمود . و اکنون به غیر از حمام از عمارات دیگر نشانی نمانده .

#### مدرسه اصیله دھوك

**خواجه اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی** در سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه در «محلّه دھوك» مدرسه عالی و حمامی نیکو و دکا کین بسیار ساخته بود و الحال به سبب ورود سیل تمامی بازمین هموار است .

#### مدرسه یوسف چهر [۵]

**امیر یوسف بن حاجی حبیبی** مشهور به **چهره** از جانب **امیر جلال الدین**

چقماق شامی به امر حکومت دارالعباده یزد اشتغال داشت . در سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در «محلّه دهوک سفلی» مدرسه و بساتین ساخته بود و اکنون به سبب ورود سیل تمامی با زمین مساویست .

### مدرسهٔ قطبیه در کوچهٔ حاجی عماد

- در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است [۱۰۶ ب] که مولانا قطب الدین محمد بن حاجی عماد به حوالی «مدرسهٔ عبدالقادریه» به قرب «درب قطریان» که به «درب شاهی» اشتهاز یافته مدرسهٔ مروح ساخته و در جنب آن جماعت خانهٔ نیکو با تمام رسانیده و بیوتات و بساتین و حمام در حوالی آن احداث فرموده و تمام آنها در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاده . و الحال تمامی در کمال بی رونقی و مشرف بر خرابی است .

۱۰



- بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که جمعی از اصحاب خیرات و مبرات در دارالعبادهٔ یزد مدارس رفیع بنا از حدّ تعداد بیرون ساخته و پرداخته موقوفات بسیار بر آنها وقف کرده اند. ذکر جمعی از آن در ضمن احوال بانیان به دستیاری خامهٔ بلاغت نشان مرقوم و مسطور و برخی در این مقاله تحریر یافته . اما در حین ۱۵ تحریر در این مقاله که دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریه هجرت کرده تمامی خراب و بایر و از مفارقت طلبهٔ علوم خاک حسرت بر سر می کنند

### الثانی

#### در ذکر بقاع و خوانق و رباطات

- ۲۰ بقعهٔ خالزاده و مخدومزاده

آن بقعهٔ شریفه در جنب مزار مشهور سلطان المشایخ سلطان تقی الدین دادا محمد واقع و از جملهٔ عمارات خانزاده خاتون و مخدومزاده [۱۰۷ الف] خاتون دختران پادشاه عدالت شعار سلطان مبارزالدین محمد مظفر است و نیز آن مخدرات عظمت املاک و رقبات بسیار بر آن وقف نموده اند و حاصل آن هر ساله قریب مبلغ چهل تومان می شود و به غیر مصرف صرف می گردد. و الحال متولی شرعی آن سرکار سیادت و نجابت پناه امیر محمد زمان مهریجردی است که نام تولیت با آن

جناب و اختیار با او نیست .

### خانقاه اشکذر

در تاریخ قدیم و جدید یزد بنظر رسیده که آن عمارت رفیع بنا از جمله عمارات سلالة آل طه<sup>۱</sup> و یس سیدر کن الدین محمد است و در « وقف نامه » سید عالی قدر ۵ ملاحظه شده که املاک و رقبات بسیار از اصل قریه اشکذر بر آن وقف است ، اما چیزی صرف آن نمی شود.

### خانقاه فیروز آباد میبد

عالی جناب دستورالوزراء فی زمانه **خواجه معین الدین عالی** جد عالی نتیجه الاکابر **میرزا عبدالرشید منجم** در سنه احدی و ستین و ثمانمائه در قریه فیروز آباد میبد این عمارت دلگشا طرح انداخته و بعد از اتمام چندان از قری و مزارع بر آن وقف فرموده که از حد ضبط و تعداد افزون بوده و پادشاه زمان **جهانشاه** هر ساله مبلغ ده هزار دینار کپکی به سیورغال متولی آن سرکار انعام و مقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود . [ ۱۰۷ ب ] الحال آن سیورغال بر قرار نیست و حاصل آن سرکار صرف خانقاه مزبور نمی شود .

### خانقاه اردکان

از جمله عمارات حضرات مشایخ عظام کرام **دادائیه** است و موقوفات آن سرکار بسیار و حاصل آن بی شمار است . الحال آن هم حکم سایر بقاع داد .

### رباط چاهوک مهریجره

در زبان خاص و عام مذکور و مشهور است که آن عمارت از جمله عمارات سید عالی قدر **سید شمس الدین محمد** است و موقوفات بسیار داشته و مقرر بوده که « آب فتح آباد و نعیم آباد » که از طرف مهریجره می آید بدان مکان آورده مصنعه آنجا از آن آب مملو نمایند ، الحال انقطاع یافته .



### رباط چفته

در قدیم الایام ساخته شده و به مرور ایام خرابی به آن راه یافته بود. در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان و افراحتشام شاه عباس ماضی خلف الاعظم والاعالی میرزا اسحق بیک بایندری از بلاد هندوستان مراجعت نموده آن را به حال اصلی آورد و ساباطی ساخته مصنعه وسیع در برابر رباط حفر نموده از آجر ترتیب داد و مزرعه در آن حوالی احداث نمود تا باعث رونق آن بوده باشد .

در «تاریخ یزد» مسطور است که این رباطی که در موضع چفته واقع است سه صد رکن الدین به رسم خانقاه ساخته بوده و هر روزه در آنجا اطعام و مایحتاج فقرا و مترددین سرانجام می نموده اند، به مرور زمان خرابی به آن راه یافته بود میرزا اسحق بیک چنانکه مرقوم گردید به حال عمارت آورده ساباطی بر در آن ساخت .

### رباط شوراب

مدتی بود که آن رباط خراب و مسکن قاطعان طریق گردیده بود. [۱۰۸ الف] در زمانی که میرزا جعفر قزوینی به وزارت خطه یزد تعیین گردیده به آن بلده آمد رباط مزبور را عمارت نمود. و از قدیم الایام در حوالی رباط آب شوری بود خواست که آن را جاری سازد، دوسه چاهی که در بلندی حفر نمود آبی که بود در جوف زمین ناپدید گردید .

### رباط یاغمش

به سرحد یزد و اصفهان در میان بیابان واقع است . جائیست خوفناک و مکانیست پر وحشت . در قدیم الایام قلعه ساخته بودند از سنگ رخام ، اما خرابی تمام در بنیان آن راه یافته بود . ایالت و شوکت پناه جانی خان قورچی باشی در ۲۰ زمان اقتدار به تعمیر آن همت گماشت و در نهایت استحکام به اتمام رسانید و بر اطراف آن برجهای عالی ترتیب داد و در ساحت آن چاهی حفر نمود که مترددین از آن مستفیض می گردند و بانی را به دعا یاد می کنند .

## رباط الجیره

در سوابق زمان در آن مکان رباطی ساخته بودند که اثر آبادانی بر آن نمانده بود. خلف الاهالی میرزا اسحق بیک بایندری چنانچه شمه‌ای از حال او درین اوراق سمت گزارش<sup>۱</sup> یافته آنرا عمارت نمود و مصنعه ساخته تا پایان کوه که در آنجا چشمه آبیست ممر ترتیب داد و الحال از آن آب مملو می‌شود و مترددین [ ۱۰۸ ب ] مستفیض می‌گردند.

## رباط خرائق

از مؤلفات اهل تواریخ به نظر نمی‌رسد که بانی آن چه کس بوده. در افواه مذکور و مشهور است که چهار هزار سال و کسری قبل ازین خورافروز نام گبری رباط خرائق ودیه را ساخته و خورنق نام نهاده و به کثرت استعمال در زبان خاص و عام به خرائق اشتهار یافته.

## رباط ساغن

در بیست و شش فرسخی یزد واقعست و متوطنین آنجا در کمال صلاح و پرهیزگاری و در نهایت بی‌چیزی و پریشانی‌اند و به‌امر «شال بافی» اشتغال دارند. ۱۵ ساله اولاد مصطفی شاهزاده قاسم در آن ارض مدفون است و مزار متبرک خراب گردیده بود، معمار همت رفعت و معالی پناه زایر بیت الله الحرام میرزا محمد امین یزدی آن مزار را تعمیر نموده فرش گسترانید و اکنون مطاف طوایف انام و معبد خاص و عام است.

## رباط پشت بادام

۲۰ در آن محل دو چشمه آب واقع است: یکی شور و دیگری شیرین. و متوطنین آنجا در کمال تمول گردنکشی و شرارت ذاتی را با جلافت مکتسبی جمع نموده با آینده و رونده سلوک پسندیده مسلوک نمی‌دارند. در سنه<sup>۳</sup> که خاقان کامیاب فلک جناب، بیت:

۱ - اصل: گذارش ۲ - نسخه وزیر: ساغن ۳ - در اصل سفیدست

[۱۰۹ الف] فریدون حشمتی جمشید جاهی

سکندر شوکتی دارا پناهی

- الخاقان بن الخاقان شاه عباس ماضی بهادر خان به قصد تسخیر دارالقرار  
قندهار از دارالسلطنه اصفهان عنان عزیمت از راه یزدان عطف فرمود و موکب عالم-  
شکوه سایه وصول به «رباط پشت بادام» انداخته قبه خیمه و خرگاه به اوج مهر و ماه  
• برافراختند متوطنین حماقت شعار قنات شیرین را به خاک اباشته اغنام و مواشی  
خود را به محال دور دست فرستادند و از ماکولات و مشروبات آنچه داشتند در جوف  
زمین و نهانخانه‌ها گذاشته از نظربینندگان مخفی ساختند. مقربان بساط عزت و  
اهل اردوی معلی از کمی آب و به دست نیامدن آذوقه به خدمت پادشاه دادگر شتافته  
گفتند، شعر:

۱۰

کای آفتاب کشور و ای سایه خدای

میمونترست چتر تو از سایه همای

کار ما از کمی اطعمه به جان و از شوری آب جان شیرین به لب رسیده . پادشاه  
و افراحتشام بنا برین معنی که، نظم:

۱۵

به حکمت حل هر مشکل توان کرد

به حکمت کام دل حاصل توان کرد

- رؤسا و کدخدایان آنجا را طلب داشته [۱۰۹ ب] از روی تلافی و توجه  
نوازش فرمود و به لفظ گوهرافشان گفت که خدام بساط عزت و عسا کرنصرت-  
فرجام با سعادت از نیافتن آذوقه در اضطراز و از غایت تشنگی چون ماهی در شبکه  
اضطراب . اگر به قدر مقدور در تحصیل آذوقه سعی نمایند و آبی بر عطش لب  
۲۰ تشنگان رسانند هر آینه به عواطف بی دریغ پادشاهانه و نوازشات شاهانه مفتخر و  
کامیاب خواهند گردید . آن جماعت بی خرد متفق الکلمه به خاک پای مبارک نواب  
همایون قسم یاد نموده گفتند ، بیت:

## کامکارا ماه جاهت از کسافت دور باد

خانهٔ عمر تو تا دور ابد معمور باد

دست قدرت ما بیچارگان به قلیل و کثیر مأکول نمی‌رسد و به جز این آب تلخ و شور کام امید ما شیرین نگشته. خاقان منصور از غایت اضطراب سپاه متفکر و ار پای سعادت به رکاب اشهب مراد در آورده با بعضی از نزدیکان بساط اقدس در هر طرف طوف نمودن گرفت. ناگاه جهانبین مبارکش بر اغنام بسیار و شتران بی‌شمار افتاد که در صحرا چرا می‌کردند. آن حضرت [۱۱۰ الف] شبانان و مستحفظان را طلب داشته فرمودند که گوسفندان کیست؟ عرض نمودند که تعلق به ساکنان اینجا دارد و این صحرا از اغنام و دواب و اشتر مشحون است. آن حضرت فرمود که آب شیرین درین سرزمین یافت می‌شود؟ گفتند غدیر و مصانع در اطراف و جوانب بی‌شمار و آب آنها از غایت عذوبت و صفا ثانی آب فرات است. آن حضرت به بارگاه خلایق پناه تشریف داده مردم آن موضع را طلب نمود و دیگر باره در باب مأکولات و مشروبات مبالغه نمود. به دستور اول جواب گفتند. پادشاه عدالت پناه جمعی را به تفحص و تجسس فرستاد. در هر خانه که داخل شدند از مأکولات مملوی یافتند، و هر در که گشودند انواع مشروبات دیدند و به اندک تردید به سرچشمهٔ آب شیرین راه بردند. بنا بر آن آتش غضب قیامت لهب شاهنشاهی شعله افروز گشته حکم قتل عام صادر گردید. مقربان بارگاه جلال برپا ایستاده زبان ثنا گویی گشاده گفتند سایهٔ دولت ظل الله بر مفارق عالمیان [۱۱۰ ب] پاینده باد و آفتاب عطوفت از اوج شرف و ذرّهٔ عظمت تابنده، شعر:

دست رعایت زرعیّت مدار

کار رعیت به رعایت گذار

امید آنکه تقصیر و گناه این بی‌خردان را به ما بندگان بخشند و قلم عفو بر جراید جرایم ایشان کشند و از سر خون اینان که فی الحقیقه مستحق سیاست و عقوبت شده‌اند در گذرند. پادشاه خطاپوش به التماس مقربان و ندما از سر خون و

ومال آن جماعت گذشت و غایتش آنکه مقرر فرمود که قوافل و مترددین که از اطراف و اکناف عالم عبورشان ازین راه می شد تردد نمایند و درین باب احکام و ارقام به اسم حکام و عمال ممالک مجروسه عز صدور یافت. لاجرم ساکنان آن موضع که از عبور قوافل صاحب ملک و مال بودند به صد حسرت در آن بیابان ماندند و این حکم جاری بود تا وقتی که مسند فرماندهی و سریر پادشاهی عرصه ایران به وجود خسرو کیوان رفعت جمشید حشمت سکندر قدرت، بهیت:

فلك كو كبه شاه جمشید بخت

ملك مرتبه ماه خورشید تخت

شاه صفی موسوی بهادرخان آرایش یافت تزلزل در بنیان آن حکم افتاد [۱۱۱ الف]

۱۰ و مردم قدم در وادی آن راه نهادند.

#### رباط شتران

این رباط در پنجاه و چهار فرسخی یزد واقع و داخل یزد است. در ازمنه

سابقه قلعه‌ای در نهایت استحکام از سنگ ساخته در اطراف و جوانب برجهای عالی

ترتیب داده‌اند و حمام و مصنعه و دکا کین ساخته و پرداخته بودند. الحال بعضی

۱۵ از دیوارها افتاده و خلل در بنیان ثبات آن راه یافته. و در مابین «رباط پشت بادام»

و «رباط شتران» ریگ روان بسیار و عبور مردم دشوار است. پیک خیال در آن محل

راه نمی برد و وهم دور بین در آن سرزمین راه بیرون شدن ندارد. در افواه مشهور است

که آن ریگ به ریگ ختا اتصال دارد. در میان ریگ نه میل ساخته‌اند که مردم به

آن نشان تردد می نمایند. بعضی را امیر الامراء العظام **الله وردی خان** و برخی را

۲۰ غفران پناه **میرزا معین الدین محمد** وزیر فارس ساخته‌اند.

#### الثالث

#### در ذکر مصانع

مراد از مصنعه آبنبار<sup>۱</sup> است که در زمستان آب در آن کرده عباد الله در

تابستان صرف می نمایند. و مصانع در اصل شهر و بلوکات بسیار و از حیطة تعداد

بیرونست . این تشنه لب وادی حیرت ذکر بعضی را به دستگیری خامه واسطی نژاد  
[ ۱۱۱ ب ] بیان می نماید .

### مصنعه چهارسوق

در زمان سلطنت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان شاه صفی سفوی بهادرخان  
مرحمت پناه **خواجه عطاء الله** که در سلك نجبای یزدان تنظیم داشت به دلالت توفیق و  
و بهرهنمایی سعادت و به دستگیری تمول در سر «چهارسوق» این مصنعه به تمام رسانید .  
افصح الفصحا مولانا حسن علی یزدی در تاریخ آن این ابیات به رشته نظم  
کشیده به یادگار گذاشت ، شعر:

به دور شاه عباس جوانبخت  
که خاک پاش آب زندگان نیست  
ز عدلش شیر با آهو خورد آب  
میان آب و آتش مهربان نیست  
عطاء الله را حق داد فرصت  
که در تأیید کار آن جهان نیست  
به توفیق الهی بر که ای ساخت  
که در آتش حیات جاودان نیست  
به جایی جا گرفته شیرک او  
که با گاو زمین در هم زبان نیست  
پی تاریخ اتمامش حسن گفت:  
بنوش ای دل که آب زندگان نیست

و هم در آن ایام خواجه موفق مرحوم دو مصنعه دیگر ساخت : یکی در  
« محله یعقوبی » و دیگری در موضع «مریاباد حومه». اللهم اغفر له .

مصنعه مصلی عتیق و مصنعه دو ب مال امیر بیرون محله مربور

از جمله آثار خواجه مقصود علی صباغ است .

## [ ۱۱۲ الف ] مصنعه خان خواجه

این مصنعه ایست عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و مانند عرصه  
 همت کریمان به غایت پهناور. در افواه عوام مشهور و به زبان خواص مذکور است که  
 در اوایل سلطنت خاقان گیتی ستان زبده و خلاصه فرمانفرمایان جهان شاهنشاه  
 ممالک ایران ابوالمظفر سلطان شاه عباس ماضی انارالله برهانه در خطه جهان نمای  
 • یزدچنان خشک سالی روی نمود که عنان طاقت درویش از دست رفته درهای آسمان  
 بر زمین بسته بود و فریاد از اهل زمین برخاسته<sup>۱</sup>، شعر:

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور

که بر فلک نشد از نامرادی افغانش

۱۰ عجب که دود دل خلیق جمع می نشود

که ابر گردد و سیلاب دیده بارانش

در چنان وقتی صاحب برّو احسان خواجه شاهمیرا سترابادی با مؤنتی تمام  
 و ثروتی مالا کلام بروساده عزت و اعتبار نشسته نقود و اقمشه بی شمار در صنایق و  
 غله و سایر حبوبات سیار داشت، به الهام ملهم توفیق و به اشاره هادی سبیل خواست  
 که دست همت گشاده جیب و بغل عجزه و مساکین را پر<sup>۲</sup> درهم [ ۱۱۲ ب ] و دینار  
 ۱۰ و گوشه بی توشه ارباب استحقاق را به غله و سایر ماکولات مملو سازد، از آنجا که  
 همت جبلی متوطنین آن خطه شریفه است که دست احتیاج بر حلقه در سرای متهمولان  
 نمی زنند و کف خود مانند سایلان بی آبروی به پیش مخلوقی نمی گشایند و به غیر  
 از درگاه خالق ارض و السماء ملتجی به احدی نشده از کسی چیزی نمی خواهند به  
 آنها التفات نکرده روی از او گردانیدند و هر یک مضمون این ابیات به خاطر گذرانیده  
 ۲۰ خود را تسلی می دادند، شعر:

فرا موشت نکرد ایزد در آن حال

که بودی نطفه مدفون و مدهوش

روان پاك داد و طبع و ادراك

جمال و نطق و رای و فکرت و هوش

ده انگشتت مرتب کرد بر کف

دو بازویت مرتب داشت بر دوش

کنون پنداری ای تاریک همت

که روزی خواهدت کردن فراموش

خواجه چون از اراده‌ای که داشت مأیوس گشت با خود اندیشید که ، شعر:

خواهی که خدای بر تو بخشد

با خلق خدای کن نکویی

و در «چهارسوق» در «خان خواجه ضیاء الدین محمد» طرح این مصنعه انداخت

و منادی در داد که هر کس به مزدوری قیام نماید هر روزه فلان مبلغ و مقدار بر سبیل

اجرت [۱۱۳ الف] خدمت می کنم و بنا بر آنکه به سبب قحط و غله ، شعر:

به یزدی خورش آن چنان تنگ گشت

که نانی به جانی نیامد به دست

۱۵ خلائق روی به کار آوردند و هر روز از وقتی که معمار کره زمین جهت اشتعال

کره خاک بر سر دیوار افلاک بر آمدی هر يك به کاری مشغول شدند و بر مثال

فلك از حرکت نیاسودندی و به وقتی که کفه آفتاب زرپاش از عمود معیار معدل-

النهار متمایل گشته علی سبیل التدریح بر سطح غرب نشستنی خواجه ترازوی ادای

اجرت بر آورده اجرا اجرت یافته شا کرا و سعياً مشکورا و عملاً مبرورا به منازل

۲۰ خویش رفتندی . در آن مدت که خواجه به آن شغل اشتغال داشت از درگاه احدیت

شهادت طلب می نمود . بعد از اتمام مصنعه در سنه سبع و تسعین و تسعمائه روی

ارادت به آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت و کرامت سلطان ابوالحسن علی بن

موسی الرضا علیه التحیه والثنا آورده روانه مشهد مقدس معلی گردید . بعد از شرف

طواف و زیارت در همان زودی عبدالمؤمن خان پادشاه تر کستان به اراده تسخیر آن بقعه



شریفه عنان ادبار بدان دیار [ ۱۱۳ ب ] انعطاف داد . چنانچه در جلد ثانی این  
این مجلد گزارش<sup>۱</sup> یافته بر آن خطه بهشت منزله مستولی گشته از قتل و غارت  
ذقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد. **خواجه شاهمیر** به مطلب خود فایض گشته در حینی که  
در اندرون روضه منوره عرش درجه بهادای زیارت و نماز اشتغال داشت به تیغ یکی  
از اوزبکان به درجه شهادت رسید .

#### مصنعه محله نهاران

**خواجه محمد امین** که از کدخدا زادگان معتبر ابرند آباد و صاحب مؤونت  
و در محله مزبور ساکن بود به احداث آن همت گماشته و همچنین در قریه عز آباد  
مصنعه دیگر ساخته است .

۱۰

#### مصنعه محله ابوالمعالی

بر که آبی که در آن موضع است  
هر طرفش راه به جوی دل است  
آب رخ چشمه خورشید از اوست  
تشنه آن سرو که در طرف جوست  
در تک آن آب عیان ریگ آن  
همچو نجوم از پس هفت آسمان  
از تن سیمین بدان پاک تر  
وز دل عشاق صفا ناک تر  
مصری اگر آب خورد زان سبیل

۲۰

تلخ نماید به لبش رود نیل  
در آن حین که مر حمت پناه الواصل الی رحمة الله الملك القوی **خواجه محمد علی**  
رخت هستی بر راحله فنا بسته [ ۱۱۴ الف ] عازم سفر آخرت بود مبلغی کرامند به جهت  
فقرا و مساکین و ابناء السبیل و صرف اخراجات پل و رباط و بر که وصیت فرمود و بعد

ار آن که ، مصراع :

شد مقیم کوی از باب وصول

رفت و معالی پناه جامع اوصاف حسنه حاوی اخلاق مرضیه الموفق بتأییدات الملك المتین میرزا محمد امین خلف ارشد ارجمند سعادت مندش که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف گشته و از سرچشمه همت وافر مکرمت کام امید تلخ مزاجان مستمند را به شهد شکر خند التفات چاشنی قند مکرر می بخشد ، حسب المقدور در آن باب سعی نمود و به معماری توجه و التفات چنان مصنعه به اتمام رسانید .

مصانع خلف باغ عزآباد

یکی که در حوالی «ساباط جهانگیر» واقع شده صالحه مکرمه نتیجه بدیع- الجمال که از اقرباء آق ملک بود ساخته ، و دیگری که به جنب «مسجد خواجه علی» ساخته شده مع مسجد از جمله احداث خواجه علی است .

مصنعه شهاب الدین قاسم

زبده الاماثل خواجه علی اکبر طراح که مجملی از احوال آن جناب به دستیاری قلم فیروزی رقم درین مجلد گزارش<sup>۱</sup> یافته ساخته است .

مصنعه گازر گاه

در سنه ثمان و ستین بعدالف مهد علیا حضرت والدۀ ماجده عالی حضرت غفران پناه صفی قلبی بیک وزیر یزدبه ساختن آن امر فرمود و کلاء [ ۱۱۴ ب ] آن بلیقیس- الزمان در اتمام آن سعی نمودند .

مصنعه درب مهر یچرد و درب شاهی

آن دو مصنعه که خاصیت چشمه حیوان و زلال سلسبیل از آشامیدنش حاصل می گردد به سعی سید مرحوم مغفور الموفق بتأیید ملک الغفور امیر معز الدین محمد قنادی که در زمره اولاد خیر الانام صلوات الله و سلامه علیه انتظام داشت به اتمام رسیده

و تاریخ بنا و اسم بانی به خط مولانا عبدالوهاب خطاط بر کتابه هریک ثبت است و تا غایت کلام امیدتشنه لبان از آن سیراب می گردد ، مصراع :

چشمه خضر است آبش یا زلال سلسبیل .

#### مصنعه زاویه

در زمان سلطنت اعلیحضرت کیوان منزلت خاقان کیتی ستان ابوالمظفر سلطان شاه عباس مهد علیا حضرت مریم سیرت جان آغاخانم همشیره زبده الاکابر محمدزمان سلطان بایندرتر کمان به اتمام این مصنعه همت مصروف داشت و خصوصیات حالات آن عصمت پناه در محل خود درین اوراق سمت گزارش<sup>۱</sup> یافته.

## [۱۱۵ الف] گفتار سیوم از مقاله چهارم

### در ذکر قری و مزارع بهشت بنیاد و باغات جنت آباد شهر و بلوکات

زینت شهرستان بیان تاریخ شهر بند امکان را حمد مالک الملک یزدان فایده-  
رسان است که تقدیر با تدبیرش صحرای قابل التعمیر هیولای ممکنات را معموره  
خوش آب و هوای بازیب و بها وماده انسانی را که مجموعه کمالات امکانی است  
از روی آب و رنگ زینت قابلیت عروس موجودات ساخت ، و بزه کاران مملکت  
طغیان را به محض انابت و التجا به بارگاه رحمتش به ابقای اثر و نام و نشان دردهور  
و قرون و ازمان بنواخت . و صلوات صلوات نامیات و جایزه تسلیمات و اقیات نثار  
مدینه طیبه شریف النبیین و نجیب المرسلین و آله الطاهرین که از نظر فیض و مرحمتمش  
مدینه ضالّه از باب جهالت مدینه فاضله گردید و از غایت شفقت بر رعیت آل هدایت-  
مآل خود را که هر یک باعث معموری سرای فانی و علت معموری سرای باقی اند به  
جهت حفظ بیضه اسلام الی یوم القیام معین گردانید .

[ ۱۱۵ ب ] اما بعد مشهود ضمائر نزهت مآثر ارباب بصایر آنکه در اصل

و بلوکات آن خطه فرح افزا قری و مزارع جنت فضا از حیطة تعداد بیرونست . ذکر  
بعضی از آن در ذیل حالات سلاطین و وزراء مرقوم گردیده و برخی که قابل تحریر  
و بیان نیست کلمک شیرین مقال زبان [از] توصیف آنها خاموشی گزیده به تعریف  
قصبات و قرای مشهوره به ترنم درمی آید .

## اهرستان جنت نشان

هستند متفق همه عالم که هیچ کس

زین گونه جایگاه ندیدست هیچ جای

آن موضع دلگشا ارقرای مشهوره جهان ورشک روضه جنان است. در اطراف

- نهرهای آب چون سلسبیل روان، و باغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان،

شعر:

هست هر باغ او چو فردوسی

هر طرف کسوتر زلال روان

سرو در رقص از گذار صبا

- ۱۰ بلبلان در فغان به صد دستان

سکان منازل و عماراتش فردشتی نژادان ماه روی مشکین موی که نه چشم

چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده و نه بدست دهر مثل چنان نگاران

رسیده، رخسارهایی چون روز وصال تابان و زلفهایی چون شب فراق غریبان بی پایان.

ماه شب چهارده به مدد اقتباس آفتاب جمالشان شب تیره را رخشان تر از روز روشن

- ۱۵ سازد و چراغ جهان افروز آفتاب که [ ۱۱۶ الف ] قندیل پیشگاه سپهر است با پرتو

شمع دلاشان تاب برابری نیاورد و زبان زمان در وصف هر یک از آن نازنینان به این

ابیات مترنم، شعر:

جمالی چو در نیمروز آفتاب

کرشمه کنان نرگس نیم خواب

- ۲۰ رخی چون گل و آب گل ریخته

میان لاغر و سینه انگیخته

به شیرینی از گلشکر نوشتن

به نرمی ز گل نازک آغوشتن

واز جمله باغات مشهوره آن محل فردوس قرین باغ مهر آباد است که به یمن

معمار همت عالی نهمت نواب مرتضی ممالک اسلام مقتداء طوایف انام اعظم سادات  
با احترام میرر اشاه ابوالمهدی مد ظلّه السامی عمارت یافته ، شعر:

تبارک الله ازین روضه بهشت آیین

که هست غیرت نزهت سرای خلد برین

حسد برد ز کمالش بنای ذات عماد

خجل شود ز جمالش نگارخانه چین

و در آن باغ دلگشا عمارتی ساخته شده که تا جام جهان نمای خورشید بر

گرد صراحی فیروزه فام فلک در دور است و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان

مانند آن عمارتی سزاوار عیش و عشرت و منزلی شایسته سرور و بهجت ندیده،

۱۰ [ ۱۱۶ ب ] و تا مهندس روزگار برمسند هنرمندی قرار دارد مثل آن قصر و تالاری

در ربع مسکون به نظر در نیاورده . صفه هایش از فیض باطن اولیا صفا یافته و انوار

عنایت ایزدی از روزنهایش تافته ، مصراع :

ز روزنهایش نوربخت تابان

و بر اطراف از طلوع گل و ریحان چون گلزار آسمان به کواکب آراسته و

۱۵ آن گلستان جنت سرشت از لاله و نسربین پیراسته ، شعر:

مروح صبا از نسیم گلش

معطر هوا از دم سنبلش

درختانش طوبی صفت سر به سر

بر آورده بر اوج افلاک سر

و در برابر قصر و عمارت خیابانی از سروغرس گردیده و در انتهای باغ درخت

۲۰ چناریست که دهقان حکمت بهید قدرت آفریده و باغبان صنع به آبیاری مرحمت

تریت نموده، شعر:

چنار سالخورد سرو کردار

فلک چون بار سرو از وی نمودار

## ازو گاو زمین در دادخواهی

ز ریشه ساخته قلاب ماهی

[۱۱۷ الف] و دیگر باغیست متعلق به سر کار عالی حضرت مرحمت و غفران

پناه کمالا لله قلی بیگا وزیر دارالعباده یزد. هر چند در ذیل احوال آن دستور عدالت.

- شعار بیان عمارت باغ مذکور تحریر یافته بنا بر مناسبت درین مقام طوطی شکرستان بنان بیان می نماید که آن باغیست نمونه روضه خلد برین، صبا از زلف پرتاب بنفشه او نافه مشک ناب گشوده و عطار شمال از جعد پرشکن نسرینش عنبرتر بوده، ریاحین جنان از روایح گلپای سیرابش سمت طراوت جستندی و شکوفه های نهال سدره و طوبی از انوار اشجار سرافرازش صفت لطافت وام کردند، شعر:

- ۱۰ به خوبی باغ چون خلد برین است  
در آن خلد برین گل حورعین است  
سمن ساقی و نرگس جام در دست  
بنفشه پر خمار و سرخ گل مست  
فکنده سنبل تر زلف بر دوش  
۱۵ گشاده باد نسرین را بنا گوش  
نوای بلبل و آواز دراج  
شکیب عاشقان را داده تاراج  
و دیگری از باغات جنت آباد اهرستان باغ علیشاه است .  
ز خوبی بس که دامنگیر جان است  
۲۰ گلش مرغ نگه را آشیان است  
شکوفه از صفا در نور پاشی  
نهال از برگ در عینک تراشی  
[۱۱۷ ب] ز شوق دیدن گلپاد برین باغ  
بر آید عندلیب از بیضه زاغ

- هوایش را چنان عیسی دمی خوست  
 که مغز پسته طوطی گشته در پوست  
 ز چتر افرازی سرو و گل و بید  
 درو مهتاب داری نور خورشید  
 نگه بر شاخه‌ها بهر تماشا ۵  
 چو تار عنکبوتان مانده بر جا  
 نسیم از نورپاشی رشک ماه است  
 ز موجش چشم نرگس پر نگاه است  
 سمن هر سو چو مژگان اسیران  
 گرفته چشمه‌ای در زیر دامان ۱۰  
 نسیم از بوی گلها مست و مدهوش  
 درو هر سو دکان عطر بر دوش  
 هوایش در لطافت آن چنان است  
 که بر دوشش سمن بار گران است  
 صفای نسترن با ماه توام ۱۵  
 ز روشن کاری مهتاب شبنم  
 گل صد برگ از آن خندان نشسته  
 که صد آئینه را یک دسته بسته  
 صنوبر همچو لیلی عشوه پرداز  
 شده صد بید مجنونش نظر باز ۲۰  
 چنار آغوش بگشوده ز هر سو  
 کشد خمیازه بر بالیدن او  
 آن باغ ازم تزیین که باغ ارم از رشک طراوت آن روی در نقاب خفا کشیده  
 و به مدد انقباس شمال راحت افزایش دل پزمرده حیات تازه یافته در سنه<sup>۱</sup>



و تسعمائه معمار همت عالی نهمت نواب [ ۱۱۸ الف ] مرتضی ممالک اسلام مقتداء  
 ارباب عرفان نور حدقه اشرف و اعیان جهان امیر غیاث الدین محمد میر میران  
 به عمارت آن امر فرمود . مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی  
 خجسته و طالعی شایسته طرح عمارات عالی اساس انداختند . عمله و پیشه کاران چابک دست  
 که هر یک سر آمد کشوری و یگانه مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در تشیید  
 ارکان و بنیان آن به ظهور رسانیدند . اصناف صنایع و پیشه‌وران هر یک در فن خود  
 غایت جهدمبذول داشتند تا از میان التفات آن حضرت شرفات عالیش چون مصاعد  
 قدربانی به محاذات ایوان کیوان رسید، و صفای صحن دلگشا و طیب هوای روح -  
 افزایش خط نسیان بر اوصاف باغ جنان و روضه رضوان کشید ، شعر:

۱۰ زهی بلند بنایی که غرفه‌های بهشت  
 ز رفعتش همه هستند معترف به قصور  
 و بر اطراف و جوانب فواره‌ها و آبشارها در جوش و خروش ، نظم:

ز جیب ارغوانهای شفق پوش  
 ز آب لعل صد فواره در جوش  
 ۱۵ ز هر سو آبخاری ارغنون ساز  
 همه از یکدگر در جلوه ممتاز  
 یکی چون ابر نیسان قطره باراست

گلاب افشان [ ۱۱۸ ب ] جیب لاله زارست

نسیم از قطره افشانش هر دم  
 ۲۰ دهد بر باد خرم‌نهای شب‌نم

و دیگری از باغات آن محل موسوم است به باغ فردوس و آن باغیست به  
 غایت دلگشا و روضه‌ای بسیار خوش هوا ، نظم:  
 درختانش همه بالا کشیده  
 بر آنجا میوه‌های خوش رسیده

ز بالای درختان سرافراز

نواخوان گشته مرغان خوش آواز

آن جنت المأوی نیز از جمله آثار نواب مرتضی ممالک اسلام مقتداء طوایف

انام امیر غیاث الدین محمد میر میران است و یکی از شعرا گفته ، بیت:

باغ فردوس کزو خاطر رضوان شادست

بلبلش هیمه کش مطبخ « عیشا باد » است

و دیگر از باغات مشهوره باغ شاه است. مؤلف «تاریخ جدید یزد» مرقوم

قلم فصاحت رقم گردانیده که آن باغ از جمله مستحدثات اتابکیان و موسوم بود به

«باغ ابوسعیدی». نصره الدین شاه یحیی مظفری در ایام سلطنت خود در آنجا عمارات

عالیه از طنبی و حوضخانه و شاه نشین و ایوانها و تالار ساخته دریاچه وسیع در پیش

تالار ترتیب داد و اطراف دریاچه راسرو [و] چنارغرس نمود و تمام عمارات را به کاشی

الوان تزیین فرموده قصیده شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بر کتابه مثبت نمود

و مطلع قصیده در حین تحریر به خاطر بود درین اوراق نگارش یافت ، قصیده :

فضل خدای را که تواند شمار کرد

[۱۱۹ الف] یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کاینات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

و بر در باغ ساباطی عالی اساس بنا فرموده در برابر آن میدانی در غایت

وسعت و بر اطراف طاق نماها ترتیب داد. و از کنار میدان تاسر «پل چهارمنار» خیابان

کرده درخت بید و چنار نشانید. و همچنین در همان باغ حمامی چون دل عاشقان

گرم بنا نمود و موسوم نمود آن باغ را به باغ ساباط و اکنون متعلق گشته به سرکار

و کلای خاصه شریفه .

و دیگری از باغات مشهور باغیست موسوم به باغ سبک و در تحت متصرفات

سرکار خاصه شریفه است ، شعر:

درین باغ خوش میوه‌های ترست

به زیبایی از یکدگر خوشترست

و بر در باغ درخت چناریست که باغبان حکمت به ید قدرت آفریده و در بلندی از تمام اشجار به سر آمده و به بزرگی و اصالت در میان درختان سرفراز گشته.<sup>۱</sup>

۵ [ ۱۱۹ ب ] و دیگری از باغات جنت نما باغ شاه نمار است که در « محله

خیر آباد » واقع گشته و تعلق به عائی جناب افادت و حکمت پناه جالینوس الزمانی میرزا محمد مفیداء حکیم دارد. در نزاهت و لطافت آن باغ جنت رتبت رشک فلک

اخضر و در صفا و وسعت داغ نه ناصیه فردوس اعلی. زمینش چون چهره بتان حور سیما طرب انگیز و سرو هایش چون گیسوی ماه رویان دلاویز. خاصیت دم عیسوی در

۱۰ انفاس شمالش مضر و حیات جاودانی در صفای هوایش مخمر، بیت:

این مقام خوش که مستغنیست از نقش و نگار

هست با جنات تجری تحتها الانهار یار

[ ۱۲۰ الف ] ذکر مامانوك مشهور به شاه پریان

هر چند ذکر احوال او در ضمن مزارات مناسبت داشت لیکن چون نسبت

۱۵ و حالاتش معلوم مسود او راق نگشت و به غیر از شهرتی که در افواه دارد اسم او را

در سلك اولیا و اتقیا در آوردن از ادب دور بود و به کلی از قلم انداختن لایق نی، لهذا درین مقام به مناسبت تحریر می یابد که در زمان سلطنت امیر زاده اسکندر بن

میرزا عمر شیخ بن امیر صاحبقران چون امیر ترمش به حکومت بلده یزد تعیین گردید درین مکان طرح عمارت انداخته صفة عالی و دو گنبد در جنب آن ساخت و

۲۰ جماعتخانه نیکو ترتیب داد و آب تفت جاری نمود. و بعد از آنکه ولایت عراق در

حوزه<sup>۲</sup> تصرف خاقان سعید میرزا شاه رخ سلطان در آمد سید احمد ولد امیر ترمش دست از امارت برداشته ملبس به لباس فقر گردید و درین مزار متوطن گردید و خانه

بجهت اولاد و سکنای خود بساخت و حمامی نیکو ترتیب داد و از جانب خاقان سعید

مبلغی کلی به رسم سیورغال در وجه او مقرر گردید . آن سعادت‌مند کمر خدمت مجاوران و مسافران [ ۱۲۰ ب ] بر میان بست و املاک و رقبات بسیار بر آن وقف نمود و حاصل آن را به جهت مرسوم خدام و اطعام فقرا مقرر کرد و تا مدتی معمور و سیرگاه مردم نزدیک و دور بود و به سبب امتداد ایام و شهر خرابی تمام به حال عمارت راه یافت. زیرک عتیق ملا احمد گلابگیر که به امر چوپانی روزگار می گذراند آنچه به سبیل اجرت به اورسیده و می رسد صرف اخراجات آن مزار و خانقاه می کند و الحال آبادانی و رونق تمام به هم رسانیده است .

### ذکر باغ عشرت آباد

باغیست مشتمل بر انهار و اشجار گوناگون ، شهر:

۱۰ فضای <sup>۱</sup> دلگشایش جان فزودی

هوای جان فزایش دل گشودی

دمیده سبزه تر بر لب جوی

چو خطی گرد لب خوبان دلجوی

مرحمت و غفران پناه میرزا حکیم کلانتر در این مقام طرح باغ انداخته اشجار

۱۵ سرو و چنار و کاج و اشجار غرس نمود و بر در باغ دکان و سرا ترتیب داد و در

جنب آن طاحونه ساخت و چون به حد کمال رسید و فتور به احوال آن جناب راه

یافت به بیع لازم به سرکار علی مردان خان انتقال گرفت و الحال داخل خالصجات

سرکار خاصه شریفه است.

### ذکر باغ سعد آباد

۲۰ کند روشن صفای گل درین باغ

چراغ کرم شب تاب از پر زاغ

هوا با چرب و نرمی گشته همخواب

توان روغن گرفت از شیر مهتاب

در زمان سابقه این مقام باغی بود مشهور و معروف به «باغ ابوسعید»، و عمارات

تمام انهدام یافته و اراضی از حلیه آبادی دور مانده، [ ۱۲۱ الف ] حضرت غفران پناهی میرزا حکیم در وقتی که بر مسند کلانتری خطه یزد تکیه داد درین مکان باغی بود مشهور به باغ خواجه سعد<sup>۱</sup> به بیع لازم خریداری کرده بسیار از اراضی و صحاری داخل نموده و خیابانها طرح انداخته اشجار سرو و کاج و چنار و بید غرس نمود و آن باغ که قریب به دو بیست قفیز است به حلیه آبادانی آورد و بر در باغ دکا کین و بازار طرح انداخت . بعد از آنکه کو کب طالع آن جناب به حضیض وبال رسید آن باغ جنت آباد به تصرف شرعی ز کلا سیادت و غفران پناه میر جمله قرار گرفت و اکنون در تحت تصرف و کلای عظام ورثه کرام آن حضرت است .

## ذکر چم تفت

۱۰ روضة ماء نهرها سلسال

دو حة سجع طیرها موزون

آن پر از لاله‌ای رنگارنگ

وین پر از میوه‌های گوناگون

حبذا آب تفت و اهرستان

۱۵ که چو خلد برین بود به جهان

هست هر باغ او چو فردوسی

هر طرف کوثر زلال روان

چون دم عیسی است روح افزا

راح و روحش که هست راحت جان

۲۰ سرو در رقص از گذار صبا

بلبلان در فغان به صد دستان

در زمانی که اورنگ سلطنت عراق خصوصاً خطه بهشت نمای یزد به وجود

نصرت الدین [ ۱۲۱ ب ] شاه یحیی آرایش داشت ، در مقام چم که دو فرسخی

تفت و سه فرسخی شهر است و آب سردسیر و گرمسیر داخل هم می شود طرح

عمارت انداخته صفه عالی و طنابی و گنبدها ترتیب داد و حوضی مانند فکر عقلا عمیق و مانند همت کریمان پهناور در پیش ایوان ساخت و بعد از آنکه بلده یزد به تصرف امیرزاده اسکندر درآمد به تجدید عمارت امر فرمود . و **خواجه جلال الدین محمود خوارزمی** نیز در تعمیر آنها همت گماشت . و به مرور ایام خرابی تمام به حال عمارت راه یافته از حیطان انتماع افتاده بود معماری همت عالی حضرت رفیع منزلت سامی مرتبت سیادت منقبت ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام **میرزا شاه ابوالبقا کلانتر** به تعمیر آن همت گماشت و باغی احداث فرموده مشجر ساخت و اکنون در کمال آبادانی و نهایت معموریت ، چنانچه در وصف آن گویند ، قصیده:

این قصر بی نظیر که منظور عالم است

چون چرخ بر کشیده و چون خلد خرم است

۱۰

بر خلق صد هزار در از خرمی گشاد

گویایی درو مفرح ارواح مدغم است

بر باد داد آب رخ عرصه ارم

باغش که چون حدیقه فردوس درهم است

صحن مبارکش چه عجب گر شد از صفا

۱۵

جام جهان نمای خداوند او جم است

از فیض ابر بخشش دریا نوال او

چون چشم بحر چشمه خورشید پر نم است

بادا ز یمن دولت و بخت جوان او

چرخ کبودپوش که پیر مقدم است

۲۰

[۱۲۲ الف] قریه ارم تمثال لغت

شعر:

ازو تا یزد يك شب در میان است

بهشتی گر به عالم هست آن است

آن قریه بهشت بنیاد در میان کوه واقع شده ، شعر:

چه کوهی از فضا در دهر مشهور

فروزان لاله اش چون آتش طور

و گویا آن موضع باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهن حصار . اکابر و

اهالی را گلشنی است عشرتگاه و درویشان را خانه ایست خاطر خواه . حقا که سوادمینا-

رنگ او از روضه بهشت دلگشای تر و نسیم شمال غالیه بیزش از مشک تتار عطر سای تر،

بیت :

صد هزاران گلی شکفته درو

سبزه بیدار آب خفته درو

هر گلی گونه گونه از رنگی

۱۰ بوی هر گل رسیده فرسنگی

و در آن موضع دو محله است : یکی بردامن کوهی افتاده که قلعه اش با سبز-

خنك فلك عنان در عنان و کمرش با سطح منطقه البروج رکاب در رکاب و آن را

محله گرمسیر خوانند. و در میان باغستان محله مذکور کوهیست که به قدرت

کامله الهی پای ثبات در زمین استوار کرده و سر به کره اثر رسانیده در سنه ۴۵۰

۱۵ والف که امارت پناه داود بیک غلام سرکار خاصه شریفه به حکومت یزد علم

اقتدار افراشته بود در قلعه کوه مزبور تختی ساخته و اکنون به تخت داود بیک اشتهار

یافته و ملادهم بافتی چند بیتی در تعریف آن به رشته نظم کشیده و این بیت از

آن جمله است ، نظم :

تختی که سلیمان نبی داد به باد

۲۰ داود سلیمان شد و از باد گرفت

و دیگری را محله سردسیر نامند. و در میان این دو محله رودخانه واقع است

بی آب و از تشنگی جگرش کباب . اطراف و جوانب درختان سایه دار [ ۱۲۲ ب ]

سر به فلك افراخته و در و دیوار و صحن از مشعل لاله بزم افروز باغ جنان گشته.

## مثنوی :

شده جلوه گر نازنینان به باغ  
رخ افروخته هر یکی چون چراغ  
شده مشک بو غنچه در زیر پوست  
چو تعویذ مشکین به بازوی دوست

غزل خوانی بلبل صبح خیز  
تستای می خوارگان کرده تیز  
نشاط از گل و سبزه گلشن شده  
چراغ گل از باد روشن شده  
بنفشه سر زلف را خم زده  
گره در دل غنچه محکم زده

هوای روح افزای آن قریه در غایت اعتدال، ودست بیماری و امراض از دامن  
ساکنان آن کوتاه. متوطنین آنجا توانا ودانا و رنگ رخسارشان چون گل حمرا.  
منبع قنوات تفت از شیر کوه است و آن چنان کوهی است که سر تیغ سبز-  
فامش از سر افق گذشته و گویا شیخیست که پای ثبات در دامن تمکن کشیده و  
سنگ قناعت بر میان بسته ، بیت:

ز رفعت بر فلک آن کوه سر داشت  
که گویی بیستون را بر کمر داشت  
غلط گفتم اگر بر پا ستادی

فلك بر دامن او سر نهادی  
و در دامن آن کوه پرشکوه مرغزار نیست که سواد مینا نمایش چون مرغزار  
| ۱۲۳ الف ] پیراسته و روی زمینش مانند صحن آسمان آراسته ، شهر:

زهر سو چشمه ای چون آب حیوان  
چراغ لاله هر جانب فروزان



بنفشه رسته و سبزه دمیده

نسیم صبح جیب گل دریده

شقایق بر یکی پا ایستاده

چو بر شاخ زمرد جام باده

- ۵ و از اطراف و جوانب آن مرغزار چشمه‌ها و قنوات جاری و به موضع «فراشاه» می‌آید و به آب چشمه‌های آنجا مخلوط شده به قریهٔ تفت می‌آید و آن را «آب تفت» می‌نامند. و در سر «محللهٔ سردسیر» به موضع «پای چنار» مشهوراً دو چشمه جاری می‌گردد: یکی را سعدآباد و دیگری را نصیری می‌گویند.

- در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که به سعی نصیرالدین نام شخصی قنات سعدآباد نصیری جاری گردیده و جمعی بر آنند که شخصی بوده و دو چشمه جاری ساخته و چون میخواستند که به حکم لائتنی الاوقد تثلیث به اجرای قنات دیگر کمر بند در اثنائی که مقنیان به حفر نمودن آن قنات مشغول بودند آوازی می‌رسد که «نه سیری»! یعنی سیر نمی‌شوی، و دست از آن باز داشته قنات اول را «سعدآباد» و ثانی را «نصیری» نام می‌گذارد و الحال در دفاتر و اسناد «نصیری» [۱۲۳ ب] به صاد مرقوم می‌گردانند. به هر تقدیر چشمهٔ سعدآباد و نصیری با یکدیگر ممزوج [گشته] و از میان قریه در باغات و منازل گذشته به خانقاه می‌آید.

#### ذکر خانقاه بهشت بنیاد تفت

- بدان ای عزیز که بانی آن خانقاه دلگشا نواب سیادت و نقابت منقبت کرامت و ولایت مرتبت اختر نور بخش برج رسالت و نیر جهانتاب سپهر جلال مقتدای عرب و العجم سلطان اولیا و مرشد طوایف امم شاه نورالدین نعمت‌الله ولی [است] که ۲۰ قطب اولیاء زمان و قدوة اهل ایمان و آفتاب آسمان عرفان و مخدوم جهان و جهانیان بوده و فی الواقع خانقاه مذکور رشک روضهٔ جنان است. و در وسط آن کوشکی رفیع عالی ساخته شده مشهور به صفة صفا. و بر اطراف خانقاه بیوتات و غرفات جهت مسکن مساکین و زهاد ساخته شده و مطبخی نیکو عمارت شده و یوماً فیوماً

اطعام به جهت فقرا و سفره اغنیا و توانگران معد و مهیا می شود ، و این ابیات از اشعار خاصه آن حضرت در کتابه درگاه ثبت گردیده ، بیت:

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی

سفره [ای] گرد جهان سرتا به سر باید کشید

۵ و ر به قدر همتش سازی سرای مختصر

چار دیواری به هفت اقلیم در باید کشید

[ ۱۲۴ الف ] و در برابر کوشک مزار متبرک ساخته و قبه عالی اساس ارتفاع

یافته و قبر مطهر از مرمر تراشیده شده. اما جسد مبارک آن حضرت در مزار منور ماهان کرمان آسوده گشته و طرف قبلی نواب آفتاب اصحاب بلقیس مکان خدیجه -

۱۰ الزمان فاطمة الدوران مریم شان مهدعلیا علیه عالیه خانش بیگم همشیره محترمه

خاقان جنت آشیان شاه طهماسب علیه الرحمه والغفران که حرم محترم نواب مرتضی

ممالک اسلام مقتدای طوایف انام زبده و خلاصه اولاد سیدانس و جان مرشد و مخدوم

عالمیان شاه نورالدین نعمت الله بافقی بود مسجدی عالی اساس بنا فرموده و در غایت

تکلف و کمال تزیین به اتمام رسانیده .

۱۵ و در جانب دیگر عمارت است که آنرا منصوریه می نامند ، شعر:

طاق بلندش به فلک گشته جفت

حامل او گشته فلک در نهفت

قبه او بر شده بالای چرخ

فرش تپش اطلس والای چرخ

۲۰ و الحق خانقاه مزبور عرصه ایست دلگشای و فضائست روح افزای. به غایت

طویل و عریض مشتمل بر دیورات و غرفات بی شمار و محتوی بر جداول و انهار بسیار،

و ساحت آن خوش و خرم و بوستانی تازه تر از گلستان ارم . [ ۱۲۴ ب ] هوای

آن نسیم بهار را اعتدال بخشد و شمامئد روح افزایش دماغ جان را معطر سازد، مثنوی:

گلستانی چو گلزار جوانی  
 گلش سیراب آب زندگانی  
 نوای عندلیبش عشرت انگیز  
 نسیم عطربیزش راحت آمیز

- ۵ و آب جداول و انهارش به صفا با صبح صادق دم برابری می زند و در نمودن عکس صورت بر آینه گیتی نمای سبقت می گیرد. دانه ریگ در قعر آن توان شمرد و بیضه ماهی در جوف آن توان دید.

درشهر سنه اربع و سبعین والف هجریه معمار همت بلند نهمت نواب سیادت و نقابت مرتبت والامنزلت متعالی رتبت افتخار آل سیدالوری سلاله خاندان «ویطهر کم

- ۱۰ تطهیرا» مرتضی ممالک اسلام نظاما میرزا شاه ابوالمهدی که خلف صدق سید اولیاست بر ساحت در خانقاه دریاچه عالی ساخته که آبش به صفا چون رخسار تازه - رویان گلغذار و به حلالت چون سخن شکر لبان شیرین گفتار، و اطراف وجوانب درختان سایه دار غرس<sup>۱</sup> نموده، شعر:

زیك سو شاخ ریجان بر دمیده

- ۱۵ زد دیگر سو درختان سر کشیده

به پای سرو سنبل در فتاده

بنفشه پیش سوسن سر نهاده

### [ ۱۲۵ الف ] ذکر باغ دیوانخانه

- بر خواطر فیض مظاهر ارباب جاه و جلال پوشیده نماناد که عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت در دریای سیادت و ماه برج ولایت میرزا شاه ابوالمهدی<sup>۲۰</sup> پیوسته پیشنهاد خاطر خطیرش به احداث باغات و اجرای قنوات و بنای عمارات راغب و مایل است و معمار همت عالی نهمتش در شهر و بلوکات بسیاری از قری و مزارع و بیوتات و باغات به اتمام رسانیده و از آن جمله باغ دیوانخانه قریه تفت

است که چون همت جوانمردان وسیع، اطراف و جوانبش نهرهای آب زلال جاری. انقباس باد شمالش دل پژمرده را حیات جاوید بخشد و از صوت بلبلازش دل غریبان فرح و سروری به هم رساند. معماران ماهر و هنرمندان کامل حسب الاشاره آن حضرت قصرهای رفیع و ایوانهای وسیع که شرفات آن چون قدربانی از ایوان کیوان در گذرانیده‌اند، و خیابانهای سرو و چنار ترتیب داده اطراف و جوانب را اشجار میوه‌دار و گلپای خوشبوی و ریاحین دلجوی نشانیده‌اند و دریاچه‌های عالی و جداول از آب صافی مالا مال و پر، شعر:

گلابست گویی به جویش روان

[۱۲۵ ب] همی شاد گردد به بویش روان

۱۰ چمن فردوس مثالش از نزهت اشجار خاک حسرت در دیده روضه ارم ریخته و از طراوت ازهار و انهار مهر الفت بر سینه بوستان و خورنق نهاده. روی زمینش چون رخسار شاهد حله پوش منور، و نسیم هوایش چون طبله عطار معطر. درختان نونهایش از بسیاری اثمار چون پیران پشت خمیده، و میوه‌های حلاوت آمیزش چون حلوائ بهشتی بی حرارت آتش رسیده. سیب بی آسبش مانند دقن دلبران سیم‌تن دلپا را صید کرده، و به لطیفش چون کوزه‌های آب نبات از هر شاخی در آویخته، شعر:

باغی چو بهشت در نکویی

یابی تو درو هر آنچه جویی

گر پیر به دیدنش شتابد

زو عمر گذشته باز یابد

زو هر چه بدست کم ییابی

یابی همه چیز و غم نیابی

ذکر باغ دلگشا

تا مفیمان کهکشانشان در مرغزار آسمان نگهبانند و ذکر چشمه حیوان بر

زبانها جاریست ، منزلی خوش هوا و محلی دلگشا تر ازین ندیده و نشنیده اند ،  
شعر :

در آب صافی حوضش ، عیان توان دیدن

جمال صورت و معنی به چشم عالم بین

- ۵ و تا هنروان بی مانند نقش [۱۲۶ الف] قصور بر صفحه خاك ریخته اند به زیبایی  
و ارتفاع آن عمارت قدرت نیافته اند ، شعر :

چون دل دانا درو پیداست صورتهای غیب

بس که مصقولست دیوار و درش آئینه وار<sup>۱</sup>

[ ۱۲۶ ب ] ذکر بقعه صفیه

- ۱۰ آن بقعه رفیعیه از غایت صفا چون روضه بهشت پرنور و از لطافت هوا چون  
باغ ارم محل بهجت و سرور ، شعر :

سبزه ها نو دمیده بر لب جوی

باد صبح از شکوفه عنبر بوی

زلف سنبل به حلقه های کمند

- ۱۵ کرده جعد بنفشه را در بند

در زمانی که وزارت خطه دلگشای یزد حسب فرمان قضا جریان خسرو

خلد آشیان صاحبقرانی به وزارت و غفران پناه خلف الاعظم صفی قلی بیکا مقرر

گردید فی شهر سنه سبع و ستین بعدالف به ساختن این بقعه همت گماشت و استادان

چابك دست در اندك زمان [ ۱۲۷ الف ] چنان عمارتی که با قصر خورنق دم همسری و

- ۲۰ لاف برابری می زند به اتمام رسانیدند ، و بعد از آنکه شرف اتمام یافت آن حضرت

به سبب بیماری که عارض ذات شریفش شده بود به محفه نشسته بدانجا رفت. در وقتی

که محفه بر زمین می گذاشتند بر زبان آورد که ، مصراع :

در ساعت خوب جا گرفتیم.

به حسب اتفاق در همان شب بیماری او اشتداد یافت و بعد از چند روز مرغ

روح شریفش از تنگنای قفس پرواز نموده به مقام «حور مقصورات فی الخیام» خرامید و در همان مکان مدفون گردید. بعضی از رقبات و باغات و بازارچه که مشهور است به «بازار آقا» در قریه تفت وقف نموده و حاصل آنها صرف اطعام فقرا و مرسوم حفاظ و مؤذنان میشود.

### ذکر باغ دولتخانه

بر پیشگاه خاطر ارباب دولت مخفی نماناد که آن باغیست چون روضه رضوان دلگشای و مانند خلد برین بهجت افزای. از طراوت<sup>۱</sup> و صفا چون بستان بهشت تازه و خرم، نظم:

بسی گل شکفته بر اطراف باغ

بر افروخته هر گلی چون چراغ

درختش ز طوبی دلاویز تر

ز سوزن نهالش زبان تیزتر

[ ۱۲۷ ب ] و در آن باغ عمارتیمست که دست ارتقاعش کمر بند جوزا و شرف

اعتلایش پای شرف بر ایوان کیوان مینهد، شعر:

چنین بنای همایون فلک ندید به چشم

چنین عمارت عالی جهان ندارد یاد

و آن باغ و عمارت که نشانه‌ای از گلستان ارم و قصور جنان است به فرموده

نواب مستطاب مرتضی ممالک اسلام مقتداء طوایف انام نور حدقه ارباب عرفان

امیر غیاث الدین محمد میر میران به اتمام رسیده.

ذکر باغ متعلق به حضرت سیادت و نجابت و معالی پناه

خلف السادات العظام شمسامیرزا محمدر فیعا

در سنه احدی و سبعین و الف معمار همت حضرت مومی الیه در «محلّه گرمسیر»

به ساختن عمارت راغب گشت در ساعتی فرخنده به طالعی خجسته، مصراع:

که تفاخر کند بدان ایام

مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان در باغی جنت نشان طرح  
 عمارت را به کلك بصارت بر لوح مهارت کشیدند. بعد از عزقبول خدام بانی به جدی  
 از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روز و شب به کار مشغول گشتند تا سقف رفیعش  
 در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت [۱۲۸ الف]  
 غیرت روضه رضوان گشت و در اندک روزی، مصراع:

به خرمی و خوشی این سرای میمون را

به اتمام رسانیدند و نهرهای آب در پیش عمارت جاری ساختند، نظم:

آب مگو شیرۀ شاخ نبات

در مزه همشیرۀ آب حیات

۱۰ و در اطراف عمارت اشجار گوناگون نشانیدند. اکنون، مثنوی:

به نوعی از طراوت گشته شاداب

که نو شد تشنه از مد نفس آب

ز رنگین شاخه‌های بید مجنون

عیان قوس قزح<sup>۱</sup> بر سقف گردون

۱۵ چنارش را به هر سو دسترس بود

ز شاخش نسر طایر در قفس بود

گرفته در بلندی از فلک باج

رسانده کار بالیدن به معراج

فلک در سایه اش بگرفته آرام

۲۰ زمین از ریشه‌اش چون دانه در دام

چه ریشه از فشارش خاک در جوش

ازو گاو زمین گشته زره پوش

شده در لاله اش خون شفق صرف

ز عکسش سرمه شب گشته شنجرف

به روی هم نهال از بس که بر پاست  
 بر افلاك از زمرد نردبانهاست  
 ز بس موزون فتاده برگ اشجار  
 هوا از جنبشش گردیده گفتار

۵ ذکر باغ خلیل آباد متعلق به سرکار عالی حضرت وزارت و اقبال پناه

دستور الوزراء العظام كما لا اله الا الله قلی بیک وزیر دارالعباده یزد

[ ۱۲۸ ب ] تا دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب را در چمن افق به صد آب  
 و رنگ نموده منزلی دلگشا تر از آن به نظر سیاحان عرصه تفرج در نیامده ، نظم:  
 فکنده نکبت آن عشرت آباد

۱۰ ز سنبل رشته‌ها در گردن باد

ز سیر او نگه هر جا که بیند

نظاره تا کمر در گل نشیند

ز فیض لاله و اعجاز سنبل

همه بلبل دمد از سایه گل

۱۵ ز برگ گل زمین زردوز گشته

چراغ گل چمن افروز گشته

به کف آب روان طومار دارد

حساب سبزه بسیار دارد

ز بس گلها ز شبنم گشته شاداب

۲۰ نمودی داغ لاله چشمه آب

هوا خوی مسیحائی گرفته

دماغ لاله بالایی گرفته

گلش از بس زمین در زر گرفته

غبارش قیمت از عنبر گرفته



عالیجاه بانسی دز زمان اختیار بل ایام اقتدار در محله گرمسیر باغی بود  
 خراب به تصرف شرعی گرفته عمارت نمود و چهار دریاچه درپیش ایوانهای اربعه ساخته  
 درمیان طنبی حوضی از سنگ مرمر ترتیب نمود و در آن باغ فردوس نشان اشجار  
 گوناگون ثابت ساخت و الحال به جایی رسیده که، شعر:

هوایش در لطافت آن چنان است

که بردوش سخن<sup>۱</sup> بارگران است.

#### ذکر صفت شیر کوه

در قبلی قریه تفت کوهیست مشهور به شیر کوه که از غایت بلندی شعاع  
 بصر از نشیب آن به فراز نمی رسد و از غلبه درختان پرتو آفتاب و ماه از بالا بر زمین  
 نمی افتند [ ۱۲۹ الف ]، مثنوی.

عجب گونه کوهی خدای آفرید

که مانند آن کس به گیتی ندید

رهش تند و لغزان ز تک تا فراز

چو زلف بتان پیچ پیچ و دراز

بر آن سر که از ابر بالا ترست

یکی دشت هموار پهناور است

ز یک فرسخ افزون به طول و به عرض

زمینی دگر بر فلک کن تو فرض

به هر سو روان چشمه خوشگوار

درختان پر میوه و کشتزار

شکاری بی حد در آن پهن دشت

شده یار جدی و حمل گاه گشت

ز آب چشمه سارش ابر لب تر

ز سنبل تیغ کوهش غرق جوهر

- رہی پیوستہ همچون زلف دلدار  
 نشیبش تا کمر او جش به گلزار  
 رہی از مختلف گلہای زیبا  
 چو میل بال طاووسان رعنا  
 عیان در لالہ آن دامن کہسار ۵  
 چو خطہا از کف دست حنا دار  
 عجب کوهی بہ گردون سر کشیدہ  
 ترنج مہر را تیغش بریدہ  
 فلک گم در درختانش ز انبوه  
 کواکب بیضہای کبک آن کوه ۱۰  
 ربس تیغش کشیدہ سر بر افلاک  
 چو گندم سینہ انجم شدہ چاک  
 بود بر قلہ اش نہ چرخ دوار  
 چو طوق از گردن قمری نمودار  
 کہ از قوس قزح آن با صفا دل ۱۵  
 کمند وحدتی کردہ حمایل  
 [۱۲۹ب] کشد بہر چراغ لالہ یکسر  
 سحابش روغن از بادام اختر  
 زمین در سایہ اش گشتہ حصار  
 برو گردون چو بر فیلی عمار  
 ۲۰

### نصر آباد

چنان دیہیست کہ عذوبت آبش خاصیت چشمہ حیات ظاہرمی گرداند و لطافت ہوایش چون نسیم خلد روحی، تازہ بہ قالب پژمرده می رساند. در میان خواص مشہور و بہ زبان عوام مذکور است کہ در آن قریہ ارم بنیاد احدی رایارای

آن نیست که لب بر لب پیاله و دست در گردن صراحی رساند و سکان آن موضع از نشأه باده ارغوانی محروم مانده این بیت تکرار می نمایند، شعر:

خمار بی ادبی می کند شراب کجاست

چکیده عرق شرم آفتاب کجاست

- ۵ و اگر جاهلی از غرور جوانی و از عالم بی خبری جامی از راح ریحانی تجرّع نماید بی شك در همان روز بیهوشانه قدم در وادی عدم می گذارد و این معنی به کرات مشاهده ارباب بصیرت گشته لاجرم متوطنان آن قریه از بزرگ و کوچک دست از دامن دختر رز کوتاه داشته شکسته خاطر از اشک عقیق رنگ رخساره را لعل گون میسازند و ظاهراً این معنی از کرامات شیخ ارشاد پناه شیخ عزالدین داود علیه الرحمة بوده باشد [۱۳۰ الف] که در آن موضع آسوده است.
- ۱۰ منقولست که جناب شیخ عزالدین داود در زمان حیات هیأتی چنان داشت که پادشاهان بلند مکان و امراء عالی شان هر گاه به خدمت او میرفتند از مشاهده جذباتش لرزه بر اعضاء ایشان می افتاد و بی رخصت به صومعه او نمیتوانستند رفت و بی اشاره و اجازه نمی توانستند نشست. چه عجب اگر در موضعی که مدفون شد از برکت جسد پاکیزه اش به این امر قبیح اقدام نتوان نمود. در افواه عوام مشهور و ۱۵ به زبان خواص مذکور است که در آن وقت که خطه یزد در تصرف آل مظفر بود و پادشاه عدالت آیین شاه یحیی بن امیر مبارزالدین محمد مظفر در آن بلده بر تخت سلطنت متمکن بود نوبتی با امراء و ازکان دولت به عزم شکار از شهر بیرون رفته متوجه تفت گردید و در محل مراجعت از امراء و لشکری دور افتاد و به غایت گرسنه و تشنه شد. ناگاه شخصی از مردم نصرآباد را دید که خرواری میوه حمل الاغی ۲۰ سیاه رنگ کرده متوجه شهر است. به آن مرد گفت که قدری از این میوه به ما فروخته قیمت بازیافت کن. آن شخص در جواب گفت که حاجتی به پادشاه جهان شاه یحیی دارم و به آن اراده میوه به شهر می برم تا پیشکش کنم. لہذا نمی توانم فروخت.
- پادشاه گفت چه اراده و مطلب داری. گفت که فلان مبلغ قرض دارم و باغی

- که این میوه حاصل آن است به قرض خواه به بیع شرط داده‌ام و موعد رسیده و آن شخص می‌خواهد تا باغ را متصرف گردد. اگر باغ از تصرف من بیرون رود عیال و اطفال از کشت باغ و حاصل آن محروم می‌شوند. فکر کرده‌ام که این وقر میوه پیشکش خسرو زمان کرده احوال خود عرض نمایم. شاید ترحم فرموده این مبلغ را در وجه من انعام کند. پادشاه گفت این مبلغ کلی است، به تحقیق میدانم نخواهد داد. روستایی گفت شاید نصف بدهد. پادشاه گفت آن‌هم بسیار است. مرد بیچاره گفت اگر ثلث آن مبلغ بدهد چند وقتی دیگر قرض خواه را راضی میتوانم کرد. پادشاه گفت نمی‌دهد. گفت به‌عشر هم راضی می‌شوم. باز شاه گفت عشر هم نمیدهد و من می‌دانم که مطلقاً به تو چیزی انعام نخواهد کرد. مرد درویش آزرده گشت و گفت هر گاه پادشاه عظیم الشان عار بخل را بر خود قرار دهد پاچه‌ الاغ سیاهم را به فلان زنش کرده من هم برمی‌گردم و باغ را فروخته به صاحب قرض می‌دهم.
- پادشاه ازو گذشته به شهر آمد و به حجاب دولتخانه<sup>۱</sup> سفارش فرمود که روستایی با خروار میوه همین زمان می‌رسد. او را به نزد من حاضر کنید. بعد از ساعتی نصر آبادی به در بار گاه رسید. حسب فرمان او را به نظر خسرو زمان رسانیدند. چون چشم آن مرد به پادشاه افتاد بشناخت و لرزه بر اعضایش اوفتاد. پادشاه او را به سخن گفتن دلیر کرده پرسید چه مطلب داری؟ بیچاره سخن اول را سر کرده گفت فلان مبلغ قرض دارم و مناظره و گفتگویی که سابقاً مذکور شده بود بینهما واقع شد، تا بجایی رسید که پادشاه گفت اگر هیچ ندهم چه خواهی کرد؟ آن شخص گفت هر گاه چنین کنی همان الاغ سیاه بر در است. پادشاه در خنده شد و مضاعف آنچه مطلب آن مرد بود به او انعام کرد.

### فیضاباد

از جمله مستحدثات مرحمت و غفران پناه میرزا حکیم کلانتر است که در حین حیات به و کلاء علی مردان خان فروخته و الحال داخل خالصجات سر کار خاصه

شریفه است .

### علیاباد

سابقاً درین اوراق سمت گزارش<sup>۱</sup> یافت که بانی آن امیر مبارزالدین محمد مظفر است .

### مزرعه طهره

۵ حاجی پیر محمد شعر باف و نادر العصری قیاس افضل در سنه ثمان و ستین و الف در حوالی فیضاباد قناتی حفر نموده قرب سه رقم آب جاری ساختند و باغات احداث نموده مشجر نمودند و چون میاه قابل دارد ممکن است که آبادانی تمام بهم رسانند .

### مزرعه میرزا حسین مستوفی

۱۰ در آنجا چشمه ایست [ ۳۰ ب ] چون چشم بخیلان سخت دل که قطره ای آب به صد حسرت بیرون می آید . در بدایت حال داخل املاک سرکار مقرب الخاقانی محمد علی بیک ناظر بیوتات بود و به حسب ارث شرعی به متعلقه مرحمت پناه میرزا همایون مستوفی انتقال یافت . عفران پناه میرزا حسین مستوفی در آبادانی آن همت گماشته چند باغ احداث کرد و مدتی اوقات صرف آن نمود . چون به حکم ۱۵ قضا رخت هستی به منزل عقبی کشید باز آن مزرعه روی به خرابی نهاد .

### شاهاباد و لهفتر

در زمانی که جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر در خطه یزد فرمانروا بود این مواضع را احداث فرمود و الحق که از نزاهت و طراوت اشجار و سلاست انهار غیرت- فزای سایر قری و مزارع است . غازی بیک که بر مسند وزارت یزد متمکن گشت در ۲۰ تحت تصرفش قرار گرفت و بنای عمارات و انشاء باغات نمود و اکنون داخل متصرفات سرکار خاصه شریفه است.

## مزرعه معین آباد

در آن ایام که میرزا معین الدین علی در آن ملک علم وزارت افراخته بود به احداث آن محل همت گماشت و بعد از آنکه زمانه رقم عزل بر صفحه حاشر کشید [۱۳۱ الف] به عنوان ملکیت به سرکار عالی حضرت سیادت منقبت دوحه چمن رسالت میرزا هدایت الله متعلق گردیده موسوم گشت به هدایت آباد .

## توران پشت

مورخین بلاغت شعار به قلم درر نثار چنین بیان نموده اند که بعد از آنکه شیرویه ولد خسرو پرویز جهان فانی را وداع کرده به عالم باقی شتافت و از اولاد ذکور سلاطین کیانی شخصی که قابل تاج و سزاوار تخت بوده باشد یافت نشد، اکابر عجم بر متابعت توران دخت بنت پرویز کمر بسته اورا به پادشاهی برداشتند و چون آن عفت قباب تخت کیانی را به وجود خویش زیب و آرایش داد عمال به اطراف و اکناف فرستاده مقرر فرمود که در بسط و عدالت کوشیده در آبادانی هر بلاد خصوصاً ولایت یزد مساعی جمیله به جای آورند .

عامل یزد چون بدان خطه رسید در پانزده فرسخی شهر در بالای کوهی بلند که ابر تا به پای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان گرد را نفس در بر افتاده تا از فراز آن گذشتی ، بیت:

ز راهش پیک فکرت خسته گشته

[۱۳۱ ب] به عجز از نیمه ره باز گشته

دیهی و سیمع احداث نمود و بیوتات و حیوانات و باغات ساخته اقسام درختان غرس نمود و آن محل را به نام ملکه ایران توران دخت موسوم گردانید و به مرور زمان به توران پشت اشتهاار یافت. متوطنین آن قریه فردوس قرین به طاعات و عبادت شبانروزی راغب و به امر زراعت و عمارت روزگار می گذرانند .

سنگ مرمر که صد تخته بر سریشم<sup>۱</sup> ویرقان میزند در آن کوه از دل سنگ

خارا بیرون آورده بدامصار و بلاد نقل می نمایند .

و در يك فرسخی آن موضع کوهیست که اندیشه را در ترقی به معارج آن نردبان از طبقات سموات باید ساخت و بر فراز آن قلعه‌ای بوده که دست کیوان از دامن خاکریز آن کوتاه بوده ، شعر:

۵ زان حصارى که طرف باره او

در علو از ستاره دارد عمار

حصن او حصن اختر ثابت

بام او بود گنبد دوار

در افواه عوام مشهور و به زبان خاص و عام مذکور است که آن قلعه کک

۱۰ کهزاد و مقام او بوده ، والله اعلم بحقایق الحال .

مزرعه مفید آباد

در زمانی که شریعت و غفران پناه [ ۱۳۱ الف ] قاضی صفی‌الدین محمد در

مسند قضاء آن خطه متمکن بود در حوالی توران پشت مزرعه‌ای احداث نموده

مشمول بر باغات و عمارات و حمام و دوشابخانه و غیر ذلك . و تا الحال در تصرف

۱۵ ورثه عظام غفران پناه مشارالیه است .

### اردان

بعد از آنکه توران دخت وداع تاج و تخت نموده به عالم عقبی شتافت سلطنت

بلاد عجم بر ایران دخت همشیره اوقرار گرفت . به فرمان ایران دخت ابرند نام عامل

یزد دودیه احداث کرد ، یکی در دو فرسخی شهر مشهور به ابرلد آباد که ذکر او

۲۰ سمت گزارش یافته و دیگری در محال قهستان موسوم به اردان . در بعضی از نسخ

به نظر آمده که ایرنان قهستان نیز از آثار ایران دخت است .

### قریه شیر

در اوایل سنه اربع و خمسين و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند جناب

امیر مبارزالدین محمد مظفر را بر آن داشت که در تسخیر ولایت فارس پای سعادت

در رکاب دولت در آورد .

و با سپاهی که از غبارسم سمندشان آینه سپهر تیره و از رؤیت اشعه اسلحه‌شان دیده ماه و مهر خیره می گشت علم عزیمت به جانب دارالملک سلیمان علیه التحیه والغفران بر افراخت . چون در موضع « ده شیر کهنه » قبه و خرگاه آن پادشاه [ ۱۳۱ ب ] فیروز بخت سر به اوج مهر و ماه کشید به جهت ترتیب عساکر و اجتماع امراء اطراف چند روزی توقف واقع گردید . به جهت قلت آب و علف اکثری ستوران لشکری به چراگاه عدم ایلغار کردند ، چه از سرحد یزد تا ابرقوه بیابان نیست چون تیه موسی از آب و آذوق ( کذا ) دور و در آن صحرا به غیر از گیاه و دانه حرمان حاصلی نمی باشد . جناب مبارزی از روی اخلاص از درگاه پادشاه حقیقی عرض مطالب نموده بر خود لازم ساخت که هر گاه قادر توانا ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگارش بر گشاید در آن بیابان آبی بر روی کار آورده قریه‌های آباد سازد و حاصل آن را بر مترددین و ارباب استحقاق مخصوص گرداند . بنا بر نیت آن خسرو عادل در همان یورش بر شیخ ابواسحق والی فارس غالب گشته بر فراز تخت کیانی متمکن و در دارالملک جمشید قرار گرفت . بفرمود تا کار کنانش طرح قریه معظم انداخته خانقاه و بیوتات و باغات و مساجد [ ۱۳۲ الف ] بنا نهادند و در اندک روزی معمور و آبادان نمودند و آن امیر صافی ضمیر به عهدی که کرده بود وفا نموده محصول آن را به جهت اطعام فقرا و وظیفه مساکین مقرر فرمود .

و در حین تحریر این اوراق که سال به ثلاث و ثمانین و الف رسیده آن محل خراب و ساکنانش در نهایت تعب روزگار می گذرانند .

مزرعه کرمانشاهان حوالی سریزد

۲۰

از جمله بناها و آثار شاپور بن نرسی بن بهرام بن بهرامیان بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بابکان است .

مزرعه بابکان قهستان

از آثار همین اردشیر است .



## احمدآبادتفت

- مجلسیست خوش هوا و مکانیست دلگشا، آب زلالش خاصیت آب حیات ظاهر سازد و انقباس بباد شمالش دل پزمرده را حیات جاوید بخشد . اطرافش باغات بسیار مشتمل بر انواع اشجار و درختان میوه دار و گلپای خوشبوی و ریاحین دلجوی .
- درختان نونهالش از بسیاری اثمار چون پیران پشت خمیده، و میوه های حلاوت آمیزش
- ۵ چون حلوائی بهشتی بی حرارت آتش رسیده . این قریه داخل مملکات سرکار نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان علیّه عالیّه متعالیه زینب بیگم صبیّه صلیبّه نواب جنت مکان علیین آشیان ابوالفتح سلطان طهماسب بهادرخان [ ۱۳۲ ب ] بود و آن مهد علیا در حین حیات به سرکار نواب مریم شان خان بیگم فروخته آن وجه را مقرر فرمود که صرف اخراجات مزار منور نمایند . و الحال آن محل به عنوان
- ۱۰ ملکیت شرعی در تصرف عالی حضرت سامی رتبت مظفر حسین میرزا و حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت خلف السادات شمسامیرزا محمدر فیعا قرار دارد .

## فرشاه

- مجلسیست دلگشا و به عذوبت ماء ولطافت هوا موصوف و به وفور اثمار حلاوت
- آثار معروف و در دو فرسخی قریه تفت واقع گشته .
- ۱۵

## مزرعه خواجه سیف الدین محمود

- آن موضع بهشت قرین در حوالی فرشاه واقع و در زمان سلطنت اعلیحضرت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی صفوی بهادرخان به سعی مرحوم خواجه سیف الدین محمود نقشبند آباد گشته و تا کنون در تصرف ورثه و اقوام مرحوم مزبور
- است .
- ۲۰

## مزرعه رضی آباد حوالی طنزنج

در سنه خمسین و الف که رفعت و معالی پناه زبده الاماثل میرزا محمد ابراهیم به منصب تصدی خالصه سرکار خاصه شریفه سرافرازی داشت به احداث آن سعی موفور به تقدیم رسانیده درختان سفیدار و بید و غیره نشایند و آن محل را به اسم

خلف سعادت مند خود آفارضی موسوم نمود.

[۱۳۳ الف] قصبه مهری مجرد

بر هر آن ضمیر منیر سیاحان بلاد و امصار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قصبه طیبه مهری مجرد صانها الله عن الافات از سوابق زمان الی آن هم-واره  
 ۵ مجمع سادات عالی حسب و مسکن اکابر و اشراف بانسب بوده، عیونش رشك چشمه حیوان و بساتین خوشش غیرت بستان جنان، بیوتات مروحش چون طباق آسمان مرفوع و باغات خلد نمایش نشانه بهشت جاویدان، قصیده:  
 زهی مقام همایون کز اعتدال هوا

چوروضه آمده بس دلگشا و روح افزا

درختان سرو و چنارش مشابه اشجار جنت، مثنوی:

۱۰

سرو بن چون زمردی کاخی

قمریان بر فراز هر شاخی

آب در پای سروهای جوان

سبزه بر گرد آبهای روان

تاك انگور کج نهاده کلاه

۱۵

دیده در حکم خود سفید و سیاه

فوا که الوانش چون میوه بهشت لامقطوع، انار یا قوت فامش مانند مفرح

جانفزا و سیب سیمینش چون زنخدان خوبان دلربا، شعر:

عیان در شاخسارش عقد پروین

چو از خاک قفسها مرغ زرین

۲۰

و در قبلی آن کوهیست، چه کوهی [۱۳۳ ب] سرافرازی که سایه دامنش بر سر

آفتاب افتاده و شعاع تیغش خنجر مریخ را روشنی داده، نظم:

به قد چون چرخ اطلس رفته بالا

ملمع کرده اطلس را به خارا

چو با خنك فلك هم تنك گشته  
به تندی قلۀ او در گذشته  
فلك از تیغ همچون آهن او

نموده سبزه‌ای در دامن او

- ۵ از هر طرف مرغزاری به انواع ریاحین آراسته و بر هر جانب بوستان و مزرعه‌ای  
از زهت آباد ارم نشان داده، شعر:

سبزه زارش را ثمرهای زبرد بر کنار

وز نسیم بوستانش باغ جنت بوستان

و در دامن آن جبل کوهیست مشهور و معروف به «مدوار» که چون گوشه -

- ۱۰ نشینان پای تمکن در دامن وقار کشیده و از چشمه‌هایش سیل سرشک به دامن رسیده  
و در آنجا فضائیسیت چون میدان امل در غایت وسعت و عرصه‌ای مانند ساحت امید  
در نهایت فسحت. از سبزه نهودار گلشن آسمان و به آب و هوا مشابه مرغزار جنان.  
در صحن او بنفشه در حوالی گل چون زلف دل فریب خوبان سر بر زده و سنبل تر  
با لاله خود روی چون خط غالیۀ شکر لبان روبرو نشسته. بید طبری نیمچه اطلس  
۱۵ گملگون [۱۳۴ الف] پوشیده و سرو سهی بغلطان<sup>۱</sup> حریر در بر کشیده. زبان  
نسیم مشکبار اسرار روایح گلزار به چهار سوی جهان فاش می‌کند و از گفتگوی  
بلبل حکایت رنگ و بوی گل به سمع ساکنان سراچه عالم بالا میرسد. نظم:

لطیف و دلگشا آب و هوایی

مبارك منزلی فرخنده جائی

- ۲۰ به آب ژاله دست و روی شسته

ریاحین بر کنار جوی رسته

درختان چون بتان قد بر کشیده

زیك دیگر به خوبی سر کشیده

فراز شاخ مرغان خوش آواز

به الحان ارغنون را کرده پرساز

۱- بغلطاق = بغلتاق، برگستان و قبارا گویند.

نهاد سرو کز جنت سبق داشت

خط طوبی لهم برهر ورق داشت

و در میان این مرغزار غدیری است که آب او چون چشمه حیات روان-  
افزا و مانند سلسبیل بهشت در عین لطافت و صفا ، مصراع :

روان اندرو ماهی سیم بر

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و در السنه وافواه عوام مشهور است که در  
زمان خلافت عباسیان احمد بن محمد زمچی از جانب صاحب الدعوه ابو مسلم  
مروزی والی ولایت یزد گردید و بعد از تمکن بر مسند حکومت در آن خط شریفه  
به اجرای قنوات و احداث باغات بهشت آباد امر فرمود . از آن جمله در حوالی  
۱۰ « درب کوشک نو » طرح دیه انداخته قناتی از طرف مهریجرده جاری کرده **محمدآباد**  
نام کرد و [ ۱۳۴ ب ] باغی طرح انداخته کوشکی رفیع در میان باغ ساخت و آن شهرت  
یافت به « کوشک نو ». الحال آن دیه خراب و باغات محله گشته و مشهور شده به « محله  
کوشک نو » و به غرب « درب مهریجرده » حمامی ساخته مشهور به « حمام پتک » . و در  
جنب زندان اسکندر جهت مدفن خود عمارتی عالی ساخته قبه رفیع برافراخته  
۱۵ و میاه مداور که اشعاری بر توصیف او شد به سعی او جاری گشته و به قری و مزارع  
قسمت یافته تا اکنون جاری و خلائق بهره مند می گردند .

و قصبه مهریجرده که از تعریف و توصیف مستثنی است در زمانی که چهار -  
بالش سلطنت ممالک عجم بوجود پادشاه عدالت شیم انوشیروان آرایش یافت  
خطه یزد را به اقطاع مهرنگار صبیئه خود که ملکه ایران بود مقرر فرمود . آن  
۲۰ بانوی عظمی به احداث قری و اجرای قنوات فرمان داد . فرمانبران در هشت  
فرسخی یزد قنات **مهرپادین** حفر نموده طرح بیوتات و باغات و سرا و دکاکین  
انداخته در اندک روزی رشک قصور جان و روضه رضوان گشت و **محله مهرآباد**  
معمور ساخته قصبه مذکور را به نام حجله نشین سرادق سلطنت **مهرگرد** موسوم  
نمودند و به مرور زمان [ ۱۳۵ الف ] به مهریجرده اشتهار یافت . و همچنین در حوالی

مدینه میبید دیهی دیگر احداث نموده مهرجرد نام نهادند .  
 و قنات بغداد آباد مهریجرد که از جمله قنوات مشهور است به معنی بغداد -  
 خاتون دختر امیر چوپان که حرم محترم خاقان سعید سلطان ابوسعیدخان چنگیزی  
 بود جاری گشته .

\*\*\*

اگر کمیت واسطی نژاد قلم در عرصه میدان عرض خصوصیات و ذکر تمامی  
 قنوات و باغات آن قصبه در تکاپوی در آید از رفتار باز مانده به سر کوی مقصود  
 نخواهد رسید . بنا بر این از تک و دو کاهلی نموده به ذکر باغ نعمت آباد که از  
 جمله باغات مشهوره آفاق و در نزاهت و خرمی و طراوت اشجار و حصانت عمارات  
 و سلاست انهار غیرت فزای چنان و از جمله مستحدثات شاه یحیی مظفری است ختم  
 ۱۰ می نماید و آن چنان باغی است که عندلیبان گلزارش به هزار زبان این نوا به گوش  
 هوش مجاوران جنات خلد می رسانند، مثنوی:

صفات نو خطان با سبزه زارش

صفای وقت وقف چشمه سارش

۱۰ هوایش اعتدال جان گرفته

نم از سر چشمه حیوان گرفته

ز کس گر سایه بر خاکش فتادی

ز جا جستی و بر پا ایستادی

اگر مرغی به شاخش آرمیدی

۲۰ گشادی سایه اش بال و پریدی

گلش چون گلرخان پرورده ناز

نوا ی بلبانش عشوه پرداز

تو گفتی حسن خیزد از فضایش

فتوح عشق خیزد از هوایش

اگر بر سبزه‌اش پویی به فرسنگ

سر مویی نیایی زعفران رنگ

رسیده سبزه‌هایش تا کمرگاه

درختانش زده بر سدره خرگاه

بساطش در نقاب گل نهفته

گل و لاله است کاندرا هم شکفته

نسیمش را مذاق باده در پی

همه جایش برای صحبت می

بدان ای عزیز که مردمان این قصبه دلیر و جنگ جوی و مردانه باشند

و ابنای ایشان از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پر دل و قوی زهره و با قوت. ۱۰

بسیاری از مجاوران آن سادات صحیح‌النسب غریب نواز میهمان دوست

بامروت اند و وزرا و حکام همیشه در تعظیم و تکریم ایشان فرو گذاشت نکرده‌اند و

بسبب عذوبت ماء [۱۳۵ ب] و لطافت هوا و وسعت فضا هر کس که بر سبیل عبور

به این قریه که، شعر:

عروس اصفهان بسته نگارش

۱۵

شده شهر حلب آینه دارش

در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدمی فراتر نهد،

لاجرم مدتی در آنجا توطن نماید و از دلایل چنان معلوم گشته که هر عاملی

که در خرابی و ویرانی آن سعی نماید و در تفرقه و پریشانی ساکنانش کوشد

صبح دولتش به شام نکبت تبدیل یابد و از عرصه راحت به زاویه محنت شتابد. ۲۰

مجاوران آن جنت آباد همواره به نغمات فصیح که از معجز مسیح خبر دادی

مفتون و بنوای عود عالم سوز که آتش در دل‌های عشاق میزند آهنگ بزم عشرت ساز

نموده هر یک به نوائی می نوازند و مضمون این معنی به گوش اهل هوش می‌رساند،

شعر :

خود مکن بیگانگی باری چو میدانی که چرخ  
آشنایان را زیك دیگر جدائی می دهد.

### قریه خورمیز

- ۵ آن دیه در دامن کوه واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت و سازگاری و هوای زمستانش لطیف تر از نسیم بهاری. در زمانی که شاه هر مزبن انوشیروان به تخت سلطنت ایران قرار گرفت به احداث آن محل امر نمود و قلعه‌ای در فراز کوه ساخت که در وقت معموری پاسبان بامش باهندوی فلک همراز و از ترشح آب خندق عمیقش گاو زمین [۱۳۶ الف] در شناوری با ماهی همتاز، مصراع :
- ۱۰ گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود.

### فهرج و خویدک و فرافتر

- قرای ثلثه حسب فرمان شاه قباد بن فیروز شاه که والی ولایت عجم بود معمور و آبادان گشته متوطنین آن محال به دین مجوس بودند تا در زمانی که لشکر اسلام کمر فتح خطبه یزد بر میان بسته در حینی که یزد گردن شهریار از محاربه قادسیه شکست یافته از راه یزد متوجه خراسان بود لشکر اسلام به تعاقب او به یزد آمدند و در بیابان طبس راه گم کرده بعد از مشقت بسیار بعضی از صحابه و تابعین به موضع فهرج رسیده منزل ساختند و اهالی فهرج را طلب کرده به دین اسلام تکلیف نمودند. ایشان دوروز مهلت طلبیدند که به اتفاق دوستان و متابعان بخدمت آمده به شرف اسلام مشرف می گردیم. به جهت مشورت کسان به طلب مردم خویدک و فرافتر فرستاده بعد از اجتماع آن دو فرقه ضاله ما فی الضمیر خود بر طبق عرض ۲۰ نهادند. ایشان در جواب گفتند ما از دین قدیم خود دست بازنمیداریم، و به این لشکر ضعیف پریشان حال شبیخون می آوریم. اهالی فهرج به سخن آن گروه نادان فریفته گشته به اتفاق یکدیگر بر لشکر اسلام شب خون [۱۳۶ ب] زده بسیاری از صحابه و تابعین را بدرجه شهادت رسانیده خیام ایشان را غارت نمودند، از جمله شهداء لشکر

اسلام در تواریخ خویطب بن هانی خواهر زاده حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و عمر بن عاصم و عبدالله بن عاصم و وحشی قاتل سیدالشهداء حمزه بن عبدالمطلب و عبدالله تمیمی صاحب رأیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند و آن جماعت را شهداء فہرج می نامند .

### نعیماباد و فتحاباد

در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در زمانی که تخت سلطنت ولایات فارس به وجود پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع آرایش داشت و بلاد عراق عجم در تحت تصرف شاه محمود بن مبارزالدین محمد مظفر بود و سلطان احمد رقم اختصاص بر ولایت کرمان کشیده در آن فرمان روا بود نصرت الدین شاه یحیی در بلاد یزد طرح سلطنت و پادشاهی انداخته فراز منابر و وجوه دنانیر را [ ۱۳۷ الف ] بنام جود آرایش داد و با آن سه پادشاه عالیجاه در مقام خلاف درآمده همواره بر اطراف ولایات عراق و فارس تاخت آورده ، مصراع :

به بازوی مردی بر آورد دست

رعایا را پایمال حوادث می نمود . و چون جرأت و جلادت او از حد اعتدال گذشت و مکرراً به عرض پادشاه مطاع شاه شجاع رسد غیرت پادشاهانه در التهاب آمده به جهت تأدیب او در حرکت آمد و رأیت فرخنده فال از شیراز به جانب یزد نهضت فرمود و در کنف حفظ ذوالجلال روان شد و در ظل آن رأیت فتح آیت لشکر گران همه آراسته و مرتب و بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب روی جلادت به راه آوردند . و چون هوای بزدان غبار مو کب گیتی گشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالا مال شد شاه یحیی نخست در مقام قلعه داری درآمده قنات هر موزخان و سایر قنواتی که میاه آنها در قصبه مهریجر دشر ب می شد بشهر آورده در خندق انداخت و مدتی با آن لشکر بی عدو در مقام جنگ و جدالی بود . در آخر پشیمان گشته به خدمت شاه شجاع عرضه داشت که [ ۱۳۷ ب ] بنده با خاقان کامیاب در مقام انقیاد است و از حرکات ناستوده که سابقاً به آن اقدام نموده نادم



و پشیمان و به مراحم پادشاهان امیدوار. امید که خواه عفو و اغماض رقم نسیان بر حرف آن جریمه کشیده خطه یزد را به اقطاع من مقرر فرمائید. پادشاه عدالت آئین التماس او را قبول فرموده به جانب دارالملک سلیمان علیه التحیة والغفران معاودت فرمود. شاه یحیی از قلعه داری نجات یافته مجدداً در مسند کامرانی تکیه فرمود و آب قنواتی که از طرف مهریجر دشهر آورده بود در یک فرسخی شهر طرح باغات و بساتین و بیوتات انداخته آن مه ضلع را **نعیما باد** نام نهاد.

و در دو فرسخی یزد دیهی دیگر احداث نموده موسوم ساخت به **فتح آباد** و الحال آن محال آباد و مجاوران آن اکثری مجوس اند.

#### نصر آباد میبد و قنات یحیی آباد مهریجر

۱۰ نیز از آثار نصرت الدین شاه یحیی است.

#### یعقوبی

چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است در شهر سنه اربع و خمسمائه سلطان علاء الدوله کالنجار از دارالسلطنه اصفهان که مستقر سلطنت او بود به یزد آمده آنجار ادار العباده نام گذاشت [۱۳۸ الف] و در مقام آبادانی در آمده معمار همت عالی زهمتش به ساختن عمارات و اجرای قنوات امر فرمود. و آن پادشاه عدالت شعار را ۱۵ امیری بود **ابو یعقوب دیلمی** نام، مشارالیه از طرف مهریجر قناتی حفر نموده آب آن را به شهر آورد و طرح باغات و بیوتات و بساتین انداخته آن محل را به نام خود موسوم ساخت. در سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه به سعی جمعی از اصحاب مشارب آب قنات مزبور زیاده گشته و اکنون معمور است و مجاوران آن جا به حلیه صلاح آراسته و به کسب شعر بافی و به زراعت مشغول اند.

۲۰

#### مریاباد

در زمانی که پادشاه عدالت شعار سلطان قطب الدین علیه الرحمة در خطه بهشت منزله یزد لوای ابهت و عظمت افراشته آوازه کرامات او در اطراف و اکناف منتشر گردید **ملکه عظمی مریم** ترکان خاتون و والده سلطان در سنه عشر و ستمائه

از طرف مهریچرد قناتی حفر نموده و میاه آن را به فهرج آورده از مزار شهدا جاری ساخت. و به حوالی شهر باغات فردوس قرین و قصور بهشت آذین ترتیب داد و آن موضع را **مریم آباد** نام نهاد. و دروازه‌ای در شهر مفتوح ساخته [۱۳۸ ب] به **درب مادر امیر مشهور و معروف گشت**.

#### سلغر آباد مشهور به آب شور

در سنهٔ اربعین و ستمائمه چون نوبت سلطنت به سلغر شاه بن محمود شاه بن سلطان قطب‌الدین رسید به قریب «درب مادر امیر» طرح دیهیی انداخته قناتی از طرف **چاهوک** جاری نموده بدان محل آورد و چون منبع این آب از زمین شوره‌است اندکی شوری به هم رسانیده و تمام مردم **محلّه مریاباد و یعتوی و سرسنگ** از این آب نمایده می‌یابند و در خانه‌های آن مردم این آب جاری است. در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که سلغر شاه قنات مزبور را بر اولاد امجاد خود وقف نموده، **والعلم عندالله**.

#### دهاباد و نرسوباد

در ضمائر خورشید مآثر از باب فطنت و ارباب و اصحاب خبرت واضح و لایح باشد که در جلد اول این نسخ مرقوم **کلك وقایع نگار** گردیده که در زمانی که اسکندر رومی اطراف و اکناف عالم را به حیطة ضبط و تصرف در آورد و پادشاهزادگان ایران را در قید اسار آورده از دارالملک فارس متوجه ولایات خراسان بود چون به زمین یزد رسید صحرایی ملاحظه نمود در غایت اعتدال هوا و از هر طرف سی فرسخ از آبادانی دور و از روی دلایل [۱۳۹ الف] معلوم نمود که در این مکان موافقت و بیگانگی امکان ندارد به جهت محبس شاهزادگان قلعه ساخته در میان قلعه چاهی حفر نمود و در اندرون چاه گنبدی ترتیب داده آن جماعت را در آن جا موقوف داشت و آن موضع را «**کته**» نام نهاد و جمعی را به محافظت امر فرمود و قنات دهاباد را جاری ساخته برخی را به زراعت و عمارت مقرر گردانید.

و بنا بر آنکه مقصود بانی از عمارت آن بلده سبب بازداشتن اکابر و اشراف بود غریب و بومی را این **خاک دامنگیر** آید و ساکنان آنجا را پیوسته غم و اندوهی باشد از «تاریخ اسکندری» چنان معلوم و مستفاد می‌گردد که از بنای خطهٔ بهشت

منزله یزد تا سنه اربع و ثمانین و الف هجریه که مؤلف این اوراق پریشان از بلاد هند سیه روزگار مراجعت نموده متوجه حیدرآباد عدالت بنیاد بود و چند روزی به جهت آسایش دربرهانپور رحل اقامت گسترده و به جهت رفع کدورت و اندوه خود را به نوشتن این مزخرفات مشغول می نمود یکپهزار و نهصد و هشتاد و چهار سال میشود،  
والعلم عندالله .

- و اجرای قنات نرسوباد در زمان [۱۳۹ ب] سلطان علاء الدوله کالنجار بوده .  
مجموع آن مفصل آنکه در شهر سنه اربع و خسمائه که سلطان علاء الدوله از دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت آبابی او بود به یزد آمده آنجا را دارالعباده نام نهاد و در مقام آبادانی محل مزبور در آمد. سپاه سالاران پادشاه عدالت آیین کیانرسو نام در سرریغ مدرسه ای عمارت نمود و قنات نرسوباد را جاری نمود و در پائین ۱۰  
کثویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و باغستان و کشخوان دها باد و نرسوباد به یکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید . تا در سنه ستین و ثماننامه به سبب ورود سیل باغات و کشخوان تمام خراب گردید و مجاوران آن متفرق شدند، مگر جمعی از سادات که همچنان در آن محله مقیم اند و به کسب شعر بافی مشغول .

۱۵

### کثویه

- تاریخ بنای آن محل و اسم بانی معلوم راقم حروف نگشته لیکن چون ساکنان آن موضع از اهل صلاح اند و بریکدیگر تغلب و تسلط و زیادتی جایز ندارند و پیوسته به طاعت و عبادت گذرانند حق تعالی بر مال و حاصل ایشان برکت فرموده و همگی مرفه الحال اند و به خیرات مایل و راغب . و توفیق آثار حاجی معزالدین ۲۰  
محمد که اباعنجد [۱۴۰ الف] به امر ریش سفیدی آن محل قیام داشته اند [واز] اعزه آن موضع است در سنه احدی و ثمانین و الف حسینیهای در غایت خوبی و مصنعه ای در کمال نیکویی ساخته و الحق آب آن در نهایت سردی و گوارندگی است، چنانچه

گفته‌اند ، شعر:

اگر چه مشتعل است آتش جگر هر دم

ز آب سرد تو بنشانیش درین گرما

### قنات سوی

۵ در مقالات این صحیفه مرقوم شده که در سنهٔ اربع و خمسمائه که سلطان علاء-الدوله کالنجار در خطهٔ یزد بر مسند سلطنت قرار گرفت ارسالن خاتون حرم محترم آن پادشاه عالیجاه را خواجه سرائی بود صواب نام . خواجه مشارالیه قناتی جاری نموده موسوم ساخت به قنات صواب و تا اکنون جاری و به قنات سوی شهرت یافته و در قریهٔ محمودآباد شرب می‌شود .

### ابر و مبار که

۱۰ و نیز آن مهدعلیا را دوکنیز بود: یکی ابر و دیگری مبار که نام بود . آن دو جاریه قناتی جاری ساخته ابر و مبار که نام نهادند و تا حال جاری و در محلهٔ خلف خانعلی و میرچقماق شرب می‌گردد .

### قنات خیرآباد مشهور به آب دهلوك

۱۵ منبع آن از طرف مهریجرد است و داخل آب نعیماباد شده [۱۴۰ اب] به شهر می‌آید . جاری کنندهٔ آن معلوم نیست . در زمان سلطنت خاقان سعید میرزا شاهرخ مسدود گشته بود . امیر جلال‌الدین چقماق شامی که به امر حکومت بلدهٔ یزد قیام داشت مجدداً تنقیه نموده در خانقاه و حمام و کاروانسرای « محلهٔ میرچقماق » که از بناهای خودش بود جاری کرده به قلعهٔ مبار که آورد و الحال مشرب آن موضع محمودآباد است . ۲۰

### آب نومشهور به جدیده

جاری کنندهٔ آن قنات معلوم نیست . اما از اکثر محلات و خانه‌ها گذشته مسلمانان مستفیض می‌گردند و تا محلهٔ سلطان‌المشایخ شیخ تقی‌الدین دادا محمد علیه‌الرحمة آمده در باغچه‌های آن محله شرب می‌شود .

## قریه محمود آباد شهره

موضوعی است از نزاهت و صفا چون خاطر اهل حضور پر نور و خرم و قریه‌ای از  
غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضه‌آرم ، نظم:

بساط سبزه چون جان خردمند

هوایی معتدل چون مهر فرزند

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که امیر محمود وزیر این قنات  
را جاری و این محل را آباد ساخته ، ساکنانش اکثری سادات صحیح النسب و  
جوانان فهمیده با ادب اند .

## ابرند آباد

چنان دهیست که دیده نظارگی در تماشای آن خیره می ماند و مردم دیده را  
از مشاهده سبزه دلگشای او روشنی چشم می افزاید، بیت:

زو نور بصر فزود و معلوم شد

[۱۴۱ الف] کز سبزه شود روشنی چشم فزون

در تواریخ مبسوطه مسطور است که بعد از آنکه خسرو پرویز به دست شیرویه

ولد خود گشته گشت و شیرویه به پادشاهی ممالک عجم نشسته بعد از شش ماه او نیز  
بقتل رسید و مضمون این معنی که ، بیت:

پدر کش پادشاهی را نشاید

و گر شاید به جزشش ماه نیاید

محقق گشت و از نسل ساسان شخصی که لایق پادشاهی باشد نماند امرا و وزراء را بر

ایران دخت دختر خسرو بیعت نموده او را بر تخت سلطنت عجم نشانیدند . ملکه عظمی  
ابرند نام امیری به جهت حکومت یزد تعیین نموده بدان ملک فرستاد .

چون ابرند به یزد آمد در دو فرسخی شهر دیهی احداث کرده بیوتات و بساتین ساخت  
و آن محل را ایران آباد نام نهاد ، اکنون به اسم آن امیر ابرند آباد شهرت یافته و بر  
یک طرف دیه قلعه‌ای در نهایت استحکام ساخت ، شعر:

## چو عهد عاشقان محکم حصارى

معاذالله ز خیبر ییاد گاری

و آن قلعه آباد بود تا زمانی که صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی بر ممالک خراسان و سایر بلاد عجم فرمانروا گردیده احمد بن محمد زمچپی را به حکومت خطه یزد مقرر فرمود. چون او به یزد آمد ابو العلاء طوقچی که از قبل خلفای بنی امیه در یزد حاکم بود و علم یزید که ابن زیاد [ ۱۴۱ ب ] در واقعه کربلا با عمر سعد همراه کرده در نزد او بود از آمدن احمد زمچپی خبر یافت و چون قدرت مقابله در خود نمی دید در قلعه ابرند آباد متحصن گردید. احمد زمچپی بعد از ورود بدان ملک، شعر:

حصاری بدان استواری که بود

که تسخیر آن ممتنع می نمود

دلیران لشکر بفرمان شاه

گرفتند و کندنش از گرد راه

و ابو العلاء را گرفته نزد او آوردند ، مصراع:

سرش را همان دم زتن باز کرد

و جسد پلیدش را با علم یزید در آتش بسوخت و قصر و عمارات او را که در موضع مایله ساخته بود خراب نمود و در حوالی آن قصری رفیع و باغی احداث کرد و از طرف مهریجرد قناتی جاری کرده آب آن را بدانجا آورده موسوم به محمدآباد نمود. الحال آن موضع به محله مبدل شده و به «کوشک بو» اشتهاار یافته.

## گرد فرامرز

سابقاً در این اوراق سمت گزارش<sup>۱</sup> یافت که امیر فرامرز بن گرشاسب<sup>۲</sup> بن سلطان علاء الدوله کالنجار حسب فرمان سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملکشاه والی ولایت یزد گردیده در آن ملک علم اقتدار افراشت و در زمان اختیار قناتی جازی ساخته دیهی در حوالی ابرندآباد احداث نموده به گرد فرامرز موسوم

۱- اصل گزارش ۲- گرشاسب الدوله

نمود و تا الحال [۱۴۲ الف] آن محل آباد و به گرد فرامرز مشهور گشته .

### قریه زارچ

اسم بانی از کتب تواریخ معلوم و محقق نگشت . در افواه عوام مشهور است که از جمله متحدثات زال ز راست، والعلم عندالله . متوطنین آن موضع بعضی صادق- القول اند ، اما بیشتر شیطان صفت لجاجت پناه که ازدانش مایه و از سعادت پیرایه ای ندارند . در افواه عوام مذکور و به زبان خاص و عام مشهور است که یکی از مردم زارچ در هنگامی که صبح صادق دم صافی اندرون رایت نورا ز قلعه قاف گردون برافراشت دهقان قدرت گل صدر گک آفتاب را در چمن افق به صد آب و رنگ بنمود، شعر:

چو خورشید تا بنده بنمود چهر

۱۰ در باغ بگشاد گردون سپهر

به باغی که در ید تصرفش بود در آمد . بر فراز درختی قمری دید آرام گرفته کو کومی زند . به خاطرش رسید که مدعی باغست و می گوید چرا به این باغ آمده ای . به جانب آن مرغ توجه نموده گفت نظم:

سلامت ارطلبی از فضول دست بدار

۱۵ و گرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار

این باغ موروثی منست و قاضی ورئیس شاهد، به عبث خود را رنجه مدار و به جایی

دیگر تشریف بر ، بیت:

برو این دام بر مرغ [۱۴۲ ب] دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

۲۰ من به ید تصرف دارم و قبالیچه به سجل قاضی در بغل . مرغ همچنان ترنم می -

نمود . روستائی افروخته گشت و گفت ، مصراع:

ای مدعی مبالغه از حد چه می بری

باش تارفته قاضی ورئیس را خبر کنم و قبالیچه آورده بر تو خوانم . و از باغ

بیرون آمده در رامحکم بست . با خود اندیشید که مبادا تا آمدن حضرات از باغ

به دررود و وقتی دیگر دعوی از سر گیرد. بهتر آنست که در همین روز مشخص گشته جواب بشنود. چون در را بسته ام مبادا از روزنه کلیدان بیرون رود. زیر جامه خود را از پا بیرون کرده در کلیدان گذاشت و دوان دوان به خدمت قاضی رفته گفت، شعر:

ای حاکم شرع پرور عالی جاه

از حکم قضا دل تو آمد آگاه

سخن مدعی این و شاهد احوال تو، شعر:

نالۀ زار شنو حال، دل زار می پرس

چشم خونبار بین و زد دل افکار می پرس

قاضی بعد از استماع آن سخن در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق

گشت و اطراف و جوانب این حکایت را به قدم فکر پیموده به احضار رئیس و

کدخدایان فرمان داد. بعد از اجتماع روی به باغ نهاد. همان مرغ را دید بر شاخ

درختی قرار گرفته [۱۴۳ الف] کو کومی گوید. روی به جانب مرغ کرده گفت، شعر:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار

که هرگز نیاورده انگور خار

نپندارم ار کاری امروز جو

که گندم ستانی به وقت درو

رطب ناورد چوب خر زهره بار

چو تخم افکنی بر همان چشم دار

ازین خیال در گذر و به این مرد بیچاره ستم روا مدار که این باغ ملک

موروثی اوست و تو و دیگری را در آن حقی و نصیبی نیست. چندان که به مو عظه و

نصایح کوشید از جانب آن مرغ جوابی نشنید. روی به رئیس آورده گفت، شعر:

نرسد کار عالمی به نظام

و نه پای تو در میان باشد

مصلحت آن است که بر فراز درخت بر آئی و مضمون قبالچه خاطر نشان



مدعی نمائی. شخصی که از پیر عقل ارشاد یافته بود گفت شاید مدعی زبر دستی کند و قبالچه از دست رئیس گرفته پرواز نماید. حضار زبان به تحسین او گشاده گفتند، مصراع:

ذهن لطیف تو همه فکر نکو کند

- اکنون بیان فرمای که چه باید کرد و به کدام حیلۀ این بلیه را از سر این مرد درویش دور باید نمود، نظم:

مرد دانا نه این سخن بشنود

در گنجینه سخن بگشود

- ۱۰ که می باید طنابی بر پای رئیس بندیم [ ۱۴۳ ب ] و سر طناب را جوانان زورمند گرفته رئیس به بالای درخت رود و مضمون قبالچه به عرض مدعی رساند. اگر مدعی دلیری کرده اراده نماید که سند را گرفته پرواز کند جوانان به قوت بازوی شجاعت طناب را فرو کشند تا رئیس به زودی به پایین آید. حضار بر دانش او آفرین کرده بدین مضمون مترنم گشتند، بیت:

توان به نور ضمیر تو شام در ظلمات

- ۱۱ کشید رشته به انگشت پای درسوزن

- و بهرهنمائی او عمل نموده رئیس بر فراز درخت بر آمده خواست که قبالچه از بغل بر آورده شروع در خواندن کند. مرغ از حرکات او رم خورده پرواز نمود. جوانان به قوت بازوی یلی ربسمان را کشیدند. اتفاقاً سر رئیس در شکاف درخت مانده جسد بی جانیش بر زمین آمد. قاضی و رفقا متفکر شده گفتند سر رئیس چه شد و چه بر سر او آمد؟ عقلاً گفتند که شاید در خانه گذاشته باشد. به اتفاق به نزد زوجه عاقله او که، بیت:

نگاری دلفریبی جان گدازی

پری پیکر بتی عاشق نوازی

بود رفته صورت ماجرا تقریر نمودند. آن عاقله سالحه سر به جیب تفکر

فرو برده بعد از ساعتی سر بر آورده گفت : صباح که متوجه باغ بود نمی دانم] ۱۴۱  
 الف] که سر را با خود برده یانه، نهایتش آن که قبل از بیرون رفتن از خانه به خوردن  
 کاجی مشغول بود می دیدم که بروتهایش در حرکت بود . باقی شما می دانید؟

### اشکندر

در « تاریخ جدید یزد » مسطور است که اشکین زال که از جمله ملوک طوایف  
 بود این محل را احداث نمود. در « تاریخ آن مظفر » مسطور است که در آن زمان که  
 دارالملک فارس محل حکومتگاه پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع بود برادر -  
 زاده اش شاه یحیی در خطه یزد رایت مخالفت ارتقاع می داد و بدین سبب میانۀ عم  
 و برادر زاده مدتها لشکر خلاف در میدان مبارزت تاخته با هم در مقام جدال می -  
 بودند و شاه شجاع هر ساله جمعی را از شیراز فرستادی تا نواحی یزد را غارت می -  
 کردند. نوبتی شاه یحیی یکی از مردم اشکندر را به تجسس به شیراز از جهت استخبار  
 فرستاد. آن شخص به شیراز رفت و از هیچ ممر تفحص این امر نتوانست نمود . عاقبت -  
 الامر داخل بارگاه پادشاه شده بعرض رساند که مردی روستایم و مرا مدتی شد که  
 والی یزد به جاسوسی فرستاد تا معلوم کنم که شما درین سال کسی را به غارت نواحی یزد  
 خواهید فرستاد یانه . از هیچ کس معلوم نتوانستم کرد، به خاطر رسید که کسی  
 بهتر از شما نمی داند. پادشاه تبسم کنان فرمود که داعیه داشتم که جمعی را بفرستم  
 اما به جهت خاطر تو بر طرف کردم. آن شخص چند قدم رفته باز گشت و با پادشاه  
 گفت مبادا از قول خود برگردی و مرا شرمنده و دروغ گوی کنی ؟ پادشاه به  
 غایت شکفته گشت و او را به خلعت و انعام نوازش فرمود .

### فیروز آباد مجومرد و فیروز آباد میبد

۲۰  
 بر ضمایر فطنت مآثر طالبان اخبار مستور نماناد که در زمانی که تخت  
 سلطنت عجم به وجود فیروز شاه بن یزد گردبن بهرام گور آرایش یافت در ولایت یزد  
 دو دیه احداث نمود : یکی فیروز آباد مجومرد و دیگری فیروز آباد میبد .

و بیان احوال آن پادشاه و سبب احداث آن محال به دستیاری کلک وقایع نگار  
 در ضمن مقاله دویم جلد اول مرقوم قلم معجز رقم گردیده .

## بندر آباد

قبل از زمان اسلام احداث گشته و بانی آن بندار نامی بوده از امراء پادشاهان عجم و الحال آن قریه محل آرامش سلطان مشایخ عالم و قدوه محققان بنی آدم سلطان حاجی محمود شاه ولی و مکان استجابت دعای مؤمنان است .

۵

## عز آباد

چنانچه از کتب تواریخ مستفاد گشته و فروغ آن بر مقاله پنجم جلد اول تافته آن است که چون عزالدین لنگر حسب فرمان سلطان سنجر به امر اتابکی دختران امیر فرارمز مقرر گردید در سنه تسعین و خمسمائه [۱۴۴ ب] در خطه یزد برمسند فرمانروائی نشست و اساس سلطنت نهاد در خارج شهر به جهت مسکن خود باغی احداث کرده کوشکی در میان باغ بساخت و آن را باغ عز آباد نام نهاد .  
 ۱۰ و در سنه ستمائه در شش فرسخی شهر دهبی احداث نمود و قناتی جاری ساخت و آن را نیز عز آباد نام کرد و الحال به همان اسم اشتها دارد و اقسام میوه ها در نهایت خوبی و طراوت حاصل می شود و سادات حسینی صحیح النسب در آنجا متوطنند و اهالی آن موضع همه از اهل صلاح و رعایا بعضی به کسب شعر بافی و برخی به زراعت روزگار می گذرانند .

۱۵

و در همان قریه مسجد جامع و بازار و بیوتات و بساتین نیکو ساخته و شرف الدین مظفر ولد مبارز الدین محمد مظفر قنات شرف آباد جاری و محله شرف آباد در قریه مذکوره ساخته و سلمان الزمانی آقا جمال الدین المشتهر به مهتر جمال در زمان وزارت قنات جمالا آباد را جاری و محله جمالاد ساخته .

۲۰

## اسفنجرد

واقع است در میان ریگ. عز آباد موضعی بوده در نهایت آبادی و قلعه ای داشته به غایت استحکام و معموری . مجاوران و متوطنانش در کمال صلاح و پرهیزگاری حضرت شیخ ربانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد که آوازه کشف و کراماتش از شرق به غرب رسیده [۱۴۵ الف] اسفنجردی الاصل بوده به سببی از اسباب

آن موضع خراب و مجاوران متفرق شده اند و میاه آن را به قریه عزاباد آورده الحال در آن محل شرب می نمایند .

### محمدآباد و شاهآباد و غیره

بر رأی عقده گشای اصحاب دانش و بینش مخفی نماناد که در آن اوان که دست عنایت مفتوح الابواب عزشانه و عظم سلطانه مقالید سلطنت خطه یزد و کرمان و سایر بلاد به کف کفایت خدام مبارزالدین محمد مظفر نهاد در اصل شهر و بلوکات یزد عمارات عالی و رفیع و قری و مزارع منیع احداث فرمود . از جمله قری و قصبات که از کتب تواریخ به نظر حقیر رسیده بدین تفصیل است که مثبت می - گردد : محمدآباد و شاهآباد و مبارزآباد و بدرآباد و مظفرآباد و علیآباد قهستان و ۱۰ خاتونآباد و مظفرآباد زارچ و دیلمآباد و احمدآباد و سلطانآباد تفت و ده شیر قهستان .

و به سعی و فرموده خوانزاده خاتون و مختومزاده خاتون دختران جناب مبارزی ترکانآباد میید احداث گردیده .

۱۵ شرفآباد شهتری از آثار شرف الدین محمد والد جناب مبارزی است .

### قصه طیبه میید صانهاالله فی الافات

مورخین بلاغت شعار سبب [ ۱۴۵ ب ] احداث آن موضع در کتب تواریخ به دو نوع مرقوم نموده اند و چون ایراد هر دو از لوازم است لهذا کمیت واسطی نژاد در عرصه عرض آن در تکاپوی در آمده چنین بیان می سازد که بعد از آن که بهرام گور بر بلاد عجم استیلا یافته بر فراز تخت سلطنت قرار گرفت و امرای و سران سپاه حلقه اطاعتش در گوش و غاشیه متابعتش بر دوش گرفتند خطه یزد را به اقطاع ولد ارشد خود یزدگرد اصغر عنایت فرمود . شاهزاده عالی مقدار که بیست مرحله از مراحل سنه طی فرموده بود بدان ملک نهضت نمود . بعد از ورود در عمارت آن سرزمین به غایت الغایت سعی گردید و او را سه سرهنگ بود : یکی بیدار و دیگر ، ، عقداز و ثالث مسدار .

بیدار بیده را احداث نمود، و عقدار در بیست فرسخی یزد قناتی جاری کرده قلعه و دیهی ساخت و آن را به عقدا موسوم نمود، و میبیدار احداث قصبه میبیدار نمود. و این محال ثلثه بر کنار دریاچه ساوه واقع گردید.

- در کتب سیر مسطور است که دریاچه ساوه از ساوه تا همدان و تا ده فرسخی یزد بوده و بیان فرورفتن آب آن در جلد اول این مجلد مرقوم گشته محتاج به تکرار نیست، و بندر این دریا پارگین بوده که الحال به بارجین مشهور شده. و در همان زمان [۱۴۶ الف] یزد گرد اصغر سه محل احداث نمود: اول یزد آباد، دویم دهاباد، سیم پادین آباد.

و روایت ثانی که به صحت رسیده و مفصلا در جلد اول این مجلد در ضمن

- ۱۰ احوال ملوک فرس به دستیاری بنان بیان شده در این مقام از تکرار چشم پوشیده بیان می نماید آنست که چون نوبت سلطنت ممالک عجم به شاه قباد بن فیروز شاه بن یزدگرد اصغر رسید حضرت بخشنده بی منت جهانبین او را به دیدار دو قره العین روشنی داد: یکی انوشیروان و دیگری شاه مؤبد.

شاه مؤبد که خرد تر بود او را مرضی صعب عارض شده پهلو بر بستر

- ۱۵ ناتوانی نهاد و اطبا از معالجه عاجز آمدند. عاقبت الامر شاه قباد حکیمی مرزوق نام از ملک هندوستان طلب فرمود. چون حکیم به مداین رسید و خواست که به معالجه بپردازد هوای مداین را با مرض شاهزاده موافق نیافت. به خدمت پادشاه معروض داشت. حسب الامر مقرر گردید که حکیم در خدمت شاهزاده به اطراف ولایات طوف نماید و در هر زمین که مناسب داند به معالجه بپردازد. حکیم در خدمت شاهزاده روانه گشت. چون عبور ایشان به زمین میبیدار افتاد هوایی که می خواست دریافت و در آن جا مقام کرده به معالجه همت گماشت. [۱۴۶ ب] روز به روز اثر صحت ظاهر می شد تا در اندک وقتی بالکلیه امراض از وجود شاهزاده زایل گشته صحت کامل روی نمود. بعد از آن شاهزاده از والد عالیجاه

استجاره حاصل نموده در آن محل طرح شهر انداخت و بیوتات و بساتین ترتیب داده قنوات جاری نمود و مردمان را به سکنی امر فرمود و آن شهر را به نام خود مؤبد گرد موسوم ساخت و الحال به میبد اشتهاار یافته .

از میامن آن زمین آن که اکثر اهالی او سعادت مند و مستعد و فاضل و دانشمند اند و از هنر بهره تمام دارند و جمیع اشجار در آنجا در نهایت خوبی نمو می نماید و محصولات و اثمار در غایت کثرت و وفور و لذت به عمل می آید.

بدان ای عزیز که قلعه ای که در مدینه میبد واقع است به فرمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام ساخته شده . تفصیل آن محل آن که حضرت سلیمان صلوٰة الله الملك المنان در زمان اختیار امر فرمود که دیوان تفحص نموده در هر موضع که قابل قلاع باشد جهة حفظ خزاین قلعه بسازند . دال دیو به این پشته که در اصل میبد واقع است رسیده قابل قلعه یافت . بعد از رخصت از آن حضرت بر فراز آن پشته قلعه ای در نهایت استحکام ساخت . والحق آن قلعه ایست بر فراز پشته رفیع که از غایت [ ۱:۷ الف ] رفعت و بلندی با فلك الافلاك دعوی مساوات می نماید . در وقت معموری ساکنان بروج رفیعش باسکنه صوامع ملکوت دمساز و پاسبن شب زنده دارش بامسبحان قلعه سپهر هم آواز بودند و همانا مضمون این بیت که ، شعر :

زسنگ اندازاو سنگی که جستی

پس ازقرنی سر کیوان شکستی

ما صدق آن قلعه رفیع بنا تواند بود . و همچنین هر پادشاهی که بر عرصه ممالک ایران رقم اختصاص می کشیده به عمارت این قلعه امر می فرموده تا در سنه خمس و تسعین و سبعمائه که دولت از خاندان آل مظفر روی بر تافت آن قلعه متین و حصن حصین به فرمان صاحبقران زمان و زمین امیر تیمور گور کان انارالله برهانه بر خاک برابر گردید . گویند که حصانت و متانت آن به مرتبه ای بوده که در هیچ عصر کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگره فتح آن حصار نیفتاده و

تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر به هوای تسخیر آن نرسیده، بیت:

از بلندیش فرق نتوان کرد

آنش دیده بان ز نور زحل

### هفت آذر مشهور به هفتاد

- ۵ مؤلف «تاریخ جدید یزد» آورده که چون شاه قباد والد [۱۴۷ ب] خسرو عادل انوشیروان بر تخت سلطنت موروث قرار گرفت بعد از چند سال از مداین که دارالسلطنه او بود متوجه فارس و عراق گردید و از آنجا عمان عزیمت به طرف خطه یزد انعطاف داد. چون به ولایت میبد رسید بنا بر نذری که سابقاً کرده بود در ده فرسخی میبد آتشخانه عظیم بنا نهاد و بفرمود تا از هفت آتشخانه آتش به آن آتشخانه آوردند: اول غزنین، دویم بلخ، سیم نسا، چهارم آذربایجان، پنجم اصفهان، ششم فارس، هفتم طیسفون. و در همان جا قریه ای آباد نموده موسوم گردانید به **هفت آذر**. و مجوس آن آتشخانه را عظیم تعظیم می نموده هر ساله از اطراف و اکناف عالم به جهت زیارت بدانجا می آمده اند.

### بفرویه

- ۱۵ در سوابق زمان آباد شده و قریه [ای] بوده معتبر. به سبب ورود سیل مدتی خراب و بایر بود و رعایا متفرق گشته بودند. در سنه تسع و خمسین و ثمانمائه عالیجناب وزارت پناه صاحب اعظم افتخار الصواب بین الامم **خواجه معین الدین علی المیبدی** که وزیر عدالت آئین خطه یزد بود به تعمیر آن محل همت گماشت. و چون موضع قدیم را قابل عمارت نیافت [۱۴۸ الف] به یک طرف کسرخوان طرح دیه انداخته بیوتات و بساتین و باغات و حوانین و مساجد و حمام ساخت و آب ۲۰ در میان قریه جاری گردانید و رعایا و زارعین را که متفرق شده بودند جمع کرده به زراعت و عمارت ترغیب نمود و آن موضع را به **معین آباد** موسوم گردانید. اکنون به دستور اول **بفرویه** اشتها دارد.

## رکناباد میبد

مجاوران آن محل به زیور صلاح و عبادت آراسته جبلتشان به صداقت سرشته است و بیشتری در علم طبابت تتبع نموده کمال مهارت و وقوف دارند. مشهور است که یکی از ایشان گوسفندی خریده ذبح نمود و کله گوسفند را به کنار نهری برده تا پاک و طاهر نماید. ناگاه از دستش افتاده آب برد. چون ممر آب مضیق بود و داخل نمی توانست شد دسته عاف در دست گرفته در پیش ممر بایستاد و چنانکه گوسفند را طلب کنند کله را طلب می نمود و بعد از ساعتی که از باز آمدن سر گوسفند مایوس گشت متوجه خانه شده با خود می گفت که ظاهر آمنزل صاحب اول را بلد بوده و بدانجا رفته باشد.

۱۰ **وایضا** دیگری در صحرا سیر می کرد ناگاه نعل پاره یافت و چون نمی دانست که چه چیز است به خدمت رئیس برده تحقیق فرمود. چون [۱۴۸ ب] رئیس نیز از شناخت آن عاجز بود کدخدایان و دانشمندان را طلب کرده احوال بگفت. بعد از تأمل بسیار و ملاحظه آن نعل پاره قاضی فرمود که ماه کهنه است که از آسمان بر زمین افتاده. همگی بر دانش او آفرین کردند.

## بدرآباد بالا

۱۵ در يك فرسخی قصبه میبد واقع گشته. یکی از متوطنان آن موضع به راهی می گذشت، سوزن خیاطی یافت و چون قبل از آن چنان جنسی به چشمش در نیامده بود به نزد ا عقل موضع برده تا مشخص سازد که چه چیز است. پس از تأمل بسیار آن دانشمند فرمود که ظاهراً بچه سوزن جوال دوز باشد.

## قنات شیرین

۲۰ قریه ایست در حوالی قصبه طیبیه اردکان. در سوابق ایام از آن چشمه قطره آب مانند چشم یتیمان به صد حسرت برون می آمد و به عنوان ملکیت در تصرف عورتی مجوسیه شیرین نام بود و او چنان دلربایی بود که ماه تمام از تابش رخساز درخشان او رشک می برد و مهر جهان افروز از عکس عارض دلفریبش در عرق



خجالت می نشست، شعر :

شیرین سخنی که هوش می برد

رونق ز شکر فروش می برد

نازی و هزار فتنه در دهر

● چشمی و هزار کشته در شهر

اتفاقاً یکی از هم کیشان او که در مقنی گری کمال مهارت داشت و از کرمان

که محل توطنش بود پای در وادی غربت نهاده به آن مکان رسید و چون چشمش

بر عارض ماه پیکر [۱۴۹ الف] مهر منظر که نور رخسارش چهره آفتاب را منور

کرده بودی و بوی زلف مشکبارش مشام ایام را معطر ساخته، شعر:

۱۰ لب لعلش نگین خاتم جم

دهان از حلقه انگشتی کم

ز رنگ عارضش روی هوالعل

خم زلفش در آتش کرده صدنعل

عذارش قبله آتش پرستان

۱۰ دهانش آرزوی تنگ دستان

افتاد، دلش مایل آن مدت زردشتی نژاد گشته جامه صبر و شکیبائی چاک زده آه

سرد بر آورد و گفت، بیت:

زلف را برهم زد و کار دلم یکباره شد

عاقلان فکری که زنجیر جنونم پاره شد

۲۰ و شمه ای از دلبستگی خود با او در میان نهاد. و چون شیرین او را مقید زنجیر

زلف خود دید به شکر شیرینی لب گشاده گفت که وقتی به کام دل خواهی رسید که

در اجرای این قنات سعی نموده کام امید لب تشنگان این وادی را سیراب کرده و این

موضع قابل زراعت شود. مجوسی مقنی کرمانی که مرثده وصال شنید کمر اجتهاد

به میان جان بست و جمعی از همکاران را خبردار ساخته به کار مشغول گردیده

و در اندک روزی قرب چهار رقم آب بر روی کار آورد و دست مراد در آغوش یار دل-  
نواز دراز کرده تنگش در کنار کشید و آن موضع مشهور و معروف گردید به-  
قنات شیرین .

در آن قریه [ ۱۴۹ ب ] مسجدی ساخته اند و یکی از مسلمین در شهر سنه  
۵ احدی عشر و سبعمائه دو عدد نیلو در کمال رنگینی و نفاست در آنجا گسترده و تا  
غایت که پنج عام از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته در غایت پاکیزگی است و  
مؤمنین بر بالای آن به آداب فرایض یومیه قیام می نمایند .

و در حین تحریر در حیدر آباد ملا محمد اردکانی المتخلص به فدائی حاضر  
بود و تقریر نمود که بر سر چشمه همین محل درخت پده ایست که قادر حقیقی بهید  
۱۰ قدرت رویانیده و باغبان حکمت به آبیاری مرحمت تربیت کرده دوره ساقه آن بیست  
ذرع است .

### قصبة طيبة اردکان صانها الله من الافات

به کسر الف و سکون راء ، و ارد به لفظ فرس دور را گویند و چون اطراف و  
جوانب آن محل کوه بسیار است و در ازمئه سابقه در آن جبال معادن مس و سرب  
۱۵ و فیروزه و غیره بوده لهذا در افواه عوام اسم آن قصبه به اردکان موسوم گشته است .  
و این قصبه شریفه از قدیم الایام محل توطن فضلا و علما و حکما و منجمین و  
دانشمندان بوده و هست و در میان اصحاب هوش به یونان کوچک اشتهار دارد و  
حال تحریر این صحیفه [ ۱۵۰ الف ] آن مکان در نهایت معموریست . و مشتمل است  
بر مساجد و خوانق و حمامات و بقاع و بازار و چهارسوق و باغات و بیوتات و  
غیر ذلك [ و ] مشحون به وجود علما و فضلا و منجمان و حکما و صلحا ، و هر یک  
۲۰ منازل دلگشا و بساتین بهشت بنا ساخته و پرداخته اند .

و در سنه احدی و اربعین و الف هجری مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله  
الغنی حاجی محمد علی به امداد توفیق غیبی و به دستیاری مؤنت قناتی حفر نموده  
موسوم ساخت به علیاباد و در میان بازار و بیوتات و منازل جاری ساخت . و یکی

از ارباب نظم تاریخ جریان این قنات به این مضمون گفته ، مصراع :

آبرو یافت اردکان زین آب

### مزرعه نارستان

مکانیست به غایت خوش هوا و محل نزول قوافل . در سنه ثمانین و الف

- حاجی شرف الدین عقدائی در آنجا سرائی محقر ساخته خانه آخرت خود را آباد ساخت و همچنین در موضع عقدا سرای دیگر به اتمام رسانیده .

### مزرعه خلیل آباد

در حوالی نارستان واقع گشته ، در سنه احدی و سبعین و الف که حاجی خلیل

عقدائی از ولایت هندوستان مراجعت نمود قناتی حفر کرده به اجرای [۱۵۰] ب

- ۱۰ آب سعی موفور به عمل آورده مبلغی کلمی صرف نمود و در وقتی که مشارالیه اراده حفر قنات داشت و هنوز قطره‌ای آب به کام احدی نرسیده بود با آن که از آن محل تا قریه عقدا قریب چهار فرسخ مسافت است متمولان و ارباب ثروت بل درویشان و اصحاب دهقنت به امید آنکه شاید آب این قنات به عقدا آید و مزرعه عقدا که چون تیه حضرت موسی از آب و آبادانی دور است مانند جنات عدن گردد ، بعد از استخاره و مصلحت عقلا در صحاری قریه مزبوره به این خیال مجال طرح خیابانها و باغات و بساتین انداختند و هریک فراخور استطاعت غایت سعی به عمل آوردند و مدتی در آن امر اوقات شریف ضایع گردانیدند . بعد از عهدی که حاجی خلیل سعی نموده مبلغها صرف نمود قلیلی آب جریان یافت و در همان مکان طرح مزرعه محقر انداخت و قطره‌ای آب به کام مردم عقدا نرسیده چون ماهی از تشنگی کباب گشتند . بر صحیفه خاطر ارباب هوش مستور نماناد که این حرکات ساکنان عقدا چه به حکایت شخصی که نعلی یافته بود به مثل آن [۱۵۱ الف] می ماند و آن مبین می گردد در این حکایت :

شیرین سخنان فصاحت طراز و شاخچه بندان قصه پرداز چنین حکایت

کرده اند که شخصی بود به قید مفلسی گرفتار ، روزی به راهی می گذشت یک پا نعل

دید افتاده آن را برداشته شادان و خندان روی به منزل خود نهاد و در نهایت فرح می گفت، شعر:

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم روبه کوتاهی آورد

و چون به در خانه رسید در گاه کوتاه و در نظرش حقیر نمود با خود اندیشید که این نعل را ضایع نتوان گذاشت. از دوستی مبلغی به قرض گرفته اسبی باید خرید. اما این در گاه به غایت کوتاه است و شاید در محل عبور اسب زین شکسته گردد. فی الحال بنائی طلب کرده به کندن در گاه اشتغال نمود و محلی به جهت بستن اسب ترتیب داد. و او را زنی بود به غایت مسنئه عقیمه، شعر:

هشتاد و پنج ساله نگاری که داده بود

از غازه و خضاب رخ و زلف را صفا

ازین حال اطلاع یافت، به نزد شوهر آمده مقنعه از سر کشیده گفت، شعر:

وه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند

برگ عیش و شادمانی در دل غمگین نماند

این چه فکر است که به خاطر رسانیده و چه اراده است که کرده ای و اسب چرا به این مکان می بندی، ای بی رحم جفا کار [۱۵۱ب] و ای سنگین دل ستمکار فکر نمی کنی که من که انیس و مونس و زوجه توام و هنوز از باغ زندگانی میوه مراد نچیده ام حامله شوم و بعد از انقضاء مدت فرزندی در وجود آید و آن مولود ارجمند پسری باشد و به هزار مشقت و تعب او را شیر داده پرورش نمایم و چون شش هفت سال از عمر او بگذرد روزی که من از حالش غافل باشم به این جایگاه آمده مرکب تند سرکش تو لگدی زده آن سرو بوستان آزادی را به خاک هلاک اندازد و مرا در فراق جگر گوشه ام در خاک و خون نشاند. شوهر چون این حدیث استماع کرد، شعر:

زد دست و درید پیرهن را

کین مرده چه می کند کفن را

و خود را به زمین زده شور عاشورا در گرفت و می گفت این ابر فتنه بار  
که باران بلا می بارد از کجا پدید شد و این لشکر غم که متاع دل به بغما می برد  
از چه ممر هجوم کرد. شعر:

گلی هر گز نبوئیدم به باغی

که خارش بر دلم نهاد داغی

نخوردم لقمه ای از خوان گردون

که آغشته نشد آن لقمه باخون

پس زن و شوهر لباس سو کواری پوشیده در ماتم فرزند نشسته اضطراب و  
زاری می کردند. اقوام و همسایگان [۱۵۲ الف] از این حال آگاهی یافته به -  
منزل ایشان آمدند و به اتفاق ماتم از سر گرفتند، شعر:

آن یکی جامه پاره این جان کرد

ماتمی شد که شرح نتوان کرد

و هر يك به زبان حال می گفتند که ای چرخ ستمگر این چه داغ فراق بود  
که بر دل ما نهادی و میوه عمر و زندگانی ما را به باد فنا بردادی، شعر:

گر رود بر چرخ آه آتش آلود دلم

آب در چشم ملایک گردد از دود دلم

ایشان درین مصیبت بودند که شخصی بر در خانه آمده گفت که من از راهی  
می گذشتم و يك پا نعل اسبم افتاده و چنین خبر دادند که صاحب این خانه  
برداشته و به عنف و تشدد تمام نعل را از آن مرد ماتم رسیده گرفت. هم در زمان همگی  
از لباس سو کواری بیرون آمده اقربا و همسایگان سر خویش گرفته متفرق گشتند.

\*\*\*

بر رأی عالم آرای اصحاب اعتبار پوشیده نماناد که بلده جنت صفات یزد  
در زمان سلاطین ماضیه خصوصاً **آل مظفر** به کمال معموری و آبادانی رسیده و در  
ایام سلطنت خاقان سعید میرزا **شاهرخ** سلطان بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته

زراعت و عمارتش در افزود و به یمن همت آن پادشاه و افر مکرمت و از کان دولتش قصبات [۱۵۲ ب] و باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن ایام کثرت خلایق و وفور بدایع موانع به درجهای انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت و از قریهٔ تفت تا **تل الله اکبر** تمامی فضای بیابان باغ و بستان و چمن و گلستان شده و از کثرت بقاع دلکش و نزهت عمارات فردوس و شش آن عرصهٔ وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه-گون گردون گردید و هر جهان دیده در فصل بهار بر آن مواضع نضارت آثار عبور نماید بهشت عدن را در دنیا مشاهده نموده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم پندارد، شعر:

همه در خرمی بسان بهار

گشته در دیده ها بهار نگار

## گفتار چهارم

در سبب بنای خطه فردوس منزله یزد و ذکر  
عمارت حصار و قلعه مبارکه و غیر ذلک

- از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم مورخین بلاغت شیم به تحقیق پیوسته که بانی این خطه اسکندر رومی است . و چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است بعد از آنکه اسکندر بر دارا که [ ۱۵۳ الف ] فرمانفرمای بلاد عجم بود استیلا یافت و روشک دختر او را به عقد ازدواج در آورده به دارالملک حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام آمد و در اصطخر فارس به جای سلاطین عجم نشست در آن حین شخصی که از اولاد کاوس بود خروج کرده بهری آمد و به استخلاص ملک موروث همت گماشت و همچنین از هر ولایت شاهزاده کیانی نژاد پای جرأت ۱۰ پیش گذاشته علم ملک گیری برافراشتند ، اسکندر بعد از استماع این اخبار از اصطخر فارس در حرکت آمده در بلده ری تلاقی فریقین دست داده اسکندر بر شاهزادگان دست یافت و همگی را در قید اسار کشیده باز به اصطخر معاودت فرمود و امر فرمود تا از تمامی بلاد ایران اولاد پادشاهان عجم و احفاد امرای ما تقدم را گرفته به سلاسل و اغلال کشیده به اصطخر آوردند و اسکندر امر فرمود تا همگی ۱۵ را از دار اعتبار بلند گردانند . ارسطاطالیس که وزیر ومدبر امور اسکندری بود مانع شده نگذاشت . آنگاه اسکندر علم عزیمت به جانب خراسان انعطاف فرمود و چون زمین یزد که در آن وقت صحرائی بود از آب [ ۱۵۳ ب ] و آبادانی به - غایت دور محل نزول موکب ظفر قرین آن خسرو حشمت آئین گشت به وزیر

صایب تدبیر گفت که این صحرائی است در غایت اعتدال هوا ، چنانچه آبی یافت می‌شد به عمارت آن امر می فرمودم . حکیم دانشمند در جواب عرض نمود که این زمین **ریک بوم** است و به خاطر من چنان می‌رسد که رفاقت و موافقت در میانه ساکنان این ارض نباشد ، و صلحت آن است که در اجرای آب سعی فرموده حصارى نیز ساخته شود و شاهزادگان عجم را در آن مکان باز داشته قلم عفو به جراید جرایم ایشان کشند . پادشاه کشور گشا وزیر خیر خواه را تحسین و انعام فرموده امر نمود تا مقنیان قنات **دهاباد** شهر را جاری ساختند و مهندسان و معماران طرح قلعه انداخته حصار آن را تا محاذی **فلك اخضر** برافراشتند و در این مقام که امروز به **زندان سکندر** اشتهار یافته عمارتی عالی اساس بنا نهاده در میان آن چاهی مانند درون حاسدان تار و تنگ حفر و در قعر آن جائی ترتیب داده شاهزادگان کیانی را باز داشت و آن عمارت را موسوم نمود به «**کشه**» ، و به عبارت یونان از کشه زندان را خواسته‌اند . و **خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی** که مدتی در **خطه یزد** به تحصیل کمال [۱۵۴ الف] اشتغال داشته درین بیت اشعاری فرموده، شعر:

۱۵ دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

اما می‌تواند بود که مراد **خواجه شیرین کلام** [از] زندان **بلده یزد** و **از ملک**.

**سلیمان دارالملک** فارس را خواسته باشد ، چه مقصود **اسکندر** از بنای آن زندان بوده و تا کنون وضع و شریف و مجاور و مسافر را به قدر حال غم و پریشانی

۲۰ می باشد .

بر الواح خواطر تحقیق کنندگان اخبار سابقه مستور نماناد که اهل تواریخ

برآیند که بعد از آن که **اسکندر** بردارای **بن داراب** استیلا یافت و او را به قتل آورد و در **اصطخر** فارس به جای **پادشاهان عجم** نشست به فرمان او تاریخ **اسکندری** نوشتند و در همان سال به ساختن **کشه** و بنای **خطه یزد** امر فرمود و از آن تاریخ



تا سنه تسع و سبعین والف هجرية النبويه عليه افضل الصلوة و اکمل التحیات که اول سال تألیف این صحیفه بلاغت آثار جامع مفیدی است یک هزار و نهصد و هفتاد و نه سال می شود ، والعلم عندالله .

- و چون اسکندر جهان فانی را وداع کرده به عالم جاودانی شتافت بعد از چهار صد سال آفتاب دولت شاپور بن اردشیر از افق شهر یاری طلوع نمود و او پادشاهی بود [ ۱۵۴ ب ] مایل و راغب به ظلم و تعدی و تا مدت چهل سال عجزه و زیردستان پایمال حوادث بودند . روزی شاپور از منجمان مدت عمر و سبب هلاک خود تحقیق نمود به عرض رسانیدند که یک سال دیگر از عمر خسرو جهان باقی مانده و واقعه ناگزیر در طوس خراسان بر کنار چشمه سبز اتفاق خواهد افتاد . او عهد نمود که به جانب طوس و خراسان نرود . چون شش ماه بگذشت خون از دماغش گشوده به هیچ وجه باز نایستاد و اطبا از معالجه عاجز آمده گفتند پادشاه را باید از ظلم توبه کرده و به جانب طوس و چشمه سبز رفته به عبادت اشتغال نماید ، شاید که این بلیه مندفع گردد . شاپور بعد از استماع این سخن دست در دامن توبه و انابت زده متوجه خراسان شد و چون به آن محل که او را کشته می خواندند رسید اعتدال هوای آن سرزمین درو اثر کرده بقدر خون از دماغش ایستاد و اندک توانائی در جسد او پدید آمد . به وزرا وند ما گفت این زمینی مبارک است . در اینجا شهری می سازم به نام یزدان . پس امر فرمود تا در ساعتی فرخنده طراحان و معماران . صورت شهری مشتمل بر چهار بازار هر بازاری چند چهار سوق متساوی - [الا] ضلاع و چهار طاقهای رفیع و بازار های وسیع و حمامات بر لوح [ ۱۵۵ الف ] مهارت کشیدند و قصرهای عالی نمودار گردانیدند و آن را یزدان گرد نام نهاد و ۲۰ اسم خود را که شاپور بود به یزدجرد مبدل گردانید و چند قنات جاری ساخته به طرف خراسان نهضت نمود و چون به کنار چشمه سبز طوس رسید روی نیاز بر خاک نهاده از کرده ندامت برد . حکیم علی الاطلاق او را شفای کامل عنایت فرمود . بعد از دو ماه روزی بر سر همان چشمه نشسته بود ، ناگاه اسبی به غایت نیکو

به نظرش در آمد، بگرفتن آن امر فرمود. فرمانبران چندان که سعی نمودند نتوانستند گرفت. یزد جرد خود متوجه شده اسب را بگرفت و زین و نمد زین طلب داشته بر پشت اسب گذاشت. خواست که سوار شود آن اسب لگدی بر سینۀ اش زده فی الحال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم دیگر شتافت. معماران و بنایان که به عمارت یزد مشغول بودند چون این خبر شنیدند دست از شغل خود کشیده عمارات ناتمام ماند.

و چون ولد ارشد یزد جرد که به بهرام گور اشتهار داشت به پادشاهی نشست یزد را به اقطاع شاهزاده یزد جرد خلف خود که او را یزد گرد اصغر می گفتند عنایت نمود. شاهزاده به یزد آمده ساکن گردید و از تمامی بلاد [ ۱۵۵ ب ] خانه کوچ و دانشمندان و هنرمندان طلب کرده به سکنی امر فرمود و عماراتی که ناتمام مانده بود به اتمام رسانیده باغات و بساتین سبز و خرم گردانید و قریۀ یزد آباد و دها باد و بادین آباد که به بهادین آباد مشهور گشته احداث فرمود و چون در صدر این مقاله مجملی از احوال شاهزاده و عمارات او درین بلاد گزارش<sup>۱</sup> یافته درین مقام به همین قدر اکتفا شد.

بر ضمیر منیر واقفان سیر و آثار و طالبان قصص و اخبار مستور نماید که هر یک از پادشاهان عجم که بر سریر سلطنت قرار گرفته اند در آبادانی خطۀ بهشت منزله یزد غایت سعی فرموده قری و مزارع احداث کرده اند و از آن جمله آنچه از تواریخ مبسوطه به نظر حقیر در آمده بعضی در جلد اول این مجلد و برخی در صدر این صحیفه به مقتضای مقام نگارش یافته الحال مناسب چنان است که شرحی از آثار پادشاهان زمان اسلام به دستیاری بنان بیان گردد.

بدان ای عزیز که در وقتی که رایات اقبال سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی بلندی گرفته عروس مملکت ترکستان و خراسان و آذربایجان در کنار کشید عنان عزیمت به قصد تسخیر [ ۱۵۶ الف ] عراق انعطاف داد و نخست ایلچی

- با نامه به نزد سلطان علاءالدوله کالنجار که فرمانفرمای عراق عجم بود فرستاد و در نامه ذکر نمود که حرمت آن پادشاه و الاجاه بر ما واجب و لازم است، اما به حکم ضرورت ما را ولایتی وسیع می باید که دارالسلطنه نمائیم و به غیر از بلده اصفهان محلی دیگر گنجایش عسا کر<sup>۱</sup> نصرت مآثر ندارد. چه مسموع آن عالیجاه شده باشد که هیجده هزار قوشچی پیوسته در رکاب فیروزی اثر است، سایر
- خدام بدین قیاس باید کرد و اصفهان به ما گذاشته از عراق و فارس هر مملکت که اختیار نمایند به اقطاع ایشان مسلم می داریم. سلطان علاءالدوله بعد از ورود ایلچی و مطالعه نامه در جواب نوشت که بر همگنان ظاهر است که مرا به دنیا چندان محبت نیست، اما از مسکن چند روزه ناگزیر است. اگر خطه یزد که محقرترین ولایات است به اقطاع من مقرر شود تا در آن مملکت به عبادت پروردگار عالمیان اشتغال نمایم از الطاف سلطان بعید نخواهد بود. سلطان ملکشاه ازین جواب خرم شد. ارسلان خاتون صبیئه سلیمان شاه عم خود را به عقد سلطان علاءالدوله در آورده [۱۵۶ب] به جانب اصفهان فرستاد و پیغام داد که یزد دارالعباده و اقطاع ابدی آن جنابست، باید که بدان صوب توجه فرموده به عبادات قیام نمایند. و سلطان علاءالدوله در سنه اربع و خمسمائه بدان بلده آمده و از آن زمان یزد به دارالعباده موسوم گشت.

- بر ضمایر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نماند که چنانچه مورخین بلاغت آئین مرقوم خامه مشکین شامه گردانیده اند یزد ولایتی است در وسط اقلیم سیوم و از جمیع حوادث و نوائب محفوظ. طول آن از خان سرخ هشت فرسخی ابرقوه تا رباطشتران و مفازه که اصل بیابانک است شصت فرسخ و عرض از قلعه ۲۰ یاغمش که وسط راه اصفهان و یزد است تا مزرعه کرمانشاهان سمت کرمان پنججاه فرسخ. و در دشت هموار و در میان کوهستان قصبات و قری معموره بسیار هست مشحون به چشمه های آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و از امارات

جودت آب و هوای آن خطه آنکه حسن رخسار و لطف شمایل جوانان آنجائی درالسنه و افواه ناظران مناظم دانائی مثل گشته و در این معنی بر زبان بلاغت بیان بعضی از شعرا و سخن آرایان ابیات گذشته. و انواع اشجار میوه دارد درباغات اکثر قصبات هست و اثمارش به غایت خوب و سازگار حاصل می گردد.

و دیگر آنکه خطه یزد مخدره ای است که هرگز رخساره به هیچ بیگانه ننموده و فضای آن سرزمین محروسه ای است که در هیچ وقت پای مخالفان بادپیما او را نپیموده.

### ذکر عمارات زمان ابو جعفر سلطان علاء الدوله بن مجد الدوله کالنجار

از ورود مقدم همایون سلطان عالی شان خطه یزد رونقی تازه یافت و امر فرمود تا در محله شهرستان طرح مدرسه عالی اساس انداخته دو منار بر درگاه بلند گردانیدند و به جهت مدفن آن شهریار گنبدی بسان طاق نیلگون فلک ترتیب داده به طلا و لاجورد تزئین نمودند و مسجدی هم در همان محله ساختند و اتمام مدرسه و مسجد در سنه ثلث و عشر و خمسمائه بوده و الحال مدرسه در افواه عوام مشهور گشته به دو مناره و سلطان در گنبد مدرسه آسوده و در « تاریخ قدیم یزد » مذکور است که جسد او از هم نریخته و مانند شخصی که در خواب باشد ملاحظه بینندگان شده.

و ایضاً فرمود در سنه اثنی و ثلثین و خمسمائه تا حصارى در گرد شهر کشیده چهار دروازه مفتوح و دروب را از آهن [ ۱۵۷ الف ] ترتیب نمودند: درب کوشک نو و درب قطریان که به درب شاهى مشهور گشته و درب مهریچرد و درب کیا.

و سلطان را چهار امیر بود: ابو مسعود بهشتی و ابو یعقوب دیلمی و ابویوسف و کیانرسو.

ابو مسعود محله باغ بهشتی را بنا نمودی و ابو یعقوب قنات یعقوبی حفر کرده محله یعقوبی احداث نمود. و کیانرسو در سنه سبع و عشر و خمسمائه قنات نرسوباد جاری ساخت و در محله سرریح مدرسه بنا فرموده گنبدی عالی

اساس طرح انداخت و الحال به مدرسه فخر جلال شهرت یافته و در نهایت خرابی است . و کیا شجاع الدین برادر کیانرسو در سرریگ مدرسه‌ای در جنب مدرسه برادر خود بساخت و الحال به غیر از یک گنبد که نصف طاق آن منهدم گشته دیگر اثری از آن پیدا نیست .

- ۵ و ارسال خاتون حرم محترم سلطان علاء الدوله در دره مسجدی نیکو بنا فرمود و بر درگاه مناری ساخت و آن اول مناری است که در آن ملک علم گشته . و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه فتوری بر قوایم آن راه یافته بیفتاد . و مسجد مزبور مسجد خرابی است که در جنب مسجد جامع واقع است .
- و همچنین هر یک از غلامان و خدام و کنیزان آن خاتون عظمی عمارتی ساخته و قناتی جاری نموده اند ، مثل خواجه صواب و خواجه ریحان که به اتفاق [ ۱۵۷ ب ] قنات سوی را جاری نموده در میانه کثویه و شهر دهی احداث کردند . و ابر و مبار که که دو جاریه خاص بودند قنات ابر و مبار که جاری ساخته تا کنون مجاوران خطه یزد از آن مستفیض می شوند .
- چون در جلد اول این مجلد شمه [ ای ] از احوال خدام و موالی سلطان علاء الدوله و حرم او ارسال خاتون و تعداد عمارات و قرای هر یک ذکر شده در ۱۵ این مقام به همین اختصار رفت .

### ذکر بعضی از عمارات ایام سلطنت امیر عدالت آئین

#### امیر مبارز الدین محمد مظفر و اولاد آن خسرو فیروزی اثر

- در جلد اول این صحیفه سمت اندراج یافته و پرتو اشاره بر تبیین این حکایت تافته که در سنه ست و ثلاثین و سبعمائه سلطان اعظم سلطان ابوسعید ۲۰ بهادر خان به ریاض رضوان خرامید و در ممالک ایران از احفاد چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند . در هر سوی سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمده عمال ولایات دم از استقلال زدند و امیر مبارز الدین محمد در خطه یزد ندای اناولا گیری در داد و به وفور جلادت که لازمه ذات کامله الصفاتش بود بر زین ملک ستانی نشست

و در سنه سبع و اربعین و سبعمائیه [ ۱۵۸ الف ] همت عالی نهمت به عمارت حصار و غیر ذلك مصروف فرمود و بعضی از محلات که بیرون شهر بود داخل نمود مثل کوچه سنبلان و کوچه محمد جلال و کوچه صندوقیان و باغ بهشتی و مدرسه اتابک سام و کوچه جنب مدرسه اتابک و دارالشفای صاحبی و محله ایلچی خان و مزار شرف الدین خضر و کوچه پای بوز و سنجدستان و باب کیا و از درب شاهی تا درب مادر امیر باروی جدید کشید . و هفت دروازه مفتوح ساخت و درهای آهنی به کار گذاشت : اول دروازه مهریجرده ، دویم دروازه قطریان که به درب شاهی شهرت یافته ، سیم دروازه ایلچی خان ، چهارم دروازه کوشکنو ، پنجم دروازه مال-امیر ، ششم دروازه سعادت ، هفتم دروازه نو . و الحال دروازه سعادت و دروازه نو مسدود ساخته اند . و برگرد حصار برجهای عالی ترتیب نمود و قرب دروازه سعادت خانقاه مزین به کاشی و حمام و بازاری مشتمل بر دکا کین بسیار به اتمام رسانید و سرای ترکان را عمارت نمود .

و چون نوبت سلطنت به نصرت الدین شاه یحیی بن شاهزاده امیر مظفر بن مبارزالدین محمد رسید حفر خندق کرده [ ۱۵۸ ب ] بر هر دروازه دری دیگر از آهن به کار گذاشت و برجهای عالی بر هر دروازه ساز نمود و در طرف خراسان شش برج گسیخته به عوض گاو پهلوی بنا نمود و تمامی بارورا استحکام داده خاکریز و سنک انداز بساخت . و بریک جانب شهر که اکنون به قلعه کهنه مشهور گشته دولتخانه مشتمل بر عمارات بسیار و گلشن و بساتین ساخته همه را منقش به طلا و لاجورد نمود . و دو مدیسه در جنب خانقاه جدش امیر محمد ساخته نصرتمیه نام نهاده در سنه ست و سبعین و سبعمائیه به اتمام رسید . و همچنین در میان شهر چهار سوقی مع بازار مشتمل بر چهل دکان ساخته بازار گنبد نام کرد . و در جنب مسجد جامع کبیر طنبی رفیع ساخت ، و در اهرستان باغ سابط که به باغ شاهی معروف گشته و در قصبه مهریجرده باغ نعمتآباد و در قریه تفت باغ کوشک احداث فرمود .

و قریه نعیمآباد و فتحآباد که از مشاهیر قرای یزدند نیز از آثار آن پادشاه

شهید است و قنات یحیی آباد و نصرت آباد میبند و نارخیری نیز به فرموده آن جناب جاری گشته .

۴ [۱۵۹ الف] و سابط جهانگیر که به طاق سپهر فلک مساوی است به فرموده سلطان جهانگیر خلف شاه یحیی ارتفاع یافته . و چون به مقتضای مقام در این نسخ قری و مزارع و سایر عمارات آل مظفر سمت ذکر یافته دربن مقام قلم بلاغت انجام به ۵ تعداد و توصیف آنها نپرداخت و عنان بیان را به صوب دیگر معطوف ساخت .  
بیان سبب ساختن قلعه مبارکه و ذکر بعضی از آثار

خامه واسطی نژاد در جلد اول به تقریر این حکایت زبان گشاد که حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان خاطر از مهمات مملکت عراق و فارس فارغ ساخته سر پر غرور شاه منصور را از دارعبرت در آویخت و از فارس عنان عزیمت ۱۰ به صوب اصفهان معطوف نموده در هفتم شهر رجب سنه خمس و تسعین و سبعماه در موضع قومشه به قتل شاهزادگان مظفری فرمان داد و خورد او بزرگ ایشان به یاسا رسیدند و امیر تیمور که قبر چین را به حکومت یزد تعیین نموده خود متوجه دشت قبچاق شد. بعد از اندک زدانی امیر تیمور قبر چین امیر علی بیگ را به نیابت خود گذاشته روانه خدمت حضرت صاحبقران شد. [۱۵۹ ب] حاجی آبدار و پسر ابوسعید ۱۵ طبسی که مانند ایشان بی باکی بود با هفت نفر در شبی از شبها خروج کرده امیر علی بیگ را به قتل آوردند و خزانه [وی] را تصرف نموده در همان شب خواجه فیروز را که با مال فراوان به رسم تجارت به یزد آمده بود کشته اسباب او را ضبط نمود و علی الصباح که خسرو جنود انجم به عزم تسخیر ممالک چهارم به تخت نیلگون فلک بر آمد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی بر فراز مسند سلطنت قرار گرفته ۲۰ قرب ده هزار نفر برو بیعت کرده شهر و نواحی را ضبط نمود و چون این اخبار به اطراف و اکناف منتشر گشت از عراق والی اصفهان و حاکم اردستان و نائین و از فارس امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ با سپاه فراوان زیاده از چند و چون به جهت دفع سلطان محمد به جانب آن خطه نهضت نمودند و آن بی باک در شهر

متحصن شده تا مدت چهار ماه احدی برو دست نیافت . و چون کار برمحصوران تنگ و قحط و غلا در شهر روی نمود پسر ابوسعید در شب بیستم ماه رمضان سنه ثمان و تسعین و سبعمائه باجمعی از ملازمان از راه نقبی که به طرف ریگ فیروزی بود بیرون رفته در آنجا بدست [ ۱۶۰ الف ] لشکریان امیر زاده پیر محمد گرفتار شده به قتل رسید .

۵ و چون خبر عصیان و طغیان متمردان به مسامع مقربان بارگاہ جہ و جلال حضرت صاحبقران رسید رأی جهان آرای گیتی گشا اقتضای آن فرمود که در خطه یزد به جهت حفظ خزانہ و اموال دیوانی و محل حکومتگاہ حکام قلعه ساخته گردد . بنا بر آن به فرمان آن حضرت در سنه ثمان و ثمانمائہ بر جنوبی شهر که در آنجا دیوانخانہ شاه یحیی بود باروئی عریض و طویل کشیده خندق عمیق حفر نمودند و بر جہای عالی و سنگ انداز ترتیب داده یک دروازه در اندرون شهر و یکی روبروی میدان قلعه مفتوح ساختند . و الحق در اندک روزی چنان قلعه به اتمام رسانیدند کہ ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلك بتوانستند چید و قاطنانش به هنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آتش آفتاب کباب می توانستند کرد . و امیرزاده اسکندر بن میرزا عمر شیخ در اندرون قلعه قصری رفیع و حمامی نیکو بنا فرموده در نہایت تکلف به اتمام رسانید .

و بعد از آنکہ سریر سلطنت و فرمانفرمائی اکثر معمورہ جهان به وجود خاقان مظفر لوامعین السلطنۃ و الخلافة شاهرخ میرزا خلف [ ۱۶۰ ب ] صاحبقران مغفور امیر تیمور آرایش یافت و بہ یمن نصفت و حسن معدلتش تمامی بلاد و امصار معمور و آبادان گشت زمام امر ایالت و حکومت خطه یزد را در قبضه اقتدار امیر کبیر اعظم اعدل امیر جلال الدین چقماق شامی نهاد .

خلاصہ ای از احوال امیر مشارالیه آنکہ در اوایل حال از جمله امرا و سرداران شام بود و در محلی کہ حضرت صاحبقران کمند همت بر تسخیر عرصه عالم انداخته متوجه روم گردید و چنانچہ در تواریخ مبسوطہ مسطور است ملک فرخ فرمانفرمای روم در مقام جنگ و جدال آمدہ صف نبرد آراست، امیر جلال الدین



چقماق در اثناء جنگ با اولاد امجاد و خدام و عساکر و خزانه از صف سپاه روم عنان گردانیده به خدمت خاقان مظفر لوا شاهرخ میرزا شتافته حلقه بندگی و اطاعت آن پادشاه در گوش جان کشیده روز به روز به مزید جاه و جلال ممتاز می گردید تا آنکه به ایالت یزد معزز گردیده بدان ملک شتافت و لوای عدالت بر مفارق اهالی و رعایا گسترده به یمن معمار همت عالی نهمتش عرصه آن ولایت رشک روضه ارم گردید و در آن خطه بقاع الخیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس بنا نمود و قری [۱۶۱ ب] و قصبات مرغوب و مستغلات<sup>۱</sup> بر آن وقف فرمود.

- و چون تفصیل تمامی موجب اطناب می شود طوطی کلک شیرین منقار در توصیف بعضی از آنها نغمه سرائی می کند که در سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه آن امیر عالیشان در اندرون قلعه مبارکه چهار صغه وطنبی و شاه نشین و دیوانخانه به غایت نیکو بنا فرمود و به جهت هر یک از او کلا و ملازمان عمارات عالی تمام به طلال و لاجورد به اتمام رسانید. و در «محلله دهوک اسفل» مسجد جمعه و خانقاه و کاروانسرا و حمام و مصنعه و قنادخانه و چاه آب سرد و بازاری مشتمل برد کاکین بی شمار به سعی و اهتمامش ساخته گشت و بدان جهت آن مکان به محلله میر چقماق مشهور گشته ۱۵ و در برابر مسجد خانقاهی ترتیب نمود و در میان صحن آن حوضی وسیع ساخته آب خیر آباد دهوک جاری نمود. و ایضاً سرائی که به خان شمس یوسف اشتهار یافته آن نیز از آثار آن جناب است. و همچنین امیر عادل در محلله مزبور کاروانسرائی چون پایه دولتش رفیع و حوضی چون دامن عفتش وسیع و بر در کاروانسرا سابطی مروح باچنددکان بنا فرمود و الیوم کاروانسرا [۱۶۱ ب] مشهور به کوه مره و ۲۰ بازار تمام خراب شده. و حمامی در کنار میدان ساخت. و در مقابل مسجد سقاخانه و چاه آب سرد که مضمون آیه وافی هدایه «وسقا هم شراباً طهوراً» در شان او نازل بود احداث فرمود. و دوازده کان در بیرون ترتیب داده تمامی به طلال و لاجورد منقش و به کاشی الوان مزین فرمود و القاب خاقان مغفور شاهرخ میرزا و ذکر بانی و تاریخ اتمام

که سنهٔ ثلاثین و ثمانمائیه بوده به کاشی نصب نمود . و اکنون سقایه و بازار به **شاطریه** مشهور و مسکن لوطیان بی سروپا و قماربازان بیخبر از ذکر خدا گردیده و چنان موضع شریف از نکبت آن سکنه به لوث جنایت و شغل ناشایست آن طبقه کسیف گشته امید که به مضمون « کل شیء یرجع الی اصله » به حالت اصلی معاودت نموده از ننگ بدنامی آزاد گردد .

۵  
 و در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائیه که نوبت ایالت و امارت خطهٔ یزد به **امیر شمس‌الدین محمد میرک** خلف ارجمند امیر جلال‌الدین چقماق رسید در اندرون قلعهٔ مبارکه عمارات عالی منقش به طلا و لاجورد ساخت و در کنار **میدان سعادت** که به **میدان قلعه** معروف گشته باغی طرح انداخت [ ۱۶۲ الف ] و در میان باغ قصری رفیع ارتفاع بنا فرمود . و **امیر الیاس** ولد آن جناب باغی مشجر در جنب باغ والد بزرگوار احداث نمود . و **بیکه سلطان** بنت شاهزاده بایسنغر که حرم امیر جلال‌الدین چقماق بود در یک طرف **میدان سعادت** باغی طرح انداخته سبابی مروح بر در باغ ساخت . و الیوم تمامی باغات خراب و بجای آنها خانه‌ها ساخته شده و مشهور گردیده به **باغ و محلهٔ مکرانیان** .

۱۵  
 بر مرآت ضمیر منیر ارباب جاه و مکنت روشن و مبرهن خواهد بود که امیر جلال‌الدین چقماق و امیر شمس‌الدین محمد میرک و سایر اولاد و خدام و موالیان و متعلقان او در شهر و بلوکات از حد تعداد بیرون ساخته‌اند مثل مساجد و مدارس و خوانق و رابطه و بقاع و غیر ذلک و املاک و رقبات و قری و مزارع بی‌شمار بر آنها وقف فرموده‌اند ، از آن جمله آنچه برین حقیر ظاهر گشته در جلد اول این مجلد به دستیاری کملک و قایع‌نگار مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده ، بنا برین درین مقام به همین قدر اختصار نمود .

## [ ۱۶۶ ب ] مقاله پنجم از مجلد سیوم

در ذکر بعضی از غرائب روزگار و شرح شمه‌ای از احوال  
کثیر الاختلال سرگشته وادی ناکامی محمد مفید  
مؤلف کتاب افادات ایاب جامع مفیدی

اصناف حمد و سپاس بی‌قیاس مالک‌الملکی را که رفعت سراپرده عظمتش برتر  
از ساحت موفوره المساحة کون و مکان است و بسط بساط مملکتش بیرون از  
فضای وسعت نمای زمین و زمان ، شعر:

کمال پادشاهی در دو عالم

نباشد غیر او کس را مسلم

و اجناس درود و صلوات مکرمات اساس عظیم الشانی را که پوشیدن لباس  
نبوتش سبب افتخار اساطین سلاطین کاهرانست و نوشیدن کاس اطاعتش موجب  
استظفار صنایع خواقین نافذ فرمان ، شعر:

تعالی الله زهی شاه مکرم

مباهی از قدومش نسل آدم

صلی الله علیه وآله وسلم علی وجه الاکمل والاتم .

۱۵ اما بعد بر ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر جمعی از اصحاب تجارب که  
انقلابات روزگار دیده و بسیار تغییرات لیل و نهار مشاهده کرده باشند ظاهر و هویدا  
خواهد بود که کارهای دنیا به تقادیر الهی باز بسته است و به کوشش و جهد آدمی  
زیادت تفاوتی در آن پدید نیاید. پس هر که از آدمیان خردمند تر باشد در طلب آن

خوض نماید و عمر عزیز را فدای مرداری [۱۶۳ الف] که دشمن بسیار دارد نکند ، بیت:

این جهان بر مثال، مرداریست

کر کسان گرد او هزار هزار

این مر آن را همی زند، مخلب

وان مرین را همی زند منقار

آخر الامر بر پرند همه

وز همه باز ماند این مردار

روزی که در کارخانه « نحن قسمنا بینهم » قسمت یافته باشد به مدد حرص و

شره زیاده نشود و حاصل کار جز وبال و نکال نباشد ، شعر:

گر چه بسی لقمه به دست آوریم

بیشتر از روزی خود کی خوریم

پس ز پی آنچه نه روزی ماست

این همه تشویش کشیدن چراست

راه رضا گیر و برومند شو

حرص به يك سو نه و خرسند شو

و اگر جمال حکم قضا از پس پرده به جلوه نیاید کو کب نور افشان حسن

طالع از افق اقبال طلوع نمی تواند نمود و تا کار گزار<sup>۱</sup> قدر در دکان مشیت

نگشاید متاع شناسندگی و کفایت در بازار قبول رواج نمی تواند یافت ، نظم:

قدر کالای هنر از آسمان هم بر تر است

مشتری اما ندارد چشم بینا بر زمین

و بی مقتضای مشیت ربانی هر رقمی که اندیشه رنگ آمیز بر لوح خیال کشد

به آخر نقش خرابی پذیرد<sup>۲</sup> ، و هر افسونی که عزیمت خوان تدبیر پیش آرد عاقبت

رنگ افسانه گیرد ، شعر:

چه نقش‌ها که برانگیختم و سود نداشت

فسون ما [۱۶۳ ب] براو گشته است افسانه

- پس محقق شد که اگر حق سبحانه و تعالی خواهد مقصود هر کس بی محنت و تعب بدست او آید و اگر اراده ایزدی به حصول آن تعلق نگیرد جد و جهد فایده ندهد. پس حکم الهی را بر گردن باید گرفت و سر تسلیم بر خط تقدیر نهاد،

مصراع:

درمان ما رضا به قضا دادنست و بس

- به تبیین این مقال و تفصیل این اجمال صورت احوال مسود این اوراق پریشان محمد مفید مستوفی ابن نجم الدین محمود بافق الاصل یزدی المسکن تواند بود که مدتی بود که سودای حبّ جاه رخت در ظلمت سرای سوید ای دل این غافل کشیده
- ۱۰ تمنای بزرگی و حشمت می نمود ، شعر:

کیست کین جادووش افسونگر از راهش نبرد

کیست کز جام فریبش جرعه غفلت نخورد

- تا در زمانی که چهار بالش اورنگ سلطنت بلاد ایران و مسند خلافت و فرمانزوائی عرصه ربع مسکون به وجود فایض الجود اعلی حضرت سپهر منزلت
- ۱۵ سلیمان رتبت خورشید شوکت قدر قدرت قضا صولت برجیس سعادت جمشید تمکین فریدون آئین ، شعر:

قضا فرمان شهنشاه جوان بخت

فلك خر گاه ماه آسمان تخت

- خلاصه سلاطین نامدار ، نقاوه خواقین کامکار، والا گهر صدف شهر یاری ، در
- ۲۰ درج سروری و جهان داری، تیر برج دولت و کرامت، ماه آسمان سپهر رفعت و عظمت ، شعر:

شهی کز قدر وی گر نکته رانم

نهد پا بر سر کیوان بیانم

شهی کز هیبت او گر کنم یاد  
 دهد بنیاد طاقت کوه بر باد  
 فروزان از رخس نور الهی  
 شکوهش زینت اورنگ شاهی  
 چو جدش خاتم پیغمبرانست

یقین او هم شه آخر زمانست

السلطان العادل الاعظم و الخاقان المعظم المکرم ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان  
 الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانہ آرایش یافت و صیت عظمت  
 کامکاریش در اطراف جهان چون نیر اعظم در نصف النهار ظاهر گردید [۱۶۴ الف]  
 ۱۰ آن تمنی از دیاد پذیرفت<sup>۱</sup>، بیت:

خیال حوصله بحر می پزم هیپات

چهاست در سر این قطره محال اندیش

بنا بر آن کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته ابرام را شعار خود ساخت و به  
 منزل امرا و ارکان دولت تردد آغاز نهاد و به دانه درم و دینار مرغ دل همگی را  
 ۱۵ را در دام فریب آورده منصب استیفا موقوفات دارالعباده یزدرا به قبضه تصرف  
 آورده بر متکای وساده استیفا تکیه داد و روزگار به زبان هاتف غیبی مضمون این  
 ندا به گوش هوش این حریص در داد، بیت:

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

در آن حین دوستی مشفق عزیزی همدمی، شعر: ۲۰

خردمندی امینی کاردانی

ز روی تجربه بسیار دانی

که از جام روزگار بسی تلخ و شیرین چشیده و در کشاکش دوران بسی

دشواری و آسانی دیده، مصراع:

با خبر و بی خبر از هر چه هست

ازین حال اطلاع یافت. به منزل این ضعیف تشریف داده به زبان نصیحت و سرزنش فرمود مرد عاقل آن است که در فاتحه کار نظر بر خاتمه آن اندازد و قبل از نشانیدن نهال ثمر آن ملاحظه کند تا از کرده پشیمان نگردد و از گفته پریشان، چه آن پشیمانی و پریشانی [۱۶۴ ب] جز شماتت اعدا و ملالت احبا فایده‌ای ندارد، مصراع:

پشیمانی چه سود آخر که در اول خطا کردی

این منصب که در طلب آن سعی‌ها کردی و آن را دولت و جاه تصور نمودی عملیست شوم و مهمیست مذموم<sup>۱</sup>. چه جمعی که پیش از این در این منصب اقدام نموده علم اقتدار افراشته بودند روزی به رفاه حال در عسرت و شادکامی نگذرانیده و شبی به فراغت خاطر بر بستر استراحت نغزیدند. بلکه از زمان ظهور فلق تاهنگام غروب شفق در گفت و شنود محصلان شدیدالانتقام یا وظیفه خواران کثیرالابرام خون جگر می‌خوردند و از وقت نمایش قمر تا اوان آرایش عالم به‌خورشید انور در بحر تفکر غوطه می‌خوردند. چون کار به جان و کارد به استخوانشان رسید بعضی از لباس حیات عاری شده و در زاویه ولایت عقبی منزوی گردیدند و برخی ترك مصاحبت و مجالست دوستان و احبا گفته پا در بلاد غربت و ناکامی گذاشتند، شعر:

من آنچه شرط بلاغت با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

و بزرگی درین باب فرمود، شعر:

عاقل آن است که در تجربه نفع و ضرر

از حریفان دگر بهره خود بر دارد

هر چه آن است کزو نفع رسد بستاند

و آنچه از وی ضرری فهم کند بگذارد

و اگر در مبادی حال در موعظت تو تقصیر روا دارم و در نصیحت تو غفلت

ورزم در دوستی خیانت کرده باشم [۱۶۵ الف] ، مصراع :

مشنو سخن هر کس و بشنو سخن من

ای غافل اشارت علما در آنچه گفته‌اند ساعی پیش از اجل میرد چه چیز

است و مراد ازین انقطاع زندگانی و فوت شدن لذت حیات نیست بلکه رنجی پیش

آید که حیات را منقص گرداند و هر لحظه مرگ را به آرزو باید طلبد و هر

آینه مرگ از زندگانی که در آن معصیت بود و مع‌هذا به تلخی گذرد به مراتب خوش‌تر

است ، بیت :

چنین که نیست دلت را ز غصه فرسودن

هزار بار به از بودنست نا بودن

اما می دانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و شره نفس و حرص مال

و تمنای جاه پرده غفلت بر پیش دیده‌ات کشیده و رأی ترا ضعیف گردانیده است

و با آنکه می دانی که ضرر این کار بی غایت و خطر این مهم بی حد و نهایت است

در طلب آن سعی‌ها کردی، چنانچه بیماری که آرزوی خوردن بر و غلبه کند اگر

چه مضرت آن را می داند به آن التفات ننماید و بر وفق آرزوی خود عمل کند

و چنین کس که از متابعت هوای نفس نتواند گذشت هر چه پیشش آید از بلا و عنا

بباید کشید و اگر شکایت کند هم از خود شکایت باید کرد ، نظم :

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را

هر غم که رسیدست هم از خویش رسیدست

[۱۶۵ ب] که از دولت فانی و منصب بی اعتبار به این همه رنج و محنت نیرزد،

مصراع :

از سراستان دولت میوه شادی مجوی



چون این سخنان استماع کردم در بحر تفکر فرو رفته بعد از ساعتی سر بر آورده گفتم آنچه فرمودی عین شفقت و مرحمت است و دقیقه‌ای از دقایق نصیحت فرو نگذاشتی. اما این مهم که من اختیار نمودم به جهت منفعت و حب مال و جاه نیست، بلکه فایده آن توفیق یافتن است که در آن حال تواند دوستان را به لطف نواختن و کار عجزه و فقرا ساختن و از آن منفعت دنیا و توشه آخرت انباشتن، شعر:

همت بلند دار که نزد خدا و خلق

باشد بقدر همت تو اعتبار تو

و هر که درجه بلند یافت اگر چه چون گل کوتاه زندگانی باشد خردمندان به سبب ذکر جمیل او را دراز عمر شمرند و آنکه دون همت و در پی آزار خلائق باشد و به جهت ذخیره مال عمل دنیا اختیار کند و در آن حال عجب و غرور را سرمایه خود سازد اگر چه دیر باید نزدیک اهل کمال قدر و اعتباری نداشته باشد و ازو حسابی نگیرند، بیت:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هر گز

مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

چون این سخنان به عرض او رسانیدم مانند غنچه خندان گردید [۱۶۶ الف] ۱۵  
و زبان بیان بر گشاد و در ادای سخن داد فصاحت داده گفت، شعر:

ای دل به جهان چهره بهبود مجوی

در بحر فلک گوهر مقصود مجوی

می باش ز جستن فراغت فارغ

چیزی که به دهر نیست موجود مجوی ۲۰

ای یار عزیز به تصور فایده وهمی و منفعت خیالی خود را در مهلکه انداختن و به مهم موقوفات دخیل شدن دلیل جهلست. هیچ عاقل زهر به یقین و تریاک به گمان نخورد و هیچ خردمند محنت نقد را به راحت نسیه قبول نکند، شعر:

نیست برابر به نزد مردم دانا

یکدمه غم با هزار ساله تنعم

و من شنیده‌ام که تو همیشه از مجازرت اهل فساد ترسان بوده و پیوسته از مصاحبت ایشان به‌دل انکار می‌کرده در لباس صلحا و زهاد و در نظر خلائق جلوه می‌نمودی و در مجالس و محافل به‌سمع جمع می‌رسانیدی که صحبت اهل دنیا چون تربیت مارست، هر چند مارگیر در تعهد آن رنج بیشتر کشد آخر چاشنی از بن دندان به‌وی خواهد داد، و ملازمت اهل خرد و مصاحبت علما و صلحا مانند طبله عطار است که اگر از آن متاع چیزی به کسی نرسد عاقبت روایح عطر او مشام را معطر خواهد ساخت، شعر:

باش چون عطار کز پهلوی او

[۱۶۶ب] خانه گردد عطر پراز بوی او

و از اوان ایام زندگانی تا این زمان کمر خدمت علما و فضلا بر جان بسته هیچ واعظی فصیح کلام زبان به ادای نصایح نگشود که تو در پای منبر او حاضر نبودی و هیچ امامی به ادای اقامت نپرداخت که ردای ریا بر دوش افکنده در قفای او نماز نگزاردی<sup>۱</sup> و از راه شید جام خوشگوار روح ریحانی از دست گذاشته تسبیح و مسواک بر داشتی و خود را از لذت گلاب ناب یزدی که اگر قطره‌ای در کام غمدیده رسد غم هزار ساله از خاطر گذارد، محروم ساختی. نظم:

چنان می‌که گر ریزیش در سبو

همه قل هـ والله خیزد ازو

و اکنون حرص فریبنده و طبع فتنه‌انگیز را بر عقل مستولی ساخته به‌ا کل و تجرّع مال وقف دهان گشادی و از مضمون بیت حافظ شیرین کلام غافل افتادی که فرموده، بیت:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

کی می‌حرام ولی به زمال اوقافت

مرد عاقل باید که حرص را بر خود حاکم نسازد و سر به فرمان او در نیآورد.

چرا دیربست که حکما گفته اند ، شعر:

حرص است که جمله را به دام اندازد

و اندر طلب مال حرام اندازد

حرص است که جمله خلق را ز آسایش

باز آرد و در رنج مدام اندازد

[۱۶۷ الف] و چنان می نماید که رأی تو بدین قرار گرفته است و عزیمت تو

بر امضای این مهم تصمیم یافته، باری به این سخن گوش دار که دانشمندان به آن اشاره

نموده اند که هر که در کاری شروع کند باید که چنانچه مدخلش را دانسته مخر جش

رانیز ببیند و از آغاز مهم نظر به انجام انداخته ضرر و نفع آن را به میزان عقل بسنجد،

۱۰ تارنج بیهوده نکشیده نقد عمر عزیز را بر باد فنا نداده باشد ، مثنوی:

تا نکنی جای قدم استوار

پای منه در طلب هیچ کار

در همه کاری که در آیی نخست

رخنه بیرون شدنش کن درست

۱۵ و من از روی دوستی و مودت آنچه می دانستم گفتم و به سخن خردمندان

عمل کردم که گفته اند ، بیت:

مدار پند خود از هیچکس دریغ و بگو

اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر

سحاب قطره باران ز کوه وا نگرفت

۲۰ اگر چه در دل خارا نمی کند تأثیر

چون این فصل به آخر رسانید یکدیگر را وداع نموده این ضعیف متوجه

جنت آباد یزد گردید و بعد از ورود به آن خطه بهشت منزله به استقلال تمام و شغف

مالا کلام در مهم مزبور شروع نمود .

بدان ای عزیز که احکام و ارقام واجب الاکرام و مثال لازم الامثال که از

دیوان عدالت بنیان [۱۶۷ب] شرف صدور و عز و رومی یابد سرمایه افتخار و مباحثات  
 ارباب مناصب و استقلال و اصحاب مجد و اجلال است و نشانی که در باب مهم این  
 حقیر عز و ورود یافته منشیان عطار د نشان به انشاء غریب و عبارت دلپذیر<sup>۱</sup> مرقوم  
 قلم فیروزی دقم گردانیده اند. لاجرم لازم دید که صورت آن درین اوراق مثبت  
 گردد، و هو هذا. ۵

### صورت نشان

چون همگی رأی شرع آرا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف  
 و معطوف بر آنست که تمامی مجال وقفی سر کارات موقوفات در کمال  
 انتساق و انتظام بوده مداخل هر محل حسب الواقع به حیطة حفظ و  
 ضبط در آمده مدارس و معابد و بقاع الخیرات رواج تمام و رونق مالا- ۱۰  
 کلام پذیرد و حاصل وقفی آنها موافق شرع شریف و شرط واقفین به  
 مصارف مقرره مصروف گردد تا ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اولیاء  
 بی زوال مصون از اختلال همایون اعلی خلد الله ملکه و سلطانه ابد اعاید و  
 لاحق گردد و تمشیت این مطلب عظمی و حصول این مهم اسنی در هر  
 قطری از اقطار و هر مصری از امصار موقوفست به نصب و تعیین جمعی ۱۵  
 که با کمال امانت [۱۶۸ الف] و دیانت و کم طمع و نهایت راستی و  
 درستی و نیک نفسی و کاردانی بین الامثال و الاقران به راست قلمی  
 معروف و به رشد و وقوف موصوف بوده قامت قابلیت خود را به طراز  
 لازم الاعزاز « ان تؤدوا الامانات الی اهلها » مطرز گردانیده باشد ،  
 مصداق این مقال صورت احوال خیر مآل نجابت و رفعت و ۲۰  
 معالی پناه کمالات و امانت و دیانت دستگاہ زایر بیت الله الحرام  
 نتیجة الاهالی نظاما للرفعة و المعالی میرزا محمد مفید است . لهذا از  
 ابتداء قوی ئیل استیفاء کل موقوفات دارالعباده یزد به نحوی که

- به سیادت و نجابت پناه میر محمد رفیع مرجوع بوده به مشارالیه مفوض و مرجوع و مواجب و رسوم موافق معمول و استمرار سنوات به دستوری که در وجه دستوفیان سابق مقرر بوده در وجه نجابت و رفعت و معالی -
- پناه مومی الیه مقرر شد که چنانچه از رشد و کاردانی او سزد به واجبی به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده و دقیقه‌ای از دقایق مهم مسفور ۵ فوت و فرو گذاشت ننماید . سادات عظام و ارباب و اهالی ذوی الاحترام و جمهور [ ۱۶۸ ب ] سکنه و عموم متوطنین دارالعباده مزبور حسب -
- المسطور مقرر نجابت و رفعت و معالی پناه مشارالیه را مستوفی من -
- حیث الاستقلال و الانفراد کل موقوفات متفرقه آنجا دانسته دست تصدی و تکفل او را در امر مزبور قوی و مطلق شناسند و مهم مزبور ۱۰ را بلا مشارکت<sup>۱</sup> و مساهمت احدی متعلق و مخصوص به اودانند .
- متصدیان و متولیان و صاحب جمعان و تحویلداران و مستأجران و سایر عمله و فعله کل موقوفات متفرقه دارالعباده مزبوره سال به سال تمامی محصولات و مستغلات<sup>۲</sup> هر سر کار را به قلم نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مومی الیه دهند و قرار اجارات و رفع و بخش ۱۵ محصولات و بازدید محال و قفی را بدون حضور و شعور او ننموده رعایا و زارعین و مستأجرین که از دیوان الصداره منصوب و غیر مستأجرین که از دیوان الصداره منصوب بوده باشند تمامی اسانید و محاسبه جزو و کل خود را به مستوفی مشارالیه رسانند که از آن قرار ابواب جمع هر سر کار نماید . و اگر محلی از محال را مشارالیه نظر توفیر و ۲۰ تفاوت داشته باشد بنا بر صرفه و غبطه سر کار وقف موافق معمول عمل نمایند و بدون برات به خط و مهر نجابت و معالی [ ۱۶۹ الف ] پناه مومی الیه یک دینار و یک من بار به احدی ندهند و متصدیان و مباشران به تعلیق چه دادوستد ننمایند و اخراجات زراعت و تعمیر عمارات و تنقیه قنوات

و غیره اخراجات ضروری را در حضور او نموده چیزی از او پوشیده و پنهان ندارند و مواجب و رسوم را موافق معمول و استمرار سنوات مخصوص مشارالیه دانسته سال به سال واصل سازند. ارباب وظایف و متصدیان وظایف و رسوم خود را موافق معمول و استمرار سنوات سابقه به موجب بروات به خط و مهر مستوفی باز یافت نمایند و جمیع محاسبه و سیاهه و سررشته جزو و کل را تمامی به قلم اودهند که سررشته منقحه مفصله مشخصه بر جمع و خرج سر کار متفرقه نگاه داشته به دیوان -

الصدارة العلیة العالیة فرستند که بعد از ملاحظه و رقم کتاب مستوفی موقوفات ممالک محروسه در دفتر عمل و محاسبه مفروغ سازد و عمله و فعله و خدمه در جمیع ابواب اطاعت و انقیاد رفعت و معالی پناه مشارالیه به تقدیم رسانیده از سخن و صلاح و صواب دید او بیرون نروند.

طریق و سبیل نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مشارالیه آنکه سالک مسلکی باشد که عند الخالق و الخلاق مستحسن و مشکور بوده و در هر باب دعای خیر [ ۱۶۹ ب ] جهت ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی خلدالله ملکه و سلطانه حاصل گردد و با رعایا و زارعین و ارباب وظایف و کافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله اند سلوک مسلوک داشته نوعی نماید که تمامی وظایف و مستمریات موافق استمرار سنوات سابقه واصل هر یک از جماعت مزبوره شده چیزی منکسر نگردد . و چنان کند که العیاذ بالله از اقویا و ارباب دنیا نسبت به فقرا و ضعفا ستم و زیادتی واقع نشود. و درین ابواب اهتمام تمام لازم دانسته هر ساله به احکام و امثله مجدد موقوف و معطل ندارند و در عهده شناسند .

تحریراً فی ذیقعدة الحرام سنة سبع و سبعین و الف هجری .

## جولان کردن جواد خامه در فضای تحریر احوال حقیر

بر رأی عقده گشای مالکان ازمئه دولت و اعتبار روشن و مبرهن خواهد بود که عادت روزگار غدار اینست که سرت عزوجاه را به خس و خاشاک مذلت عزل و نکبت مکدر گرداند، چرا که راحت روز روشن بی محنت شب تاریست [۱۷۰ الف] و هوای صافی نمایش بی غبار ضرر و آزار نه ، شعر:

با شادی زمانه غم بی شمار هست

در جام روزگار می خوشگوار نیست

یک تن به زیر گلشن نیلوفری که دید

کز خون دیده عارض اولاله زار نیست

این پیره زال دهر که دنیاش خوانند خود را در لباس نوعروسان جوان بر ۱۰ جهانیان عرضه می دهد و به زینت ناپایدار و زیور نا اعتبار دل بی خردان مغرور را را در دام محبت خود می افکنند ، بیت:

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر

بی عقل مردمان که به او مبتلی شدند

هر که او را در عقد ازدواج کشید دست مرادش به آغوش آرزو نرسید و ۱۵ هر که به حباله وصالش در آورد به کام دل شبی ازو بر نخورد، بیت:

جمیله ایست عروس جهان ولی خوش باش

که این مخدره در عقد کس نمی آید

و مرد خردمند که دیده دلش به کحل الجواهر دانش روشنائی یافته به مزخرفات

فانی او التفات ننماید و دل در طلب جاه بی فایده و مال بی حاصل او نبندد و ۲۰ چون نا پایداری دنیا و بی اعتباری متاع او را دانسته روی به جست و جوی دولت باقی آورد ، شعر:

بیخی نشان که دولت باقیمت بر دهد

کین باغ عمر گاه بهار است و گه خزان

[۱۷۰] و چون این معنی محقق گردید پس باید که مرد دانا از دولت ناپایدار بی بقا غرور به خود راه ندهد و در آن حالت پا از جاده عدل و انصاف بیرون نهد و در فیصل قضایای ارباب حاجات تقصیر و تهاون ننماید و مضمون این بیت فراموش نکند که ، شعر:

کار درویش مستمند بر آر

که ترا نیز کارها باشد

و نیز باید که از محنت روزگار و انقلاب ادوار پریشانی و ملال به خود راه ندهد که بزرگان گفته اند که مرد عاقل پیوسته بسته بلا باشد و آدمی غافل در نعمت و راحت روزگار گذراند ، شعر:

عاقل از کلبه احزان نهد بیرون پای

غافل از روی طرب گردچمن می گردد

و شرح اختلال احوال مسود اوراق مصدق این مقالست که چند روزی در ناز و نعمت و اعتبار و استقلال گذرانیده به اندک زمان گرد ادبار بر صفحه رخسارم نشست ، شعر:

عزت آن یافت که بر کنددل از مهر جهان

راحت آن دید کزو دست طمع باز کشید

و مفصل آن چنانست که بعد از ورود به دارالعباده یزد بر مسند تمکن قرار

گرفته خزان نکبت و ادبار را به خاطر راه نمی داد و به این قلیل منصب مغرور گشته با کافه بر ایما که و دایع حضرت [۱۷۱ الف] آفریدگار جل شانه و عم نواله اند به اشاره

چشم و ابرو سلوک مسلوک می داشت و زمانه به مقام امتحان در آمده هر روز در

اعتبار و استقلال می کوشید و بنا بر آنکه وزارت و اقبال پناه دستور الوزراء العظام

کمالا لله قلی بیک برادر زاده امیر اعظم عالی شان کلبعلی خان که وزیر دارالعباده

یزد و کرکراک سرکار خاصه شریفه و متصدی خالصه و ناظر کل اوقاف و حاکم

مسلمانان و مجوسیان بود و این ضعیف با آن حضرت قرابت سببی داشت حسب الامر



الاعلی نیابت وزارت خود را رجوع به این حقیر نموده زمام اختیار و استقلال به کف کفایت فقیر گذاشت و بدین جهت پرده غفلت در پیش دیده بصیرت من کشیده شد و عقل روشن رأی و خرد خرده دان مرا در حجاب تیره جهالت و نادانی باز داشت تا چنانچه می بایست در فیصل قضایای ارباب حاجات قیام و اقدام ننمود و کمابینبغی از عهده مهم و کار گزاری ایشان بیرون نیامد و معینا شکر نعمت الهی بجای نیاورده

۵ [ ۱۷۱ ب ] کفران نعمت می نمود، شعر :

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

و زمانه ساعت به ساعت و روز به روز در استحکام حجت می کوشید و مناصب بر مناصب و اعتبار بر اعتبار می افزود و روزگار به زبان راز می فرمود، بیت:

۱۰ باز به کوچه هوس طفل مذاق مدعی

بی ادبانه می رود سیلی روزگار کو

شاهزادگان عظام و صدور عالی مقام و امرای ذوی الاحترام مهماتی که در آن ملک داشتند به تکلیف تمام به این حقیر رجوع نمودند و این غافل به مضمون این مقال که، نظم :

۱۵

به عیش کوش که تا چشم می زنی بر هم

خزان همی رسد و نوبهار می گذرد

بدل جمع و خاطر خرم، مصراع :

در داد تن به صحبت و بر عیش زد رقم

به عیش و حضور و جشن و سرور روزگار می گذرانید و از حال آشنا و بیگانه دوست و مصاحب فرزانه به خاطر نمی آورد، شعر :

۲۰

بی خردی که شادیش از غم دیگران بود

مهر و وفا مجوی ازو کز همه بر کران بود

يك چندی بر این گذشت و زمانه بسی اوراق سفید و سیاه لیل و نهار در نوشت.

ناگاه روزگار حسد برد و چشم زخم زمانه کارگر افتاد و دست قدرت قضا [۱۷۲ الف]  
بساط عیش و طرب را در نوردید و چنان که حکما فرموده اند، بیت:

دنیا به اهل خویش ترحم نمی کند

آتش امان نمی دهد آتش پرست را

و بنا بر مقتضی آن که طغرا نویس ازل نام بقای جاودانی بر نامه زندگانی هیچ  
آفریده رقم نفرموده و نقاش صورت موجودات نقش حیات بر صفحات حال ممکنات  
جز به علم «کل شیء هالک الا وجهه» ثبت ننموده و خیاط کارخانه قدم جامه وجود  
هیچ موجودی بی طراز حدوث عدم ندوخته و فراش سراچه قدرت شمع ظرافتی بی  
تندباد آفتی نیفر وخته، شعر:

تافلک معمار این معموره شد، بی خارغم

یک گل شادی به باغ زندگانی کس نیافت

وزیر عدالت شعار در روز جمعه نهم شهر ذی حجة الحرام سنه تسع و سبعین  
و الف هجری که یوم العرفه بود از لباس حیات عاری گردید. از این واقعه صحبت  
من بر هم خورد و نهال عیش و اعتبارم پز مردگی پذیرفت<sup>۱</sup> و حقیقت این معنی  
محقق گردید، بیت:

بهزیب و زینت و مال و متاع دنیی دون

مباش غره که با کس وفا نخواهد کرد

چون حقیقت این واقعه [۱۷۲ ب] به عرض خاقان زمان، باسط امن و امان،

آفتاب اوج خلافت و تاجداری، برجیس برج سلطنت و شهر یاری، شعر:

خدیو عرصه کشور ستانی

سلیمان شاه بن عباس ثانی

رسید رعایت حقوق خدمات بندگان ستوده خصال فرموده بازماندگان او  
را به نوازشات پادشاهانه سرافراز فرموده حکومت مجوسیان یزد که فی الحقیقه  
منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود

ونظارت اوقاف آن خطه به این ضعیف مرجوع گردید و قامت هر يك به خلاع فاخره آرایش یافت و بنا بر آنکه مسند نشینان بارگاه انشا نشان نظارت که به اسم حقیر عز صدور یافته به عبارت دلپذیرد مر قوم خامه بلاغت نشان گردانیده اند به جهت بهاهات درین صحیفه ثبت ساخت .

### صورت آن

- چون همگی همت و الا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف و معطوف بر آن است که تمامی سر کارات مقدسات و مزارات منورات و بقاع الخیرات در کمال انتساق و انتظام بوده حاصل و مداخل آنها بر وفق [۱۷۳ الف] شریعت غزّاء نبوی و شروط واقفین به مصارف و وجوب مصروف گردد و تمشیت این مهم اسنی و مطلب اعلی موقوف است به نصب و تعیین جمعی که با وجود رشد و کاردایی و امانت و دیانت و کم طمعی آثار قابلیت و رشاد از وجنات احوال خیر مآل ایشان واضح و لایح باشد و مصداق این مقال صورت احوال نجانب و نظارت و رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه کمالات و امانت و دیانت دثار زایر بیت الله الحرام نظاما للنجابه والنظارة والرفعة والمعالی میرزا محمد مفید است ، ۱۵ بنا بر این از ابتداء شش ماهه تخاقوی نیل نیابت و نظارت موقوفات مشایخ عظام دادائیه واقعه دردار العبادة یزد به نحوی که به مرحمت و غفران پناه کمالات المرحمة والمغفرة الله قلی بیک مرجوع بوده بعلاوه استیفاء موقوفات دارالعبادة مزبوره به نجانب و رفعت و معالی پناه مومی الیه مفوض و مرجوع شد که کمابینبغی به امر مزبور و لوازم آن از نظم و نسق و رواج و رونق و صرفه و غبطه مال وقف و تکثیر زراعات و توفیر [۱۷۳ ب] اجارات و سایر امور متعلقه به امر مزبور قیام و اقدام نموده و دقیقه ای از دقائق فوت و فرو گذاشت ننماید .

سادات عظام کرام و ارباب و اهالی ذوی الاحترام و جمهور سکنه

و متوطنین دارالعباده مذکور حسب المسطور مقرر و نیابت و نظارت موقوفات  
 مشایخ عظام را بلا مشارکت احدی من حیث الاستقلال و الانفراد متعلق  
 به مشارالیه دانسته اعزاز و اکرام او را لازم شمرند و مومی الیه را در امور  
 مزبوره متمکن و دست تکفل او را در مهم مزبور قوی و مطلق دانند.  
 متولیان و متصدیان و سایر مباشرین موقوفات مزبوره و مستأجران و  
 مستوفیان سرکار بدون حضور و شعور ناظر مشارالیه یک دینار و یک من  
 بار داد و ستد ننموده رفع و بخش محصولات و قرار اجارات را در حضور  
 او و گماشته او نموده بروات و روزنامجات را به مهر ناظر مومی الیه  
 رسانند و در رتق و فتق معاملات او را ناظر به استقلال دانند و از سخن و  
 و صلاح حسابی او که هر آینه در باب انتظام معاملات بوده باشد گوید  
 بیرون نروند، طریق و سبیل نجابت و نظارت و رفعت و معالی پناه مومی الیه  
 آن که در جمیع ابواب صرفه و غبطه موقوفات را منظور داشته نوعی  
 نماید که [ ۱۷۴ الف ] چیزی از مال وقف در معرض اتلاف و تضييع در  
 نیاید. و به علت حق النظاره زیاده توقعی ننماید و با همبستگی نوعی سلوک  
 نماید که عند الخالق و الخالیق مرضی و مستحسن بوده دعای خیر به جهت  
 ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون  
 اعلی حاصل گردد. به عهده حکام شرع و عرف دارالعباده مزبور که درین  
 باب امداد و اعانت و تقویت و تمشیت نظارت و رفعت و معالی پناه مومی  
 الیه اهتمام تمام لازم شناسند و هر ساله نشان و مثال و خطاب مجدد طلب  
 نمایند. تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الاولی من شهر سنه ثمانین بعد الف.



چون چندی بر این گذشت و اوقات شریف از طمع خام به امر منصب استیفا و  
 و مهم نظارت و سایر مناصب و مهمات صرف گردید به غیر از خسران دنیا و آخرت

فایده‌ای ندید، شعر :

چون تولیت وقف مرا شد آیین

بودم همه وقت از تردد غمگین

نه فرصت طاعت ونه شد زر پیدا

چون کافر و درویش نه دنیاو نه دین

« خسر الدنيا والاخره ذلك هو الخسران المبین » .

مقارن آن خلف ارجمندی که [ ۱۷۴ ب ] مرا بود و محبت آن گوهر

گرانمایه در خزانه سینه نهفته بودم ناگاه گریبان حیات او به چنگ‌ها دم‌الذات  
افتاده چشم من از دیدن جمال قره‌العین محروم ماند، بیت :

دریغاً که شاخ گل نو شکفته

فرو ریخت از تند باد خزانی

از آن سبب مرغ دلم خاموش و نهال عیشم پزمرده گشت ، سر به جیب تفکر

فرو برده با خود گفتم کای غافل هر چند به راه طلب پوئیدی به پیرامن سر کوی  
مقصود نرسیدی و چندان که به رفعت همت کوشیدی دست تمنی به گردن بهبود

حلقه نکردی، رباعی :

هر چند به پای سعی کوشید دلم

چندانکه زدست غم خروشید دلم

هر گز به سر کوی مرادی نرسید

جامی ز می فرح ننوشید دلم

۲۰ این چه مهمی است که اختیار کرده و چه منصب است که خود را بدان راضی

ساخته و پای در دامن بی غیرتی پیچیده در کنج کاشانه نشسته. مگر قول حکماء  
استماع نکردای که در سفر ترقی کلی روی نماید خواه از روی صورت، و خواه از روی  
معنی. نبینی که ماه سبک رو در چهارده شب از منزل هلالی به درجه بدری رسد و پیاده

به سفرش منزل مرتبه فرزینی یابد ، بیت:

از سفرها شاه کی خسرو شود

بی سفرها ماه کی خسرو شود

[۱۷۵ الف] واگر کسی به گوشه مسکنی که دارد سرفرود آرد و از محنت آباد

۵ وطن قدم بیرون ننهد از مشاهده عجایب بالادمجروم و از صحبت اکابر عبادی بهره ماند،

شعر:

چو شاهباز به جولان در آی و سیری کن

چو جغد چند توان بود در پس دیوار

و در اخبار حکما وارد شده که شمشیر تا از غلاف بیرون نیاید در معرکه

۱۰ مردان سرخ روی نگردد ، و قلم تا در طریق سیر از سر قدم نسازد نقش عبارات زیبا

بر صفحه وجود ظهور نیابد . آسمان که در سفرست از همه بالا تراست و زمین که

همواره در سکونست پایمال و لگد کوب هر عالی و دونست ، قطعه :

به جرم خاک و به گردون نگاه باید کرد

که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

۱۵ سفر مریبى مرید است و آستانه جاه

سفر خزانه مال است و اوستاد هنر

درخت اگر متحرك شدی ز جای به جای

نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

مرا دوستی بود خوش منظر و خندان روی که در دبستان خرد بسی تجربه

۲۰ کسب نموده و در گلستان جهان انواع گل مراد و حرمان چیده و در باغ روزگار

بسیار میوه تلخ و شیرین چشیده و مراحل بحر به فکر و اندیشه پیموده و منازل

بر واقالیم شرق و غرب به قدم سعی طی کرده ، بیت:

سفر کرده در بحر و بر سالها

[ ۱۷۵ ب ] شده مطلع بر همه حالها

به نزد او رفته ما فی الضمیر خود در طبق عرض نهادم . بعد از تأمل بسیار زبان بیان بر گشاد و جواهر سخن نثار انجمن ساخته گفت مرد خردمند باید که عز اقامت را بذل غربت بدل نکند و لذت را به سودای نسیم از کف ندهد، شعر:

اندر سفر مشقت و ذل و ملالت است .

۵ گرهست خوشدلی و فرح در اقامت است

در سفر ارتکاب مشقت بسیار می باید کرد و از راحت و فراغت و لذت به کلی دست داشته دل به مجاهده و ریاضت می باید نهاد . مردم دیده از آن بر سر آمده که از خانه قدم بیرون ننهاد و قطرات اشک از آن پایمال شده که در گوشه کاشانه خود قرار نگرفته و عزی بزی که در دادن سر گردانی غربت افتاده بود چه نیکو فرموده،

۱۰ بیت:

بس که کردم گریه اشک چشمم از ابرو گذشت

آب این سرچشمه طغیان کرده بر پل می زند

و بر من روشن و مبرهن است که تو تعب سفر نکشیده ای و محنت غربت ندیده ای و نکته الغربة کرّبة بگوش جانت نرسیده و تند باد الغربة خرّقه بر گلشن دلت نوزیده، سفر درختیست که جز بار فراق دوستان میوه نیارد و غربت ابریست که جز باران مذلت قطره ای نیارد، شعر:

نماز شام غریبان غریب بیچاره

نشسته بر سر راهی دلی به صدپاره

گفتم که اگر چه رنج سفر جانفرساست اما تفرج [ ۱۷۶ الف ] بلدان و مشاهده غرایب جهان راحت افزا، و چون طبیعت با کلفت سفر خو گرفت زیاده از آن متألم نمی شود و نفس به سبب مشغولی اعجوبه های ولایات و منافع بی شمار چندان تأثر نمی یابد، شعر:

در غربت اگر خار جفا هست چه غم

زین خار گل مراد روید هر دم

گفت ای رفیق موافق، تفرج اطراف عالم و تماشای ریاض ارم با یاران همدم  
و دوستان مجرم خوش بود و چون کسی از سعادت دیدار دوستان محروم شد پیداست  
که درد او به آن تفرج چه مقدار درمان پذیرد و رنج او را ازین مشاهده چه مایه  
شفا پدید آید و من می دانم که درد فراق یاران و رنج هجران دوستداران صعبترین  
۵ همه رنجها است، شعر:

فراق دوستان دیدن نشانی باشد از دوزخ

معاذالله غلط کردم که دوزخ زان نشان باشد

حالا بحمدالله مناصب و اعتبار هست و منافع بسیار، پای فراغت در دامن قناعت  
کش و گریبان هوس به دست هوا باز مده، نظم:

بگیر دامن جمعیتی و فارغ باش

۱۰

که سنک تفرقه دوران در آستین دارد

گفتم توقع دارم که من بعد دفتر مشقت سفر بر من نخوانی که شعله محنت  
سفر مرد را پخته سازد و هیچ خام طمع سایه پرور مر کب امید در میدان [ ۱۷۶ ب ]  
مراد نتازد، شعر:

هر کس که سفر کرد پسندیده شود

۱۵

وز عین کمال نور هر دیده شود

پاکیزه تر از آب نباشد چیزی

یکجا چو مقام کرد گنبدیده شود

از شنیدن این فصل روی درهم آورده گفت، بیت:

بسی به کام دل دشمنان بود آن کس

۲۰

که نشنود سخن دوستان نیک اندیش

مرد دانشمند آن است که گوشه قناعت از دست نهد و به مال و منال دنیا

فریفته نشود که ظرف حرص جز به خاک هوس پر نگردد و دیده آرزو جز به وزن  
فنا و رشته اجل دوخته نشود، نظم:



قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

- ۵ کمترین را نه چنان سودای سفر هند درسرافتاده بود که داروی نصیحت او را سود داشتی، چنانکه بزرگان فرموده اند - بیت:
- نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به پیش مردم نادان چو آب در غربال

سخن به این مقام به آخر رسید و من به دستور به مهمات خود اشتغال داشته

- ۱۰ و به مناصب بی اعتبار دل خوش می بودم، ناگاه هاتف غیبی ندای این معانی به گوش جانم رسانید که ای غافل مگر فراموش نموده‌ای که چند وقت قبل ازین در دارالسلطنه اصفهان بهشت بنیان روزی اندوهناک نشسته با خود [۱۷۷ الف] اندیشه‌ها می کردی و توسن فکر به هر طرف می دوانیدی و می گفتمی، شعر:
- چندان که سراپای مهم می نگرم

- ۱۵ پرگار صفت زعجز سر گشته ترم

تا وقتی که سیمرغ زرین جناح آفتاب عزم آشیانه مغرب کرده غراب شب

سیاه چهره بال ظلمت بر اطراف عالم گسترده، مثنوی:

روز چو در پرده بپوشید راز

راز برون داد شب پرده ساز

- ۲۰ صوفی خورشید به خلوت نشست

کرد فلک سبحة پروین به دست

غافلانه سر بر بالین آسایش نهاده خیل خواب بر پیشگاه عرصه دماغت

مستولی شد، نقشبند جهان چنان نمود که شخصی نورانی سیمای صلاح در جبین او

پیدا و علامت کرامت در ناصیه او هویدا کتابی در دست حاضر شد، از وی پرسیدی

که چه خبر در دست داری؟ در جواب گفت اراده استخاره کردن داری؟ گفتم بلی. فرمود می خواهی که به سفر هندوستان روی؟ گفتم آری. به دستوری که استخاره کنند کتاب را گشود. در صفحهٔ یمین در سطر اول بیتی خواند که مضمونش این بود که هر گاه تو به هندوستان روی مانند فلان شخص در مسند عزوجاه قرار یافته

۵ به درجهٔ عالی ترقی خواهی نمود، بیت:

بهار دل، سفر باشد که از وی

خلایق را گل مقصود بشکفت

سفر کن تا مراد خویش یابی

که «فامشوافی منا کبها» خدا گفت

۱۰ لاجرم عزم جزم کردم و آیهٔ کریمهٔ «و افوض امری الی الله» بر زبان آورده [۱۷۷ ب] در تهیهٔ سفر خیر اثر هند اشتغال نمودم. دوستی مشفق که نهال مصاحبت و خیر خواهی در فضای سینه نشانیده چشم دلش به کحل الجواهر صدق روشن گشته و غبار غرض پیرامن دیدهٔ عرض او نمشسته بود از این حال اطلاع یافت. بادیدهٔ گریان و سرشک بی تابی بر روی روان به منزل من تشریف داد و گفت، بیت:

۱۵ دردیست بردلم که گر از پیش آب چشم

بردارم آستین بدود تا به دامنم

این چه فکر است که کرده‌ای و چه اراده است که نموده‌ای. مگر این سخن به گوش دل تو نرسیده که سفر دریا بیست آدمی خوار واژدها بیست مردم ربای، شعر:

سقر این جهان همین سفر است

۲۰ زین سبب صورت سفر سقر است

بیشتر مردمان که سفر اختیار می کنند به جهت تهیهٔ اسباب معاش می توانند بود یا به واسطهٔ آنکه در وطن بودن ایشان تعذری دارد. والحمد لله ترا هیچ کدام ازین دو واقع نیست. منت خدای را که گوشهٔ فراغت داری و چند منصب و بواسطهٔ آن اوقات تو می گذرد و اعتبار تمام داری و بواسطهٔ خلق و مهربانی که بامردمان

شعار خود ساخته‌ای همگی از تو راضی و شا کر وصحبت ترا طلب کارند [۱۷۸ الف]  
و با وجود اینها تعب سفر اختیار نمودن و راحت اقامت را ترك فرمودن از طریق  
خرد دور می‌نماید و دیربست که گفته‌اند ، مصراع:

روز نیک از دست دادن نیست کار عاقلان.

- گفتم آنچه فرمودی از روی مهربانی و شفقت است . اما هر چند فکر می‌-  
کنم این مناصب فراخور حال من نیست و در ضمیر من چیزهایی می‌گذرد که  
عبارت از آن قاصراست ، بیت:

ز آب خرد<sup>۱</sup> ماهی خرد<sup>۲</sup> خیزد

نهنگ آن به که با دریا ستیزد

- حالاً مصلحت در آن دیده‌ام که دوسه روزی در اطراف جهان بگردم ، شاید که  
به برکت حرکت غبار غم از صفحه دلم زده شود . چون خاطر به غرایب و  
عجایب امصار و اقطار مشغول شود ممکن که صورت فرح در آینه ضمیر پدید آید ،  
چنانچه گفته‌اند ، بیت:

نا برده رنج گنج میسر نمی‌شود

- مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و دیگری فرموده ، شعر:

کسی به گردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند شد

- بعد از استماع این سخنان در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق گردید  
و اطراف و جوانب این سخن را [ ۱۷۸ ب ] بقدم فکر پیمود و غبار این اندیشه را  
بر محك تأمل تجربیه نموده گفت که آنچه من می‌گویم از مقام قناعت است و آنچه  
تومی گوئی از مرتبه حرص . حریص همیشه محروم باشد و تا کسی قناعت نکند  
آسایش نیابد و چون تو شکر نعمت نمی‌گذاری<sup>۳</sup> و قدر دولت فراغت نمی‌دانی

۱ و ۲ - اصل : خورد

۳ - اصل : نمی‌گذاری

ترسم که آزار تمام یابی و پشیمان شوی و آنکه پشیمانی سود ندارد . چنانچه  
بزرگان اشاره بدان فرموده‌اند ، بیت :

قناعت کن ای نفس با اندکی

که از حرص خواری رسد بی‌شکی

ندانست قارون نعمت پرست

که گنج قناعت به گنج اندر است

کنند مرد را نفس اماره خوار

اگر هوشمندی عزیزش بدار

و مرا همیشه اعجاب تو و مغرور بودن به‌زای خود و مفتون گشتن به جاه

این دنیای فریبنده که چون عشوه سراب نمایشی دارد معلوم بود و لیکن در اظهار ۱۰

آن با تو تأملی می‌کردم مگر انتباهی یابی و از خواب غرور و غفلت مستی شراب

پندار و جهالت بیدار و هشیار گردی و چون از حد در گذرانیدی و هر نفس در

بادیه ضلالت و هاویه غوایت سرگردان تر می‌شوی و من از روی مصادقت در نصیحت

تقصیر نکردم و این سخنان گفتم [۱۷۹ الف] و با آنکه می‌دانم ، نظم:

با هر که راست گفتم فی الحال خصم من شد ۱۵

خاموشی از همه به چون حق نمی‌توان گفت

باری تو خود با خود اندیشه کن و شتاب درین امر مکن که شتاب کردن

درین کار از طریق خرد دور می‌نماید و تعجیل نمودن با حزم و عاقبت اندیشی

راست نمی‌آید ، شعر:

مکن در مهمی که داری شتاب ۲۰

ز راه تأنسی عنان بر متاب

که نا کرده را می‌توان کرد زود

چو شد کرده آنکه ندامت چه سود

بری نخست متوجه اردوی معلی شو ، اگر موافق مطلب تو روی نماید

فهو المطلوب والا بدانچه صلاح دانی همت گمار چون این اشاره را موافق رأی خود یافتیم بتوکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض کردم و در شب هفدهم شهر رجب المرجب سنهٔ احدى و ثمانین و الف هجریه از بلده یزد به جانب دارالسلطنهٔ اصفهان روانه گردیده بعد از ورود بدان خطهٔ شریفهٔ به منزل امر او ارکان دولت تردد آغاز کردم و آنچه دست بدان رسید به رسم ارمغان و تکلف داده به وساطت مقرر بان بارگاه سلطنت عریضه و پیشکش این ضعیف [ ۱۷۹ ب ] بنظر انور خاقان کامیاب اشرف اقدس اعلى رسید. چون قلم تقدیر بر لوح قضا ثبت یافته بود که این سرگشتهٔ وادی حیرت در بلاد غربت گرفتار گردد موافق دلخواه صورت نیافت ،  
مصراع :

با قضا کارزار نتوان کرد

۱۰ و بنا بر آنکه قضاء الهی نزول یافته بود نه دیدهٔ بصیرت را روشنی ماند و نه سخنان دوستان و ناصحان نفع رسانید ، شعر :

به سر پنجه دست قضا بر مپیچ  
که دست تو قدرت ندارد به هیچ

و این غافل همچون نادانان خیال پرست بر مرکب تمنی و هوس نشسته و مانند خیال پرستان نادان در عرصهٔ آرزو به جولان در آورده متوجه بلاد هندوستان شد ، مصراع :

به آرزوی هوس ره نمی توان پیمود

و از راه غیر معهود منازل و مراحل می پیمود . در حوالی ده علمی و اردکان که رسید ناگاه فراش سبک سیر باد سایه بان ابر در فضای هوا برافراشت و جهان آرمیده را به خروش رعد دل آشوب و نهیب برق سینه سوز نمودار غوغای قیامت ساخت . آتش صاعقه از یک جانب جگر لاله می سوخت و پیکان لاله از طرف دیگر دیدهٔ نرگس بیدار بر هدف زمین می دوخت ، بیت :

سینهٔ کوه از سنان برق می شد چاک چاک

وز صدای رعد می لرزید بر خود جسم خاک

[۱۸۰ الف] در چنین وقت پناهی که از نیر باران سحاب ایمن گردد نبود و گوشه‌ای که از صدمت ز مهریر محفوظ ماند میسر نمی شد و هر ساعت آسیب‌ژاله و باران بیشتر و هر لحظه نهیب صاعقه و برق زیاده می گشت ، شعر:

شب تاریک و هول رعد و بارانی به این تندی

کجا پروای ما دارند سر مستان محفلها

چون دو روز و شبان به این تعب گذرانید روز سیوم که آفتاب جهان آرا عالم تیره را بلمعه جمال نورانی درخشان گردانید ، شعر:

بروی تازه مهر عالم افروز

برون آورد سراز غرغه روز

۱۰ باز بر مرکب جهل و غرور سوار شده روی به راه آورد و در حوالی رودخانه شیرین که یک منزلی به بهمان است به جهت آسایش منزل ساخت .

هر که در این راه کند خوابگاه

یا سرش از دست رود یا کلاه

شب هنگامی که دماغ گیتی از غلبه ماده سودا به هم بر آمد و چشم زمانه را سفیدی به سیاهی آمیخته چون دیده رمد کشیده تاریک بماند جمعی از قاطعان

طریق طریقه مذموم خود را از دست نگذاشته تاخت آوردند . از هجوم آن فرقه

شوم سپاه خواب که بر پیشگاه دماغ مستولی گردیده بود روی به فرار نهاد . این بیدل

دل از جای نبرد [۱۸۰ ب] و تفنگ آتش خوی دور بین بر سر چنگ گرفته رفقا

را مخبر ساخت و تا بامداد که دزد شب با لباس ظلمانی از سرچشمه خورشید

۲۰ نورانی گریخت با آن قوم در مقام ستیز و آویز بود . چون خیانت شب سیاه روی

بر عالمیان مانند روز روشن گشت در حفظ ملک قدیر روی به راه آورد و بعد از

آنکه به تنگ سیاه رسید به جهت تاریکی هندوی شب تیره رای رحل اقامت گسترده

سر بر بالین استراحت نهاد و از مستی خواب بی خود افتاد ، شیری شرزه که اسد در

آسمان از هیبت او گام نتوانستی نهاد و شور در فضای سپهر از نهیب پنجه او دم

نیارستی زد ، شعر:

همی آمد خروشان و ستیزان

هژبر چرخ از سهمش گریزان

رفقا از مشاهده آن جامه صبر و شکیبائی دریده روی به وادی فرار گذاشتند

- ۵ و آن سبب به بالین این خفته خواب غفلت آمده ساعتی توقف نمود و به سر پنجه بیداد زمین را شکافتن گرفت ، و چون این بی خبر را کلب حضرت اسدالله الغالب یافت بی رسانیدن آسیب و آزار روی به جنگل و بیشه گذاشت . [ ۱۸۱ الف ] بعد از رفتن شیر این خفته از خواب غفلت در آمد و از انهای رفقا بر قضیه مطلع شده روانه مقصد گردید و به تاریخ ششم شهر رمضان به حویزه رسیده قصد اقامت نمود که بقیه شهر صوم را در آن شهر گذرانیده روانه گردد . حاکم آن محل از حال این ضعیف آگاه گشته از روی توجه تکلیف مجالست و مصاحبت نمود . چون چند روز برین گذشت به دغدغه آنکه مبادا پرتو شعور او بر خصوصیات اوضاع و احوال حقیر تابد تسمیری که به پای مردی او راه بادیه توان پیمود طلب داشته به تاریخ پانزدهم شهر مذکور به اراده رفتن بصره متو کلا علی الله قدم در وادی پر خوف و بیم گذاشت و از اعراب فتنه انگیز بادیه که مریخ خنجر گذار از خدنگ سینه شکاف ایشان بر حذر بودی و سماک نیزه دار از هول تیغ و سنانشان سپر ترس در روی کشیدی ، شعر:

چو چشم دلبران پر کین و خونریز

به قصد خون مردم تیغها تیز

- ۲۰ ناندیشید و در روز بیستم همان شهر به شهر بصره رسید .

گفتار در بیان رفتن به جانب عتبات عالیات عرش درجات و رفتن آن روضات مقدسات به جاروب مزگان اخلاص و ذکر بعضی از وقایع که در آن سفر خیر اثر روی داد و مراجعت به بصره روانه شدن به جانب هندوستان به تقدیر قادر کن فیکون

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق روشن است که هر بنده ضعیف که از برای

رضای [۱۸۱ ب] خدای بی همتا سبحانه و تعالی هرات مهاجرت اوطان برحلاوت  
مواصلت احبا و اخلاف اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو -  
بندگی در گاه الدجل و علا تلخی تعب و مشقت غربت را به کام همت شیرین ساخته  
در موافقت هول و خطر از بیم جان و خوف سر ناندیشد هر آینه غنایم از عظیم  
۵ فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات ثنوبات اخروی فایز گردد، شعر:

هر کو به گام صدق درین ره روان شود

بر منتهای همت خود کامران شود

به تخصیص که قبله نیت از صفاء طویت التجا بردن به آستانه قدس منزلت  
و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغرب مظهر العجایب  
۱۰ و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیه و الرضوان باشد و به  
اقدام نیاز طواف آن روضه عرش مطاف به جای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز  
که کعبه اهل راز و سجده گاه از باب نیاز است زوی اخلاص بر زمین سوده مرادات  
دارین از حضرت و اهب العطایا مسألت نماید و چون بناء علی هذا ذره ای از توفیقات  
ربانی شامل حال این خاک راه گردیده بود به تاریخ دهم شهر شوال سنه احدی و ثمانین  
۱۵ و الف [۱۸۲ الف] احرام زیارت کعبه دین و دنیا عنی روضه مطهره سلطان سریر ولایت  
وامامت بسته زبان به ادای این مقال گشاد، نظم:

امید طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفه بی سر و پارا

لبیک زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز در را

۲۰ واز شهر بصره ، مصراع :

دل به دریا کرد و در کشتی نشست

نظم:

چون آن کشتی ز ساحل بادبان شد

به روی آب همچون بط روان شد



وبعد از هجده روز از شط فرات ، شعر:

به نزدیک ساحل چون رسیدم

ز دریا رخت بر هامون کشیدم

و از آن منزل که چهار فرسخی نجف اشرف بود سر قدم ساخته از روی شوق به آستان

ملایک آشیان ، مصراع :

وصی پادشاه تخت لولاک

شتافت وهاتف غیبی ندای این معانی بگوش هوش این خاکسار می رسانید. مثنوی:

این چه زمین است که عرش برین

رشک برد با همه رفعت برین

۱۰ تافته انوار الهی برو

فیض ازل نامتناهی درو

تازه گلی رسته ز باغ خلیل

روشن ازو چشم و چراغ خلیل

واسطه فیض وجود همه

۱۵ رابطه بود و نبود همه

شیر خدا ، بحر سخا، کان جود

قطب زمان ، اختر برج کبود

بحر سخا، کان وفا و کرم

۲۰ سایه ده طوبی و باغ ارم

مشهد مولا است نظر بازکن

بال به هم برزن و پرواز کن

جای سرست این که تو پا می نهی

پای ندانی که کجا می نهی

و بعد از وصول به آن مشهد عطر سا روی نیاز بر آن خاک پاک سود و در جمعه‌ای از جمععات که به زیارت مسجد کوفه رفت به خدمت عالم فاضل متقی شیخ محمد ابن عبدعلی النجفی المحاولی که ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات، بیت:

ملك سیرتی صورتش ز آب و گل

پر از هوش مغز و پر از رای دل

[۱۸۲ب] رسید و از زبان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضایل و کرامات است حدیثی استماع نمود . خلاصه مضمون آنکه در هر شب چهارشنبه، شعر:

امام زمان مهدی منتظر

که گفتی پیمبر به حالش خبر

اعنی حضرت قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم مسجد سهله را که در ارض کوفه است به عز قدوم شریف رشک روضه جنان می سازند این ضعیف استدعای موافقت از خدام مشار الیه نمود که شبی در آن مکان شریف به روز آورد و به وظایف طاعات و عبادات قیام نماید . التماس به اجابت مقرون گشته به اتفاق جمعی از علما و صلحا در لیلۃ الاربعاء عشرين شهر ذی قعدة الحرام به آن مکان متبرک رفته به وظائف طاعات پرداختیم . در آن شب امری غریب روی نمود و آن عالم به خط شریف آنچه واقع گردیده در صفحه‌ای مرقوم ساخته و صورت آن این است که تشبیت می گردد ، وهی هذا :

فی سنة احدى و ثمانین بعد الالف لیلة عشرين من ذی القعدة

كانت الاربعاء مضيئنا مع جماعة من المؤمنين الاخيار و معنا ميرزا محمد

مفيد بن ميرزا محمود الى مسجد السهلة و بتنا فيه فلما مضى شطر من

الليل اخذنا النعاس فتمنا فسبحان [الف ۱۸۳] من لا ينم فرايت في الطيف

اننا باجمعنا منتشرون في صحن المسجد طرف الزاوية الشرقية التي هي

- مقام الخضر عليه السلام و كاننا ندور على شىء ضاع منا و نمشى فى طلبه  
و نحن ننظر الى الارض و كنت اقرب الجماعة الى باب المسجد فبينما  
نحن على هذه الحالة و اذا برجل عظيم الخلقة عريض الوجه طويل القامة  
اخضر اللون و لحيته فيها بعض الشيب داخل المسجد فلما رايته اخذتني  
قشعريرة و ظلت متفكرا ان هذا الشخص من هو الذى ليس له شبيهه و ٥  
هو يمشى و ينظر الى الارض فلما صار قريبا منى قال لى يا فلان على  
اى شىء تدورون ضاع لكم شىء اولكم حاجة فاذا اردتم تناولون ما  
تطلبون انت و اصحابك فأكثرنا من قراءة هذا الدعاء الذى اوله «انت الله  
الذى لا اله الا انت مبدى الخلق و معيدهم الخ» تقضى حوائجكم و تناولون  
ما تطلبون و مضى الى داخل المسجد و نا [م] [١٨٣ب] انظر اليه حتى ١٠  
وصل الى وسط المسجد و وقف فى محراب الامام جعفر الصادق ع يصلى  
فالتفت الى صحابى و حكيت لهم الحكاية و قلت نهم امضوا نسأله من  
هو فاتينا فلم نره فلما تنبهت من المنام اخبرت اصحابى برؤياى و اكثرنا  
من قراءة الدعاء المذكور و نسال الله القبول منا و من جميع المؤمنين  
[و] المؤمنات انه على كل شىء قدير و الدعاء هذا: «بسم الله الرحمن الرحيم ١٥  
و به نستعين انت الله الذى لا اله الا انت مبدى الخلق و معيدهم و انت الله  
الذى لا اله الا انت القابض و الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبر الامور و  
باعث من فى القبور و انت الله لا اله الا انت وارث الارض و من عليها اسئلك  
باسمك الذى اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت و اسئلك بحق  
محمد و اهل بيته و بحقهم الذى اوجبته على نفسك ان تصلى على محمد ٢٠  
و آل محمد و ان تقضى لى حاجتى الساعة [١٨٤الف] الساعة يا سيداه  
يا مولاه يا غياثاه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك و استاثرت به فى علم  
الغيب عندك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تعجل خلاصنا من  
هذا السدة يا مقلب القلوب و الابصار يا سميع الدعاء انك على كل شىء

قدیر بر حمتک یا ارحم الراحمین» .

چون تباشیر صبح از افق بخت سعید طالع شد و انوار بهجت آثار مسرت و استبشار بر بشره روزگار ساطع گشت آن عالم فاضل موفق که موکلان خواب او و سایر اصحاب را کشان کشان به عالم مثال برده بودند از خواب در آمد و رفقا را که از شراب خواب بیهوش افتاده بودند به هوش آورد و آنچه در واقعه دیده و شنیده بود به دستوری که تحریر یافته بیان فرمود. همگی سجده و اهب حقیقی بجای آورده به امیدواری تمام به منازل خود مراجعت نمودیم. بعد از روزی چند فقیر به عزم طواف عتبه علیه جابریه روی امید به دشت کربلا گذاشت [۱۸۴ ب] و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا روی نیاز بر آن خاک پاک سود، مصراع:

مقبل کسی که بوسه بر آن آستان دهد

و به زبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه التحیه  
والثنا استدعای حصول مقاصد نمود، مثنوی:

هر که دعا می کند آنجا رواست

هر چه بخواهد همه بر مدعاست

چون رسی آنجا ز سر افتخار

دست بر آور به دعا زینهار

اشک فشان از مژه بگشای لب

حاجت خود را ز خدا کن طلب

و از آنجا به دارالسلام رفته به شرف طواف روضه عطر بار و مرقد خلد آثا  
امام همام هادی طوایف انام ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام و امام کرامت  
نژاد امام محمد التقی الجواد صلوات الله و سلامه علیه مشرف گشت و آنگاه  
به آرزوی آستان بوسی عتبه کعبه مرتبه حضرت امام همام مؤید ابو الحسن علی الهادی  
و حضرت امام ابو محمد حسن الزکی العسکری علیهما التحیه والثنا متوجه  
سرمن رای شد، و به توفیق الله تعالی در آن مکان متبرک شبی به روز آورد و باز

به بغداد مراجعت نمود و از دجله به کشتی نشسته در عرض هفت یوم داخل بصره شد و چون هنوز موسم سفر هند نشده و جهازات نرسیده بود در آن شهر رحل اقامت انداخت و چون این غافل اساس مهم بر خیال نهاده بود و اندیشه‌های خام که حکم و سوسه دیو نافر جام داشت در دل [ ۱۸۵ الف ] راه داده بود ، شعر:

سالها اندیشه‌ها پختیم کز دور سپهر

کار ما یا این چنین یا آن چنان خواهد شدن

عاقبت معلوم شد کاینها خیالی بیش نیست

هر چه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شدن

مدت چند شهر در آن شهر که ، مصراع :

هوایش آتش و آتش هوا بود

۱۰ توقف نمود و گرمی آن شهر به مرتبه‌ای بود که هر که در هوا نظر کردی چون پروانه بسوختی و هر کس که قدم بر زمین نهادی چون موم بگداختی ، نظم:

ز گرما آنچنان میشد نفس گرم

که لب از تاب او چون شمع میسوخت

ز باد گرم پنداری که تقدیر

۱۵ به دنیا دوزخ دیگر برافروخت

این غریب تاب توقف نداشت و رفتن به محلی دیگر صورت نمی‌بست ، بالضروره

در گوشه‌ای نشسته گاهی بر اضطراب کار خود بگریستی و زمانی از بلعجیبهای روزگار بخندیدی ، شعر:

۲۰ هر شب از سوز درون بر حال بیماری خویش

گاه می‌گیرم چو شمع و گه تبسم می‌کنم

و از غایت غصه و الم و سبب هوای ناملازم امراض مختلفه بر مزاج این

ضعیف مستولی گشته سر بر بستر ناتوانی گذاشت . از وقوع این واقعه [ ۱۸۵ ب ]

و اشتداد گرمی تب بی طاقت شده شب همه شب ناله می‌نمود ، بیت:

می‌رسد گـردالم کند فریاد

لیک فریادرس نمی بینم

و مدت بیماری به امتداد کشیده موسم سفر دریا در رسید . لاعلاج با آن  
 ناتوانی به تاریخ اول شهر رجب المرجب سنه اثنی و ثمانین و الف از بصره متوجه دریا  
 شد و بر کشتی که وسعت فلک در جنب عظمت هر فلکی از آن حقیر نمودی و  
 نه صفحه سپهر در برابر یک ورق آن سفینه مختصر بودی سوار شد .

کشتی نه که دوزخ فسرده

یک تابوت و هزار مرد مرده

و در آن خانه چوبین که سقف در زیر وستون برزبر داشت قرار گرفته عنان  
 اختیار به دست بادسبک رفتار باز داد ، شعر:

دانند رقیبان که رهی دور و دراز است

از کوچه مقصود به بازار تمنی

و به زبان حال مضمون این مقال به ادا می‌رسانید

[ ۱۸۶ الف ] خبر من برسانید به مرغان چمن

که هم آوازشما در قفسی افتاد است ۱۵

و ساعت به ساعت و لحظه به لحظه تب می‌افزود و تعب و آزار زیاده می -

گشت ، نظم:

به مردن دست در آغوش گشتم

کشیدم دست و پا بی‌هوش گشتم

ای دوستان بیماری که از علاج‌مایوس شده [ و ] دردمندی که ازدوانومید و در ۲۰

غربت گرفتار گشته از دل چگونه رخصت نفس زدن یابد و بچه قوت زبان گفت و

شنید داشته باشد ، شعر:

بجز خون شربت‌تی در خورد درد خود نمی بینم

بجز غم راحتی در روزگار خود نمی یابم

بیچاره من خام طمع هنوز از نهال آرزو میوه مراد نچشیده درخت عشرتم  
روی به پژمردگی نهاد و زاویه طبعم از پرتو شمع راحت روشن نشده چراغ عمرم  
رویی به مردن آورد ، نظم:

نا رسیده به لبم جرعه‌ای از ساغر عیش

- می زند دست جفا جام هرامم بر سر  
چون کار از دست رفت و طاقت طاق گردید روی تضرع بر خاک نیاز مالیده  
تیر دعا از کمان اخلاص کشیدن آغاز کرد ، شعر:

دست تضرع چه سود بنده محتاج را

وقت دعا بر خدا وقت کرم در بغل

- ۱۰ و چون همگی خود را محور راه کرده بود به حکم « امن یجیب المضطر اذا  
دعا » سهم دعوتم بر هدف اجابت رسید- چنانچه گفته اند ، شعر:

هر که رادل پاک باشد ز اختلال

آن دعایش می رود تا ذوالجلال

[۱۸۶ب] آن دعای بیخودان خود دیگرست

- ۱۵ وان دعا زان نیست زان داورست

و آن دعا حق می کند چون او فناست

هم دعا و هم اجابت از خداست

پس از نا امیدی ابواب عنایت به مفاتیح رحمت گشاده شد و شربت شفا بخش  
حکیم علی الاطلاق در کام این ناتوان ریخته زبان حال به فحوای این بیت مترنم  
گشت ، شعر:

- ۲۰ نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید لطف تو بازم بدین جهان آورد

بعد از سحت کامل که از شفاخانه «واذا مرضت فهو یشفین» عنایت شد بعد

از روزی چند سفینه تمکن دریائی گشت و زورق بلا در گرداب فنا مشرف بر غرق

گردید . در آن حین دریای تأسف در موج آمده کشتی شکیبائی در گرداب اضطراب  
افتاد و شعله آتش تحریر بالا گرفته متاع صبر به یکبار بسوخت ، شعر:

اندر جهان منم که محیط غم مرا

پایان پدید نیست ، چه پایان - کنارهم

گفتم به صبر ساحل دریا شود پدید

اکنون شکست کشتی صبر و قرارهم

از تموج دریا برآی العین هلاک خود را مشاهده نموده گفتم ، نظم:

چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

چه دانستم که این دریاچه موج بیکران دارد

و در میان آب آتشی در سینه این حیران افتاد و دود سودا به سر بر آمده

چشمها آغاز تاریکی کرده با خود خطاب کرده گفتم ای نفس دیدی که بشئامت

حرص و شره درین ورطه سهمناک افتادی و به علت غفلت و بی خردی درین خطر

دریا گرفتار شدی ، بیت:

من بودم و کنجی و حریفی، سرو سامان

غم را که نشان داد و بلارا که خبر کرد

پس روی نیاز به سجده گاه گذاشته [۱۸۲الف] دست سماجت به درگاه قاضی

حاجات برداشت و آب حسرت از دیده می گشاد و دل از آتش نومیدی کباب

گشته خرمن صبر و سکون به باد تازاج برمی داد و می گفت ، نظم:

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز

شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

و به تو کل توسل بسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض نمود و به

قضا رضا داده سرانقیاد بر خط تسلیم نهاد ، مصراع:

بنشین و تکیه بر کرم کردگار کن

در خلال این احوال و در اثنای این احوال ناگاه از مهب « ولا تائسوا من



روح الله» نسیم عنایت الهی در اهتزاز آمده مشام جان در ماندگان را معطر گردانید،  
شعر:

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم روبه کوتاهی آورد

۵ لاجرم زبان حال مضمون این مقال گویا گردید، بیت:

چو بخشایش پاک یزدان بود

دم آتش و آب یکسان بود

به بیچارگی چاره کار ماست

در آب و در آتش نگهدار ماست

۱۰ و آن مرکب بی پای آب پیما مانند باد صبا در حرکت آمده در اندک روزی

آن مسافت بعید را طی نموده و در صباح روز اول شهر مبارک [ ۱۸۷ ب ] رمضان

سنه مزبور که آفتاب نورانی چون یاقوت رمانی از گوشه کوه سرانندیب روی نمود

و چرخ الماس گون خورده لعل به اطراف جهان، نثار فرمود شعر:

خورشید زرافشانی خود پیدا کرد

۱۵ درهای شب افروز کواکب گم شد

لنگر اقامت در بندر مبارک سورت انداخته شد، شعر:

خلایق ز کشتی برون آمدند

ز شادی چگویم که چون آمدند.

گفتار در توقف نمودن در بندر سورت و رفتن بجانب شاهجهانآباد

۲۰ و بی نیل مقصود مراجعت نمودن

از چمن خار نمای گل آرای مودای «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» نسیم

بشارت به مشام جان دور افتادگان بلاد عافیت می رسد که حکمت قاهره الهی تواند

بود که عرایس مطالب و مقاصد به کسوت مکاره و شاداید جلوه دهد و لطایف نعمت

و عطا را درمآئده نعمت و عنایش آرد، مصراع:

هر چه پیش راهش آید خاریا گل خیر اوست

بسیار دولت که بسبب ظهور آن آثار نکبت باشد و بسی جمعیت و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود، نظیر فقره اخیر ازین تحریر صورت احوال حقیر است [۱۸۸ الف] که چند روزی در دولت و استقلال گذرانید و به سبب عین الکمال و بواسطه غفلت و نادانی در بادیه غربت و ناکامی گرفتار گشته و رفتن به جانب دار الخلافه شاهجهانآباد و حرکت به سمت دار الخلافه حیدرآباد متردد خاطر می بود و آخر الامر به استخاره قرار داد و چنانچه فرموده اند ، شعر:

در همه کار مشورت باید

کار بی مشورت نکو ناید

و از قرآن مجید به جهت توجه به حیدرآباد بهشت بنیاد تفأل نمود این آیه کریمه برآمد «فلما جاء امرنا نجینا صالحاً والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ ان ربك هو القوی العزیز» . چون دیده بصیرت از سمره توفیق روشنائی نیافته بود و پرتو انوار الهی بر جام فرجام نمای ضمیر حقیر نتافته دست اعتصام در حبل-المتین توکل استوار نداشت و رایت عزم به قوت بازوی « وافوض امری الی الله » نگذاشت [۱۸۸ ب] و به اغوای دیو غرور نفس اماره خیام اوهام خطا فرجام به هوای سودای فاسد و خیال خام برافراشت و امضای عزیمت را به جانب شاهجهانآباد صواب دانسته به تاریخ منتصف شهر ذی حجه الحرام سنه اثنی و ثمانین و الف از بندر مبارک سورت روانه گردید . در ایام برشکال و جنگل بسیار که تشابک اشجار به مرتبه ای که باد آتش نهاد تا از آن مضایق خلاصی یافتی صدره بر خاک افتاده آب از جبین بگشادی طی مراحل می نمود و ساعت به ساعت با خود تکرار می کرد ، شعر:

آه ازین طالع برگشته که هر روز مرا

ره به جائی بنماید که بلا بیشتر است

حالا درهای بلا باز است و راه به منزل عافیت دور و دراز ، انواع آفتها

روی نموده و راه گشاد بسته شده ، دل بر جایی باید داشت و دیده بر رهگذر خلاصی  
باید گماشت که ساقی دهر وقتی شربت نوش مراد چشاند و گاهی زهر قهر با جلاب  
راحت بر آمیزد ، شعر:

غمگین مشو که ساقی عمرت ز جام دهر

۵ گه صاف لطف می دهد و گاه درد قهر

مرد ثابت قدم آن است که نه به پوشیدن خلعت دولت لب نشاط به خنده آرد

و نه در نوشیدن [ ۱۸۹ الف ] جرعه محنت از دیده اشک حسرت بارد ، نظم:

ز رنج و راحت گیتی مر نجان دل و مشو خرم

که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین شد

۱۰ خلاصه سخن آنکه شنیده بودم که در سفر تجربه بسیار حاصل شود، مراباری

این تجربه روی نمود که اگر به عنایت الله تعالی بخت یاری نموده به وطن مراجعت

نمایم دیگر سفر نکنم و تا ضرورتی نباشد از گوشه منزل خود قدم فراتر نگذارم

و به اختیار خود دولت مشاهده احبّ و دوستان را به محنت مجاهده غربت بدل

نکنم ، بیت:

۱۵ دگر مجاهده غربتم هوس نکند

که در مشاهده دوستان خوشیست مدام

بدان ای عزیز که احدی حریف دست قضا و قدر نیست و جز آنکه گردن

به حکم الهی گذارد چاره نه ، شعر :

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

۲۰ که هر چه بر سر مامی رود ارادت اوست

سفر هند و خیال مال و جاه او را چنان تصور باید کرد که ماریست منقش

زهر ناک، برویش نقشهای رنگارنگ آراسته و درونش به زهر هلاهل که هیچ تریاک

آنها سود ندارد آکنده ، مصراع:

همه ریوورنگست و مکر و فریب

این غافل مدتی در بلاد ایران طعم نوش شکر چشیده حالا هنگام زخم نیش  
[ ۱۸۹ ب ] ستم است و ایامی در طرب و راحت گذرانیده اکنون وقت هجوم محنت  
و غم ، بیت:

ای دل مرزۀ<sup>۱</sup> وصل چشیدی یک چند

اکنون الم فراق می باید دید

به حقیقت اجل گریبان مرا گرفته بدین دیار آورده و اگر نه بایستی که  
به هزار کمند مرا از ولایت خود بیرون نتوانستی آورد ، شعر :

من کیم با دولت وصلش هوس باشد مرا

این که اردوزش همی بینم نه بس باشد مرا

اما تقدیر ایزدی مرا درین ملک انداخته و حالا دست تدبیر از دامن تدارک  
کوتاه است . بزرگان گفته اند که هر که در دنیا قانع نشود و طلب فضولی نماید  
مشابه کسیست که به کوه الماس رسد و زمان زمان نظرش به وصله بزرگتر افتد  
و خیال بسیاری قیمت او بسته بیشتر می رود تا به جایی رسد که مطلوب به دست آید ،  
اما باز آمدن متعذر بود . لاجرم به حسرت تمام در آن کوه هلاک شده به حوصله  
مرغان مقام گیرد ، نظم :

از زیاده طلبی کار تو آید به زیان

سود گر خواهی از اندازه زیادت مطلب

و هر بلائی که به کسی رسد منشأ آن حرص و طمع خام است ، شعر :

بگذر ز طمع که آفت جان و دل است

طامع همه جا از همه کس منفعل است

گردنی که به سلسله حرص بسته شد عاقبت به تیغ ندامت [ ۱۹۰ الف ] بریده  
گردد ، و هر سری که سودای شر درو جای گرفت سر انجام بر خاک مذلت سوده شود ،  
القصه - شعر .

## قطع بیابان و مراحل بسی

طی بوادی منازل بسی

کرده ولی بخت ندادست دست

وز قدح یأس فتادست مست

- ۵ و به تاریخ چهارم شهر ربیع الثانی سنهٔ ثلث و ثمانین و الف داخل شاهجهاناد شده با جمعی اتفاق صحبت افتاد. اما چنانچه می بایست از ایشان بوی مردی و انسانیت به مشام جان نرسید، بلکه نفاق و حسد که شیوهٔ ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض است ظاهر می گردید. لاجرم در همان چند روز اول خاطر از صحبت آن جماعت متنفر گشت و دوستی سپری شد. قول حکماست که دوستان روز محنت بکار آیند [۱۹۰ ب] که بر دولت همه دشمنان دوست نمایند، بنا بر آن پای در ۱۰ دامن استغنا کشیده به مضمون این نظم عمل نمود، شعر:

یاری از کس مجو که جز فضلش

عقدهٔ مشکلات نگشاید

هر چه خواهی ازو طلب که جز او

- ۱۵ ره به گنج مراد ننماید

- مقارن آن یکی از امرای عالیشان که سالهای فراوان فیما بین برادران او و این ضعیف رابطهٔ محبت و یگانگی به حد کمال رسیده و دوستی و اتحاد به مرتبهٔ نصاب رسیده بود و از انهای برادران و اقوام بر خصوصیات حالات اطلاع تمام داشت و از ورود حقیر بدان خطه مخبر گردید به ملاقات تکلیف نمود. چون به مجلس اورسید فرعون خصلتی دید بر فراز مسند تکیه داده، نه دلی از حرکات او خوشحال و نه احدی را با او راه گفتار، جبلتش بر صفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و خویشتن داری مجبول، ملازمان پادشاهی و اکابر واهالی که به ملازمتش می آمدند بی شایبهٔ انتظار هیچکس را بار نمی داد و چون رخصت شدی بعد از آنکه از میان
- ۲۰

فوج پواج<sup>۱</sup> گذشتندی روی زشت او دیده از آمدن پشیمان شدند، اما علاج زبان به سلام گشاده آن از خدای بی خبر لب به جواب نگشوده با اشاره چشم و ابرو [۱۹۱ الف] ادای واجب می نمود و با وجود آنکه خود را سرآمد دانشمندان و عباد می شمارد این فعل قبیح را شعار خود ساخته و گوئیا به گوش هوش او نرسیده که حسن خلق نورست از انوار حکمت الهی و سرّی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیده بصیرت منور گردد و بدان سز عزیز معرفت حسن صفات میسر گردد. زبان معجز بیان سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم بکلمه «تخلقوا باخلاق الله» ناطق شده تا امت عالی همت دانند که تحقق بدین تخلق امریست لازم و ارتقا بدین سنت درجه علیا و اول چیزی که در میزان قیامت سنجیده شود اخلاق حسنه باشد و در حدیث آمده که به درستی که مؤمن به واسطه خلق نیک درمی یابد درجه کسانی را که قایم-  
 اللیل و صایم النهار باشند و حکما گفته اند خوی نیک راهیست روشن که جز به انبیا  
 آن منهاج بسر منزل شرف و سروری نتوان رسید و جز به سلوک طریق آن رخت  
 از بادیه حیوانیت به دارالملک انسانیت نتوان کشید، نظم:

هر که درو سیرت نیکو بود

آدمی از آدمیان او بود

نیکوی مردم نه نکو روئی داشت

خوی نکوهایه نیکوئی است

[ ۱۹۱ ب ] و اخلاق ستوده و اوصاف پسندیده از همه افراد آدمیان زیبا و

مستحسن می نماید، خصوصاً از جماعتی که به حکم «و ربك یخلق ما یشاء ویختار»

۲. زمام اقتدار به قبضه اختیار ایشان باز داده اند، شعر:

خوبی اخلاق کان دنیا و دین را زیور است

با فقیری خوش بود با پادشاهی خوشتر است

از مشاهده اوضاع آن عالیجاه از صحبتش کناره کرده با خود گفتم، نظم:

مبر حاجت به نزدیک ترشروی

که از خوی بدش فرسوده گردی

اگر حاجت بری نزد کسی بر

که از خلقش به قدر آسوده گردی

و از چنین مردمان آئین وفاداری و رسم حق‌گزاری<sup>۱</sup> توقع نتوان داشت .  
شعر:

هر که از نا کس طمع دارد وفا

از درخت بید می جوید ثمر

و در گوشه کاشانه خود قرار گرفته سر رشته اعتبار بدست عنایت پروردگار

داد، شعر:

در دست ما چو نیست عنان ارادتی

بگذاشتیم تا کرم او چه می کند

عزیزی که به محاسن آداب و مکارم اخلاق معروف و به حسن خلق و استقامت

طبع و صفای باطن موصوف بود از این حال اطلاع یافته به مقام حقیر تشریف  
داده گفت، نظم:

ای بکوشش فتاده در پی بخت

[۱۹۱ الف] بخت و دولت به کاردانی نیست

هر که را قدر و جاه و حشمت هست

جز بتائید آسمانی نیست

بسیار دانایان به استحقاق دولت از قوت یک روزه محروم بوده‌اند و بسی

جاهلان بی استعداد بر سریر سروری نشسته‌اند، نظم:

گنج شاهی دهند دونان را

به هنرپیشه نیم نان ندهند

سفله بر صدر و اهل دانش را

به غلط ره بر آستان ندهند

خردمند آن است که محافظت ابواب نصیحت علما و موعظت حکما واجب  
داند تا از فواید آن انتفاع یافته به مراتب تجربه روزگار باو رسد و کارش از وصمت  
عیب و ستم غفلت محفوظ و مضبوط ماند ، شعر:

کسی را کوی در کیش خردمند

که دل بر نکته دارد گوش بر پند

سخن گوهر شد و گوینده غواص

به سختی در کف آید گوهر خاص

درین مسکن صدفهای نهانی

بسی درها که یابی از معانی

اگر در وطن خود پای در دامن فراغت پیچیده زیاده طلبی نمی کردی  
به این بادیة غربت مبتلی ناگشته این همه مکروهات مشاهده نمی کردی ، چه  
فرموده اند بیچاره کسی که به صحبت جباران [ ۱۹۲ ب ] ولئیمان در ماند که زمان  
عهد ایشان سخت سست و بنای وفای ایشان قوی ضعیف افتاده . همیشه رخسار مروت  
را به آسیب جفا خراشیده دارند و سرچشمه فتوت را به خاک بد عهدی و تکبر و  
ناانصافی انباشته سازند . نه اخلاص نزدیک ایشان حرمتی دارد و نه سابقه آشنائی  
در رابطه دوستی قدری و قیمتی ، شعر:

برای خدمت آن کس که نشناسد حق خدمت

مکن اوقات خود ضایع که نه مزد است و نه منت

احسان و مروت که صفت آزاد مردیست در مذهب ایشان ناروا و حرام  
شناسند و حق ناشناسی را که سنت اهل کفران است در شرع نخوت جایز و مباح  
پندارند ، آخر از صحبت دوستان که سوابق محبت فراموش کنند چه فایده توان



گرفت و در آشنائی گروهی که روابط قدیمی را از یاد بگذارند چه مایه حاصل  
توان کرد ، شعر:

حیف است که در زمره مردان بریش نام

آنرا که حق صحبت مردان نشناسد

- ۵ وساقی الطاف ایزدی از خمخانه « کل حزب بما لیدیهم فرحون » هر کس را  
فراخور حال اوساگری، داده [ ۱۹۳ الف ] و هیچکس را از مشرب عنایت و سرچشمه  
رعایت مهجور و محروم نساخته ، شعر:

کس نیست که نیست بهره مند از تو ولی

اندر خور خود به جرعهای یا جامی

- ۱۰ تونیز می بایست که در طریق عمل خویش ثبات قدم ورزیده به آرزو دست  
در شاخ هوس نمی زدی و افزون طلبی که غالباً عاقبت آن به وخامت می انجامد  
بر طرف می نهادی و مهمی را که از آن تمتعی دیده و نتیجه خیری یافته به زودی و  
آسانی از دست نمی دادی تا مضمون حدیث شریف « من رزق من شیء فیلزم » کار  
کرده در چنین ملکی نمی افتادی و چنین مکروهات مشاهده نمی کردی و سخن  
حضرت مولوی که معدن جواهر معنوی است به این حالت اشاره تمام است ، بیت: ۱۵

انجیر فروش را چه بهتر

که انجیر فروشد ای برادر

چون کلام حکمت انجام آن جناب بدین مقام رسید گفتم آری ، مصراع :

که از صواب ملولیم و از جواب خجل

- ۲۰ ای عزیز ما را به مقادیر آسمانی مؤاخذت منمای و به مقدرات الهی سرزنش  
مکن ز به قضای خدای تعالی راضی باش ، شهر:

بجز رضا به قضای خدا نمی باید

به غیر صبر به وقت بلا نمی شاید

و همچنین ، نظم:

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد

که نقشبند حوادث و رای چون و چراست

[۱۹۳ب] من هم می دانم که در ادای شکر الهی و شناخت قدر نعمت نامتناهی

غفلت ورزیده‌ام و ازین حرکت نامناسب پشیمان گردیده و الحال پشیمانی سود

ندارد و جراحی این ملالت به هیچ مرهم التیام نمی یابد و تا زنده خواهم بود متأسف

بوده چهره‌ی حال به ناخن ملامت خواهم خراشید ، مصراع:

چون کنم خود کرده‌ام خود کرده را تدبیر چیست

و چه زیبا گفته‌اند ، شعر:

روز گاریست که از غایت بیداد درو

نیست ممکن که کسی راسر و سامان باشد

چشم نیکی ز که داریم به عهدی که درو

گر کسی بد نکند غایت احسان باشد

چون عرض حال من بشنید ، مصراع:

بخندید مرد سخندان و گفت

بیت: ۱۵

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مداز

که آب چشمه حیوان درون تاریکیست

ایضاً

منشین ترش از گردش ایام که صبر

گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

اکنون بر تو فریضه است که نظر در عاقبت کار کنی و به یکبارگی جانب

حزم و پیش‌اندیشی فرونگذاری ، نظم:

در استحکام کار خویش می‌کوش

مکن قانون حکمت را فراموش

کسی کو کار بر بنیاد سازد

بنای عقل را آباد سازد

۲۰

و ما بسی خردمندان را بزندان [۱۹۴ الف] احتیاج مقید دیدیم و کسانی را که از کفایت و کاردانی بویی نداشتند در بوستان تنعم و مال داری تماشاکنان مشاهده کردیم و ازینست که گفته‌اند ، مصراع :

فلک بمردم نادان دهد ز مام مراد

۵ اندیشه تم م نموده ملاحظه احوال نمای که این سخنان من در مقام نصیحت و نیکو خواهیست یا نی و چون تأمل نمودی که مرا جز ادای حقوق غرضی نیست سخنم را به سمع قبول اصغا نمای و هر ساعت توسن خیال را به میدان فکر متاز و غواص وهم را در دریای حیرت غوطه مده که در نزول حوادث و نوایب نه نسب ظاهر بود و نه حسب مانع آید و بزرگان گفته‌اند ، شعر :

۱۰ که چون پای دولت بلغزد ز جای

نه مردی کند پایمردی نی رای

و نیز باید که صاحب همت به هر نا کامی و مشقت خود را در مقام اندوه و ورطه اضطراب نیفکند ، چه هر کاری عواقب آن به خیر و خوبی مقرون خواهد شد . اگر در مبادی آن رنجی پیش آید تحمل باید کرد ، چه هیچکس گنجی بی رنجی و گلی بی آزار خاری نتواند چید ، شعر :

۱۵ مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب

به راحتی نرسید آنکه محنتی نکشید

چون این فصل گفت و جوهری [۱۹۴ ب] بدین لطافت به الماس عبارت دلگشا سفت گفتم سخنان تو را شنیدم و فواید بسیار از آن در چهره خیال آوردم ، چنانچه گفته‌اند با خردمندان مصاحبت کردن و کلمات حکمت آمیز ایشان را پیشنهاد همت ساختن نشانه سعادت و اقبال و دلیل وصول به مرتبه کمال است ، شعر :

صحبت نیکان بود مانند مشک

کز نسیمش مغز جان یابد اثر

فعلشان باشد سوی دانش دلیل

قولشان باشد به حکمت راهبر

اکنون التماس چنانست که آنچه درباب استخلاص من ازین ملک و دوری  
ازین مردم تواند بود بیان فرمائی و به صیقل نصایح دوستانه زنگار غفلت مرآت  
دل من که به غبارمالال غربت تیرگی پذیرفته بزدایی ، شعر :

ز بهر ما سخنی یادگار خویش بگویی

که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست

فرمود که آنچه به خاطر من می رسد آنست که این همه مشقت و تعب که درین  
سفر به تو رسیده بواسطه ترک حزم و عاقبت اندیشی است که به سبب طبع خام و  
سودای فاسد به دست خود چنین آتش فراق احبباً افروخته و سوز و دودی به تو بیش  
نرسیده ، مصلحت در آن می بینم که بی تأمل [۱۹۵ الف] و اهمال بررا حله تو کل سوار  
گشته روی به ولایت خود آوری که بودن در وطن و با دوستان روزگار گذرانیدن  
موجب جمعیت خاطر است و داعیه طیب عیش ، و آنکه ازین بی بهره است به خیال  
باطل در جهان بگردد و هیچکس نام و نشان نشنود ، شعر :

هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست

به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

و نیز دیگری فرموده ، نظم :

نقش بر آبست سراسر جهان

خواه زمین گویی و خواه آسمان

کی شود القصه درین آب و گل

جز به وطن محنت غربت زدل

هر چند که مراد گوینده از وطن مألوف منزل عقبی و سرای با بقا است لیکن  
درین مقام مناسبت تمام دارد و چون سخن او بدین جا رسید آه جگر سوز کشیده  
گفتم ، شعر :

یاران همه مفلسی به هند آوردند

من مفلسی از هند به ایران ببرم

• ازین خیال در گذر و ازین اندیشه دست بردار که تا به فضل کردگار و به  
میامن توفیق پادشاه بنده نواز گوهر مراد به دست نیاید پای ازین وادی باز نخواهم  
کشید ، شعر:

کشتی صبر به دریای غم [ ۱۹۵ ب ] انداخته‌ایم

یا بمیریم درو یا به کف آید گهری

چون دانست که درین ماده نصیحت او اثر نخواهد کرد گفت باری به اشاره  
بزرگان عمل نمای که فرموده‌اند ، شعر:

چون مرد بر فتاد ز جا و مقام خویش

۱۰ دیگر چه غم خورد همه آفاق جای اوست

شب هر توانگری به سرایی همی رود

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

و چون نخست اراده رفتن به جانب دارالخلد حیدرآباد داشتی اگر امضای

آن عزیمت درین وقت صورت یابد می تواند بود که به عون عنایت الهی و به امداد  
حضرت رسالت پناهی و حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیه ستاره طالع

۱۵ تو به اوج عزت و اعتبار رسیده ازین محنت آباد خلاصی یافته باشی چون قول او را  
موافق رأی خود یافتیم از قرآن مجید تقال نموده این آیه بر آمد : « و نریدان نم

علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمتا و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض  
الی آخر الایة . ترجمه ظاهری آیه کریمه آنست که میخواستیم منت گزاریم <sup>۱</sup> بر

۲۰ جماعتی که [ ۱۹۶ الف ] ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند  
و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و

استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی فلان و فلان و  
لشکرهای ایشان از آن امان از آنچه حذر می کردند .

ودر بعضی از کتب به نظر رسیده که در وقتی که حضرت با رفعت قایم آل محمد صلوات الله وسلامه علیه ، مصراع :

هادی دین مهدی آخر زمان

از کتم عدم قدم به عرصه عالم نهاد همان زمان والد بزرگوارش علیه السلام آن حضرت را در کنار گرفت. حضرت صاحب الزمان به امر پروردگار عالمیان زبان معجز بیان به خواندن همین آیه کریمه گویا فرمود. بالجمله از چنین استخاره شادمان و از عنایات حضرت رحمان امیدوار گشته با آنکه دست قدرت از مؤنت سفر کوتاه بود همت بر آن گماشت و روز و شب در دریای تفکر غواصی می نمود که به چه سامان گوهر تدبیری که به آن سررشته امید بدست آید پیدا گردد که ناگاه ملهم غیب به گوش هوش این سر و ش رسانید که ای بی خبر چرا سررشته ندبیر را از دست داده درین وحشت آباد سرگردان مانده ای، هر دم تو سن خیال به طرفی می دوانی. می باید که بی- تأمل و اهمال روی توجه [ ۱۹۶ ب ] به وطن مألوف آورده از تعب و تشویش غربت آسایش حاصل کرده به مضمون این چند بیت حافظ شیرین کلام عمل نمائی ، غزل:

چرا نه در پی یارو دیار خود باشم

چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم

به شهر خود روم و شهر یار خود باشم

لاجرم عزم مراجعت بلاد ایران با خود جزم نموده به تاریخ بیست و ششم شهر

محرم الحرام سنه اربع و ثمانین و الف هجری از دارالخلافة شاه جهان ناد بر راحله

توفیق سوار گشته روانه گردید و در غزه شهر ربیع الاول سنه مزبوره به برهانپور

رسیده به اغوای بعضی از ارباب عرض روی از رفتن ولایت نزهت بخش ایران

گردانیده اراده رفتن به حیدرآباد نمود و حقیقت این مضمون به وضوح پیوست ، شعر:

کسی را که روز بد آید به پیش

بپیچد سر از راه بهبود خویش

و غافل از این معنی که اگر تدبیر موافق تقدیر نباشد کار به کجا رسد و چون مفتاح تمنی به تصرف قادر ذوالجلالست و کلید مرادات در دست محول الحول و الاجوال به خلاف رأی اول صواب صورت یافت و در بیست و سیم همان شهر از آن شهر رخت بر راحله جهل و غرور بسته در روز اول شهر ربیع الاخر داخل اورنگ آباد شد و به جهت بعضی موانع و کارسازی تا یازدهم جمادی الثانی توقف کرده بعد از آن روانه حیدرآباد کدورت آباد شد و در نهایت تعب و غایت خوف و دهشت از قاطعان طریق آن مسافت طی نموده در هفدهم شهر رجب المرجب به آن خطه رسید و ابواب محنت و اندوه بر روی روزگار خود گشاد ، شعر:

هر شب برود ز سینه آرام غریب

۱۰ وز شربت غم تلخ بود کام غریب

گویند که از مرگ بتر نیست غمی

شك نیست کزان بتر بود شام غریب

بعد از چند وقت یکی از ارادل الناس که در آن ملک پای بر مسند ابهت و اجلال گذاشته بود از ورود حقیر اطلاع یافته رغبت ملاقات نمود و به مبالغه بسیار به منزل خود تکلیف نمود . [ ۱۹۷ الف ] چون به مجلس اورفت دیوی دید در لباس آدمی ، شعر:

چه دیوی جلد دیوان سماجت

فراغت خسب ایوان حماقت

خسیسی که درویش هر گز بوی طعامش نشنیدی ، لئیمی که به غیر از

خودستائی چیزی به خاطرش نرسیدی ، شعر:

حصار چار برج خیبر بنخل

چه گویم کون بنخل وهم سر بنخل

عقل و دانش و فهم و درایت او را چه گویم ، شعر:

اگر دانش به روزی در فزودی

ز نادان تنگ روزی تر نبودی

به نادان آن چنان روزی رساند

که صدانا درو حیران بماند

اوفتادست در جهان بسیار

بی تمیزار جمند و عاقل خوار

بخت و دولت بکاردانی نیست

جز به تأئید آسمانی نیست

کیمیاگر به غصه مرده ورنج

ابله اندر خرابه یافته گنج

چون اوضاع او برین منوال مشاهده گشت و از حرکات و سکناش بوی تکبر

و نخوت به مشام رسید و افعال و اعمالش را خلاف شرع و صلاح دید دامن از صحبت

اوفرهم آورده گفتیم ، نظم:

ز ناپارسایان مدارید امید

که زنگی به شستن نگرده سفید

ز بد اصل چشم بهی داشتن

بود خاک در دیده انباشتن

بزرگی سراسر بگفتار نیست

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

و در کاشانه خود پای در دامن تحیر پیچید ، شعر:

گرفته دامن من گرد غم زهر طرفی

اسیر محنت ابن تیره خا کدان شده ام

و دوستان و احبب را مخاطب ساخته به مضمون این ابیات تسلی خاطر [۱۹۷ب]

حزین می نمود ، مثنوی:

ز غم دایم بجای غنچه گل

بریزم در گریبان اشک بلبل



حباب دیده‌ام دریای خونست

ز حال دل چه می‌پرسی که چونست

دلی دارم مشبک روزن آسا

ز کاشوهای زنبور تمنی

دلی در سینه سرگردان و بیتاب

بود گهواره‌اش آغوش گرداب

بر آرم ناله هر گه از دل تنگ

دود چون آب و رنگ لعل در سنگ

فتد هر گاه موی سر برویم

شود چین جبین مقراض مویم

ز موج دامن خویشم بزنجیر

ز رنگم در قفس چون مرغ تصویر

مگر هم شاه مردانم رهااند

به سوی روضه خویشم کشاند

شوم سوی نجف با چشم خونبار

که گلریزان کنم در پای هر خار

و برین و تیره می‌گذرانید تا شب دو شنبه پنجم شهر ربیع الآخر سنهٔ خمسین

و ثمانین و الف در رسید ، شعر:

شب‌ی چون پیکر خور سر بسر نور

ازو روشن چراغ وادی طور

شب‌ی گرد ملال از سینه رفته

ز شرمش مهر تابان رو نهفته

شب‌ی در خر می چون صبح نوروز

فلك را آن چنان شب گم شده روز

ر بودی هوش کس را آن شب از خواب

بدیدی تا سحر خورشید در خواب

[۱۹۸ الف] در آن شب مشتری را بخت میمون

نموده یوسف بازار گردون

ناگاه سلطان منام<sup>۱</sup> بر شهرستان دماغم غلبه کرد و عملۀ حواس ظاهری از اعمال معهود معزول گردید . در عالم رؤیا به خدمت رسولی که انقیاد شرع مطهر وی ذریعۀ حصول نجات و سروری که اتباع رأی انوار او وسیلۀ ارتفاع درجات است رسید ،

شعر:

رسول عرب شاه یثرب حرم

طفیل رهش هم عرب هم عجم

اعنی سید انبیا و خاتم اصفیا سردفتر کاینات و خلاصۀ موجودات ، شعر:

شهنشاه سربیر ارجه نندی

سپهر آفتاب سر بلندی

شرف بخشندۀ جاه رسالت

فروغ چهره ماه رسالت

محمد آنکه زد بر بام افلاک

شکوه ساختش رایات لولاک

نبردی گریه مهرش راه خورشید

شدی چون ذره سرگردان جاوید

وروی نیاز بر قدم مبارک آن حضرت نهاد و گاه جبهه و گاه روی بر کف پای مبارکش می مالید . در آن اثنا شخصی بلند قامت نیکو رو نزد حضرت خاتم انبیا آمده در گوش مبارک آن سرور سخنی گفت و حضرت بارفعت از جای برخاسته<sup>۲</sup> به اتفاق روان گردیدند و این ضعیف از قفا می رفت . بعد از تحقق [۱۹۸ ب] بر من روشن گشت که آن شخص حضرت عباس بن عبدالمطلب عم سید ابرار صلی الله علیه

و آله الاطهار بود . چون قدری مسافت طی شد جمعی را نشسته دید که یکی از آن میان زبیر بن عوام بود و او دست را بر زمین گذاشته از مردمان بیعت می گرفت . حضرت خیرالبشر چون زبیر را دید از رفتن به میان آن جمع ابا فرمود . عباس سخنی در گوش آن حضرت گفته پیشتر رفتند . حضرت دست مبارك حرکت داده بیعتی که با او می کردند رد فرمود . زبیر رو به عباس کرده گفت اینها تومی کنی و مانع می شوی . بعد از آن حضرت رسول الله مراجعت فرموده حقیر نیز در قعای آن حضرت می رفت که ناگاه از خراب در آمد و به شکرانه این عطیۀ عظمی که در عالم رؤیا به خدمت حضرت ختمی پناه صلوات الله وسلامه علیه رسیده بود روی نیاز بر خاک نهاده از حضرت واهب بی منت مسألت مرادات و نجات از زمین سیاه دکن نمود .

۱۰

شعر:

بزرگوار خدایا اسیر و حیرانم

شکسته حال و دل آزرده و پریشانم

[۱۹۹ الف] تو یار باش که یاری ز کس نمی بینم

تو چاره ساز که من چاره ای نمی دانم

۱۵

به بارگاه تو آورده ام رخ امید

به فضل خویش که نومید و مگردانم

ای محبتان، شوق ملاقات دوستان و وطن مألوف در دل آتش افروخته و خرمن

صبر و تحمل بیک باره بباد فنا بر داده اگر به ، وجب کلمه شریفه «حب الوطن من-

الایمان» سطری از اوصاف خطۀ بهشت منزله یزد که مولد این خاکسار است تحریر

۲۰

یابد معذور خواهد بود .

بر ضمایر سیاحان بلاد و امصار پوشیده نماند که دارالعبادۀ یزد بلده ای است

دلگشا چون حسن خوبان گل اندام ، و خطه ای است جان فزای منتخب از ریاض

دارالسلام از هفت اقلیم، چون فصل بهار از فصول امتیاز دارد و هوای بهارش بر لطافت

باد هری صد جلوه و ناز دارد ، شعر :

معتدل عالمی که همچو بهشت  
 ز آفت بهمن و خزان دور است  
 دلگشا روضه‌ای که همچو سپهر  
 ساختش پر مشاعل نور است  
 در نظر ساکن سوادش را  
 هر طرف صد بهشت و صد حور است  
 از فلک طالب مرادش را  
 هر نفس صد هزار منشور است

۱۰ و از تفایس مساجد او که در غایت [۱۹۹ب] لطافت و ارتفاع است مسجد جامع  
 کبیر است که آسمان از عتبات علیّه او آستانه‌ای است، کرسی عمارتش را اگر عرش  
 گویم رواست و گنبد مقصوره او را اگر طور خوانم سزااست. و از مزارات مقدسه  
 آستانه متبرکه امامزاده واجب الاتباع امامزاده ابو جعفر محمد است که معماران  
 و طراحان ایوانهای عالی بر افراشته‌اند و دردمندان به جهت شفای علل و امراض غبار  
 مرقد منور را توتیای دیده ساخته طواف روضه مطهره را بر خود لازم و واجب می‌دانند.  
 ۱۱ صفای مصلی که هوای دلگشایش چون روایح انفاس عیسوی روح افزا و فضای صحن  
 جان فرایش مانند یید بیضا معجز نما است صلاهی گلگشت بگلشن شیراز داده.  
 میدان خواجه با وسعت عرصه خیال در جولان و با میدان فرح افزای نقش جهان  
 توّامان، مصر را از سوز فراق جداول لغت جامه در نیل و نیل را از غیرت زلال اهرستان  
 سنگ در قندیل. در مناقب کوشک و قصور جنت آباد لغت به کدام قدم پویم، و در صفات  
 باغات ارم بنیاد اهرستان چه تحریر نمایم. مزار معطر شاهزاده فضل رضا را از  
 ۲ ما درودی و مرقد فایض الانوار سلطان تقی الدین محمد را هر دم تحیت و سلامی باد.  
 [۲۰۰الف] بر ضمایر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان مخفی نماند که در شهر  
 سنه اثنی و ثمانین و الف هجری که این غریب وادی سرگردانی در خطه بصره رحل  
 اقامت گسترده انتظار رسیدن سفاین هند میکشید و ندامت تمام باحوال و اوضاع

خود داشته دریافت صحبت فیض اثر صاحب سعادت می که از اهل دانش و کمال باشد از درگاه احدیت مسئلت می نمود و از غایت موهبت الهی ساحت دلگشای آن بلده از فرزندان نزل و وصول نور حدیقه ارباب دانش و نور حدیقه اصحاب بینش، اختر برج فضیلت و دین داری، خلاصه اولاد فضلاء کرامت دثار، نقاده دودمان علماء عالی تبار، تاجالفضیله والنجابه والوقار مولانا حسن علی که در نسبت نسب عالی ورتبت حسب متعالی از فرق اشراف ذوی المعالی ممتاز و ذات فایض البر کاتش به اصناف فضایل کمالات آراسته نضارت ریاض رضوان گرفت، نسایم این مژدگان بر شجره آمال و امانی جهان وزید و غنچه مراد دوستان [ ۲۰۰ ب ] بر گلشن امید شکفتن آغاز نهاده دوحه چمن شاد کامی بر جویبار مقصود و میوه شادمانی بار داد، بیت:

۱۰ از این بشارت خرم که ناگهان آمد

هر از جان غمین گشته شادمان آمد

و بنا بر آن که این ذره احقر نقش محبت سلسله فضیلت ایاب را در دارالضرب اخلاص به سکه دوستی بر لوح سینه نگاشته و نهال مودت علمای کرامت قباب در روضه اختصاص بر شجره بی غرضی و یک جهتی پرورش داده مبتهج و شادمان به خدمت آن جامع اوصاف حسنه شتافته از صحبت فیض اثرش بهره ور گردید.

۱۵

بر اذکیا پوشیده نماند که چون قلم ستوده رقم به امداد رشحات همداد نزول آن مهر سپهر فضل و کمال را در بصره بر سبیل اجمال در سلك تحریر کشید لازم می نماید که شمه ای از الطاف فیاض علی الاطلاق که شامل حال و کافل آمال آن جناب گردیده و در وقت عبور بردریای مشکلات امور ملاح عنایت بی نهایت به غیر وسیله زورق تدبیر [ ۲۰۱ الف ] او را به ساحل نجات رسانید و خلاق انفس و آفاق به هنگام طوفان حوادث هادی توفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشانید، مصراع:

۲۰

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

تبین این عبارات مشکین رقم که شما هم رشحات قلم به مشام جان فضلاء ستوده سیر می رساند آن است که آن ثمره شجره دانش خلف ارشد افضل الفضلاء

المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین اعظم اهل علم و اجتهاد و افتخار ارباب زهد و ارشاد و کشف حقایق علوم نبوی مولانا محمد صالح مازندرانی وصیبه زاده حقایق و معارف آگاه قدوة علمای افادت دستگاه حاوی علوم مصطفوی جامع کلام مرتضوی مقوی ملت حنیف جعفری معتمد الطاف الهی مولانا محمدتقی مجلسی است که مسند شریعت علیہ امامیه از سبب وجود شریف این دو بزرگوار آرایش یافته گلزار دین مبین به رشحات سحاب اهتمام واجتهادشان سیراب گشت و فضای ریاض ملت از قطرات غمام فتاوی این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نصارت از سرابستان جنان در گذشت . مهم شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی بدر انجام اقتران یافت و رواج ملت غرّا از افق هدایتشان [ ۲۰۱ ب ] حسب المشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق بر ایا تافت . و چون بیان احوال و اوصاف کمال آن بر گزیدگان این دمتعال مقدور بلغای سخندان نیست لاجرم خامه بدیع آثار عنان بیان ؛ ابه صوب تتمه اخبار خلف صدقشان انعطاف می دهد . بر بینادلان روشن ضمیر روشن و مبرهن قواعد بود که مورد فیض جلی مولانا حسن علی هم از عهد خردی آثار سعادت دو جهانی از ناصیه حالش هویدا و کو کب میمنت انجامش در نظر ارباب بینش پیدا و بی شائبه تکلفات شاعرانه و استعارات منشیانه آن نهال گلزار دانش به واسطه توفیق ۱۵

سرمدی از مبادی ایام صبی و عنفوان شباب اوقات خجسته ساعات را به تحصیل کمالات مصروف داشته در اندک مدتی در میدان درس وافاده گوی تفوق و رجحان به چوگان کد و سعی و ذهن خداداد از ابنای زمان ربوده و سر آمد مستعدان صاحب کمال گردید . و به سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب مطبوع طباع گردیده ۲۰

علمای انام و امرای کرام آرزومند صحبت فیض انجامش گشتند .  
 اما آن جناب به دلالت هادی دین قویم [ ۲۰۲ الف ] زهدایت دلیل « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم » در اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانی است بر طبق آیه کریمه « و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا » بطرف حجاز و یثرب شتافته شرف گزاردن حج اسلام و سعادت در بافت زیارت روضه مقدسه ، شعر :

رسول امین مظهر لطف دو-ت

که مقصود از خلق این خانه اوست

بود او شه و انبیاء لشکرش

چرخورشید و انجم بگرد اندرش

- حاصل نمود و پس از مراجعت به اندک زمان بر راحله توفیق سوار گشته ۵  
عزم طواف عتبات عالیات عرش درجات نمود و بعد از وصول بدان مشاهد عطر سا  
شرایط زیارت بجای آورد. و چون عنایت خالق بیچون نقد آن مقصود در آستین  
مرادش نهاد به وطن مألوف بازگشت نمود. و در سنه ثمان و سبعین و الف هجریه  
نبویه خیال سفر دهند در ضمیر منیرش پیدا شد و به مبالغه تمام و الحاح مالا کلام از والد  
عالی مقام اجازت حاصل کرده روی بدان ولایت آورد. در حالتی که قافله عنایت ۱۰  
پادشاه متعال رفیق آن خجسته صفات و بدرقه تأیید مالک الملک لایزال نگهبان  
[۲۰۲ ب] ذات با بر کاتش بود، مصراع:

توفیق رفیق و بخت همراه

- و چون در دارالخلافة حیدر آباد بهشت بنیاد ورود نمود خان عالی وقار  
و قدردان **لیکنامخان** که از غایت رتبه و جاه احتیاج بتوصیف ندارد مقدم شریفش [را] ۱۵  
عزیز و مغتنم شمرده و شرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش  
بود بجای آورد و هم چنین قطب فلک سلطنت و کامکاری ماه آسمان عظمت و شهر یاری  
مرکز دایره شوکت و جهان داری، مصراع:

چراغ افروز مسند گاه اقبال

- معز السلطنة و الجلالة سلطان عبدالله قطب شاه به وسیله حسن ارادت و صفای عقیدتی ۲۰  
که نسبت به اصحاب استعداد و قابلیت داشت تکلیف ملاقات فرمود و بعد از آن  
که آن جناب را شرف ملازمت شهریار گیتی پناه دست داد به انواع التفات و احترام  
و غایت انعام و اکرام نوازش یافته به جناب **شاهجهان آباد** در حرکت آمد. خوانین و  
امرای آن ولایت لوازم توقیر و تعظیم به تقدیم رسانیده آن جناب را در آغوش لطف و

مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیدند و پس از روزی چند به مقتضای حدیث « حب الوطن من الایمان » عنان انصراف به جانب بلاد ایران انعطاف داد.

پوشیده نماند که راقم حروف [۲۰۳ الف] از اطناب و ملال اندیشیده و درین گفتار بر همین مقدار اختصار نمود و تفصیل و قایع ایام مراجعت و کیفیت احتراق سفینه و نجات یافتن از بحر بیکران که سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند رجوع به عریضه‌ای که آن جناب بر زبان خامه پرمالال به خدمت والد عالی‌مقدار خود نوشته می‌نماید، وهو هذا:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

قصه بی سرو سامانی من گوش کنید

گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

غلام به اخلاص حسن علی بعد از عرض مراتب عبودیت و بندگی

به عرض بندگان صاحبی ولی النعمی خدایگانی مدظله السامی می-

رساند که الحمد لله رب العالمین و به میامن توجهات آن قبله و قدوة دو

جهانی سلامتی حاصل است و باقی حالات به نحو بیست که در طی این

عریضه مرقوم قلم شکسته رقم می‌گردد.

و شرح این مقال خسران مآل و بیان این احوال کثیر الاختلال

آنکه به تاریخ اواسط شهر شعبان المعظم سنه احدی و ثمانین و الف که

اواخر موسم حرکت به طرف ولایت بود و شوق ملازمت سراسر سعادت

خداوندی و سایر یاران و اهل بیت علیهم السلام پر زیادت می نمود و

بناء حرکت را به استخاره گذاشت [۲۰۳ الف] سه دفعه پی در پی تقدمه

آمده عزم راجزم نموده در عرض روز به مشقت تمام و تعب مالا کلام

کار سازی نموده سه روز قبل از رمضان المبارک سنه احدی و ثمانین

۱۰

۱۵

۲۰



والف متوجه بندر سورت گردید . باری به صد ترس وهراس از سیوای  
 نسناس خداناشناس طی منازل نموده غره شهر ذی قعدة الحرام وارد بندر  
 مذکور گردید . چون اسباب و سوداگر کم بود و آنهایی که بودند  
 اگر اسباب خود را متفرق نموده به جهازات دیگر می دادند دغدغه  
 ۵ تباهی ماندن و مؤاخذه سیوای مقهور می شد ، بنابراین جمعی کثیر و  
 جمی غفیر از سوداگران اجل گشته یکجا شده جهاز نامبارک جعفری  
 سیوایی را نول نموده در یکشنبه دویم شهر ذی حجة الحرام سوار شده  
 یوم نحس مستمر که چهارشنبه و پنجم شهر مسطور بود انگر برداشتند .  
 بعد از بیست و دوز حرکت وطی بیست و دو مرحله از مراحل بحر  
 ۱۰ روز چهارشنبه در قبه که وسط حقیقی دریا و بیست و هفتم شهر مزبور  
 بود قریب به چاشت در دبوسه نشسته ، چه دبوسه مجلسی از یاران یکدل  
 عاشق پیشه چون گل جعفری و محفلی از دوستان موافق بی اندیشه  
 چون گلبرگ تری ، [ ۲۰۴ الف ] همگی سر گرم باده شوق و اشتیاق چون  
 عندلیب خوش الحان هم آواز و آسوز درد هجران فراق چون طوطیان  
 ۱۵ شکر سکن دمساز ، یکی از غایت درد فراق در آهنگ سارنگ مترنم  
 به این مقال که ، شعر :

گر همین سوز رود بامن مسکین در گور

گور اگز باز کنی سوخته بینی کفتم

دیگری در نهایت اشتیاق به نوای «رامکلی» نغمه پرداز که ، بیت :

مرا خدا به وصال تو دل ربا برساند

هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند

یکی در مقام «کلیان» به نغمه سازی که ، نظم :

من شمع جان گدازم تو صبح دلفروزی

سوزم گرت نبینم ، میرم چو رخ نمائی

دور آن چنان که گفتم نزدیک این چنین ام

نه تاب و صل دارم نی طاقت جدائی

دیگری با ناله جانسوز در مقام « کرج » این شعر در ج می نمود که،

شعر:

سوخت محرومی دیدار چنان پیکر ما

که ز هم ریزد اگر دل طپد اندر بر ما

بیک ناگاه فلك كج رفتار بدم کشی زمانه غدار ناپایدار آهنگ

مخالف عراق ساز نموده آواز جانسوز سوختن جهاز بلند گردید .

سر کن پر کن بیرون دویده چه دید خن کشتی مانند گلخن حمام

آتش گرفته به قدر مقدور در اطفاء نایره غضب الهی سعی بی حاصل

نموده خلاصی از دست و تجار از دیده آب ریختند . چون [ ۲۰۴ ب ]

خواست جناب احدیت تعلق بر افناء و اعدام اموال و اسباب بسیار و حرق

و غرق خلقی بی شمار گرفته بود آبها کار روغن کرده باعث ازدیاد

می گردید تا شعله ور گردید « یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید » سبحان الله

طبقات کشتی یاد از در کات جحیم می داد و صفیر آتش ندای « یوم یجمی

علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم

لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکمنون » به گوش ارباب هوش و شعله بسته های

زرتاری طلا و نقره صدای « الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها

فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم » به سمع جمع می رسانید. بعد از یأس

ز بالیه جهاز که هشتاد نفر بودند خود را به سنبک عقب دبوسه رسانیده

و در کار روانه شدن که سوداگران که قریب به یکصد نفر و بیست نفر

عبید و آقا بودند خود را از برج و باره عرشه و دبوسه افکنده هفتاد نفر

به موری رسیده تتمه ده بیست کس که جرأت افتادن نکرده از غلام و کنیز

و دوسه مغول سوخته سی چهل کس دیگر غریق بحر فنا گردیدند. « ان الله

۵

۱۰

۱۵

۲۰

وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم  
المفلحون». این سنبك عبارت است از پاره تخته‌ای شش در دوزخ به شکل  
اهلیلجی. یکصد و پنجاه نفر [۲۰۵ الف] درین قدر مکان جمع آمده،  
نی مردم را آبی ونانی ونی سنبك را افزاری و بادبانی. از تفضلات الهی  
آنکه دهشت آتش برداشتن آب را چندان از خاطر معلم محو نموده  
و هوا را چنان دهن گردانیده که اگر نه چنین بودی و به قدر آه  
سوختگان و مردم چشم دردمندان آب خوردن و باد بودی هر آینه در  
دم اول خاك همگی به باد فنا رفتی. کریمایین چه بود و این چیست  
و به غیر توقهار و رحیم کیست؟ بی توجهی یاران و برادران بیکدیگر  
هنگام ریزاریز نمونه روز رستاخیز و آیه وافی هدایه «یوم یفر المرء من  
اخیه» به گوش برنا و پیر و عطش و عریانی مردان و زنان آیه کریمه  
«یوم لاینفع مال ولا بنون» به سمع صغیر و کبیر می خواند آن روز و  
آن شب به صد هزار تشویش و تعب بر سر دوپا بسر برده چون صبح  
دمید کپیتان نمود که اگر یاران نجات خود را خواسته باشند باید  
جمعی را به آب انداخت تا سنبك سنبك شود. چون حرف زدن مورث فتنه  
عظیم بود و هیچکس را امید نجات نبود دم در کشیده جبراً قهراً قریب  
بیست کس را از مغول و غیره به دریا انداخته آنها در آب غوطه می-  
خوردند و ما بر احوال ایشان رشك می بردیم، و مطلب ازین حرکت  
آن بود که اکثر مردم را انداخته مگر دو سه کس از اعزه که ایشان  
خود از تشنگی و حرارت هوا [۲۰۵ ب] خواهند رفت به فرنگ  
فهمانیدند که اگر الحال اراده حرکتی داشته باشی همگی غرق خواهند  
شد و اگر امروز هم صبر کنید هیچکس ازین مردم به صباح نخواهند  
رسید. فی الواقع فرنگ پر مجد نبود، نهایت خلاص از راه عداوت دینی  
ترغیب او می نمودند و خود می داست که هیچکس را نجات نخواهد

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بود. خلاص را منع نموده متقاعد شدند. مغولان از یکدیگر وداع شده بر خلاص هم ظاهر شد که چهل پنجاه جام راه از هر طرف مانده. دست از هلیسه زدن کشیده همگی با تن برهنه و لب تشنه دیده پر آب و بیگر کباب منتظر قدم بهجت لزوم قابض ارواح نشسته مشغول به ادعیه مأثوره یکی به قرینه مقام اقتدا به حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام نموده کلمه طیبه «یا الاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» راورد خود ساخته. دیگری از حرارت آفتاب در مقام خطاب یارب الارباب به عبارت «الهی انا لا اطیق حرّ سمک فکیف اطیق حر نارک» پرداخته یکی از جهله با دعوی فضل مشتق از فضله به زبان بی زبانی از غایت جهل و نادانی اقتدا به صائبا نموده این بیت که بیت:

می تواند کشت ما را قطره‌ای سیراب کرد

اینقدر استادگی ای ابر دریا دل چرا

ادا می فرمود. دیگری بادیده اشکبار از روی عجز و انکسار باسکینه و وقار این شعر آبدار که، شعر:

میتوانی که دهی [۲۰۶ الف] اشک مرا حسن قبول

ای که در ساخته‌ای قطره بارانی را

القا می نمود که ناگاه وقت ظهر بحر مواج رحمت نامتناهی الهی به تلاطم درآمده بی تحریک نسیم جهازی را که بعد از تشخیص محسنی بود ازدور نمودار گردانید. سنبک را بطرف جهاز من بور گردانیدند. سه کهری از روز باقی مانده به کشتی رسیدند. مردم جهاز خصوصاً ناو خدا سیادت و نجابت پناه هدایت و نقابت دستگاه محبوب القلوبی مستغنی- الاوصافی امیر نظام الدین احمد جهانشاهی داماد مرحومی حاجی زاهد بیک مهربانی‌ها نموده آنچه لازمه اشفاق بود بعمل آورد، امید که حق جل و علا به مقتضای وعده «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» او را

جزای خیردهاد. بعد از دوازده روز که هر روز چهار پنج جام دوندگی نموده مدت پانزده روز در جهاز مذکور به رفاهیت تمام بسر برده چون مغه لیه بی سرو پای هر جائی که همراه به جهاز آمده بودند سماجتهای بیجا کرده خجالت می بردیم به آرام تمام مرخص شده به چهار فرسخی خوریات که قریه ایست در حوالی مسقط وقت شام نزول واقع شد. از واهمه حرارت هوای گرمسیر خصوصاً کوهستان وریگ روان در همان شب بلدی گرفته [۲۰۶ ب] توشه از پاره دل بر میان جان بسته به پشت گرمی حسینی پر آب ابله با پای، برهنه بی زاد و راحله به زبان حال مترنم باین مقال که، شعر:

۱۰ ای مونس شکسته دلان حال ما ببین

مازا غریب و بی کس و بی آشنا ببین

با رفقا که عبارت از مخدومی ملازمی میرزا محمد رفیع و سیادت و نجابت پناه میر محمد مقیم شیرازی و سوادت دستگاہ مشتق از سواد محمد اسحق قهپایی<sup>۱</sup> باشد متوجه خوریات گردید. عاقبت فلك كج رفتار بعد از سواری پالکی مارا بر خود سوار کرده به پیاده روی فرستاد. ۱۵ ثلثی از شب مانده خسته و مانده به منزل مزبور رسیده آن شب را به هزار درد به روز آورده همان روز کشکول ملک الموت یعنی هوری کرایه گرفته قریب به شام روانه شد و در آن شب هم چند مرتبه مشرف بر غرق شده، خصوصاً يك دفعه باد چنان پر زور گردید که هوری قریب به آنکه سرپوش گردد، به فضل و رحمت خود به مقتضای کریمه «وان نشاء نغرقهم فلا صریح لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا و متاعاً الی حین» نگاه داشت. نصف شب به حوالی مسقط رسیده چون در شب کسی را داخل شهر بند نمی گذارند صبح داخل شده خانه گرفتیم. بعد از دوسه روز

سنبکی کرایه وقلیلی هم به جهت خرج از تراکی و الاتله نسبه کرده  
 سرانجام خود نمودیم. به این نحو که هر يك يك حصیر يك ذرع [۲۰۷  
 الف] دريك ونیم ذرع که پیش حق شناسان فرش و رخت خواب هجا -  
 نماز و قالیچه حمام را رواست و يك قطیفه که در کیش خداپرستان  
 احرامی فقرا را سزاست گرفته و يك ذرع کرباس به جهت لنگی همه  
 رفقا اکتفا نموده هر که پیراهن نداشت يك پیراهن هم دوخت و سه شنبه  
 هفدهم محرم الحرام بعد از مکث چهار روز در مسقط به این سامان و  
 سرانجام متوجه بندر گنگ شده جمعه بیست و هفتم شهر مزبور وقت  
 طلوع آفتاب داخل بندر مذکور گردید ، الحمدلله رب العالمین. تاریخ  
 احترام سفینه «جهاز سوخت» به خاطر رسید، بیت:

سال تاریخش از ره اعجاز

ها تف از غیب گفت «سوخت جهاز».

گفتار در بیان توجه ذره بیمقدار از کدورت آباد حیدرآباد بجانب  
 دارالفتح اوجین و گشایش ابواب فتوحات بر روی روزگار این  
 خاکسار بمحض عنایت حضرت پروردگار

از مطلع کلام فضلاء انام نیز این معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف انسانی  
 می تابد که هر گاه ابواب عنایت و اهب المواهب و العطیات بر روی روزگار احدی  
 از فرزندان ابوالبشر مفتوح خواهد گشت نخست نعمت ابتلا را [۲۰۷ب] در کسوت  
 بلا برو نمایند، و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهره عرایس آمال مهجور داشته  
 به ظهور صور مکان و اموال او را بیازمایند. پس اگر در مبادی طلب دست امید  
 به خار نا کامی رسد نباید رنجید. چه عاقبت غنچه مطلوب از آن جا شکفتن گیرد، و  
 اگر در اوایل حال پای بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد - زیرا که آخر الامر طی  
 طریق بهبود و سمت سهولت پذیرد.

ابراهیم خلیل تا القاء آتش نمرود را به اقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب

مستطاب «یانا کونی برداً وسلاماً علی ابرهیم» از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت  
 و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بر طبق آیه کریمه «یا ابت افعل ما وهر» کردن  
 انقیاد نهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات  
 روزگارش نتافت.

- ۵ یوسف صدیق تابه کید اخوان از حجر عطوبت یعقوبی دور نیفتاده [۲۰۸ الف]  
 بذروه عزت مملکت مصر نرسید و سلطان ممالک اصطفاء علیه الف من الصلوات **نظم:**

شاهنشاه انبیا محمد

ماه افسر و آفتاب مسند

عنوان صحیفه الهی

- ۱۰ سر خیل سفیدی و سیاهی  
 تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» بر پرچم رایت  
 فتح آیت رسالتش نوزید، **مثنوی:**

به راه عاشقی هر کس نه دگام

نبیند بی تعب روی دلارام

- ۱۵ چو اسمعیل از فرمان مبرم

نبیچد هر که سرگردد مکرم

ز بعد ابتلای چاه یوسف

بر آمد بر سریر چاه یوسف

پس از انجام شام ظلمت اندوز

- ۲۰ شود صبح سعادت عالم افروز

بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب درك و دانش که گلدسته باغ آفرینش اند

محبوب و مستور نماند که چون حقیر کثیر التقصیر خود را از جمله سگان آستان

ملایك آشیان سلطان بارگاه امامت آفتاب اوج کرامت، **نظم:**

امامی که رو بند خاک درش را

خلایق به مژگان، ملایك به شهپر

[ ۲۰۸ ب ] اعنی سلطان علی موسی رضا ، شعر:

علی بن موسی بن جعفر آن شهنشاهی

• که خوانده اند سلاطین دهر سلطانش

صلوات الله و سلامه علیه می شمارد و بحمد الله تعالی شعشعۀ انوار مهر و ولای  
آن حضرت و آل عظام سلطان تختگاه رسالت آفتاب آسمان نبوت افضل کاینات و  
اکمل موجودات که قبول نسخه اعمال حسنه عباد از مهر مهر و ولای آن حضرت  
و اولاد عظام اوست و صانع قدیر بقلم صنایع رقم اوراق زرنگار افلاک و صفحات خطه  
خاک به طفیل وجود با وجود آن حضرت با رفعت و اهل بیت کرام او صلوات الله  
علیه و علیهم رقمزده کلمک انشاء گردانیده در دل و دیده این خاکسار تافته و جای  
گرفته به حسب تقدیر خالق صغیر و کبیر در مشقت آباد غربت افتاده مدتی مدید  
انواع تعب و آزار روحانی کشید . ناگاه ندای این معانی به گوش هوش رسید که  
بمحض فضل نامتناهی نعمت ابتلا به انتها انجامیده [ ۲۰۹ الف ] دست قدرت انواع  
بهجت بر روی روزگارت می گشاید ، رباعی :

جانا اگر ت لطف ازل یار بود

توفیق شهنشاهی مدد کار بود

با آنکه در اول نروی راه صواب

آخر وطنت منزل احباب بود

مقارن آن به عنایت قادر مختار طلوع انوار مرحمت الهی در اهتزاز آمده از  
نسایم عنایت ربانی جان غمناک نضارت ایام بهار گرفت و گلپای امید در چمن تمنای  
این سرگشته وادی هوس شکفتن آغاز نهاد .

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بر بیدار دلان عالم صورت و شب زنده-  
داران جهان معانی ظاهر و هویدا خواهد بود که هر نشاء که از خواب مستی به نهان-  
خانه عدم پیدا شده به امر حی لایموت به عالم ظهوره شیاری خواهد خرامید . چون  
کار به اضطرار کشید و توقف در کدورت آباد حیدرآباد بسیار شد در شب



بیست و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ست و ثمانین و الف [۲۰۹ ب] این خفته خواب غفلت سر بر بالین راحت نهاده تن بر بستر استراحت درداد . ناگهان در پرده خواب سعادت احتجاج که خلوتخانه غیب عبارت از آن است مرتفع شده مشاهده نمود که افتاده دست آزمای روزگار در گوی افتاده و چندان که سعی می کند قیام نمی تواند نمود. ناگاه، نظم:

چنین در خواب خوش دیدم جمال ساقی کوثر

علی بن ابوطالب امیر المؤمنین حیدر

که آن جای گاه را به نور طلعت جهان افروز روشن گردانید و از روی مرحمت و توجه به جانب دست راست این خاکسار نموده بهردو دست مبارک خیبر-

گشا که مرا این افتاده را گرفته از آن گوی بیرون آورده بر زمین هموار گذاشت، شعر: ۱۰

برحمت چاره بیچارگان شد

[۲۱۰ الف] مراد خاطر آوارگان شد

ز رویش گشت چشم بخت پر نور

ز خویش خاطر غمناک مسرور

نمود ابر کفش گوهر فشانی ۱۵

نضارت یافت گلزار معانی

علی الصباح که به فرمان خالق الاصباح حسن جهان آرای خورشید تابان

عالم را نورانی ساخت این ضعیف شکر و سپاس آفریدگار آسمان و زمین بجای آورده

روی مسکنت بر خاک گذاشته زبان به ادای حمد و سپاس حضرت رب العباد گشاد

و همت بر سرانجام حرکت مصروف گردانیده در روز شنبه هفتم رمضان المبارک ۲۰

سنه سبع و ثمانین و الف به امید بسیار که شاید از نسیم عنایت ملک متعال شجره آمال

این حسرت زده به ثمره مطلب بارور و شاداب گردد از حیدر آباد عنان عزیمت به

جانب دهلی معطوف گردانید و از محنت راه و بیداری سحر گاه نیندیشیده صحرا و

بیابان با خاطر فرحناک و دل شادان به امید وصال تمنی [۲۱۰ ب] قطع می کرد،

شعر:

هوای کعبه چنان میدواندم به نشاط

که خارهای مغیلاں حریر می آید

و در روز منتصف صفر ختم بالخیر والظفر سنه ثمان وثمانین بعد الف بدار الفتح اوجین

۵ که در آن اوان از یمن مقدم و شرف نزل پادشاه زاده نامدار کامکار، آفتاب تابان

فلك بختیاری، ماه درخشان سپهر شهریاری، قره باصره دولت. غره ناصیه سلطنت،

نوباوه گلستان ابهت، نور حدیقه شوکت، عالی نژاد والا گهر سلطان محمد اکبر، شعر:

پایه قدر او ازان بیش است

که تو انم ادای آن کردن

بلکه نتوان بصد هزار زبان

۱۰

عشر اوصاف او بیان کردن

غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشته و از رشحات سحاب معدلت

آن سلطان سکندر دستگاه ساحت آن ولایت در نضارت از فلك هفتم در گذشته بود

رسید [۲۱۱ الف] و در همین روز به مساعدت بخت فیروز شرف ملازمت و کورنش

۱۵ آن زبده خاندان حضرت صاحب قرانی استسعاد یافته التفات و عنایت بی نهایت شامل

احوال گردید و حسب الامر عالی متعالی در بارگاه خاص و عسلخانه در جرگه امرای

کرام و منصب داران ذوی الاحترام جای مقرر شد و در روز هفدهم همین ماه در وقتی

که پادشاه اقلیم چهارم به تخت فیروزه رنگ گردون برآمده اطراف جهان را بنور

طلعت جهان افروز روشن ساخت پادشاه زاده صاحب اقبال به بارگاه جاه و جلال

۲۰ خرامیده بر مسند کامرانی قرار گرفت و پرتو التفات به احوال کافه خلائق دور و

نزدیک انداخته حقیر را بمنصب «دو صدی» سرافراز گردانیده نهایت عنایت فرمود

و هم در آن ایام رایات فیروزی آیات آن خلاصه ارلاد سلاطین نامدار به جانب

شاه جهان آباد در حرکت آمد و از آنجا [۲۱۱ ب] مواکب کواکب احتشام به طرف

دارالامان ملتان روانه گردید . چون هوای آن ملک از غبار سم شب‌دین پادشاه زاده صافی ضمیر عنبر بیز گشت ریاح امانی و آمال از جهت جاه و جلال در اهتزاز آمده غنچه دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوال لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نر گس دیده را مانند دیده نر گس از خواب ناز باز گشاد، شعر:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژده دولت ز هاتف اقبال

- یعنی به محض موهبت ایزد متعال در روز ششم شهر شوال سنه تسع و ثمانین و الف هجرية النبوية ذره بی مقدار مجدداً ملحوظ عین عنایت و منظور نظر مرحمت آن نهال خجسته ظلال ریاض کامکاری که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح ۱۰ اقتباس نور از مصباح رای جهان آرایش می نماید و زحل بلند محل برفراز [۲۱۲ الف] طلسم هفتم هر شام جهت پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید گردیده به منصب جلیل المرتبه وزارت و میر سامانی سر کار نواب تقدس نقاب سپهر - رکاب آفتاب احتجاب بلیقیس الزمانی شاه زادگی علیه عالیه متعالیه ملکه محل خاص پادشاه زاده حشمت ائین معزز و به خطاب خان سامان مخاطب و بالقاب وزارت - ۱۵ پناه لایق العنايه والاحسان بين الامثال والاقران ممتاز گردید و قامت این ناقبول به خلاع خاصه آراستگی یافت و بر مسند وزارت قرار گرفته بر متکای جلالت تکیه داد .

چون کمیت واسطی نژاد خامه در طی تحریر بدین مقام رسید خردمند هوش

- ۲۰ با صد هزار جوش و خروش سر راه بر گفتار گرفته ندای این مقال در داد، نظم :

ای شده ز ایمان و امانت بری

دین تو فارغ ز امانت گری

ترس نداری که فنائیت هست

شرم نداری که خدائیت هست

ومگر قول بزرگان نشنیده‌ای که:

نردبان خلق از ما و منیست

[۲۱۲ب] عاقبت این نردبان افتادنیست

هر که او یک پله بالا تر نشست

گردن او خرد تر خواهد شکست

بنا بر آن جواد خوش خرام خامه از جولان در میدان عرض حال مسود اوراق

باز ماند و عنان بیان به صوب تقریر خاتمه کتاب جامع مفیدی و شرح بدایع و

غرایب ربع مسکون و عجایب و وقایع جهان بوقلمون معطوف گردانید ۱۰

## خاتمه ۱

در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون  
و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرابت آئین و پس از درود دعای خاتم انبیاء ۵  
مرسلین نموده میشود<sup>۲</sup> که عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون  
بی شمار و تحریر جمیع آن مقدور بیان بنان نیست و میسور خامه مکسور اللسان  
نی، و بنا بر آنکه صحایف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی از ذکر بعضی آنها  
خالی نباشد به مقام تحریر در آورده در چند فصل مرقوم می نماید، انشاء الله تعالی  
وحده العزیز.

۱۰

۱ - مؤلف این قسمت یعنی «خاتمه» را به تقلید از کتاب «حبیب السیر» بر کتاب خویش  
افزوده و تمامی مطالب فصل اول این قسمت کتاب گاه به تلخیص و گاه عیناً مأخوذ از حبیب-  
السیر و مطابق با کتاب اخیرست و حتی در عناوین مطالب هم اختلاف ریده نمی شود. لذا  
نقل مطالب مذکور (یعنی غرائب ربع مسکون و عجایب جهان بوقلمون و شرح شهرهای  
هفت اقلیم و ذکر دریاها و ذکر بعضی از غرایب عیون و آنها روز ذکر بعضی از جزایر غرایب-  
مآثر و ذکر بعضی از جبال و ذکر بعضی از آدمیان غریبه الاشکال و الافعال و ذکر بعضی از  
غرایب حکایات جنیان و ذکر بعضی از غرایب اوصاف امور که نقل است از حیوانات آبی  
و وحوش و طیور) را که عیناً در حبیب السیر آمده است کم فایده دید و چاپ مکرر  
این مطالب را مفید فایده ندانست. فقط در مقام تطبیق میان خاتمه دو کتاب مورد بحث  
بر آمد و هر جا مطلبی تازه و اضافه بر متن حبیب السیر داشت نقل کرد.

فصل اول از خاتمه در نسخه خطی بریتیش موزیم میان اوراق ۱۳۲ ب بعد تا قرار دارد.  
فصل دوم خاتمه کتاب عیناً طبع شده است.

در تطبیق متن حبیب السیر چاپ طهران ۱۳۳۳ (جلد چهارم) مورد استفاده قرار  
گرفته است.

۲- این عبارت هم عیناً مأخوذ از حبیب السیر است.

## فصل اول

بدان ای عزیز که افضل مورخین بلاغت شعار و اکمل دانشمندان فصاحت دثار

خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین

بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی المشتبه به خواند امیر در خاتمه کتاب افادت

۵ اثر «حبیب السیر» مرقوم کلك وقایع نگار گردانیده اند که حکماء دقیقه شناس و

فضلاء خرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که از مشرق تا مغرب و از بحر و بر

معموره و خرابی يك صد و پنجاه و چهار هزار فرسخ است. و از آن جمله پنجاه و

يك هزار فرسخ مسکن غولان [۲۱۴ الف] و پریان و درندگان، و چهل و شش هزار

فرسخ دریای عمان، و پنجاه و سه هزار فرسخ معموره عالم است، از آن جمله دوازده

۱۰ هزار فرسخ زمین هندوستان، و شش هزار فرسخ زمین روم، و چهار هزار فرسخ زمین

حد چین، و سه هزار فرسخ زمین سقلا ب و سنجاب، و يك هزار فرسخ زمین زنگبار،

و چهار هزار فرسخ زمین حبشه و کلیم کوشان، و پنج هزار فرسخ زمین یا جوج و ما جوج،

و هزار فرسخ است که قدم آدم علیه السلام بر آن جا نرسیده، و هفت هزار فرسخ

قاف تا قاف است، و يك هزار فرسخ زمین معادن یا قوت احمر و اصفر، و دو هزار

۱۵ فرسخ زمین ولایت اسلام است از حد شام و فارس و خراسان و مازندران و گیلان و

آذربایجان....

[حاشیه ۲۱۵ الف]... در «صور الاقالیم» و «مسالك الممالك» مسطور است که جمله

ربع مسکون صد ساله راه است، چنانچه همه وقت در سفر باشد به قدر طاقت و آن قدر شراب

و طعام که قاعده است بکار دارند و آسایشی که رسم است بجای آورند و از آن جمله

۲۰ هشتاد ساله راه به مرور دهور و سبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله

راه مانده و از این بیست ساله راه چهارده ساله راه هم گم شده، چه از طرف شمال هفت

ساله راه بسبب سردی هوا و جانور نمی تواند بود و از طرف جنوب هفت ساله راه

به واسطه گرمی ذی حیات نمی تواند زیست، پس شش ساله راه مانده، و این قدر زمین

را هفت اقلیم خوانند.

[حاشیه ۲۱۶ الف]...<sup>۲</sup> و در بعضی از کتب حکما مسطور است که ولایت چین چهار ماهه

راه است در سه ماهه راه و یکماهه راه را دویست و پنجاه فرسنگ قرار داده‌اند که از این قرار طول و عرض آن ملک هفتصد و پنجاه هزار فرسخ بوده باشد و سیصد شهر در زمین چین است و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که از ابنیه چین بن نوح بن یافث بن نوح است.

۵ [حاشیه ۲۱۰ ب] ۱... و بعضی از حکماء در باب مسافت زمین هند در مؤلفات خود ذکر نموده‌اند که چهار ماهه راه در چهار ماهه راه است و یک ماهه راه را دویست و پنجاه فرسخ قرار داده‌اند که از آن قرار یک هزار هزار فرسخ زمین هند باشد.

[حاشیه ۲۱۷ ب] ۲... صاحب «نزهة القلوب» آورده که هرات در عصر سلاطین غور به مرتبه‌ای آبادان و معمور بود که دوازده هزار دکان و شش هزار حمام و کاروانسرا و

۱۰ طاحونه بود و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه و شش آشخانه داشت و در چهار صد و چهل هزار سرای مردم نشین بود و در زمان پادشاه مغفرت انتماسلطان حسین میرزا بایقرآن جمعیت و معموری [حاشیه ۲۱۸ الف] به سر حد کمال رسیده از آن جمله در اندرون شهر یک حرفت خبازی به مرتبه‌ای بود که به قول روای ثقات هر روزی موازی بیست و یک خروار تخمه به روی نان می کردند و یازده هزار طالب العلم موظف بوده‌اند. گویا این نظم را در آن زمان گفته‌اند، قطعه

۱۵

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام

گر جواب راست خواهی گفت گو او راهری

این جهان راهم چو در یادان خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

۲۰ [حاشیه ۲۱۹ ب] ۳... و جاوران دار المؤمنین قم از قدیم الایام شیعه فطری بوده‌اند.

۱ - در ابتدای شرح مربوط هندوستان اضافه شده است پس از جمله «مملکتی است در غایت عرض و طول».

۲ - در انتهای مطلب مربوط به هرات اضافه شده است.

۳ - در انتهای مطلب مربوط به قم اضافه شده است.

در سنهٔ سبع عشر وستمائه که لشکر مغول به فرمان چنگیز خان از آب آمویه عبور نموده قدم در بلاد ایران گذاشته به نواحی قم رسیدند و تمامت ساکنان آن خطهٔ شریفه را به اغواء بعضی از سنی مذهبیان شربت شهادت چشانیدند...

[حاشیهٔ ۲۷۰ الف].... ۱ درسنهٔ ست واربعم و مائة، وابن جوزی در منتظم

۵ ذکر کرده که بغداد در زمان جعفر به مثابه‌ای معمور شد که دروشش هزار حمام دایر گشت و در ایام رشید سواد بغداد به چهار هزار فرسنگ طول و يك فرسنگ عرض رسید و صاحب «حبیب السیر» آورده که در آن هنگام که هلاکو خان بر بغداد استیلا یافت از متوطنان دارالسلام هشتصد هزار کس کشته گشت، والعلم عندالله.

[۲۲۱ب] ۲۰۰۰ برضمایر سیاحان بلاد و امصار مخفی نماید که مسود اوراق در

۱۰ یکی از کتب مطالعه نموده که درسنهٔ تسع و ثمانین و تسعمائه زکریاء افندی مساجد و مدارس و محلات و غیره محروسهٔ قسطنطنیه [را] که به استنبول اشتهار یافته بفرموده پادشاه روم به شماره در آورده بدین موجب است:

مسجد جامع که در هر جمعه نماز جمعه گزارده ۳ می شود چهار صد و هشتاد

و پنج باب.

۱۵ مسجد معلات چهار هزار و چهار هزار و چهار صد و نود و هفت باب.

مدرسه پانصد و پنج باب.

خانقاه که درویشان ساکن اند.

معلم خانهٔ اطفال هزار و دویست و پنجاه و سه باب.

حمام هشت هزار و هشتصد و هفتاد و پنج باب.

۲۰ زاویه یعنی کنه دویست و هشتاد و پنج باب.

دار الضیافهٔ مسافران صد باب.

۱ - در انتهای مطلب مربوط به بغداد اضافه شده است.

۲ - در انتهای مطلب مربوط قسطنطنیه اضافه شده است.

۳- اصل: گزارده



آب انبار نهد و چهل و هفت باب .

مصنعه یعنی حوضی که سقایان آب در آن می کنند و مردم بر می دارند چهار  
هزار و نهصد و هشتاد و پنج باب.

خان که آن را کاروانسرا نیز می گویند چهار هزار و هشتصد باب.

دکان خبازی [ ۲۳۱ الف ] دویست و هشتاد و پنج باب.

آسیا که در میان شهر واقع است پانصد و هشتاد و چهار.

قیان صد و پنجاه و شش عدد.

محلّه مسلمانان که در هر يك محلّه هفتصد خانه بشماره در آمده سه هزار و

نهصد و هشتاد و چهار محلّه که عددخانه ها دو هزار هزار و هفتصد و هشتاد و هشت هزار

و هشتصد بوده باشد و به حساب اهل هند بیست و هفت لک و هشتاد و هشت هزار و هشتصد  
می شود.

محلّه نصاری هشتصد و هشتاد و پنج محلّه.

محلّه یهودان دویست و پنجاه محلّه.

کلیسیا هفتصد و چهل و دو باب .

بوزه خانه دویست و هشتاد باب.

شیره خاله چهارصد و چهل باب.



\* ابر ضمایر آفتاب آثار مشتاقان اخبار بلاد و امصار پوشیده نماناد که مورخان

فصاحت قرین بعضی از بلاد را از خاطر گذاشته ذکر نکرده اند که در تحت کدام

اقلیم است [ حاشیه ۲۳۱ ب ] و تحقیق آن بر مسود اوراق مشکل می نمود، لهذا در آن

معنی سخن کوتاه کرده مجملی از احوال متوطنین بلدان و اقطار را بیان می نماید.

خوارزم - در یکی از کتب به نظر رسیده که ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس

و کرمان نامه به عمر بن خطاب نوشت و عمر بعد از مطالعه در جواب او نوشت که

مکتوب تورسید و مضمون معلوم گردید. فتح و نصرتها که به عون عنایت ربّانی میسر شد و ولایت فارس و کرمان مسلم گشت يك به يك به وضوح پیوست و حضرت باری تعالی را به حصول این نعمت شکرها گزارده<sup>۱</sup> شد و آن که مرقوم نموده بود که این مرتبه نامه را از سرحد بیابان خراسان می نویسم، زنهار که بدان جانروی و هر شهری که بعون الله بردست تو فتح شد نائب محمودة الخصال پسندیده افعال نصب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان بداری که ما را با ملک خراسان و خراسان را با ما کاری نیست. کاشکی میان ما و خراسان کوهها بودی از آهن و دریاها بودی از آتش و هزار سد سکندر. درین اثنا حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب [حاشیه ۲۳۲ الف] صلوة الله و سلامه علیه تشریف آورده گفت یا ابا حفص<sup>۲</sup> چرا چنین نوشته ای. گفت جهت آنکه خراسان ولایتی است پر از شر و شور و اهل آن مجیل و منافق. حضرت امیر فرمود اگر چه دور است لیکن خراسان را خصایص مؤثر بسیار است.

و بدان که در خراسان شهری است موسوم به **خوارزم** و در آن جا شهری است از شهرهای اسلام، هر که آن جا مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی که در راه خدا جهاد کند. **خنک** آن کس که در آن جا مسکن گیرد و در آن زمین رکوع و سجود کند.

و نیز در ملک خراسان شهری است **هرات** نام دارد و آن را ذوالقرنین بنا نموده و عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده<sup>۱</sup>، بر هر دروازه اش فرشته ایستاده و تیغ کشیده، بلاهاری می راند و پیش از این هر گز کسی آن شهر را نگرفت. و نیز در خراسان شهری است **بهارا** دروی مردمان باشند که از بسیاری ریاضت قالب عنصری خود را گدازند.

و نیکی باد بر اهل سمرقند که آن جای عبادت است، لیکن در آخر زمان **هلاک** ایشان بردست ترکان باشد.

و در خراسان شهری است **سنجاب**. خوشا کسی که آنجا بمیرد. چه هر کس

[حاشیه ۲۳۲ ب] آن جا بمیرد شهید باشد.

اما شهر بلخ يك نوبت خراب شده و نوبت ديگر خراب شود، اما آباد نگردد، و نيكي باد اهل آن را که آنجا حق سبحانه تعالی را گنجهاست نه از سيم و زر، بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن است و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان از اصحاب او باشند.

و نيکی باد بر اهل هرمز که در آنجا مؤمنان باشند که بجز از رضای خدا و دوستی مصطفی و حضرات ائمه هدی چیزی ديگر بر دل ایشان عبور نکند. اما هلاک ایشان به طاعون<sup>۱</sup> خواهد بود. و احوال ساکنان بعضی از شهرهای ديگر بيان فرمود. عمر بعد از استماع آنها گفت يا ابي الحسن مرا در تسخير مملکت خراسان ترغيب فرمودی.

بالجمله خوارزم شهری است از شهرهای مشهور و بهترين آن ولايت جرجانیه است و ترکان اورا اورگنج گویند و دارالملک سلاطین خوارزمشاهی بود و در زمان فتور چنگیزخان از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی صناعات و سایر طوایف بنی آدم آن مقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن [حاشیه ۲۳۳ الف] تصور نتوان نمود.

در «حبیب السیر» مسطور است که چون او کدای بن چنگیز خان بر جرجانیه استیلا یافت خلائق را به صحرا رانده قرب صد هزار مرد پیشه‌ور جدا ساخته و زنان جوان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را به سپاه خود تقسیم نموده به قتل رساندند. هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز

بود و یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است:  
 مرو شاهجان. در کتاب «حبیب السیر» مذکور است که بلده طیبه مرو در زمان استیلاء مغول بر بلاد ایران و توران به مرتبه‌ای معمور بود که در وقتی که تولى خان ابن چنگیز خان بر مرو دست یافت به موجب اشاره او چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر به صحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و جمعی دختران را بجان

امان داده بقیه نسا ورجال وپیران واطفال را بر لشکریان قسمت کرده هر مغولی را سیصد وچهار صد کس حصه رسید، هر یک رسد خود را بقتل رسانیدند. وهم در همان کتاب مسطور است که سید عزالدین با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو [حاشیه ۲۳۳ب] را [حساب] کرده از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد. سید حیرت نموده زبان به ادای این رباعی خیام گردان ساخت،

رباعی :

ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست

بشکستن او روا نمی‌دارد مست

چندین سرو پای نازنین از سرودست

از مهر که پیوست وبه کین که شکست

نیشابور - از جمله بلاد معظم خراسان است و قبل از استیلاء مغول بر بلاد ایران در معموری به مثابه‌ای بود که محاسب وهم وخیال از تعداد و شرح آن به عجز و قصور اعتراف دارد و چندین هزار کس از سادات و مشایخ و علماء و موالی در آن خطه اقامت داشتند و دوازده هزار چشمه آب در اراضی و صحرای آن سرزمین جاری بود .

در «حبیب السیر» مسطور است، که تقاجار گور کان داماد چنگیز خان حسب - فرمان تولی خان بایازده هزار سوار به اراده تسخیر نیشابور متوجه گردیدند . مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلك وزراء سلطان ملک‌شاه انتظام داشتند به کثرت مردان جرّار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق

دربروج [حاشیه ۲۳۴الف] منصوب گردانیدند و خاطر بر مقابله و مقاتله قرار دادند و تقاجار شهر رامر کزوار در میان گرفته آغاز محاصره نمود. ناگاه از شست قضا تیری به تقاجار خورده از پای در آمد سپاه مغول دست از حرب باز داشته به سبزوار شتافتند و از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشت و چون تولی بر این حال اطلاع یافت عنان عزیمت به جانب نیشابور معطوف گردانید و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان به جهت انداختن مجانبی از چند منزل سنگ

- بار کرده با خود به نیشابور بردند، چنانکه از آن سنگپاشته‌ها پدید آمد. بعد از مقاتله و محاصره مغولان در آن بلده ریخته به قتل و غارت مشغول گشتند و پس از خرابی زن و مرد نیشابور را به صحرا رانده بنیاد حیات همگی را بر انداختند و دختر چنگیز خان [حاشیه ۲۳۴ ب] به شهر در آمده به انتقام شوهر خویش از جنبنده در شهر اثر نگذاشت و هفت شبان روز آب در شهر بسته تمام عمارات راهموار ساخت.
- در «تاریخ خراسان» مذکور است که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند، سوای عورات و اطفال هزارهزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد.
- سلطانه** - در تحت عراق عجم است و در «حبیب السیر» مسطور است که آن بلده از آثار خسرو جمشید اقتدار اولجایتو سلطانالمشتر. به سلطان محمد خدا بنده است و به فرمان او معماران دانشور آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده به مرتبه‌ای پهناور در آمده بود که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند. و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالی جناب است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است.
- و ایضاً به اهتمام اولجایتو سلطان در آن شهر مساجد و خوانق و دارالقرائت و دارالحدیث و دارالسیاده و مدرسه به تکلف ساخته و پرداخته بودند و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معبد بود و دویست طالب علم موظف بودند.
- و ایضاً شهر **سلطانیه** آباد در پای کوه [حاشیه ۲۳۵ الف] بیستون و شهر **اولجایتو**-آباد در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتباه است.<sup>۱</sup>

۱- در انتهای قسمت مربوط به «ذکر بعضی از جبال غرایب احوال»... [۲۳۹ الف] نسخه

وزیری قسمت زیر را اضافه دارد:

«دیگر در حوالی محمدآباد چاهوک من اعمال دارالعباده یزد کوهی است و در آن غاری است موسوم به غار میر شمس الدین. مذهب اخلاق باطن و ظاهر مولانا محمد باقر طاب ثراه در ترجمه «توحید مفضل» چگونگی غار مزبور را به مناسبت مقام مفصل ذکر نموده و مجلسی از آن درین صحیفه مرقوم خامه صدق لزوم می‌سازد. چنین نقل (دنباله در صفحه بعد)

دنبالہ حاشیہ صفحہ قبل

نموده اند که پادشاه سلیمان شان جنت مکان شاه سلیمان صفوی بهادرخان انارالله برهانه در زمانی که اورنگ سلطنت ایران به فر وجود آن پادشاه ذی شان آرایش داشت جمعی را به تحقیق چگونگی آمدن مزبور مأمور و بعد از مراجعت يك نفر مأمورین نزد من تقریر نمود که بعد از آنکه برغار مزبور رسیدیم اول طلوع آفتاب بود و رقا در بیرون غار توقف نموده من با يك نفر دیگر چراغی برداشته قدم در اندرون غار گذاشتیم و بعد طی نشیب و فراز بسیار و تحمل مصائب بی شمار به آبی رسیدیم که گذشتن از آن تعذر داشت . و در آن طرف آب چیزها در کمال درخشندگی بنظر در می آمد . چون نظر به آلت ساعتی که همراه داشتیم ظهر داخل شده بود در آن آب وضو ساخته به ادای فریضه قیام نموده در این اثنا به سبب احتباس هوا چراغی که داشتیم منطفی گردید و دیگر اسباب تحصیل آتشی که چراغ بر افروزمین نداشتیم ، لاجرم مراجعت نموده دست بردیوارهای غار گرفته می آمدیم تا به جایی رسیدیم که خاک نرمی داشت . قدری از آن خاک برگرفته در دامن خود کردیم و اول غروب که از غار میرشمس الدین بیرون آمدیم و آن خاک را که ملاحظه شد لاجورد بسیار نفیسی بود که استادان صناعت کار نموده پسندیدند .

با وجود اینکه مصنف این کتاب را بخصوص بذکر احوال یزد تألیف نموده متوجه توصیف غار مزبور [که] از غرایب صنایع الهی [است] نشده ، بنابراین محرر این نسخه به تحریر مجملی از آن پرداخت . (ص ۳۷۴ نسخه وزیری)

### [ ۲۶۳ ب ] ..... فصل ثانی

در بیان حکایات غریبه و روایات عجیبه و ذکر بعضی حیوانات و طیور غریبه الاشکال و الافعال و نوادر وقایع رورگار آنچه [ ۲۶۴ الف ] از کتب متقدمین به مطالعه رسیده یا آنکه در ایام عمر مشاهده و یا از روایان صحیح القول استماع شده و آن مبین است  
بر چند حکایت

- از مستخبران صادق الخبر استماع افتاده که شخصی از اهالی یزد احرام طواف روضه ملائیک مطاف قره العین اشرف دو دمان عبد مناف بسته وصول مدارج قصوی این سعادت عظمی را به فحوای حدیث صحیح نبوی که «سند فن بضعة منی بارض خراسان لایزورها مؤمن ولا مؤمنة الاوجب له الجنة» وسیله دخول فرادیس جنان دانست و روزی که در موضع زنگیان که محل اجتماع قوافل است منزل نموده بود به بیابانی که در خارج مزار سید الاقطاب سید حسین مشهور به گل سرخ است رفته در حین تطهیر بدره زری که همراه داشت بر کنار حوض گذاشت و بعد از فراغ از خاطرش محو شده در همان روز از قافله کوچ نموده [ ۲۶۴ ب ] چون چند مرحله طی نمود به یادش آمده معاودت را از ضعف اعتقادش مرد و در باطن حراست آن ودیعت را به روح مقدس امام علیه التحیة والسلام حواله نمود. بعد از دریافت شرف زیارت و مراجعت به وطن از کمال وثوق به حصانت امین نقود کنوز اسرار لاهوت و حارس مدینه ناسوت باملی کامل به مکان معهود آمده دهلیز پایاب را مسدود یافت. از سوقیان حقیقت انسداد باب استعمال نمود. گفتند که از فلان تاریخ ازدهائی در این موضع بهم رسیده و صناید محله به جهت دفع ضرر آن حیّه راه دخول پایاب را

مسدود نمودند. آن مرد راه توکل تاریخ ظهور آن حیّه را با مبداء سفر خویش موازنه نموده مطابق یافت. حدوث این واقعه را از معجزات آن حضرت دانست و به قوت سر پنجه اعتقاد اجزای خشت و گل را از هم فرو ریخته داخل پایاب شد. امانت خود را به همان مهر و نشان دیده نقود محامد نثار [۲۶۵ الف] مقربان بارگاه حافظ حقیقی نمود و زبان روزگار به مضمون این مقال گویا گردید، شعر:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود

حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود.

حکایت - در اواخر شهر ربیع الاخر سنه خمس و ثمانین و الف در حیدر آباد بهشت -

بنیاد مسود اوراق را با ملا محمد اردکانی المتخلص به فدائی اتفاق صحبت افتاد.

در اثنای حکایات تقریر نمود که در اراضی یزد نزدیک بقریه خرائق کوهیست که

عقاب سپهر بقوت طیران به حوالی قله آن نتواند پدید و نرسد طایر با وجود بلند پروازی

به پیرامن آن نتواند رسید، شعر :

آن نه کوهی بود کورا بر زمین بودی نشان

آسمانی بود گویی بر فراز آسمان

و در کمر آن کوه پر شکوه صفه‌ای در نهایت وسعت و ارتفاع بقدرت کامله

یزدانی ساخته شده و در سقف آن مانند چشم سخت دلان قطره آب بصد مضایقه ظاهر

گشته پیاپیان کوه می چکد و اگر یک نفر بدانجا رسد بقدر کفاف او [۲۶۵ ب]

حاصل می شود و اگر صد کس وارد گردد به دستور و هم چنین گاه باشد که پانصد نفر

با مواشی و مراعی بدان مکان عبور نمایند به قدرت پادشاه بی انباز چندان آب می آید

که همگی سیراب می گردند و بعد از رفتن ایشان بدستور مقرر و زمان ماضی گاهی

قطره‌ای در کام تشنه لبان وادی نامرادی می چکد و مجاوران خطه دلگشای یزد آن

کوه را چکچکو می نامند و مجوس آن موضع را تعظیم بسیار نموده در سالی یک نوبت

به موعدی مقرر با زنان و دختران نیکو روی شیرین گوی خوش آواز، شعر :

همه سیمین پرو زرین سواران

همه مه روی و پروین گوشواران



بگاہ عشرت و بوس و تماشا

چوشهد و شکر و بادہ گواران

کہ آفتاب خاوری [۲۶۶ الف] از شرم روی زیبای ایشان پرده بر روی حجاب کشیدی  
و گلبرگ طری از خجالت در زیر نقاب زمردی پنهان گشتی ، شعر :

دھن تنگ و سرگرد و ابرو فراخ

رخی چون گل سرخ بر سبز شاخ

شکر خندہ راست چون نیشکر

لطیف و خوش و نغزو شیرین و تر

بہر خندہ ای کز لب انگیختی

نمک بر دل خستگان ریختی

بدانجا رفته قربانی کنند و جشنها و عیشها کرده بعد از فراغ بہ نازل خود مراجعت  
نمایند.<sup>۱</sup>

۱- نسخه وزیري اضافه دارد : ناسخ این کتاب افادت ایاب بر لوح عرض می نگارد

کہ نظیر این حکایت را حقیر بر آي العين ملاحظه نموده ، شعر :

شنیده بود نا پسندیده ام نگویم بجز آنچه خود دیده ام

تفصیل این حکایت آنکہ قریب بقریہ دهج کہ محلی از شهر بابک من بلوکات

دارالایمان کرمان است کوهی عظیم [و] در کمر آن کوه غاری است کالرقیم در کمال

وسعت و رفعت کہ تقریباً از پائین کوه تا درغار نیم فرسخ مسافت دارد و صعود بر آن در

نهایت صعوبت و اشکال و آن غار درالسنه و افواه اهالی آن بلوک مشهور و مذکور است

به غار ایوب و وسعت دهنه غار و ارتفاع آن قریب یک تیر پرتاب می شود و بر سقف آن

چیزی از قبیل مومیائی می بندد و مردم آنجا به گلوله تفنگ گاہ قدری از آن پائین

می آورند و بجای مومیائی استعمال می نمایند و دریک سمت غار نشیمنی است کہ قدر کرسی

از زمین غار دارد و سنگ دیوار و ازاره آن مکان نقشهائی بشکل منبت دارد و در میان

اهالی آنجا اشتہار دارد کہ حضرت ایوب در ایام بیماری و ابتلاء در آن مکان تن شریف

بر بستر صبر و شکیب گذاشته بودند و آن منبت کہ دو سنگ ظاهر شده اثر رفتار کر مہائی

است کہ در بدن آن حضرت بہم رسیده بود و دریک سمت آن غار اندک تراوشی ظاهر

میشود و حوضچہ بسیار کوچکی بسته اند و آن تراوش نزدیک بآن حوضچہ قلیل جریانی

(دنبالہ در صفحہ بعد)

و ایضا ملامحمد دارد کانی<sup>۱</sup> حکایت کرد که در حوالی خرائق من اعمال خطه یزد مزرعه ایست مشهور به مزرعه<sup>۲</sup> و اشه و حال تحریر این حکایت بعنوان ملکیت شرعی درید تصرف فاضل متقی مولانا شمس ولد حاجی علیرضا ارد کانی قرار دارد. در هر هفته در روز چهارشنبه از وقتی که قرص خورشید از افق شرق به تائید حضرت سبحانی طالع گشته اطراف جهان را نورانی میسازد تا زمانی که عیون اعیان روز از دیدار خسرو ثوابت و سیار محروم می گردد و به قدرت کامله یزدانی آب از قنات و چشمه در جریان آمده به اسطرخی که به جهت همین مطلب ترتیب داده اند جمع می گردد و از اسطرخ به باغات و اراضی رفته شرب مزارعات می شود و در سایر لیالی در جوف زمین و قنات [۲۶۶ب] متواری گشته قطره ای آب به کام طفلان نبات نمی رسد.

۱۰ حکایت - بر ضمیر خورشید نظیر عطار منشان دبیرستان سخنوری و مسند- نشینان بارگاه نکته پردازی پوشیده نماناد که به سبب بعضی واقعات که به دستیاری کلك وقایع نگار در جلد ثانی این مجلد گزارش<sup>۲</sup> یافته که، شعر :

در زمان شه جهان عباس

فخر اولاد سید کونین

۱۵ اعنی خاقان گیتی ستان کیوان مکان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان به تخریب قلعه مبارکه یزد امر فرمود و فی الواقع آن قلعه ای بود در غایت رفعت و استحکام

(دنباله از صفحه قبل)

بهم میرساند و داخل آن می شود و در اواخر ایام سلطنت نادر شاه از ظلم و ستم او کوه صبر و شکیب عالم گداخته و دلهای عالمیان را کباب ساخته بود اهالی دهج کارشان بجان و کارشان به استخوان رسید از جاده انقیاد انحراف ورزیده به آن غار تعصن جسته بودند و قریب بانصد ششصد نفر از زن و مرد صغیر و کبیر بادواب و اغنام مدت مدید در آن غار بسر می بردند و آن قلیل آب را قسمت کرده شبان روزی نفری را يك طشت آب میدادند و همگی را کفایت می نمود و اهالی آنجا بر آنند که آن آب نیز مثل آب چکچکو يك نفر یا جمعی کثیر که باشند به يك نسبت کفایت می کند و در بالای آن غار که با فلك دوار لاف همسری میزند نیز میگویند که چشمه آب خوشگوار و اشجار سایه دار می باشد.

۱- اصل: ملا محمد ارد کانی ندارد، از نسخه وزیر نقل شد.

۲- اصل: گذارش

و بسان حصار فیروزه فام از سنگ حوادث مصون و محروس بهرام خون آشام چون شط  
برگرد بروجش دایرو کمند اوهام از وصول به شرفات بلندش قاصر، شعر :

قلعه‌ای استوار چون خیبر

گشته با ذروه فلك همبر

نسر طایر نشسته بر بامش

جرم بهرام مشعل شامش

و بعد از آنکه تمامی عمارات عالیه که در رفعت هر يك با خیمه سپهر لاف  
برابری و با فلك مینا رنگ دعوی همسری داشتند خراب گشته مدتی بر آن گذشت  
جوانی از طایفه شاملو که در ایام قلعه داری علمی قلی خان و مخالفت مخالفان در  
قلعه میبود و بموجب حدیث صحیح «استر زهیک و زهابك و مذهبك.» بدره‌ای مملو از  
۱۰ [۲۶۷ الف] درهم که باعث عزت و اعتبار او بود از بیم اغیار در محلی که مقام  
و مسکنش بود در گنجینه گذاشته در عین فتور و شورش و استیلاي مخالفان  
قدرت برداشتن نیافته خود را از آن مهملکه بیرون انداخت و متوجه دارالملک  
شیراز شده مدتی بی سرو سامان در ولایت فارس روزگاری به نا کامی گذرانید و از  
دوری مطلوب معلوم بدین مضمون ترنم می نمود، شعر :

۱۵

سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق

با چنین آتش جانسوز چسان ساخته اند

القصه بعد از انقضاء مدتی مدید به خطه یزد مراجعت نمود و با دل خراب  
به جهت تفرج به قلعه ویران رفت و انگشت عبرت به دندان گرفته به هر طرف  
می گشت. اتفاقاً شاهباز بلند پرواز نظرش به محلی که منزل و مکان او بود بال  
۲۰ همت گشود، دید که تمامی سرای او با خاک فنا بر پهلوی استراحت تکیه داده با  
خود گفت که هر چند نقد اعتبار به دست دشمنان افتاده باری به دیدن مکان او  
خاطر خود شاد می توان کرد و به هزار مشقت با دل غمناک بر آن کوه حاك بالا  
رفت و دست در گنجینه کرده بدره خود را به مهر و نشان که کرده بود یافت. چون

جان عزیز در آغوش عطوفت گرفته با دل خرم و خاطر شاد از آن غم آباد بیرون آمده آن وجه را سرمایه اعتبار ساخته از قید محنت آزاد گردید .

[۲۶۷ب] حکایت - در اوایل شهر ربیع الاول سنهٔ خمس و ثمانین بعد الف که

مسودا و راق در حیدرآباد بهشت بنیاد رحل اقامت انداخته بود دو عورت از قریه‌ای از قرای کرناٹک را گرفته به حیدرآباد آوردند که مانند رجال لحمیه و سبیل داشتند و محاسن ایشان به غایت طویل بود و تمامی اندامشان موی غلبه داشت و پستانها به مقدار یک ذرع بلندی داشت که در محل راه رفتن بر دامن جامه گذاشته دامن را بر کمر استوار می کردند .

دیگر - در همان ایام در حیدرآباد مردی ظاهر گشت که گوسفند را به دندان

از هم پاره کرده نخست خورش را می خورد و بعد از آن هم بدن را پوست از گوشت جدا کرده تمامی گوشت را می خورد و استخوانها را می خائید و فرو می برد و هر روز جهت راتبهٔ او گوسفندی بزرگ مقرر کرده بودند .

دیگر - در سنهٔ اربع و ثمانین و الف در شاهجهانآباد مردی را دید که او را

نه کزی می نامیدند و دره رحل راه رفتن مردان بلند قامت تا کمر او می رسیدند و تصور چنان بود که او بر اسبی [۲۶۸الف] کلان سوار در میان جمعی پیاده است .

دیگر - در دارالسلطنهٔ اصفهان مردی بود که به سببی از اسباب که لایق سیاق

کتابت نیست دست راست او را قطع کرده بودند و آن شخص قلم را بر دست بریده بسته کتابت می کرد و نسخ<sup>۱</sup> و نستعلیق و سایر خطوط را در نهایت خوبی می نوشت، چنانچه هزار بیت کتابت او را مبلغ سه هزار دینار اجرت می دادند .

حکایت - یکی از اهل صلاح که به صدق سخن اتصاف داشت روایت نمود که

محمد فاضل بن ملا قاضی رکنابادی به هنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاقل بود به اراده رفتن جیلان از رکناباد روان گشت و چون قدم در بیابان نهاد چراغی دید روشن که بی دستگیری و پایمردی احدی در میان شارع روان و به جانب

بندر آباد میل دارد. در نهایت سرعت از عقب روان شد و هر گاه که به نزدیکی روشنایی می‌رسید آن چراغ ار شارع بیرون رفته بعد از زمانی باز به راه می‌آمد تا آنکه آن روشنایی داخل مزار منور حضرت کرامت دستگاه [۲۶۸ب] ولایت پناه سلطان المحققین سلطان نجم الدین حاجی محمود شاه شد و بنا بر آنکه در آستانه استوار بود در بیرون توقف کرده علی الصباح که دروازه افق شرق به سبب ظهور تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قدم در آستانه مبارک نهاده و در پیش خدام زبان به اظهار آن راز بگشاد، مقیمان بقعه شریفه گفتند مدتی است که در بعضی از لیالی مشاهده ما می‌گردد که، مصراع:

### چراغی روشن از نور کرامت

از صومعه قریه سورک<sup>۱</sup> به این مقام منور آمده بعد از زمانی به جانب سید صحرا<sup>۱۰</sup> می‌رود و جمعی که رسم تفحص به جای آورده اند بر ایشان چنان ظاهر گشته که ساعتی در مزار سید صحرا مانده باز متوجه صومعه سورک<sup>۱</sup> می‌شود و زیاد از این حقیقت امر غریب بر ما روش نیست.

حکایت کرد سید نجیب امیر محمد رشید شیرازی که در شهر سنه ثمانین

و الف در خطه حیدرآباد به جهت سکنی منزلی خریداری نموده محلی اختیار کردم که چاهی حفر نموده از آب آن منتفع گردم. چون مقنن دوسه ذرع کردند ناگاه سنگی عظیم ظاهر گشت و کار بر کنار کنان دشوار گردیده بعد از تعب بسیار سعی بی شمار نصف آن سنگ شکسته شده گوی محقر در وسط چاه و [۲۶۹الف] سنگ سفلی مشاهده اصحاب بینش گردیده که وزغی<sup>۲</sup> زنده در نهایت بزرگی برگ سبزی در دهن داشت و نصفی از آن برگ را خورده بود. این معنی سبب تعجب همگان گردید.

ایضاً: سید نجیب حسیب امیر محمد رشید مذکور که به صدق سخن اتصاف

داشت تقریر نمود که در ولایت فارس موضع است که آن راسیخ و قراباغ نیز گویند

واز آن محل تا خطه شیراز شش فرسخ مسافت است و در آن مکان جمعی از خیمه-  
 نشینان ساکن بودند. بیک ناگاه جماعتی که با ایشان در مقام کینه و عناد بودند  
 بر سر ایشان تاخته اموال و اسباب آن بیچارگان را به غارت و تاراج بردند. در  
 میان قبيله غارت رسیده صالحه عابده ای بود که مشاطه صنعت یزدانی بگلگونه لطافت  
 ۵ چهره دلربای او را بر آراسته و صیقل قدرت سبحانی به نور حسن آینه عارضش را  
 روشنی داده، رویی که خورشید رخشان از رشك او تافته شدی و زلفی که مشك خطا  
 را از غیرت آن جگر خون گشتی، شعر:

بری چون سیم ز قدی چون صنوبر

همه جایش ز یکدیگر نکوتر

جگر از هر دو چشمش تیر خورده

شکر از هر دو لعلش شیر خورده

لبش گویی که حلوائ نباتست

چه حلوائ نبات آب حیاتست

[ ۲۶۹ ب ] و آن عقیقه عفت قباب حامله و وضع حملش نزدیک بود.

۱۵ سراسیمه و پریشان حال از آن مهلکه خود را خلاص کرده روی در بیابان نهاد و بعد  
 از اندک مسافتی به پای کوهی رسید که در بلندی با شرفه فلک اعظم لاف برابری  
 کردی و از عظمت کره زمین را در زیر دامن خود توده خاک شمردی، قدم بر فراز  
 آن کوه نهاد. در آنجا غاری دید مانند دل مفلسان تنگ و تاریک. از غایت خوف  
 و دهشت داخل غار شد و شب تیره پرده سیاه فام در فضای هوا نصب کرد. اتفاقاً  
 ۲۰ آن عورت وضع حمل نموده پسری در وجود آمد چون ماه شب چهارده. به هزار غصه  
 بقیه شب را گذرانیده از دوری و درازی شکایت می کرد و می گفت، شعر:

تو ای شب گرنه روز رستخیزی

چرا آخر سبکتر بر نخیزی

دل را چند بریان داری ای صبح

دمی زن آخر ارجان داری ای صبح

- علی الصباح که عالم سیاه دل چون رخسار خوبان نورانی گشت طفل رادر درون غار گذاشته به جهت تحقیق حال اهل قبیله متوجه محل خود گردید. دزدان بعد از غارت و تاراج به بلاد خود رفته بودند. ضعیفه به سبب گرفتاریها تا مدت یکماه در میان قبیله مانده [۲۷۰ الف] از حال فرزند دل‌بند فراموش کرد و در روزی که آن زن متوجه قبیله خود شده بود ماری عظیم قصد آن طفل کرده ناگاه به قدرت کامله الهی مجسم به صورت سنگ گردید و بعد از یکماه که عورت از حال طفل به خاطر آورد گریبان و نالان روی به کوه نهاد و چون داخل مغاره گردید دید که گوسفندی کوهی پستان دردهن طفل او گذاشته و طفل به شیر خوردن اشتغال دارد. بشکرانه آن موهبت کبری سجدات شکر به جای آورد و فرزند را به سینه گرفته با خود اندیشید که اگر آبی می بود او را غسلی می دادم. ناگاه طفل دستی بر سقف آن مغاره که به غایت پست ۱۰ بود گذاشت. به قدرت حی توانا از محل دست او قطرات آب ریختن گرفت. ضعیفه کودک را غسل داده در همانجا رها کرده متوجه مکان خود گشت و هر به مدتی آمده فرزند را می دید. چون طفل به سرحد تمیز رسید بیل و کلنگی از والدۀ ماجده طلب کرده در دامن آن کوه زمینی را قابل زراعت یافته گندم و سایر حبوبات زرع نمود و از همان آب که به مرور زمان زیاد شده بود [۲۷۰ ب] زراعت را سیراب می گردانید. جمعی ۱۵ از اهل آن نواحی به خدمتش تردد آغاز کردند و اواز مجالست ایشان مکرر خاطر می بود. تا یکروز به سبب تقصیری که از آن جمع در وجود آمده بود در بارۀ ایشان دعا کرده و نقود و حبوباتشان مجسم بسنگ شد و تا اکنون در آن صحرا مانده و مشاهده ارباب بینش است و در میان طوایف نام شیخ کرامت دثار به شیخ حاجی کوه زار ۲۰ اشتهار یافته است.

حکایت - در کتاب افادت ایاب «حبیب السیر» مرقوم است که مولانا سیمی

نیشابوری از انواع فضایل مثل نظم اشعار و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دوهزار بیت نظم کرده بنوشت. بنا بر آن این بیت را در رنگین انگشتی خود نگاشت.

شعر:

يك روز به مدح شاه پا كيزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

و همچنین در خوردن طعام شهرت تمام داشت . روزی شخصی در مجلسی گفت  
 که مولانا سیمی بیست من خرما می تواند خورد و دیگری ازین معنی استبعاد کرد و  
 با هم به مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته به خدمت مولوی شتافتند .  
 ۵ [۲۷۱ الف] اتفاقاً در آن روز مولانا راضعفی بود و تکیه داشت . مع ذلك چون سبب  
 آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را نزدیک به فراش من نپید تا ببینم که مهم  
 بکجا می رسد و چون به موجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالا پوش بیرون می-  
 آورد و مشت مشت خرما بر می گرفت و می خورد تا هیچ نماند . آنگاه از آن دو کس  
 پرسید که بادانه شرط بسته بودید یا بی دانه . گفتند هیچ کس خرما را بادانه نمی -  
 ۱۰ خورد . گفت من همه را بادانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود .

**حکایت -** بر طباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ این معنی نور گستر  
 خواهد بود که جماعتی از اعراب حویزه<sup>۵</sup> که ایشان را **مشعشع** گویند به الوهیت  
 حضرت شاه ولایت پناه علی مرتضی علیه التحیه و الثنا قائل بوده اند از زمان سابقه الهی  
 ۱۵ للآن بعد از مبادرت به عبادت ذکر می که معهود آن قوم است ایشان را کیفیتی طاری  
 می شود که در آن حالت مطلق تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمی کند . چنانچه قبضه  
 شمشیر در زمین فرو برده شکم بر نوکش نهاده قوت می کند و لفظ علی الله بر زبان  
 می رانند تا آن شمشیر مانند کمان [۲۷۱ ب] خم می شود و یامی شکند . و در اکثر  
 اوقات حاکم آن طایفه یکی از ساداتست و در اوایل طلوع آفتاب دولت اعلی حضرت خاقان  
 ۲۰ سلیمان شان ابوالبقاشاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان شمه ای از ضلالت آن طایفه  
 به مسامع جاه و جلال رسیده دفع شر آن جماعت بر ذمه همت پادشاه ظفر قرین  
 واجب نمود . بنابراین بعد از فتح رارالسلام بغداد اعلام هدایت اعلام به جانب حویزه  
 افراخته گشت . چون این خبر به حویزه رسید **سلطان فیاض** که بر مسند حکومت  
 متمکن بود و قوم **مشعشع** به الوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی بهره



بود در آن اوان اعتراف داشته و اورقم نسخ بر احکام شریعت غر<sup>۳</sup> آکشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمود و بالشکری که به نوك سنان مغفر مهر از فرق سپهر ربودندی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال بایستاد. غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام به یمن دولت پادشاه اسلام در حمله اول فیاض را با بسیاری از قوم او بر خاک هلاک انداخته بقیة السیف مشعشع در بلاد و امصار متفرق شدند و حالا جمعی در بصره متوطن و متابعت مذهب [۲۷۳ الف] حق ائمه اثنی عشر می نمایند .

در سنه اثنی و ثمانین و الف که این ضعیف از راه بصره متوجه هندوستان بود و به جهت رسیدن موسم قریب هفت ماه در آن بلده اقامت نموده در آن حین قرامصطفی پاشا حاکم آنجا طرح جشنی انداخته قوم مشعشع را طلب کرده امر فرمود تا قریب پنجاه خر وارهیمه در میدان حاضر ساختند و چون آفتاب جهان تاب به نهانخانه مغرب شتافت مقرر نمود تا آتش در آن هیمه زدند و بعد از آنکه نیران آتش بلند گردید آن جماعت را به آتش بازی امر نمود. ایشان که قریب یکصد نفر بودند به ذکر می که معهود ایشان بود قیام نموده يك يك وجد کنان به میان آتش رفتند و کنده های نیمه افروخته را برداشته در دهن می بردند و از دهن آتش افشانده در میان آتش خفتان و غلطان و وجد کنان به ذکر اشتغال نمودند، تا آنگاه که تمامی آن آتش را به دست و دهان معدوم و نابود ساخته خاکسترها را به باد بردادند و این امر غریب که از غرایب حکایاتست مسود اوراق خود مشاهده نموده و مشهور است که آن جماعت آب دهن خود را به دهن هر کس که کنند بعد از آن آن شخص حالی بهم می رساند که آتش او را نمی سوزاند .

[۲۷۳ ب] حکایت - در «نگارستان» مذکور است که در شهور سنه ثمانین و سبعمائه ۲۰ حضرت صاحب قران گیتی ستان بنا بر انتقام والی خوارزم از سمرقند حرکت نموده امیرزاده میرانشاه را قراول گردانید. شاهزاده چون به منزل سه پایه که یکی از منازل راه خوارزم است رسید بنا بر فرط حرارت آفتاب خواست که یکدم در آب جیحون نشیند و در قیمتی در گوش داشت ، بیرون کرده خواست که به یکی از ملازمان سپارد

ناگاه از دستش خطاشد و بدریایی که مانند عمان است افتاد . امیرزاده از روی تفأل بغایت درهم شد و حاضران از آن حالت قرین صد گونه ملالت گشتند. صاحب «فتوحات» که خود به رأی العین مشاهده آن احوال نموده ذکر کرده که بعد از ساعتی در مذکور بر سر نی پاره از آب بیرون آمد. شراب دار را نظر بر آن افتاد و فریاد بر آورد که اینک در شخصی در آب رفته گرفت و یکی از ارباب نظم در این باب گفته:

قطعه:

دری که نمودی در شب چون مهتاب

از گوش شهنشاه در افتاد به آب

تا خاطر نازکش ملالت نبرد

نی پیاره ای آورد ز دریا به شتاب

[۲۷۴ الف] برضا میراولو البصایر پوشیده نماند که در بلده حیدرآباد فردی از افراد واقعات هندوستان که مرقوم شده بود که صورت آن به نظر کیمیا تأثیر پادشاه حشمت تمکین دهلی رسیده مسود اوراق مطالعه نمود چون خالی از غرابتی نبود به همان عبارت درین صفحه ثبت گردید.

۱۵- اول- آنکه در صوبه مالو به به خانه لاله نام گازری دختری حامله بود، به تاریخ پنجم ذی قعدة سال نهم جلوس میمنت مانوس خاقان جهان عالمگیر پادشاه بچه ای زاد که شش پاودم داشت و در سر او مقدار یک انگشت شاخی بود. به مجرد بر آمدن از شکم دانه و گاه می خورد و شیر نمی خورد.

۲۰- **دیگر**- در موضع بور به سه گروهی<sup>۱</sup> احمدآباد به خانه خسرو نام زر گرد دختری متولد شد بهمان تاریخ که یک پستان کلان داشت و از آن شیر برمی آمد و درپای بیست انگشت داشت و تمامی موی اوسفید بود و هر دو گوشش سوراخ کلان بود.

**دیگر**- در همان ایام در کشمیر به موضع بحور که تاشهر سه گروه است به خانه لاله نام کشمیری فرزندی متولد شد و در چهارپای داشت و قد او یک ذرع بود.

**دیگر**- در همان تاریخ امیر خان صاحب صوبه کابل [۲۷۴ ب] خبر بزه ای

۱- گروه = نلث فرسخ (فرهنگ نفیسی).

پاره کرد . در میان خربزه به مقدار ده انگشت ماهی بر آمد .

**دیگر -** در خانپور به خانه پرهنر<sup>۱</sup> نام حجام دخترى متولد شد سه سرداشت و از

هر سه دهان شیر می خورد و دودست و دوپای داشت تا سه روز زنده ماند و بعد از آن در گذشت .

**دیگر -** در چکله سر هند لالوی پتیاری دوزن داشت، هر دو حامله بودند. از یک<sup>۵</sup>

زن پنج فرزند متولد شد و از دیگری يك فرزند متولد شد که دوسر و چهار پای و دودست داشت و سوراخ اسفل نداشت، آنچه شیر می خورد از دهان او بیرون می آمد . بعد از چند روز در گذشت .

**دیگر -** در ملتان ماهی گیران برای گرفتن ماهی به دریا رفته بودند. يك ماهی

دو کس [از] ماهی گیران را گرفته در آب برد . امان الله پسر تربیت خان سوار شده بالای

دربار رفته برای بر آوردن ایشان . ماهی گیران را جمع نموده دام در دریا انداختند .

آخر الامر به هزار دشواری ماهی مذکور بر آمد همین که شکم ماهی پاره نمودند

هر دو ماهی گیر زنده بر آمدند . طول آن ماهی با اندازه ده ذرع [۲۷۵ الف] و عرض سه

ذرع بود . مستور نماند که آنچه در فرد واقعات هندوستان مرقوم بود به همین شرح بود

که تحریر یافت ۱۰ کنون خامه بلاغت نژاد عنان بیان به صوب بعضی از اخبار دیگر انعطاف

۱۵ می دهد .

بر خواطر ارباب بینش مخفی نماند که در زمان سلطنت اعلی حضرت خاقان

دارا حشمت فریدون شوکت قدر قدرت قضا صولت بر جیس سعادت خلاصه ملوک

عالم زبده سلاطین بنی آدم خسرو خورشید مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان

سوانح غرابت آیین و وقایع عبرت قرین به اقتضای فلکی روی نموده و مؤلف «تاریخ

عالم آرا» مفصل امر قوم قلم فیروزی رقم گردانیده . خلاصه ای از آن به مقتضای مقام

لازم نمود که در این اوراق مثبت گردد .

**دیگر -** آنکه در سنه ست و خمسين و تسعمائه در پنج قریه از قرای ولایت قائن من

اعمال خراسان زلزله عظیم وقوع یافت، چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده به راه

عدم شتافتند . مشهور است که مولانا باقی قاضی آن ولایت در علم نجوم مهارت تمام

داشت و در یکی از قرای خمسه می بود. به اهل آن مکان خبر داد که از اوضاع فلکی و تأثیر کواکب امشب زلزله عظیم وقوع خواهد یافت. احتیاط مقتضی آنست که از ده بیرون رفته در خانه ها توقف نکنید. مردم ده [ ۲۷۵ ب ] سخن او را مسجوع نداشته قاضی بامتعلقان خود بیرون رفته تا نصف شب در صحرا بود. از سرما متأثر شده به مبالغه فرزندان بده آمد و همان ساعت زلزله واقع شد و قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده به عالم بقارفتند.

**دیگر -** در سنه ثمانین و تسعمائه آتشی در آسمان در سمت قطب شمالی ظاهر شده تا مدت نه ماه امتداد یافت و بعد از آن غایب گردید.

**دیگر -** در همین سال در ولایت قابن خراسان دانه ای شبیه گندم از آسمان بارید و خلائق جمع کرده از آن نان پخته تناول کردند.

**دیگر -** در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمائه جمعی قلندران بی سرو پا و لوت ته خواران هرزه در ادربیلاق سورنق سلطانیه در لباس عقیدت و حسن اعتقاد اسناد مهدویت به خاقان فریدون حشمت کردند. هر چند آن حضرت به دلایل قاطعه خواستند که ایشان ازین عقیدت فاسده باز آیند رجوع نکردند. آخر الامر منجر به آن شد که پادشاه دین دار شریعت پرورد در مقام سیاست آن گروه در آمده مقرر فرمودند تا فرایشان سر یک یک را به ضرب تخماق کوفته به دیار عدم می فرستادند، و دیگری به همان کلمات [ ۲۷۶ الف ] لاطایل زبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمی کردند تا تمامی آن جماعت که چهل نفر بودند به سیاست رسیدند.

**دیگر -** در سنه خمس و ستین و تسعمائه سیل عظیم به قزوین آمد تا موازی دوهزار خانه از «محلّه درب ابهر» از مر سیل خراب شد.

**دیگر -** در سنه احدی و ثمانین و تسعمائه در دارالارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تا موازی سی هزار کس تلف شدند.

این بود نکته ای چند از غرایب ایام حشمت و سلطنت آن پادشاه عدالت دستگاه که درین اوراق مرقوم گردید. اکنون کمیت واسطی نژاد قلم به ذکر بعضی از

غراب جهان که در کتب متعدده به نظر رسیده در تکاپو درمی آید.

**حکایت -** در «نگارستان» مسطور است که صاحب «تاریخ قوام الملکی» از ابو-

علی نقل نموده که وقتی در حوالی جرجان آهن پاره‌ای که به وزن یکصد و پنجاه من بود از هوا بیفتاد، چنانچه اهالی آن حوالی آوازی غریب شنیدند و آن را نزد والی جرجان بردند و سلطان محمود چون آن خبر را شنید [۲۷۱ ب] قدری از آن طلب نمود. هر چند خواستند که چیزی از آن جدا کنند نتوانستند. آخر به تدبیر آهنگران ماهر قطعه‌ای از آن شکستند و نزد سلطان بردند و چندان که جهد نمودند که شاید تیغی از آن بسازند اصلاً صورت نسبت، چه اجزای آن بر مثال دانه‌های جاورس به هم متصل بود در غایت صلابت.

**ایضاً -** در همان کتاب مرقوم است که ابن جوزی نقل نموده که در سنهٔ عشرين

و اربعمائه در حینی که سلطان محمود، غزنوی به عزم تسخیر عراق در حوالی ری منزل نموده بود در نواحی بغداد تگرگی عظیم بارید. یکی از آن جمله به وزن زیاد از صد رطل بود و در صورت شبیه بود به گاوی که خفته باشد و چون به ضرب تمام بر زمین خورده بود موازی يك گز در زمین فرورفته بود.

**ایضاً -** در همان کتاب مزبور است که صاحب «جامع الحکایات»<sup>۱</sup> نقل نموده

که دوستی مرا حکایت کرد که وقتی با جمعی از یاران به سفری می رفتیم، گذر ما بر پیشه‌ای افتاد. یکی از رفقا گفت که به خاطر من چنان می رسد که سبعی مرا به سر پنجهٔ قهر [۲۷۷ الف] خواهد برد، توقع آنکه این پرتال<sup>۲</sup> و دراز گوش مرا به اهل و عیال من رسانید. ما سخنان او را حمل بر وسواس کرده اورا دل آسامی کردیم. ناگاه شیری از پیشه

بیرون آمده بروی حمله کرد. وی از مر کب به زیر آمد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند. شیر<sup>۳</sup> او را در روده به سوی جنگل برد. همگنان از وقوع آن حاله تأسف گشته به غایت ملول و محزون گشتیم و چون به شهر خود رسیدیم مترو کاتش را برداشته به در خانهٔ او بردیم

۱- منظور ترجمهٔ فارسی الفرج بعد الشده است

۲- اسباب و سامان اسب سواری، و لغت مأخوذ از هندی است (فرهنگ نفیسی).

وحلقه بردزدیم، ناگاه آن جوان خودش بیرون آمد. از دیدنش حیرت روی نموده موجب خلاصی اورا سؤال کردیم. وی گفت چون شیر مرا به درون بیشه برد آوازی مهیب شنیده شد. مرا همانجا گذاشت و به جانب آن آواز توجه نمود. من سر بر آورده دیدم که بادی چون خودش در جنگست. فرصت را غنیمت شمرده آغاز دویدن کردم و راه گریز پیش گرفتم و در اثنای فرار استخوان آدمی بسیار نموده شد و در آن میان یکی چنان بنظر آمد که نصفی ازوشیر خورده بود و همیانی در میان خود داشته و آن همیان دریده و درمی چند ازان بر زمین پاشیده، [ ۲۷۷ ب ] من آن نقود را در هم آوردم و خود را به تک پا بدینجا رسانیدم.

ایضاً - مؤلف «نگارستان» ذکر نموده که صاحب کتاب «الفرج بعد الشدة» از قاضی ابوالقاسم تنوخی<sup>۱</sup> روایت می کند که وی گفت روزی در کوفه نزد ابوعلی عمرو بن یحیی بودم که یکی از غلامان او در آمده فریاد برداشت که فلان و کیل مارادر فلان موضع شیری در ر بوده به درون بیشه برد. حاضران جمله گی بر فوت او اظهار ندامت و تأسف کردند و ابوعلی را تعزیت رسانیدند. وی گفت سبحان الله قبل ازین به چند گاه هم در آن محل پدر اورا نیز شیر برده بود. قاضی گوید که روز دیگر باز در مجلس ابوعلی بودیم که و کیل مذکور به یکبار در آمد و سلام کرد. حاضران از دیدن او متحیر شده حقیقت حال ازو سؤال کردند. وی گفت چون شیر مرا در ر بود از خوف آن حالت بیهوشی روی نمود. چون به خود باز آمدم و چشم گشادم خود را در آن بیشه تنه ا دیدم و تمامی اعضا و جوارح من سالم بود. فی الفور بر جستم و آغاز دویدن کردم. ناگاه پایم بر بدنه زری خورد، آن را برداشتم و در بغل انداختم و به جانب مأمن تاختم و چون [ ۲۷۸ الف ] از آن محل خطیر بگذشتم سر آن را گشادم. مفصل زر را به خط پدر خود دیدیم. این بگفت و آن را بیرون آورده پیش ابوعلی نهاد ابوعلی چون خط پدرش را بدید شناخت و لوای تعجب و تحیر بر افراخت.

دیگر - در همان کتاب مر قوم شده که صاحب «تاریخ گزیده» از مؤلف «نزهة»

القلوب» روایت کرده که در قزوین شخصی خربزه پاره کرد. در میان خربزه نوری بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تاسه شبانه روز نور از آن خربزه میتافت و مردم فوج فوج به زیارت آن می آمدند .

ایضا - در همان نسخه مسطور است که در قزوین دختری تولد یافت که نیمه

زیرین او بر شکل دختری بود و نیمه بالایین او از ناف بالا دو پیکر و چهار دست داشت و دوسر و همه متحرک بود و قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود .

ایضا - مؤلف «نگارستان» گوید که مولانا قطب الدین علامه در شرح کلیات

قانون از مولانا جمال الدین تر کستانی روایت کرده که از دختر مولانا نجم الدین خواهری فرزندش در وجود آمد که سرش چون سر آدمی و بدنش چون بدن مار و

یکدو ماه [۲۷۸ب] که در حیات بود نزد مادر آمدی و شیر خوردی و بعد از آن خود را در حوض آبی که در آن حوالی بود انداختی و شناوری کردی و در میان آب میبودی و چون گرسنه شدی باز نزد مادر آمدی و به شیر خوردن مشغول گشتی. آخر به فتوای علما مقتول گردید .

حکایت - مؤلف کتاب «حبیب السیر» در مجلد ثانی مرقوم کلام وقایع نگار

گردانیده که سلیمان بن عبدالملک بن مروان که از جمله خلفای بنی امیه است ۱۵  
بر اکل و شرب به غایت حریص بود، چنانچه هر روز احشای سی بره بریان و باسی نان تنک به کار می برد و چون شیلان می کشیدند بیش از هر یک از حضار مجلس طعام می خورد و می فرمود تا شبها طبقهای حلوا بر بالای سرش می نهادند و در هر محل از شب که بیدار می شد از آنها تناول می نمود .

و هم در آن کتاب مسطور است - والعهدة علیه - که سلیمان روزی صد رطل طعام خوردی به سنگ عراق و بسیار بود که مرغ بریان گرم پیش او آوردندی و او صبر نکردی تا خنک شود ، به آستین مرغ را گرفته بخوردی .

[۲۷۹الف] حکایت - در همان کتاب افادت ایاب مرقوم است که چون حجاج بن

یوسف بن ابی عقیل ثقفی متولد شد منخرج اسافلش مسدود بود . به مشقت آنرا سوراخ کردند و آن مولود عاقبت نا محمود پستان در دهان نمی گرفت تا شیطان علیه اللعنة

به صورت طبیعی ظاهر شده گفت که بزغالهای را کشتند و خوشش را در حجاج مالیدند و روز دیگر بزی بقتل رسانیدند و حجاج را در خون آن نشانند و روز سیم ماری کشته آن طفل را به خوش ملطخ ساختند . بعد از آن حجاج شیر خورد و هم در عهد صبی پیوسته تمنای خونریزی و فتنه انگیزی می داشت و گاهی می گفت هیچ چیز نزد من لذیذتر از قتل نیست و در ایام حکومت مردان و زنان را در یک زنجیر کشیده محبوس می گردانید و زندان اوسقف نداشت و در وقتی که به درك الاسفل شتافت پنجاه هزار کس در زندان او بودند، سی هزار مرد و بیست هزار زن، و مردمانی که به تعیین و به فرمان او به تیغ ظلم کشته شدند به صد و بیست هزار رسید و کمیّت مقتولان حروب را غیر از علام الغیوب کسی نمی داند.

۱۰ [۲۷۹ب] ایضا - در همان کتاب، سطور است که در سنه تسع و ستین که عبدالملک مروان به امر خلافت اشتغال داشت در بصره علت و با و طاعون شیوع یافت و در مدت سه روز هر روز قریب هفتاد هزار کس قالب تهی کردند و در آن بلیه بیست هزار عروس از جمله نازبشستان عدم شتافتند .

۱۵ ایضا - در همان نسخه شریفه مکتوبست که در آن ایام که مالک بن دینار در بصره مقیم بود و در حینی که به قرأت کلام پروردگار اشتغال داشت مردی به نزد او آمده گفت یا ابایحیی دعا کن در حق ضعیفه ای که چهار سالست که حامله است و حالا به کرب و تعب شدید گرفتاری دارد. مالک دست به دعا برداشت و آن مرد رفته بعد از ساعتی باز آمد و بر گردن او پسری چهار ساله که دندانها داشت به نظر مالک رسانید .

۲۰ حکایت - در جلد دوم کتاب «حبیب السیر» مر قوم قلم و قایع نگار گردید که سلطان محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی پادشاهی بود به تأیید ربّانی مؤید، نصفتی شامل و مرحمتی کامل<sup>۱</sup> داشت. [۲۸۰ الف] در بدایت جلوس آن خسرو بنا موس ایاز و صدقه غلامان سلطان ملک شاه بن بر کیارق را به پادشاهی برداشته لشکری بسیار فراهم کشیدند و لوای مخالفت ارتفاع دادند و مستعد تهییج غبار فتنه و نزاع



گردیدند. سلطان محمد باسپاه کثیر العدمتوجه ایشان شد. در حین تلاقی فریقین و تساوی صفین ابرپاره‌ای بهیأت اژدهائی که آتش از دهانش می‌بارید بر زبر سر لشکر ایاز و صدقه نمودار شد. بنا بر آن مخالفان ترسیده فریادالامان بر آوردند و سلاح افکنده به موکب همایون سلطان محمد پیوستند و ایاز و صدقه را گرفته به سلطان محمد سپردند و فتنه مخالفان فرونشست.

۵

**حکایت - در «نگارستان» مسطور است که اقصی القضاتی قاضی میر حسین یزدی**

از مولانا جلال‌الدین [بند] وانی و او از سید عبدالرحمن ایچی و او از شیخ برهان‌الدین موصلی روایت کرده که از مصر به مکه معظمه می‌رفتیم، در یکی از منازل ماری بزرگ ظاهر گشت. مردم اراده کشتن آن کردند. پسر عم من پیش‌دستی کرده مار را بکشت،

۱۰ ناگاه او را در ربودند و مردمان در عقب او سوار شده دوانیدند، [۲۹۰ ب] عاقبت مایوس شده باز گشتند و او از نظرها ناپدید شد. همگنان را حالتی غریب دست داده نماز عصر همان روز وی پیدا شد در کمال سکینه و وقار. احوال از وی پرسیدیم. گفت مرا جنیان چنانکه دیدید به میان خود بردند و یکی در من آویخت که برادر مرا کشته‌ای و دیگری گفت پدر مرا. پس مراد میان گرفته غوغامی کردند. یکی از ایشان خود را

۱۵ به من ملحق ساخته گفت بگو انا بالله وبالشریعة المحمدیه. پس مرا بردند نزد مردی بزرگ و او بر مسند نشسته بود به اطلاق من اشارت کرد و گفت با او چه دعوی دارید. یکی دعوی خون پدر کرد. من انکار کردم و ماجرای کشتن مار را از بدایت تا نهایت عرض نمودم. پس آن بزرگ روی به ایشان آورده گفت دست از وی بدارید چه من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: من تزی بغیر زیه فقتل

فلاذیة ولا قود<sup>۱۰</sup>

۲۰

**حکایت - صاحب کتاب «عجایب البلدان» آورده که در سنه تسعین و مائتین از**

کوفه خبر آمد که بادی زرد بر آمد و بماند تا وقت غروب. پس از آن باد خالک سیاه شد، [۲۹۱ الف] پس تگرگی بیارید هر یکی صد و پنجاه درم و برق و رعد متواصل شد، و بدیه احمد آباد سنگی سفید و سیاه مختلف‌الالوان بیارید.

۱- اصل: من تزی بغیر زیه نقل فلاذیة و لافور، نسخه وزیر: من یری بغیر زیه

فقتل فلاذیة و لاقود (تصحیح از آقای محمد تقی دانش پژوه است)

و ایضاً صاحب همان کتاب گوید که از مردی ثقه شنیدم که گفت در قزوین نشسته بودم - ابری بر آمد و رعدی، پس سنگی افتاد و متعاقب آن دیگری و هر دو یکسان بودند. پس از آن خبر آمد که در یکی از قری سنگ بارید و خلقی بسیار از آن هلاک شدند .

۵ حکایت - در «عجایب المخلوقات» مسطور است که مردی در صحرائی می رفت. مرغی رنگین دید، خواست که آن را بگیرد. برخواست<sup>۱</sup> از پس وی بدوید و مرغ می-پريد تا در چاهی رفت. مرد جامه بر کند و در چاه رفت . مرغ را ندید . بیرون آمد جامه های وی را برده بودند. داخل شهر شد برهنه. در خرابه رفت. بوغچه ای دید، باز کرد، قبا و کلاهی دید نیکو . گفت این از کراماتست و در پوشید و به بازار رفت. وی را بگرفتند و گفتند این جامه و کلاه از آن ملک است که تو دزدیده ای . هر چند جزع کرد سود نداشت و او را آورده بردار کردند تا بمرد.

۱۰ حکایت - ملک زاده به جهت [۲۹۱ب] صید در صحرا از سپاه و امرا جدا افتاد. ناگاه زنی را دید در نهایت حسن و جمال و لباسهای نیکو، وی را بر اسب خود نشاند تا به منزل برد. پای وی را دید که مانند اسب سم داشت. بترسید و اسب دوانیده خود را به قبیله رسانید و گفت الامان از دست این شیطان و در خیمه ایکی داخل شد. زن در قفای او به خیمه داخل شد و گفت این شخص شوهر منست و از پیش من گریخته . صاحب خیمه گفت ای ملک زاده اگر تو این زن را نخواهی من او را نگاه می دارم . ملک زاده رفت و آن زن در خیمه آن شخص ماند و چون شب درآمد با يك دیگر بختند . چون نیم شب شد زن برخواست<sup>۲</sup> و شکم آن مرد را شکافتند احشای اندرون آن مرد را بخورد و به راه خود رفت .

۲۰ حکایت - در «روضه الشهداء» مسطور است که در آن وقت که اهل کوفه و شام خنجر کین از میان کشیده در زمین کربلای معلی حضرت اباعبدالله امام حسین علیه السلام را شهید ساخته بفرموده عبید زیاد سر آن سرور را به شام می بردند. چون در اثنای طریق به موصل رسیدند در يك فرسخی شهر فرود آمده سر مبارك آن امام معصوم را

بر بالای سنگی گذاشتند. قطره‌ای خون [۲۹۱ الف] تازه از سرمبارک شاهزاده آنجا چکید. هر سال روز عاشورا از آن سنگ خون تازه جاری شده مردمان از اطراف و جوانب در آن مکان جمع گردیده به مراسم مصیبت قیام می نمودند و همچنین می بود تا زمان عبدالملک بن مروان. او گفت تا آن سنگ را از آن مقام برداشتند و دیگر کسی از آن نشان نداد.

۵ **ایضا** - در همان کتاب مرقوم است که در بعضی بلاد روم در کوهی صورت شیری است از سنگ تراشیده، هر سال در روز عاشورا از دو چشم آن شیر دو چشمه آب تازه تا شب روان می گردد و مردم در حوالی آن مجتمع می گردند و تعزیت اهل بیت می دارند و از آن آب می خورند و به خانه‌های خود به رسم تبرک می برند و الی یومنا هذا برجاست، شعر:

۱۰ کوه از حسرت آن تشنه لبان می‌گرید

بحر از غیرت آن تشنه لبان می‌جوشد

**حکایت** - در بعضی از کتب اهل سیر مسطور است که در شهر سنه از ربع واربعماه

شبی ستاره نورانی ظاهر شد [۲۹۱ ب] و مدتی از پرتو آن تمامی شهر روشن گشت

و چون روز منور گردید و اثرش آن بود که هم در آن ایام کافه انام به بالای قحط مبتلی شدند، شعر:

قحط تا حدی که خلق از فرط بی‌قوتی چوشمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بردی به کار

و هر روز قرب صد هزار نفر از فقدان نان جان می‌دادند.

۲۰ **حکایت** - ابن جوزی در یکی از مؤلفات خود آورده که در زمان خلفای بنی -

عباس در یکی از لیالی سنه<sup>۱</sup> ستاره‌ای چنان بدرخشید که بی‌شایبه اغراق

همچون آفتاب تمامی روی زمین را روشن ساخت و بعد از آن صدائی شدید چون صدای

رعد مسموع اهل عالم گشت و در همان ایام بلیه عظیم روی نموده جمعی کثیر به‌دیار

عدم شتافتند.

### [۲۹۲ الف] فصل ثالث

در ذکر بعضی از حکایات غریبه و روایات عجیبه  
و بیان بعضی از اسباب حسمت پادشاهان ماضیه  
و آن مبین است بر چند حکایت

آورده اند که دقیانوس در زمان سلطنت بفرمود تا کوشکی بنا کردند، طول  
آن يك فرسنگ و عرضش نیم فرسنگ بود و دوهزارستون داشت از زرسرخ و هزار در  
داشت و روغن قندیلها از یاسمین بود و در آن کوشک خانهها ساخته از هر جانبی هشتاد  
دریچه گذاشته بودند چنانکه بامداد که آفتاب بر آمدی تا هنگام فرورفتن شعاع آفتاب  
در آن کوشک بودی و در آن خانه تختی از زرسرخ که پایههای آن از نقره خام بود نهاده  
بودند مکمل به جواهر و هزار کرسی زرین در پیش تخت و هزار از جانب راست و هزار  
از جانب چپ گذاشتند و در هر گوشه چند گوهر شب چراغ بود که در شب تاریک چون  
چراغ بر افروختی و صد غلام ماه روی زرین کمر داشت که تاجهای زرین بر سر نهاده  
در پیش تخت ایستادندی و حلقهها در دست و پا کرده هر يك [۲۹۲ ب] عمودی از  
زرسرخ به دست گرفتندی و شش غلام دیگر داشت از خاصان سه در دست راست و سه در  
دست چپ بر کرسیها نشستندی و یکی جام گلاب و دیگری مرغی در دست داشت و  
پیش دقیانوس ایستاده دقیانوس نگاه به آن مرغ کرده آن مرغ از دست غلام برخاستی<sup>۱</sup>  
و خود را بر آب گلاب زدی که به مشك آلوده بود و بر بالای سردقیانوس پر برهم زدی  
و آن گلاب و مشك بر سردقیانوس ریختی. آن ملعون ازین جهان مغرور شد و دعوی

خدائی کرد.

- حکایت -** بعضی از مورخین ذکر کرده اند که نمرود مردود را هفت شهر بود و به فرمان او حکما بر هر در شهری طلسمی عجیب و غریب بسته بودند. بر در شهر اول بطی ساخته بودند که هر گاه غریبی از در شهری در آمدی از آن بط آوازی بر آمدی که همه شهر شنیدندی و تفحص نمودندی که تا که آمده است و بر در شهر دوم طبلی ساخته بودند که از هر که چیزی گم شدی دمامه بر آن طبل خوردی و از آن طبل آوازی بر آمدی که گم شده در فلان موضع است و فلان کس برده است [ ۲۹۳ الف ] و در شهر سیم آینه ای ساخته بودند که هر کرا مسافری مفقود بودی چون در آینه نظر کردی مسافر خود را در هر جا که بود معاینه دیدی . و در شهر چهارم حوضی ساخته بودند که نمرود هر سال یک روز معین بر لب آن حوض جشنی کردی و هر که به جشن آمدی نوعی شربت با خود بیاوردی و در آن حوض ریختی ، بعضی آب و بعضی گلاب و بعضی شربت و بعضی شراب و غیر ذلک - و چون ساقی جام پر کردی برای هر کس همان بر آوردی که آورده بود. و در شهر پنجم غدیری ساخته بودند و شخصی بر لب آن نشسته قطع خصومت کردی، به این نحو که هر گاه دو کس به دعوی آمدندی هر دو در آب رفته هر کدام ادعوی باطل بود غرق شدی. و بر در شهر ششم درختی بود که اگر یک کس تا هزار کس بر زیر آن درخت ایستادی سایه به همه انداختی و اگر از هزار یک کس زیاده شدی همه در آفتاب بودندی . و در شهر هفتم حوضی ساخته بودند که احیاناً اهل هر شهر نافرمانی کردندی جویی از آن حوض جانب آن شهر گشاده شدی و آن شهر با تمام ساکنان غرق شدی.

- حکایت -** مورخین بلاغت شعارم رقوم قلم فیروزی رقم نموده اند که [ ۲۹۳ ب ]  
 خسرو پرویز را تختی بود که آنرا طاوسی می گفتند و آن را در مدت ده سال صد و بیست استاد که هر استادی سی شاگرد داشته اند به اتمام رسانیده بودند و یک صد و چهل هزار میخ طلا و نقره داشت که هر یک از آن صد مثقال تا شصت مثقال بود که در آن تخت بکار برده و به گوهرهای قیمتی مرصع ساخته بودند و یک هزار گوی زرین که هر یک

به وزن پانصد مثقال بوده از آن آویخته و صورت دوازده برج و هفت کوکب و اعمال ساعات بر آن نگاشته بودند.

دیگر سی هزار زمین مرصع داشت و صد گنج هر گنجی موسوم به اسمی. یکی از آن جمله گنج باد آورد و سبب تسمیه آن این بود که پادشاه روم در وقتی که خسرو عزیمت بلاد روم داشت و بالشکری که کوه و هامون از کثرت آن به تنگ بود در کنار دریای روم نزول نموده بود، با وجود آن خوف و دهشت بر پادشاه روم استیلا یافته جمیع خزاین خود را در هزار کشتی نهاده به قلعه‌ای که در اقصای بلاد روم بود می فرستاد. باد عنان کشتی را از دست ناخدا گرفته به سمت معسکر خسرو رسانید و کارداران خسرو بالتمام کشتی‌ها را گرفته به نظر خسرو رسانیدند [۲۹۴ الف] و از این جهت آن را گنج-باد آورد گفتند. ۱۰

دیگر در شبستان او دوازده هزار کُنیزك ماه روی بود که دیده دوربین فلک شبیه و نظیر ایشان را در آینه خیال ندیده.

و دیگر يك هزار و دو بیست زنجیر فیل داشت، و مقداری طلای دست افشار در سر کار او بود که بی عمل آتش هر چه می خواست از آن می ساختند.

و پنجاه هزار اسب در طویله خاصه او بود. و دوازده هزار شتر کارخانجات اومی کشید. و اسب شبدیز که بر باد سبقت می گرفت مر کب سواری او بود. ۱۵

و ایضاً در کتاب «فرهنگ» به نظر رسیده که خسرو پرویز را جواهری بود که در سلسله بستی و در دریا انداخته بعد از لمح‌های بکشیدی مروارید و سایر جواهر که در آن مکان به خویش جنب کرده بیرون آوردی و آن جواهر را شاه گوه‌هران نام بود. ۲۰

و هر روز مقرر بود که طبّاخان سر کار يك قاب طعام خاصه به جهت خسرو ترتیب نمایند و فرمانبران به موجب فرمان عمل می نمودند و اخراجات آن يك قاب طعام مبلغ ده هزار دینار می شد [۲۹۴ ب] به حکم آنکه يك دانه مروارید که ده هزار دینار قیمت داشت سائیده در آن طعام به کار می بردند.

غرض که چندانی از اسباب حشمت خسرو در کتب متعدده به نظر رسیده که طبع سلیم از قبول آن امتناع می نماید، لاجرم در این مقام به همین قدر اختصار شد.

**حکایت -** در «نگارستان» مسطور است که سلیمان بن عبدالملک بن مروان روزی از جعفر بر مکی نقل حکایتی طلب نمود. جعفر گفت روزی والی نخشب در کنار رود جیحون نشسته بود. ناگاه نگین انگشتریش که یاقوتی بود آبدار از دستش ۵ در آب افتاد. حاضران بر فوت آن اظهار تأسف و ندامت کردند. وی گفت با کی نیست و در ساعت خازن را طلبیده گفت فلان صندوقچه را بیاور. چون خازن صندوقچه را حاضر کرد از آنجا چیزی به شکل ماهی بیرون آورده در آب انداخت. بعد از لحظه ای آن ماهی آن دانه نفیسه را به دهن گرفته بیرون آورد. سلیمان از استماع آن حکایت به غایت تعجب نمود و قاصدی نزد حاکم نخشب روان کرد و آن را ۱۰ استدعا نمود. چون قاصد باز آمد و آن ماهی مصنوع را آورد صدق کلام جعفر به وضوح پیوست.

**حکایت -** [۲۹۵ الف] در همان کتاب مذکور است که مهدی عباسی را انگشتری

بود که از خزانه سلاطین اکاسره به دست او آمده بود، شعر:

۱۵ که بودش نگینی در انگشتری

فرو مانده از قیمتش مشتری

و آن را به ولد رشید خود رشید بخشید و آن جوهری بود شفاف و نورانی که در شب ظلمانی خانه تاریک را روشن گردانیدی، و به روایت صاحب «مروج الذهب» آن گوهر جبل نام داشت و رشید آن را به چهل هزار دینار خریده بود و به عقیده صاحب «کامل التواریخ» مهدی آن را به صد هزار دینار خریداری کرده به رشید داده بود. ۲۰

اتفاقی در روزی که رشید با بعضی از مخصوصان خود در کنار دجله بغداد نشسته بود خادمی از نزد هادی رسید و به طلب آن پیغام رسانید. رشید از آن خبر آشفته گشت و گفت من این همه ملک و مال میراثی بدو ارزانی می دارم و او یک قطعه سنگی که نزد ارباب همت سنگست به من نمی تواند دید و از کمال طیش آن را در آب انداخت و

ازان قضیه مدت پنج ماه گذشته سلطنت و خلافت برقرار گرفت. غواصان را فرمود تا آن را در آب طلب نمایند [ ۲۹۵ ب ] و موضع آنرا بایشان نمود. قضا را اول بار شخصی در آب فرورفت و آن دانه آبدار را بدست آورده به نظر رشید رسانید.

ایضاً: در همان کتاب مسطور است که مأمون خلیفه عباسی پورا نذخت صبیّه

۵ حسن بن سهل [ را ] که در فم الصلح می بود به جهت خود خواستگاری نموده در سنه تسع و

مأتین عقد نکاح واقع گردید و حسن در آن عروسی آنچه نهایت تکلف بود به تقدیم

رسانید. از آن جمله کاغذ پاره ها که در هر یک اسامی ضیاع و عقار و جواری و غلمان و

اصناف حیوانات مثل اسب و استر و اشتر نوشته بودند بر بنی هاشم و اعظم امر او وزرا

و سایر مردمان از خواص و عوام نثار کرد و بدست هر کس هر چه از آن کاغذ پاره ها

۱۰ افتادی رجوع به وکیل حسن نموده آن را باز یافت کردی و نافه های مشک آذرو

بیضه های عنبر اشهب ایشر نمود و در حجله زفاف بوریها از سیم و زر بافته انداخته بود

و دو شمع از عنبر اشهب که هر یکی به وزن چهل من بود در لگن زرین نهاده افروخته

بودند [ ۲۹۶ الف ] و در وقتی که مأمون بدان خانه درون آمد هزار دانه مروارید

که هر یک مثل بیضه عصفور بود بر سر او ریختند و صدق عروس آن بود که مأمون

۱۵ برای عروس قیام نماید و تا مأمون در فم الصلح بود مأکول و مشروب تمامی طبقات

لشکر و علیق دواب و سایر مایحتاج ایشان [ را ] از سر کار خاصه حسن می دادند. و فهم و

دانش آن عروس به مرتبه ای بود که در حین زفاف حایض گردیده مأمون خواست که

با او نزدیکی کند دختر نخواست که صریحاً ممانعت کند. فلها در دم این آیه بخواند

۲۰ «اتی امر الله فلا تستعجلوه» مأمون به فراست دریافت دست از او باز داشت، تا وقتی که

وقتش بود و در وقتی که حسن وفات یافت آن خبر را از دختر پنهان می داشتند. ناگاه

روزی به نزد مأمون رفت: مأمون بهر اوقیام نکرد. دختر حسن فریاد بر آورده گفت یا

ابناه. مأمون پرسید که از چه دانستی که پدرت باقی نمانده. گفت ازین که به جهت

من قیام نکردی.

حکایت - در نگارستان [ ۲۹۶ ب ] مرقوم است که اسباب و جهات معتمد خلیفه



عباسی از حد و عد بیرون بود. از آن جمله صدوسی هزار اسب اشهب و ابلق در سر کار او جومی خوردند. و مؤید این قول آنست که وقتی فرمود تا توبره های اسبان خاصه او را پراز خاک کرده به سامره بردند و در موضعی ریخته بالای آن خاک کوشکی ساختند. باقی جهات او را برین قیاس توان کرد.

### حکایت - در «نگارستان» مر قوم است که حشمت سلطان ملک شاه سلجوقی

- ۵ به مرتبه ای رسیده بود که پیوسته چهل و هفت هزار سوار نامدار ملازم رکاب نصرت - آثارش می بودند و در ایام سلطنت دونوبت به تفرج مملکتش که از انطاکیه شام بود تا حدود خطا و ختن و دریای مغرب که در جنب اسکندریه مصر است [روان] گردید و در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه حج گزارد<sup>۱</sup> و بنا بر آن اقطاعش در جمیع بلدان پراکنده نگاهداشتندی تا به هر جایی که رسیدی علوفه و طغار<sup>۲</sup> لشکر مستعد و مهیا
- ۱۰ بودی و محصول املاک خاصه آن سلطان عظیم الشان هر سال مبلغ بیست و یک هزار تومان زرسرخ کنی بود. و خرج در سر کار خاصه او در هر سال بیست هزار هزار مثقال طلای شده .

### [ ۲۹۷ الف ] حکایت - هم در آن کتاب مسطور است که ابوعلی شرفشاه که

- ۱۵ از اولاد بزرگوار جعفر طیار است رضی الله عنه خود و اجدادش قریب به شصت سال حکومت قزوین کرده و ابوعلی را ثروتی وافر بوده و اکثر مواضع و قصبات و مزارع و باغات و مستغلات<sup>۳</sup> شهر از آن او و اتباع او بود و حاصل املاک خاصه او هر ساله سیصد و شش هزار دینار زر سرخ می شد و زاتبه مطبخش هر روز سیصد من نان و صد من گوشت به وزن قزوین بود. و چون در شهر سنه اربع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت وارث او یک دختر بود. جمیع املاک و اسباب مذکوره در اندک روزی از دست او هدر رفته تلف شد، و در آخر کارش به گدائی رسید و محنت بسیار از جفای روزگار کشید. شعر:
- مکن به مال تفاخر مناز بسیاری

به نعمتی که مصون نیست از فنا و زوال

۱- اصل: گذارد - ۲ [ = ساز و برگ سفر ]

۳- اصل: مستغلات

ایضا - در همان کتاب افادت ایاب مذکور است که خزاین ملک اشرف چوپانی به حدی رسیده بود که در وقت نقل و تحویل جواهر و زر بر چهارصد قطار استرویک هزار قطار اشتر [۲۹۷ب] بار می شد و تمامی آن را از روی ظلم و تعدی از بیچارگان گرفته بود، شعر:

از رعیت شهی که مایه ربود

بیخ دیوار کند و بام اندود

لاجرم دولت او در اندک روزی سپری شده حسب فرمان پادشاه عادل کامل جانی بیک خان کشته گشت و تمامی آن نقود و ثمنالی به حیطة تصرف آن پادشاه درآمد و این بیت که به غایت مشهور است درین معنی به نظم آورده اند، نظم:

دیدى که چه کرد اشرف خر

او مظلّمه برد و جان بیک زر

حکایت - در «حبیب السیر» مسطور است که در شهر سنه تسع و اربعمائه که سلطان محمود غزنوی عزم غزو هندوستان نمود به شهری که معبد اهالی دیار هند بود رسید و در آن بلده از غرایب و عجایب آن مقدار مشاهده کرد که شرح آن بگفتن

و نوشتن راست نمی آید. از آن جمله در آن شهر هزار قصر بود که از سنگ رخام و

مرمر ساخته و پرداخته بودند و سلطان در صفت آن عمارات به اشراف غزنین نوشته بود که اگر کسی خواهد که مثل آن مواضع بنا نماید بعد از صرف صد هزار بار صد هزار

دینار در مدت دوست سال به سعی استادان چابک دست [۲۹۸الف] به تمام نرسد.

دیگر آنکه پنج صنم یافتند از زرسرخ که در چشم خانه هریک از آن اصنام دو یاقوت

تعبیه کرده بودند و هریک از آن یواقیت به پنجاه هزار دینار می ارزید. و بر چشم صنمی

دیگر قطعه ای یاقوت بود به وزن چهارصد مثقال. و عدد اصنام سیمین آن سرزمین از صد

متجاوز بود.

حکایت - در جلد دویم از کتاب «حبیب السیر» به نظر احقر رسیده که در آن -

وقت که صلاح‌الدین یوسف بن نجم‌الدین بن ایوب بر مملکت مصر مستولای گشت و خزاین اسمعیلیه‌را که از نقود نامعدود و جواهر زواهر واقمشه نفیسه مالامال بود تصرف نمود از آن جمله عصائی بود از زمره صد هزار جلد کتب نفیسه. باقی را برین قیاس باید کرد.

[ ۲۹۸ ب ] فصل رابع  
در ذکر هدایع و غرائب جهان که در کتب  
متعدد به نظر احقر رسیده

در نگارستان مرقوم است که صاحب «نزهة القلوب» از کتاب مسمی به «مسالك الممالك» نقل کرده که واثق بن معتمد عباسی چون بر سریر حکومت و خلافت متعلق گشت خواست تا بر حقیقت سد یا جوج و مأجوج اطلاع یابد. بنا بر آن درسنة ثمان و عشرين و مأتین سلام ترجمان را با پنجاه نفر به تفحص آن فرستاد و سلام و رفقا نزد صاحب سریر یعنی ملك باب الابواب که الحال به در بند با کواشتهار دارد رفتند. روزی ملك به تکلیف سلام مزبور را به شکار دریا برد و در حضور او ماهی بزرگی صید کرده و در اندرون آن ماهی زنی صاحب جمال عریان بیرون آمد و دست بر روی می زد و موی می کند و نوحه می کرد، بعد از لحظه ای بمرد.

ایضا - در همان کتاب مسطور است که صاحب «طبقات» گوید که در زمان واثق خلیفه در طرف شرقی آتشی پیدا شد و آوازی از اومی آمد، چنانچه از فروغ آن جمعی کثیر از خلائق به آتش هلاک محترق گشتند.

[ ۲۹۹ الف ] ایضا - در همان کتاب مذکور است که در عهد انوشیروان آتشی در ارض بنی عطفان پیدا شد که هر که از آن حدود گذشتی سوخته گشتی، و بعضی اعراب آنرا به الوهیت پرستیدند. خالد بن سنان العبسی که در آن ولادعوت دین حضرت عیسی

علی نبینا وعلیه التحیمة می نمود آن فرقه را منع فرمود و از عذاب خدای تعالی ترسانید. آن جماعت گفتند ما وقتی دین عیسی را قبول می کنیم که تو این آتش را دفع کنی. خالد باده رفیق شفیق متوجه آن آتش شد و خودی در دست گرفته بر آن می زد و در فقاچنین می کردند و آن آتش از پیش ایشان گریخته به چاهی فرو رفت. خالد از عقب آتش به چاه درآمد و بعد از زمانی بیرون آمده عرق بسیار کرده بود، اما هیچ جایش نسوخته بود. دیگر از آن آتش اثری ندیدند.

**ایضا-** در نگارستان مرقوم است که در سنهٔ اربع و ثلثمائه در ایام مقتدر خلیفهٔ عباسی در قندهار در برجی از بروج آن گنجینه‌ای دیدند قرب هزار سر آدمی درو بود، همه به زنجیر بسته، از آن جمله در گوش [ ۲۹۹ ب ] بیست و نه سراز آنها رقعها بود به ریسمان بسته. و نام آن کس بر آن نوشته و تاریخ نوشته‌ها سنهٔ سبعین هجری بود و ۱۰ آن سرها تا آن زمان تازه مانده بود.

**ایضا-** صاحب «نگارستان» گوید که در «آثار البلاد» مذکور است که در اواخر ربیع الاول سنهٔ تسع و عشروستمائیه در نواحی عزاز که میان حلب و انطاکیه است از دهائی عظیم الخلقه که جثه‌اش مثل مناری بود سیاه فام و کثیر الشعر ظاهر شد و از دهانش آتش بیرون می جست، بهر موضع که رسیدی آنچه در آن مکان بودی بسوختی. ۱۵ یکبار گذرش بر ترا کمهٔ آن دیار افتاد. از آدمی و مواشی آن سرزمین آثار نگذاشت. اهالی آن حوالی استغاثه به درگاه پادشاه لایزال بردند. به مقتضای مؤدای امن یجیب المضطر اذاعه سهام دعای اجابت انجام ایشان به هدف مرام آمده ابری عظیم ظاهر گشت و آن پیکر کثیر الضرر را از روی زمین در بر روی هوا برد، چنانکه مشاهده همگان آن مکان گردید.

**ایضا-** این حکایت در «نگارستان» مسطور است که صاحب «طبقات» گفته که در سنهٔ ثمان و اربعین وستمائه [ ۳۰۰ الف ] از خراسان به رسم تجارت به جانب هندوستان می رفتیم. اتفاقاً در آن قافله باخواجهٔ مقبول القول معتمد الکلام المعروف به خواجه رشیدالدین حکیم باخی رفیق شدم و تاملتان با او همراه بودم و در اثنای قطع منازل و مراحل گاه گاه

از نوادرو قایع که مشاهده نموده بود و از غرایب سوانح که استماع نموده سؤال کردم: روزی خواجه مذکور نقل کرد که کودکی از ترمذ در فترات مغول بدست یکی از نوینان به اسیری افتاده بود و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در او دید در بند تو بیتش شد. چون به سن تمیز رسید زمام کل اختیار سر کار خود را به کف اقتدار او نهاد و بر وجهی او را مستقر گردانید که محسود امثال و اقران شد. جماعت اقوام آن مغول بر وحسد بردند و نهال عداوت آن مسلمان فقیر را در زمین ضمیر نشانیده مترقب و مترصد وقت و فرصت می بودند. تا آنکه نوین مذکور وفات یافت. به دستوری که رسم و آیین ایشانست سردابه ای جهت آن مغول مرتب داشتند و بواسطه انیسی که [ ۳۰۰ ب ] که در آن مغاک مونس و جلیس او باشد اندیشه ها نموده در آخر قاصد جان آن مسلمان گشته گفتند چون این جوان در زمان زندگی در بندگی او بود و رفیقی شفیقی بهتر از او نداشت مناسب چنان است که به دستور حیات در گور نیز وظیفه رفاقت و خدمت به جای آورد. همگی حساد بدین رأی همداستان گشتند و آن جوان غریب مستمند را بدان امر صعب تکلیف کردند. آن بیچاره به نا کام غسلی کرده قدم یأس و انکسار در آن مطموره نهاد و قوم مغول سر سردابه را مسدود ساختند. آن بیچاره مستمند در آن تنگنای حیرت روی نیاز به درگاه بی نیاز آورده دست دعا به جانب حق سبحانه و تعالی برداشت. ناگاه به امر اله گوشه سردابه شق شده دو شخص با عمودهای آتشین ظاهر گشتند و بر آن کافر فاجر حمله نموده عمودها را بر و فرود آوردند. اتفاقاً شراره ای به قدر سر سوزن بر روی آن مسکین گرفتار محن رسیده بسوخت و از غایت عجز گفت من مسلمانی فقیرم و به چنگ کافران اسیرم. یکی از ایشان سر عمود بر گوشه سردابه زده سوراخی ظاهر شد [ ۳۰۱ الف ] و به جوان امر نمود که بیرون رو. بیچاره سر اسیمه و از خود را بیرون انداخت و خویشتن را در صحرای ترمذ که وطن مألوفش بود یافت و حال آنکه از آنجا تا ترمذ سه چهار ماهه راه بود. و خواجه راوی بعد از این حکایت گفت که من آن جوان را در ترمذ دیدم و سر گذشت مذکور [ ر را ] بی واسطه از او شنیدم و هنوز اثر آن شراره بر روی آن بیچاره باقی بود، و گاه گاه اندک تراوشی می کرد و

اکنون بر سر املاک و اسباب خود است، قطعه :

گرت مال و املاک بسیار نیست

مرنج ای جوانمرد هشیار دل

به شکرانه زندگی شاد باش

۵ که آخر نه‌ای مانده در زیر گل

**حکایت -** در «تاریخ اسکندری» مسطورست که اسکندر در وقت سیر عالم به

زمین مغرب رسید . در آن ناحیت عبور او به جزیره [ای] افتاد که در آنجا درختی

بود که پنج هزار سوار در سایه آن درخت توانستندی آسود و آن درخت مکان عنکبوت

بود و هر عنکبوتی که در آن درخت مسکن داشت مرد و مرکب را در روده به سر درخت

۱۰ برده خون او را مکیده قدید می نمودند ، چنانکه چندین هزار کس اسکندر را ضایع

کردند . چون اسکندر [ ۳۰۱ ب ] اطلاع یافت با ارسطاطالیس مشورت نموده

گفت در باب دفع عنکبوتان فکری باید کرد . ارسطاطالیس سخن پادشاه را به خدمت

افلاطون عرض نموده آن حکیم فرمود تا چندین هزار نطف انداز شیشه‌های نطف در

منجیق گذاشته به جانب آن درخت انداختند و ضرر آن جانوران را از سربندگان

۱۵ خدا دور کردند .

**حکایت -** صاحب «تاریخ اسکندری» آورده که چون اسکندر از دریای عمان

گذشت به جزیره [ای] رسید که چهارصد هزار خانه در آن جزیره بود و دیوار آن جزیره

از استخوان ماهی بود . اسکندر متعجب شده حقیقت آن امر غریب استفسار نمود .

گفتند در زمان حضرت ابوالبشر علیه السلام به قدرت کامله یزدانی موج دریا ماهی‌ای به

۲۰ این مکان انداخت و به مرور ایام گوشت و پوست او از هم ریخته کله او برقرار ماند .

مردمان در میان کله او که از گوشت خالی شده بود خانه‌ها ساخته مجاور شدند و

حصاری گشت آن جماعت را چنانچه مشاهده می شود .

**حکایت -** صاحب همان کتاب گوید که اسکندر در دریای مغرب درختی دید که

میوه آن درخت بر مثال سرزنان بود و در برابر آن [ ۳۰۲ ب ] درخت دیگری بود

که میوه اش مشابه سر مردان [بود] و ازهر دودرخت آواز تسبیح و تهلیل می آمد که به زبان فصیح می گفتند لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله.

نقل = بر پیشگاه ضمیر ارباب هوش پوشیده نماند که هنگامی که مسودا و اوراق بنا بر سر نوشت در ملتان رحل اقامت گسترده بود فرد واقعه ملاحظه نمود که در زمان سلطنت خاقان سپهر منزلت دارای خورشید شوکت زبده سلاطین گورکانی<sup>۱</sup> شهاب - الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی حاجب بیجانگر نوشته به خدمت پادشاه عالیجاه ارسال داشته بود. بنده حقیر بی زیاده و نقصان درین صحایف ثبت ساخت، و هی هنا:

نقل واقعه که به تاریخ ششم شهر شوال سنه خمس و ستین و الف هجری که بنده به ملاقات عدالت پناه عادل ملک والی بیجاپور رفته بود عدالت پناه سه نقل عجیب کرد. یکی آنکه در پر کنه بیجانگر متعلقه کرناتک جانوران پرنده با هم جنگ کردند. باغی بود آنجا زاغان و بوتیماران بسیار جمع آمده، میان زاغان و بوتیماران جنگ شد، [۳۰۳ الف] چنانچه زاغان و بوتیماران را تا یک بان انداز زده می بردند. بعد از آن که بوتیماران بر می گشتند به دستور سابق زاغان را پیش می انداختند تا شام باهم دیگر جنگ کردند. روز دیگر زاغان و بوتیماران یکجا نشسته روز سیوم بحری و شکره بسیار جمع شده بر سر زاغان و بوتیماران آمدند. زاغ و بوتیماریک طرف، بحری و لکر (کذا) و شکره یک طرف از صبح تا شام جنگ کردند. چون شب شد بجای خود قرار گرفتند. روز دیگر جانوران آب و دانه خورده تا شام جنگ کردند و صبح آب و دانه خورده تا شام به دستور جنگ می کردند. جانوران بسیار کشته شدند. روز دوازدهم تمام جانوران یکجا شده نشستند تا دو گروه که دو میل باشد در صحرا نوعی پهن شده بودند که اگر کنجیدی پاشیدند یک دانه بر زمین نمی افتاد. روز سیزدهم بحری و لکر (کذا) و شکره به جانب کوکن رفتند و بوتیمار به جانب کرناتک و زاغان در مقام خود ماندند.

نقل دیگر - در زواحی کلکنده بعد از بر طرف شدن زلزله [۳۰۳ ب] سه چشمه ظاهر شده بود، از یکی خون جوشید و از چشمه دیگر ریم و از چشمه سیوم ریگ.

۱ - اصل: گورکونی



نقل سیوم در نواحی کلکنده باغی بود درخت‌های عظیم داشت. بی آنکه باد بوزد وقت شب درختان از بیخ کنده شدند و درخت بر درخت می خورد. چون صبح شد مردمان رفته دیدند که تمام درختان از بیخ افتاده بودند. عدالت پناه گفت از هر سه حقیقت جانبین نوشته آمده بود قبول نکردیم تا آنکه کسان خود را فرستادیم رفته جایها را دیده تحقیق نموده آمدند، چنانچه دو نفر برای دیدن جای جانوران تحقیق نموده فرستاده بود در حضور بنده در گاه طلبیده پرسید آنها به دستور نقل کردند.

**حکایت -** در جلد ثالث «روضۃ الصفا» مسطور است که در ایام دولت متوکل

عباسی سیزده قریه از قریه [۱] قیروان به زمین فرورفت و از اهالی بعضی از آن قریه چهل و دو کس بیش خلاصی نیافتند و آن جماعت [ ۳۰۴ الف ] به شهر قیروان آمده و مردم آن شهر ایشان را بیرون کرده گفتند غضب خداوند تعالی به شما نازل شده است. و حاکم آن دیار جهت سکنی آن چهل و دو کس حظیره‌ای در خارج باره عمارت کرده آن جماعت در آن موضع ساکن گشتند.

و دیگر از حوادث زمان او آنکه در سنه اربعین و مائتین زلزله‌ای در دامغان واقع شد که نصف عمارت آن مملکت سر به خرابی نهاد و ثلث بسطام نیز به زلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان هم این واقعه روی نمود و چون در دهی از ده‌های قومس زلزله آغاز شد مردم از قریه بیرون آمده از جانب آسمان آواز بلند شنیدند که «الله اجل و اعوذ [ ۳۰۴ ب ] بالرحمة بعباده» و همچنین در ولایت یمن از شدت زلزله مزارعی که بر جبل بود منقصل گشته به زمین دیگر افتاد.

دیگر آنکه صاحب همان کتاب از ابن ابی الوضاع روایت نموده که در بعضی از ولایت متوکل طایری بزرگ تراز غراب بر درختی نشسته فریاد بر آورد که «ایها الناس اتقوا الله الله الله» و چهل نوبت این کلمه را گفت و پرید و روز دیگر باز آمده چهل نوبت دیگر گفت. والی آنجا محضری نوشته به دارالخلافة فرستاد که شهادت پانصد کس بر آن صحیفه ثبت بود.

دیگر آنکه از ابن ابی الجلا روایت کرده که در بعضی از قریه [۱] ی اهواز و

خوزستان شخصی وفات یافت . چون [ ۳۰۵ الف ] جنازه او را بر گرفتند مرغی بر آنجا نزول کرده به زبان خوزی گفت که خدالی تعالی این میت را وهر که بر جنازه او حاضر گشته همه را بیمار زید و این غراب را از ابن جوزی در کتاب «تلقیح» از محمد بن حبیب هاشمی نقل کرده است.

۵ حکایت - «در تاریخ یورش قندهار» مسطور است که در سنه ۳۰۵ هجری که پادشاه زاده داراشکوه به امر محاصره قندهار اشتغال داشت در روز یکشنبه بیستم شهر جمادی الثانی سنه مزبوره غلام علی نام تفنگچی از قلعه بیرون آمده به لشکر هند داخل شد و چون او را به خدمت مهابت خان رسانیدند در اثنای حکایت گفت درین دوروز بزی بچهای زائید که سرو گردن و خرطوم او مانند فیل بود . دست و پایها به مثابه گوسفند و دم او چون دم سگ بود . ۱۰

۱- منظور «تلقیح فہوم الاثرۃ فی التاریخ والسیرۃ» تالیف ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی است.

۲- میان دو ستاره از شش سطر قبل در نسخه وزیر نیست. و در نسخه موزه بریتانیا صفحه ۳۰۵ سفید است . ۱۵

### [۳۰۶ الف] فصل خامس

در بیان مکارم اخلاق و اوصاف حمیده ارباب همت و نوادر اتفاقات

در «نگارستان» مذکور است که چون عمرو بن لیث به دست امیر اسمعیل سامانی گرفتار گشت و امیر اسمعیل به هرات آمده‌الی آنجا امان خواستند. وی ایشان را امان داد و چون عسکر ظفر پیکر از ابتدای توجه به ولایت خراسان تا آن غایت اصلاً به غنیمتی محظوظ نگشته بودند لاجرم تنگی و عسرت تمام بر ایشان راه یافت. اعیان دولت حضرت معروض داشتند که درین شهر و ولایت زیاده بر صد هزار کس خواهد بود. اگر هر یک به دو مثقال زرمدمد کنند مبلغی می‌شود و بدان مرمت احوال لشکر می‌توان کرد. امیر گفت مامؤمنان و مسلمانان را امان داده‌ایم و خلاف آن از روی شرع و مروت نامناسب است، شعر:

۱۰ هست کافر ز سیرت نیکو

مظهر فیض فضل یزدانی

هر که را نیست حسن عهد و وفا

هست دور از ره مسلمانی

و در همان روزا هرات روان شد تا دیگر آن سخن را اعاده نکنند. چون در منزل دیگر نزول نمود اعیان حضرت به دستور سابق آن کلام را [۳۰۶ ب] اعاده کرده گفتند ۱۵ مملکتی که معلوم نیست که در تصرف ما خواهد ماند یانی چنین بی استعداد بیرون رفتن از صلاح امور مملکتی دور می‌نماید. امیر در جواب گفت خدائی که اسب غرور عمرو بن لیث را به تازیانه تقدیر دوانید و نزد ما رسانید قادر است که بی نقض عهد و میثاق

تهیه اسباب لشکر ما کند. آن جماعت مایوس شده از پیش او برخواستند<sup>۱</sup>. مقارن آن حال کنیزی از کنیزان خاصه امیر نزد امیر آمد و حمایلی داشت که مرصع بود به دانه‌های یاقوت رمانی و لعل بدخشانی از گردن بیرون آورده بالای رخوت خود نهاد. اتفاقاً غلیواجی در گذار بود، به تصور آنکه مگر پر کاله<sup>۲</sup>ها گوشتست آن را در ربود و پیران نمود. ملازمان بر اثر آن جانور تاختند، چون خواست که فرود آید سواران رسیدند و هر جانب آواز بر کشیدند. آن مرغ حمایل را بینداخت. قضا را چون از مخلب آن جانور جدا گشت به چاهی خشک افتاد. کسی به درون چاه رفت و از آن چاه به چاهی دیگر راه بود. در چاه دوم صندوقها دید. چون نزدیک رفت آن خود خزانه عمر و بن لیت بود که خازن او از جنگ گاه گریزانیده بود. [۳۰۷ الف] و در آن مکان که مرور خلق کم واقع شدی در آنجا پنهان ساخته. القصة آنچه می خواستند که بر اهالی هرات حمل کنند اضعاف مضاعف آن بدست آمد.

**حکایت -** در همان کتاب مسطور است که روزی در خدمت امیر نصر سامانی تعریف جوهری می کردند که تاجری در معرض بیع آورده. امیر امر کرد که تا آن جوهر را با تاجر حاضر ساختند. اتفاقاً از سر کار امیر بود که دزدیده بودند. امیر جوهر را بشناخت و از او پرسید که از که خریده‌ای. تاجر اشارت به یکی از غلامان امیر کرد و گفت به مبلغ سیزده هزار درم از وی خریده‌ام. امیر نصر چهارده هزار درم به قیمت آن داد و غلام را به تاجر بخشید.

**حکایت -** در همان کتاب افادت اثر مرقوم است که چون عماد الدوله یعنی علی بن بویه بر یاقوت که حاکم فارس بود فیروز گشت و به شیراز آمده در خانه او نزول نمود رجاله لشکر از او علوفه و طغار<sup>۳</sup> مقرر طلب کردند و او چیزی حاضر نداشت. ازین رهگذر مکدر بود و ملال بسیار بر خاطرش استیلا یافت که آیا چه سازد. ناگاه در سقف خانه نظرش بر ماری افتاد که از سوراخی سر بر آورده، خوف برو غالب شد و فی الفور از آن منزل بیرون جست [۳۰۷ ب] و به شکافتن آن سقف امر نمود. چون آن را شکافتند از ماری نیافتند، اما تا صد صندوق از اقمشه و امتعه و درهم و دینار و

۳- [ = ساز و برگ سفر ]

۱- اصل: خواستند ۲- [ = تیمکه شیشه ]

جواهر آبدار که یاقوت درمیان دوسقف مضبوط گردانیده بود ظاهر گشت، مصراع:  
گنج و مارو گل و خاروغم و شادی بهم اند

عمادالدوله خواست تا در همان روز از آن اسباب به جهت خود اثواب ترتیب نماید. خیاطی طلب نمود. اتفاقاً آن خیاط اندکی کربود. عمادالدوله به شاگرد او اشارت کرد که چوب گزیبار. خیاط چون لفظ چوب شنید تصور کرد که مگر بخیه اوبر روی کار افتاده، چوب برای ایذاء و آزار اومی طلبد. گفت ای خداوند گار بنده احتیاج به چوب و آزردن من نیست، آنچه از مال یاقوت پیش منست زیاده از هفده صندوق بیش نیست، عمادالدوله بخندید و همگان تعجب کنان از روی ستایش و دعا بدو گفتند، شعر:

۱۰ چاکران تو که در رزم چو خیاطانند  
☆ گر چه خیاط نیندای ملک کشور گیر  
به گز نیزه قد خصم تو می پیمایند ☆<sup>۱</sup>

تا ببرند به شمشیر و بدوزند به تیر

ایضا - صاحب «نگارستان» گوید که در حینی که براق خان نبیره جغتای خان ابن چنگیز خان بواسطه با قبلاق آن که عصیان ورزیده [۳۰۸ الف] جنود نامعدود ۱۵ به ولایت ختن فرستاد، یکی از جمله لشکریانش به خانه درآمد و تیری بر آشیانه فرشتوکی انداخت و خانه آن جانور را بر کند. چون بر زمین رسید دری آبدار از میان آن بیرون آمده بغلطید و در چاهی که در میان خانه بود افتاد. بنا بر آن مغولان آن چاه را کس به درون فرستادند. در آنجا يك هزار و صد بالش طلا دیده تمامی را متصرف شدند.

۰۲ وهم در آن ایام قومی از مغولان اسبان خود را بر درختی بزرگ سالخورده بسته بودند. ناگاه آن ستوران در شبی رم خوردند و زور بر ریسمانها آوردند. آن درخت از میان دونیم شد و از جوف آن موازی شش هزار بالش نقره بود بدست ایشان درآمد.

۱- اصل: میان دوستاره اندارد از روی نسخه وزیري نقل شد.

## [۳۰۸ب] خاتمه کتاب

لله الحمد والمنة که به محض عنایت پادشاه بی انباز جلد سیوم از کتاب افادت ایاب جامع مفیدی به دستگیری خامه مکسور اللسان به پایان رسید و این معنی به عنایت از این ضعیف عجیب می نمود. و از همه عجیب تر آنکه این ذره احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت ودلی ناخوش و دماغی مشوش و به محنت غربت و تشریش سفر هند گرفتار رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعدت تأیید معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع ملوک و سلاطین و سادات و مشایخ و حکما و فضلا و شعرا و غیره را در سه مجلد در سلك تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات به قدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد.

۱۰ ۱۰ بر ضمایر ناظران صحایف اخبار و خواطر واقفان مواقف آثار مخفی و مستور نماند که تحریر این حکایات صحت بنیاد که مجلد سیوم است از مجلدات ثلثه جامع مفیدی به تحریک انامل مؤلف محمد مفید مستوفی بن نجم الدین محمود بن حبیب الله با فقی الاصل یزدی الموطن سمت تیسر گرفت و کتابت این سواد مشکین نژاد در اثنای سفر پر وحشت هندوستان که، مصراع :

هر روز به منزلی و هر شب جائی

به سر می بایست برد به محض عنایت ربانی بر طبق دلخواه دوستان صفت اختتام پذیرفت. طوطی شیرین کلام قلم که بسان تجار بحار و امصار از زنگبار دوات ظلمانی صفات جواهر آبدار در هر بلاد و دیار بر منصفه اظهار می آورد که لئالی مثالی این واقعه بدیع را بدین منوال در سلك بیان انتظام می دهد که هر که را که پر تواندیشه

و فروغ عقل فطنت پیشه بر صفحات کاینات تافته باشد به تحقیق داند. که دوران اجسام  
ضعیف عرصه خاک و اسیران اجرام جسم عالم افلاک موافق علم و ارادت صانع بیچون  
است و سپکون جبال ثابته الارکان و حرکت بحار لازمه الجریان مطابق حکمت  
و مشیت خالق کن فیکون ذریات ابوالبشر در هوای فضای قضا مانند گوی در خم  
چو گان سرگردان شده و طبقات ممکنات هنرپرور در پیدا و ناپیدا تقدیر اوبسان  
خاشاک در وقت اهتزاز تندباد بهر طرف شتابان، « هو الذی یسیر کم فی البر و البحر »  
بناء علی هذا المقدمة المسلمة مسود این اوراق در هفدهم شهر رجب المرجب  
سنه احدى و ثمانین و الف از وطن مألوف و مسکن معهود اعنی حظه جنت آسای یزد  
حمیت عن الافات به عزم دریافت زیارات عتبات عالیات عرش درجات از راه حویزه و  
اهواز و بصره سر قدم ساخته روانه گشت و بعد از سرافرازی آن سعادت عظمی که  
۱۰ اهم مطالب و مقاصد بود به بصره معاودت کرد و چند گاه به سببی از اسباب لنگر  
اقامت انداخت و در ایام توطن در آن بلدۀ محروسه فی شهر سنه اثنی و ثمانین  
بعدالف افتتاح تحریر این سواد دست داد . اما قبل از آنکه عدد اجزا از مرتبه آحاد  
تجاوز نماید و زبان خامه صحایف این نامه را بحلیه تلك عشرة كاملة بیاراید مزاج  
موفور الالبتهاج از قانون اعتدال به منهج اعتدال عدول نمود و مرض صعب بر بدن  
۱۵ استیلا یافته طبیعت راضعیت ساخت و ساعت به ساعت اسباب آن بیفزود و مدت سه چهار  
ماه به امتداد کشید. در آن ناتوانی قاید قدر گریبان جان این ناتوان گرفته به کشور  
هندوستان کشید و به تاریخ شنبه ۸ رجب المرجب سنه مزبوره از راه دریامر تکب سفر  
پر خطر گردید و به جهت بعد مسافت پر آفت بر و بحر و تعب و مشقت از هر باب و حرکت  
و سکون ازین بلاد به آن امصارتی طریق اوقات ضایع ساخته در پانزدهم شهر صفر ختم الله  
۲۰ بالخیر والظفر سنه ثمان و ثمانین و الف هجری بدارالفتح او جین رسیده ابواب فتوحات  
بر روی روزگار گشوده گشت و در همان روز به مساعدت بخت فیر و زبه ملازمت و کورنش  
پادشاه زاده فلك اقتدار دودمان حضرت صاحبقرانی که تحریر نام و القاب نواب  
کامیابش در مقاله خامس نگارش یافته رسید و منظور نظر مرحمت و ملحوظ عین عنایت

گردید وهم در آن ایام در سایهٔ اعلام نصرت انجام پادشاهزادهٔ جهان توجه به جانب دارا الامان ملتان از راه شاهجهانا بادولاهور اتفاق افتاد و در هر منزل که اندک توقفی می شد مسافر سریع السیر بی شایبهٔ سکون بنان قاصر بیان را به طرف تسوید این اوراق حرکت می داد. چون در دارا لامان ملتان لنگر اقامت انداخته گشت و اندک مدت گذشت به محض فیض فضل سبحانی در روز اول شهر جمادی الاولی سنهٔ تسعین و الف هجریه النبویه این کتاب زینت اتمام یافت و کلمک سخن آرا از آمد و شد فارغ گردیده فروغ اختتام برین حکایات مشکین ارقام تافت <sup>۱</sup> ☆، شعر:

شکر که این نامه به عنوان رسید

- بیشتر از عمر به پایان رسید
- ۱۰ اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اخلاق منشیانه مبر است و زادهٔ طبع یکی از شعرای فصاحت قرین است اختتام می نماید <sup>۲</sup> ☆، مثنوی:
- ز فیض سماوی مدد خواستم  
عجب بوستانی بی - اراستم  
به گنجینهٔ طبع و بحر ضمیر  
بسی داشتم گوهر دلپذیر
- ۱۵ سه قسم است این نامه و هر کدام  
چو در چیست مشحون به در کلام  
بیاضش منور چو رخسار یار  
سوادش معطر چو مشک تثار  
حکایات آن بهجت افزا همه
- ۲۰ ز ضعف روایت مبراً همه  
صحاح روایات آن بی سخن  
خبر گفت از راز نو و کهن  
عباراتش از عیب و اخلاف دور  
مسلسل چو زلف سمن سای حور

۱- تا اینجا در حاشیهٔ صفحات است ۲- میان دو ستاره از پنج سطر قبل در نسخهٔ وزیر نیست.



- سطورش چو خط بتان دلفریب  
 عذار سخن را در افزود زیب  
 حروفش ز نور شرف يك به يك  
 به چشم خرد گشته چون مردمك  
 معانیش در کسوت مشك فام  
 درخشنده چون نور اختر به شام  
 چه حاجت که من خود ستائی کنم  
 به اوصاف او مشك سائی، کنم  
 نباشد ز آداب اهل کمال
- درین باب زین بیشتر قیل و قال  
 از آن رو که بی گفت و گو ی هزار  
 بود روح پرور ه-وای بهار  
 بر آید چو خورشید تابان بلند  
 ز نورش جهانی شود بهره مند  
 پسندیده باشد به نزد کرام  
 که یابد سخن بردعا اختتام  
 الهی به حق رسولی که بود  
 دلش کان احسان کفش بحر جود  
 به اء-زاز شاه ولایت نژاد
- به زهرا و سبطین و زین العباد  
 به اولاد و احفاد آل عبای  
 نجوم درخشان اوج هدی  
 خدایا که این نامه دلفریب  
 ز انعام آل نبی یافت زیب

به انظار تحسین اهل سخن  
 که هستند واقف ز راز کهن  
 همیشه به فضل تو منظور باد  
 عیوبش ز چشم کسان دور باد  
 مرا هم که خون جگر خورده‌ام  
 که این روضه را دربر آورده‌ام  
 مکن از عطایای خود نا امید  
 به عفو از خطایا کرم کن نوید  
 بر آور گل معرفت از گلم  
 منور کن از نور عرفان دلم  
 به ارقام اسلام ده اختتام  
 کتاب بقای مرا والسلام  
 نعت

۵

۱۰

# ضمیمہ

## وقفنامہ امیر چقماق و ستی فاطمہ\*

«متن وقفنامہ امیر چقماق و زوجہ او ستی فاطمہ بنت سلطان محمد

مورخ ۸۴۹» را بہمین عنوان «ہیات اسلامی یزد» در سال ۱۳۲۷ شمسی در یزد بہ قطع جیبی در ۴۵ صفحہ بہ طبع رسانیدہ اند. نسخہ ای از آن کہ کمیاب است بہ اہتمام حضرت آقای سید علی محمد وزیر مردنکو کار خبیر و احیاء کنندہ مسجد جامع کبیر ہنگام طبع این کتاب بہ من رسید. مناسب دیدہ شد کہ متن آن را درین جا بہ طبع برسانم زیرا نسخ طبع شدہ وقف نامہ مزبور تقریباً نایاب و از دستر ش اہل تحقیق بدورست.



### هو المنعم الباقی

احوال معاش و معاد افراد عباد تعالی کبریایہ اقتضاء آن فرمود کہ بہ امر کن فیکون بر طبق آیہ کریمہ «من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون» مواد مخلوقات و صور موجودات و اکثر حالات بریات بہ واسطہ ترکیب اواز و جزء مختلف کہ یکی خلق و یکی بہ عالم امر تعلق دارد کہ الالہ الخلق والامر چنانچہ از نص کلام دولت ختام سعادت نظام حیث قال عز شانه «انی خالق بشر من طین فاذا سویتہ ونفخت فیہ من روحی» استفاد می شود مشنوی و متضاد و متباین ایجاد و احداث گشتہ مانند دینی و عقبی، کبری و صغری، ظلمت و نور، اناث و ذکور، غموم و سرور، تفرقت و ممات، فنا و ثبات، ثواب و عقاب، بہشت و دوزخ، خیر و شر، نفع و ضرر، صلح و فساد، و قس علیہذا، و اکثر صفات علیا و اسماء حسنی الہی کہ در طی ہر یک حقائق نامتناہی مندرج بر ہمین منوال است «ہو الاول والاخر والظاهر والباطن و ہو بکل شیء علیم»، مقصود کہ در بدن خاک کی ظلمانی انسانی گوہر شب افروز روح روحانی نورانی را با شبہ تاریک قوای غضبی شہوانی مقارن ساخت و بہ قوت تفکر کہ علت عقل و نطق و حکمت و رویت و تدبیر و رأی و مشورت است اختصاص بخشش و موہبت عظیمہ و عطیہ جسیمہ کہ سبب ادراک اکثر حقائق آنست اعنی قلب و سماع و بصر کہ «جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة» تعظیم از آن فرمودہ ارزانی داشت بنور عقل میان اضدادی کہ مبین گشت امتیاز کند و خیر از شر و نفع از ضرر جدا گرداند، معلوم داند کہ مفاتیح سعادات جاودانی در ضمن طاعات و خیرات و عبادات حضرت صمدانی است و غایت اتحاد اود را بن سرای سپنج و محل عناو رنج سہ امر

✽ - در تصحیح این وقف نامہ از مساعدت و بصیرت دوستان دانشمند آقایان محمد تقی دانش پژوه و دکتر عباس زریاب (خوبی) بهره ور شدہ ام.

تعمین و تقریر رفته :

اول عمارت ارض به حکم «واستعمر کم فیها» را به قدر واجب در این جا که محل انتفاع از مکاسب و معایش است اعداد اسباب تعیش کرده اکتساب مطاعم و ملبس و مساکن نماید، به طریقی که به سدجوع و ستر عورتی قناعت کند که قدر واجب و وجه لازم باشد کما قال عز شأنه «ان لك ان لاتجوع فیها ولا تعری وانك لاتظماً فیها ولا تضحی» تامساعی واجتهادات او حکم «والذین جاهدوا فینا» گرفته به کرامت «لنهدینهم سبیلنا»، قال علیه الصلوة والسلام «من طلب رزقه علی ماسن فهوفی جهاد، ومتی لم یکن كذلك فسمیه [کان] هباء منثورا» .  
دوم حضرت معبود به حق کما قال الله تعالی «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» و آن انقیاد و امتثال فرمان ایزدی است در او امر و نواهی تا بدان امور اولی و احوال عقبی مضبوط و منظم گردد.

سیم مکارم شریعت که موقوف علیه خلیفه الهی است و آن اقتداء بیاری عز اسم در انواع سیاسات است و قدر و قوت و طاقت بشری و مکارم شریعت چهار است: حکمت و عدالت و علم و احسان.  
و سیاست دو نوع است:

اول نسبت بانفس و بدن و اعضاء و جوارح خود را بطاعات و عبادات و اتباع ناموس الهی و افعال ستوده و خصال حمیده داشتن از تهذیب نفس و تعدیل عمل و تقویم فعل کما قال الله سبحانه: «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم» .

دوم سیاست غیر که عبارت از کیفیت تعیش و تعامل و تعادل با اهل منزل و مدینه است و هر آفریده ای که صلاحیت سیاست نفس و بدن و تهذیب اخلاق خویش نداشته باشد از آن غیر نتواند، چنانچه حضرت عزت در مذمت این طائفه می فرماید: «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» و استحقاق این منصب شریف اعنی خلافت جناب جبروت که سبب ارتقاء و وصول به عالم ملکوت است و استیصال کمال عبادت حی لایموت که مستلزم سمو ترتیب و علوم منزلت و دخول در جنت صاحب کمال تواند بود که به طهارت نفس موسوم و وجنات لوح ضمیرش با عارت مکارم اخلاق مرقوم باشد و معاطف اذیال احوال خود را از آسیب غبار سیئات و قبائح قولا و فعلا صیانت و حراست واجب و لازم داند و تواند و بحمد الله تعالی و کمال الطافه العمیمه و اعطافه الجسیمه صفایح صحائف این روزگار به نقوش مکارم شریعت جبین (؟) سعادت مندی منقوش است که از معلم توفیق احسن آداب آموخته و از خزانه «من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» سرمایه دائم اندوخته و بدین وسایل نفس قدسی صفاتش محل خلافت حضرت ربانی گشته، وزارت خورشید آثارش مظهر امامت از قبل بارگاه سبحانی آمده، شهباز بلند پرواز همت آسمان منقبتش زیر دستان را در ظلل شهبز مرحمت و رأفت آورده، و به همت قضا توان قدر و مقدرت رافع مراحل مهمات و دافع آثار ملمات ابناء ایام گشته، مبانی بدعت مناهی را

بہ معاضدت قوت بازوی اسلام و آثار عناد و شرک بہ وسیلہ اعلاء معالم شرایع نبوی مندرس و منظم گردانیدہ، خورشید آسمان کامکاری، دیہیم اور نگہ رفعت و بختیاری، مظهر آثار فضائل نفسانی، نمودار لطائف رحمت رحمانی، هو السلطان الاعظم المطاع، و الخاقان الاعدل الواجب الاتباع، مشید بنیان المعدلہ و الانصاف، ہادم قوانین الضیم و الاعتساف، رافع عذبات الالویۃ السلطانیۃ، جامع افانین السیاسات الربانیۃ، الذی اعترفت قیاصرۃ الملوک بعبودیۃ سدتہ بالعز و التمکین، و اعترفت قہارۃ القروم من تشارداما (؟) خلافتہ بین المسلمین، المختص بعنایات حضرت الالہ الملک المنان معین الحق و السلطنۃ و الخلافة و الدنیا و الدین، اعتضاد شرع سید المرسلین، **شاہرخ بہادر خان** خلد اللہ ملکہ و سلطانہ و اشاع العالمین برہ و احسانہ؛ کہ باقطرات سحاب مواہب بی دریغش بر ساحت آن روزگار ریزان شدہ، چمن امید اہل شرع و دین از رشحات فیض این مثمر و شاداب گشتہ، و از عموم عدل و رأفت و شمول فضل و عاطفت چہار گوشہ ربع مسکون در استقامت و رفاہیت مثال دار السلام آمدہ۔ سیمادار العبادۃ یزد کہ در عہد خلافت خویش بیت السعادۃ ساختہ، در ظلال معدلت و انصاف و جناح مکرمت و اعطاف و سایہ اشفاق و الطاف عالیجناب دولت مآب حشمت قباب رفعت انتساب سعادت اکتساب امیر اعظم اکمل والی اعلیٰ عدل، اعقل، مروی باسقات الحکومۃ و الامارۃ بر شحات النصفۃ و العدالۃ، مقوی سواعد الصدارة و الایالۃ، مولیٰ اعظم الامراء ذوی العزۃ و التمکین، ناصب رایات الخیرات و الصدقات الباقیات بین المسلمین، ناظم امور السلاطین۔ العادلین المختص بعنایات حضرت الالہ رب العالمین، نظام الحق و الملک و الدین، راقم آیات الجود و الجدوی فی صفحات الارضین، الراجی عفور بہ الخلاق **الامیر حقماق** ابن امیر اعظم سعید اعلیٰ اکمل اقدم افخم حمید، مؤید الامراء ذوی المناصب و المراتب و الاحکام، الواصل الی رحمۃ ذی الجلال و الاکرام، **جلال الدولۃ و الدین پور تیمور الشامی**، ابدت ظلال امارتہ و شیدت مبانی حکومتہ و مکرماتہ؛ کہ از بندگان معتمد آستان سلطنت آشیان بود و در قناعت قناعت پرورده عصمت و طہارت جلیلہ کریمہ او، مولای عظمیٰ و الیہ عالیہ فخری، عاقلہ کاملہ مبری، متلبسۃ جلابیب العصمۃ و التخذیر بین العفائف، مکتسیۃ (؟) اقمصۃ الطہارۃ و التوقیر من ذوات العوارف، مہدۃ قوانین الخیرات، مشیدۃ مبانی الصدقات، الصارفة اوقاتہا الشریفۃ فی بث اصناف الطاعات، الساعیۃ فی تعمیر بنیان الخیرات الجاریۃ، المختصۃ بعنایۃ خالق البریۃ **صفوۃ الملئوۃ و الدین** و عصمۃ الاسلام و المسلمین سمیمۃ ابنۃ رسول رب العالمین **بیمی فاطمہ خاتون** بنت امیر اعظم سعید، اکمل اقدم حمید، مؤید الامراء اولیٰ العز و التمکین فی اوان حیوتہ، الواصل الی رحمۃ اللہ فی بحایح جنانہ، **شمس الدولۃ و الدین امیر محمد** مہدت قواعد رفعتہا و حشمتہا! قرار دادہ، چون بہ فحوای «ارباب الدول ملہمون» از ناصیۃ حالشان آثار «سیمام و جوهہم» مشاہدت فرمود مدتی مدید اعنہ ایالت ابن ولایت بہ قبضۃ کفایت و عدالت ایشان سپرد۔

بر وفق « الناس علی دین ملوکهم » مزاجان مشارالیهما نیز در اشاعت مکارم شریعت که عبارت از آثار علم و عدل و احسان است اقتفاء سنن مرضیه بندگی حضرت پادشاه اسلام نموده وظائف اجتهادات حمیده به تقدیم رسانیدند، و بنور عقل که در صدور ایشان حکم « کمشکوة فیہما مصباح » دارد امتیاز میان اضدادی که سابقاً مبین گشته از خیر و شر، نفع و ضرر، انقیاد و عناد، صلاح و فساد فرموده معلوم کردند که بنی آدم در این دار مستعار که منزل گذار است نه محل قرار بر مثال مسافرانند و دینا گذرگاه ایشان است، و بطون امهات مبدأ نهضت، و منزل عقبی مقصد، و مدت بقا مقدار مسافت، و سالهای زمان زندگانی منازل، و شهور عهد حیات فرسنگ، و ایام زندگانی امیال، و انقاس معدوده خطوات، که او را بصواب منزل آخرت می برد، مانند کشتی که راکب را بسفر می برد کما قال امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه السلام [و کرم الله وجهه]: الناس سفر والدینا دار ممر لدار مقرب و بطن امه مبدأ سفره و الاخرة مقصده و زمان حیوته مقدار مسافته و سنوه منازل و شهوره فراسخه و ایامه امیاله و انقاسه خطاه یسار به سیر السفینة راکبها» و همین معنی را گفته اند:

وما الناس الا نهزة لحوادث	تصادمهم تتری علی حین غرة
ما هذه الدنيا بدار اقامة	و منزل امن من طوارق محنة
ولکنها دار ابتلاء و حسرة	و مربع هم و استکانة عبرة
مواهبها عاریة مستردة	و اربابها رهن المنی و المنیة
مسراتها مقرونة بمسائة	و دائياتهم مکفوفة بمضرة (؟)

و حق جل و علی ایشان را بدار السلام دعوت فرموده که « والله یدعوا الی دار السلام »  
بگوش هوش بشارت غیبی شنیده که

### بیت

بهر تو در باغ خلد هشت سرادق زدند  
بهر نهم چرخ زن قبه خرگاه را  
سدره نشین شو که گشت روح قدس رهبرت  
در خس دنیا میند همت کوتاه را

لاجرم عنان همت خود را بصوب اعداد زاد لیوم المیعاد معطوف گردانیده ازخار کنوز سعادت ابدی که هر آینه مستتبع درک ثوبات سرمدی خواهد بود وظائف اجتهادات مرضیه به تقدیم رسانیدند که « و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیمهم مشکوراً ». اما در روز محشر که زمان عرض اکبر باشد از قیل « بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا » نباشند مبنی بر این مقدمات مولاة عالیة کبری جلیله کریمه مشارالیهما و فقها الله لبناء مبانی المبرة و الحسنی

در ظاهر دارالعبادة مذکوره بخارج باب مهر یجر در قرب بازار سرریگ و مزار متبرک شمع شب افروز انجمن کرامت و ولایت گوهر بحرامات و هدایت رهبان الاولیاء ولی الکشف والیقین امین علی سید قوام الدین قدس سره متصل محله دهلوی سفلی معمار همت عالیہ اش بتأسیس مبانی و ترصیص قواعد صدقات از مسجد و خانقاه و مصنعه و نهر و چاه سرد و دیگر عمارات طریقهٔ اهتمام بجای آورده از احب اموال خود بفقوای «لن تنالوا لبرحتى تنفقوا مما تعبون» مسجد جامع و جماعتخانه بجنب آن بنا فرمود بحکم «من بنی لله مسجدا ولو مثل مفحص قطاء بنی الله له بیتا فی الجنة» که لوح در گاهش عباد عباد را بندای غمزدای «ادخلوها بسلام آمنین» خبری می دهد و هوای صحن سرایش از نسیم دلگشای «انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر» روایتی مینماید، انوار اسرار آیات بینات قرآنی از در و دیوارش لایح و روائح صدق «ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» از شرفات غرفاتش فائح، جمال با کمال منبر و قبله گاهش بحال «فلنولینک قبله ترضیها» مصور، و خیاشیم ساجدان از نوافج «اینما تولوا فثم وجه الله» معطر، و از مبداء تباشیر صباح تا مقطع مآخیر رواح محل اقامت نوافل و مکتوبات، و از مفتح طلیعه تا مرتاح مختم مداد ظلام مقام جمعه و جماعات، و ایضاً مهندس فکر عصمت پناهی در جنب آن خانقاهی ساخت که استحکام ارکان عالیش از رسوخ اعتقاد هابتهٔ ثابتة نائرهٔ خیره (؟) حکایت می کند، زلال انهار صحن سرایش مثالی از «انهار ماء غیر آسن» می نماید. زوایای حجرات و بیوتات که به اسالیب صفا مشحون است شرح عطایای معمرهٔ مستحدهٔ با صدور اهل حضور می گوید. وقف گردانید بر جماهیر مسلمانان که بصفه صلاح و تقوی و فلاح متصف باشند از سادات و علماء و مساکین و فقرا تا محل و مسکن ایشان باشد بسبیل عبور و در این خانقاه مذکور بعون تأیید سبحانی جهة تأیید مصنعه ای تشیید فرمود که شبانه روزی از زلال همت دریا نوال بانیه مالامال ریاض امانی و آمال تشنگان از آن حیاض سیراب و نهال کمالشان شاداب و چون بصر بصیرش بکحل الجواهر عقول سلیمه روشن گشته دانست که مقدمات طاعات و عبادات دفع احداث جسمانی و رفع اوساخ نفسانی و حصول طهارات ابدان و ابواب است و بی آن جایز نیست، فکر صائبش اقتضاء آن کرد که در باب مسجد و خانقاه نهری بر سر آب قنات جدید حفر کردن فرمود که هر صبح و شام بل در تمام لیالی و ایام خلائق از آن بهره مند گردند و در سلك منتظمهٔ آن انتظام می یابند. و همچنین رای صواب اندیش بناء تمیم مبانی خیرات و تقدیم وظائف حسنات و الیهٔ خیره مشارالیها در مقابل خانقاه مذکور چاه آب سرد ساخت و بر سر آن عمارتی مطبوع جهت سقاخانه استحداث فرمود تا در هنگام شدت گرما بجرعه ای از آن که از بخششگاه فیض بهار «کان مزاجها کافورا عیناً یشرّب بها عباد الله یفجر و نهانها تفجیرا» نصیبی داشته باشد و حرارت و تشنگی را تسکین دهد و صواب آن بروز کار همایون معمرهٔ بانیه واصل گردد و در زمرة محظوظان «و سقیمهم

ربهم شراباً طهوراً» داخل والله ولی الاجابة. و چون والیان متزواجان مشارالیهما بعون تأیید سبحانی و توفیق یزدانی بکمالات انسانی و فضائل نفسانی که مستدعی سعادات جاودانی است اتصاف یافته بودند و «ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم». و بر رأی صواب نمای ایشان مبرهن گشته به اقالید جنات باقیات و مفاتیح درک درجات عالیات در ضمان مسابقت بخیرات و مسارعت به مبرات جاریات است که «اولئك یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون» از سر صدق نیت و صفای طویت بر طبق ارادت و مشیت حسبة الله تعالی و طلباً لثوابه و تنشیراً لعقابه وقف کردند متزواجان والیان مذکوران بر مبانی خمس خیرات اعنی مسجد و خانقاه و مصنعه و نهر و چاه آب سرد و بر مصارف معینه که عنقریب خامه مشکین عمامه شرح آن مرقوم خواهد گردانید.

اما آنچه جناب معدلت ایاب زوج مذکور سریت له الحكومة بین الجمهور له عرائی (۴) املاک و نفائس اسباب خویش وقف کرده و تصدق فرموده جملگی عمارت کرد حمام است واقع در داخل دارالعبادة مذکوره بموضع میان بازار مقابل مسجد جامع که جناب نصفت مآب واقف از احب اموال خود استحداث فرموده و بواسطه انتساب باین جناب مستغنی است از بیان حدود و اوصاف با توابع و مصافات شرعیه و عرفیه داخله و خارجه مذکوره و مترو که سوای عرصه .

و جملگی کاروانسرائی که واقع است بخارج دارالعبارة مذکوره بجنب مبانی خیرات مزبور که همچنین عالیجناب واقف، محیت عن ساحة احواله الصوارف؛ بنا فرموده و بدین انتم از ذکر تعدید و توصیف استغنادارند با سایر ملحقات و منضمات و دیانات شرعیه و عرفیه. و جملگی شش سهم مشاع از جمله سی و شش سهم که اصل قنات است مدعو به خیر آباد دهوک که منبع آن صحرای قصبه مهر یجر است از قصبات دارالعبادة مذکوره و مظهر آن موضعی که معروف است به برزه فر افتتر.

مع جملگی دوازده سهم مشاع از جمله سی و شش سهم که اصل سهام قنات حسن آباد است که منبع آن صحرای قریه منگ آباد است از توابع قصبه مهر یجر مذکور و مظهرش همچنین برزه فر افتتر که مزبور گشته که آب دو قنات مذکور تین بعمیه و تلاحق فایض میشود بر اراضی و باغات محله دهوک سفلی که متصل عمارات خیرات مذکوره و همین آب در صحرای خانقاه جاری است مع سایر توابع و مضافات و لواحق و منسوبات از کظائم و حرائم شرعیه و عرفیه.

و جملگی هجده سهم کامل شایع از جمله سی و شش سهم که اصل قنات حسن آباد مذکوره است که نعوت و اوصاف آن مبین و مشروح گشته. و ایضاً جملگی شش سهم دیگر از جمله سی و شش سهم که اصل سهام قنات



خیر آباد مذکور است با سایر توابع و مضافات این حصص مذکوره بموجبی در حجج مبیعات محرزومزبور و مقرر و مسطور شده و انتقال این جمله از فرزندان مولانا الاعظم، سعید احسب انساب اقدم، حمید مولانا اعظم الاکابر و القضاة فی زمانه الواصل الی رحمة - الله و محفرانه ضیاء الحق والدین محمد بن مخدوم مولانا اعظم مغفور ملاذالفضاة ذوی - المراتب و المناصب و الاحکام فی او ان حیاته الفایز بجذبات رحمة الله فی روضات جنانه هجد الحق و الشریعة والدین حسین الرضا و عم ایشان مولانا اعظم احسب اکرم شرف الملة و الدین حسین و ابن عم او مولانا و صاحب اعظم شرف الملة و الدین علی بن مولانا اعظم مغفور رکن الحق والدین امیر یحیی الرضی بجناب معدلت پناهی واقف بوده بطریق بیع و شری.

و جملگی چهار سهم دو دانگ و نیم سهمی از جمله بیست و هشت سهم که اصل قریه ای است به ناحیه سفلی مدینه میبد از ولایات دارالعبادة مذکوره معروف و مشهور به بدر آباد مورتی که باین اسم مستغنی از بیان حدود و اوصاف با توابع و منضمت از اراضی وابنیه و قنات و سایر آنچه تابع این قریه دانند شرعاً و عرفاً بموجب تمسک شرعی که از مسماة فاطمه خواند بنت امیر سابق الدین علی بن امیر شمس الدین حسین بن خواجه قوام الدین مسعود شاه بمقتضی بیع شرعی بجناب واقف عمت معتدله انتقال یافته و سایر حصصی که مشروح و مبین گشت جهت اشتهاار باسامی که مرقوم شد مستغنی است از بیان حدود و اوصاف با توابع و مضافات هر یک شرعاً و عرفاً.

و اما آنچه بانیه خیره معمره مشارالیه ابدت عصمتها و رفتها وقف کرده و تصدق فرموده عمارت گرد حمامی است که مقابل خانقاه مزبور واقع است و جملگی تمام میاه و اراضی ده محمد - طمس گیلک - از واقفه بانیه مشارالیه است و باین انتساب استفنادار از ذکر تحدید و توصیف مع سایر ملحقات و منضمت و توابع و دیانات.

و جملگی طاحونه واقع است به اهرستان دارالعبادة مذکوره بموضع قرب باغ گشتاسب و دایر میاه قنات تفت و نصیری معروف و مشهور به طاحونه یوسف جلیلی که ایضاً باین معروف است مع باغات خلف آن که چند بیق آب تفت و نصیری در آن جاری است و محدود می گردد بطریق و مدخل سفلی و به باغ بر که مشهوراً علوا و به باغ لالا معروفند که از خالصات شریفه است و به باغ ورثه عمید نجم ناصر مشهوراً که او بطریق ایضاً و باغچه استاد یحیی حلوائی تعریفاً و بخرا به فضای طاحونه استاد مشهوراً و طاحونه بایر جمال خواری تعریفاً با توابع و مضافات شرعی و عرفیه و لواحق و منسوبات داخله و خارجه که از حاجی امیر احمد عسسی مشهوراً و فرزندان او به واقفه مشارالیه ابدت ظللال رفتها منتقل شده بمبیاعه شرعیه و اقرار بتصدیق و امضاء بیع و بعضی از باغچه خلف طاحونه و خان تفت بطریق بیع شرعی.

وجملگی عمارات مستحده در عرصه خانی و نه باب حانوت که برسبیل اتصال واقع است بخارج دارالعبادة مذکوره به قرب مزار متبرک قطب الاولیاء بین الانام شیخ جمال الاسلام ایضت علی ضریحه قطرات رحمة اصفیها الملك العلام! محدود بحجره خواجه محمد شوشتری مشهورا و خان استاد قطب الدین بن مجد الدین بن بهاء الدین بنا تعریفاً و بطریق و فضاء ورثه خواجه صدر الدین اصفهانی معروف و فاحجره امیر قوام الدین بن امیر محمد قورچی مشهور او خانه استاد سلطان ابن جمال تبریزی جمال و خانه استاد علی رشته پز تعریفاً و خانه استاد شیخ حسین روز به خباز ابر قوهی و به مصلاى جدید مقابل مزار مذکور علوا و طریق سفلی و حانوتی بتصرف متولی مزار مذکور و هو مولانا اعظم کمال الملة و الدین محمود المقلب به منشی باتمام توابع و مضافات و لواحق و منصوبات شرعیه و عرفیه که از بی بی خاتون بنت مولانا اعظم سعید اعظم مغفور شهاب الملة و الدین محمد بن غیاث الملة و الدین علی المذکور و خواجه صفی الدین [بن] خواجه جمال الدین بن خواجه شرف الدین به ملکه عظمی و اقفه مومی الیها، نقل الله موازن میز انها! انتقال یافته بمبايعت شرعیه و عرصه آن عمارات موالیان اعظمان اخوان عماد الملة و الدین مسعود و کمال الملة و الدین محمود فرزندان مولانا غیاث الدین علی منشی مذکور مدت نود سال به ملکه و اقفه با جاره داده اند کما دل علیه الکتاب الشرعی.

وجملگی پانزده سهم و نصف سهمی مشاع از جمله بیست و هشت [سهم] که اصل سهام قریه بدر آباد هورتی است که سابقاً مذکور شد و عالیجناب معدلت ایاب زوج مشار الیها، خلعت ظلال امارته و نصفته چهار سهم و داگ و نیم از این قریه مذکوره وقف فرموده با سایر توابع و مضافات و این پانزده سهم و نصف سهمی از صاحب اعظم مولا اعظم الصواحب و الاکابر ذوی المراتب خواجه عماد الملة و الدین مسعود بن صاحب اعظم سعید خواجه ضیاء الملة و الدین محمد الملقب به امیر شاه بملکه عالیة و اقفه مذکوره منتقل شده بمبايعت شرعیه و پنج سهم از ورثه سعد الدین عبدالله مسلم پسر انوشیروان دینبار مجوسی بیع شرعی.

وجملگی چهار طسوج و دوازده طشت از جمله یک هزار و صد و پنج طسوج که اصل سهام قنات آمده مشهور است از قنات مدینه میبدا از ولایت دارالعبادة مذکور. و جملگی یکصد و هفت طسوج و شش طشت و نیم از جمله یک هزار و سی و دو طسوج و دو دانگ و نیم که اصل سهام قنات قریه جدیده فیروز آباد میبداست.

و جملگی چهل طسوج و دوازده طشت از جمله نهصد و چهل و هفت طسوج و هفده طشت که اصل سهام قریه محمودی است از توابع میبدا.

و جملگی پنجاه و دو طسوج و بیست و سه طشت از جمله هفتصد و بیست طسوج که اصل سهام قنات قریه دستجرد بار چین است از توابع میبدا که هر یک از این سهام به واسطه

اشتهار این اسامی مستغنی اند از ذکر تعدید و توصیف و سایر توابع و مضافات و ضمائم و ملحقات هر یک از حرایم و کظام و فستقات و آوار و انهار غیر ذلک از آنچه داخل این حصص شمرند شرعاً و عرفاً و انتقال این حصص بوالیه و واقفۀ مذکورہ، لازالت و حیات (۲) الدنیا بوجودها معمورہ از مولای عظمی حمیدۃ الملة والدين مخدوم خواند بنت مولانا و مرتضی اعظم سید امیر شمس الملة الدین حیدر بن مولانا و مرتضی اعظم سید جلال الملة والدين حسن شده به بیع شرعیہ .

و جملگی سیصد و بیست و نه سهم و دودانک سهمی از جمله چهار هزار و هفتصد و پنجاه و هشت سهم که اصل سهام قنات قریة دها باد است از قراء مدینة هیبدمذکور که باین اسم همچنین استغنا دارد از بیان حدود و اوصاف باتمام توابع و دیانات و ضمائم و ملحقات و منسوبات که از صاحب و مرتضی اعظم امیر اعظم امیر غیاث الدین محمود بن مولانا و مرتضی اعظم سعید جلال الحق والدين حسن بن رکن الحق والدين سلام الله به مولای عظمی والیه، لازالت بنیان المبرات لسعیها عالیة منتقل شده بمبايعه شرعیہ .

و جملگی سیصد و شانزده سهم و چهار دانک سهمی از جمله ده هزار و هفتصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریة بندر آباد است از قراء رستاق دارالعبادة مذکورہ که ایضاً بجهت شهرت مستغنی از بیان حدود و اوصاف با توابع و مضافات که از خواجه نجم الدین محمود شاه بن حاجی علی [بن] شیخ هیبة الله بندر آبادی بوالیه و واقفہ انتقال یافته بمبايعت شرعیہ .

و جملگی یک هزار سهم از جمله هشت هزار و یکصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریة شمس آباد رستاق دارالعبادة مذکورہ است و باین اسم مستغنی است از بیان تعدید و توصیف با توابع و مضافات.

و جملگی یک هزار و یکصد و هفتاد سهم و نیم دانگ سهمی از جمله نه هزار و سیصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریة اشکذر است از قری رستاق دارالعبادة مذکورہ که همچنین باین اسم استغنا یافته از بیان حدود و اوصاف با توابع و لواحق و منسوبات. و اما سهام شمس آباد رستاق از بی بی عصمت شاه بنت مولانا صدر الدین علی بن مولانا کمال الدین افضل مشهور به اصفهانی و خواهر زاده او مولانا کمال الدین علی بن خواجه صدر الدین احمد بن خواجه عین الدین علی و برادر زاده او خواجه غیاث الدین [بن] خواجه جلال الدین اسلام بن خواجه صدر الدین احمد مذکور به والیه ملکه عظمی و واقفہ، لازالت عیون الحوادث عن ذاتها صارفة منتقل شده بمبايعت شرعیہ و اما سهام قریة اشکذر از ورثه مولانا و صاحب اعظم سعید نظام الدوله والدين ابی بکر خاصه مشهورا به بیع و شری صحیحین .

و جملگی دو بیست و شصت و نه سهم و پنج دانک سهمی از جمله هشت هزار و هشتصد و چهل سهم که اصل سهام قنات قریة تفت است از قرای قهستان دارالعبادة مذکور و

کاروانسرای ایضا از غایت شهرت مستغنی است از ذکر حدود و اوصاف باتوابع و مضافات و لواحق و این سهام از صاحب اعظم **خواجه کمال الدین حسین بن صاحب اعظم سعید خواجه نهب الدین قاسم** بجناب عصمت پناهی و الیه منتقل شده به بیع و شری شرعیه. و جملگی دو دانگ کامل شایع از قناتی که معروف و مشهورست به **محمد آباد** سریزد واقع بناحیه قصبه **مهر یچرد** و از قصبات دارالعباده مذکوره که آب آن قنات فائض میشود بر اراضی و باغات قریه سریزد مشهورا و باین اسم مستغنی از بیان تحدید و توصیف باتوابع و مضافات شرعیه و عرفیه داخله و خارجه و این دو دانگ قنات مذکوره دانگی از صاحب اعظم **خواجه شاه عماد الدین عبدالرحمن بن صاحب اعظم سعید خواجه کمال الدین شاه شیخ محمد بن صاحب قران مرحوم خواجه برهان الدین فتح الله ابو المعالی** و دانگی از صاحب اعظم افتخار التجار **خواجه جلال الدین محمد بن صاحب اعظم سعید مفخر التجار خواجه فخر الدین ترک التبریزی** بملکه عظمی عالیة عادله کبری واقفه مشارالیه منتقل شده بمبايعت شرعیه مع سایر توابع.

هریک از این حصص مرقومه مشروحه مزبوره از بیوتات و حجرات و غرفات و آلات و ادوات و حرائم و کظائم و فسقات و سومقات و آبار و انهار و اشجار و جداول و آنچه شرعاً و عرفاً داخل آن دانند سوای عرصه حمام داخل شهر و حمام خارج که آن عرصه استیجار نموده اند و عمارت احمامین خود استحدث فرموده اند وقفی صحیح شرعی مؤبد مخلد که ارکان صحتش از معاول فساد و نقصان سلامت و بنیان مشروعیتش بضوابط و شرایط فقهیه حالی و از نواقص و بطلان خالی، مشحون و مقرون به صیغ شرعیه که از اولیان و اوقافان متزاوجان مذکوران ثقل الله بالاجزاء بجزیل الصواب و الثواب الجمیل قسطاس میزانهما صدور یافت، وقفی که صفحات صحت آن از قرب قریب صافی و بقیود معتبره وافی «الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین».

و تولیت شرعیه مفوض گشت و اعنه این موقوفات باقیات بقبضه کفایت و اعتبار و کف درایت و اختیار فرزند کامکار چابک سوار مضمار عدل پروری، صاحب عیار نقادخانه هنر پروری، نهال ریاض دولت و اقبال گلبن حدیقه انعام و افضال، حاوی اقسام کمالات انسانی، حائز احکام سعادات نفسانی، رافع اعلام تلاوت آیات قرآنی، واضع ارقام از کار و طاعات ربانی، امیر اعظم اعقل، والی اکرم عادل، مجنح اجنحة الامارة و الرفافة، مرشح باسقات الحكومة و العطفه، ناشر صحائف البر و الاحسان، المخصوص بعنايت الملك الديان شمس الدولة و الملك و الدین رکن الاسلام و المسلمین محمد ابن واقف و الی خیر مشارالیه، ابد الله تعالی ظلال امارته و کمالاته بین الانسان فی ظل الوالد العظیم (؟) ایشان سپردند که از سر اهتمام تمام بضبط و ربط و قبض و بسط این شغل جسم قیام نماید و بدو مفوض گشت که محصولات موقوفات محرره مزبوره اولاً بعمارات رقبات معینه مذکوره صرف کند بنوعی که غبطه مرعی باشد و

مستلزم ازدیاد محصولات و اجارات گردد و **ثانیاً** بتعمیر و ترمیم مبانی خیرات موقوف علیها الایم فالایم و الاغبط فالاغبط .

و بعد از آن در انتظام مهمام مسجد و وظائف جد بجای آورد امامی حسن الکلامی که در فنون قرائت و وقوف صاحب وقوف و در مقام رعایت شرایط و ارکان صلوة از تکبیرة الاحرام تا سلام ثابت و راسخ الاقدام نصب فرماید که در لیالی و ایام بشغل شریف امامت از سر فراغ بال اشتغال نماید و هر سال مبلغ سیصد و شصت دینار آقچه نقره سره مسکوک رائج کپکی که هر دو دینار از آن بوزن یک مثقال و نیم دانگ باشد بدورسانند و چنانچه هر روز... (۱) و همچنین ده نفر **حافظ** کلام الله حسن الصوت که در تجوید و قرائت کلام مجید فرید باشد که آناء اللیل و اطراف النهار سیما بین العشاءین و الاسحار تلاوت نمایند، و هر سال مبلغ دو هزار یکصد و شصت دینار آقچه کپکی موصوف بایشان رسانند، چنانچه مقتضی رای متولی شرعی باشد.

و **مصدوری** معین و مقرر فرماید که منصب صدارت حفاظ را شایستگی داشته باشد و در قرائت و تجوید و اصول ماهر و باهر و هریک از حفاظ اقتفاء آثار مرضیه و سنن سنیه او نمایند و مرسوم و مقرری او را هر سال مبلغ سیصد و شصت دینار آقچه موصوفه مذکور کپکیه بدو رسانند و اگر کسی که قابلیت صدارت داشته باشد موقوف و ناموجود [باشد] بدو نفر دیگر از حفاظ دهند تا در امر خطیر تلاوت خبیر بوده شروع نماید.

و ایضاً **مدرسی** که به صیقل اذهان و افیه زنگ رنگ اعضاء و اشکال از صفحات اوراق مصقول زدوده به زلال افهام صافیه نقوش شکوک و شبهات از الواح فروع و اصول مغسول فرموده تعیین فرماید تا در مسجد مذکور بسط بساط درس علوم دینیه و معارف یقینیه نموده حقائق مسائل به وسایل بیان وافیه کامل و لسان شافی بر چهره حال طلبه نگارد و **معیدی** و هشت نفر **طالب علم** نصب فرماید که اگر اذهان و طباع طلبه به مره واحده درک معضلات نتواند معید مذکور اعاده سبق نماید تا اشکال ایشان انحلال یابد و در ایام تحصیل در مسجد مذکور به وظائف مذاکره و مباحثه قیام نماید و وظیفه مدرس هر سال مبلغ یک هزار و دو بیست دینار آقچه فضی کپکی موصوف بدو رسانند و هر سال مبلغ نهصد و هشتاد دینار کپکی منعت و وظیفه و مقرری معید و طلبه چنانکه رای جناب متولی مذکور لایزال امارت مرفوعه بین الجمهور باشد بدیشان رسانند.

و همچنین **خطیبی** که از شرائط و ارکان خطبه باخبر باشد نصب فرماید تا در ایام جمعات [خطبه] به فصیح ترین عبارتی نماید، چنانچه مستعمن از آن محظوظ و بهره ور گردند و هر سال مبلغ یکصد و بیست دینار آقچه فضی موصوف کپکی بدورسانند.

و ایضاً دو نفر **مؤذن** صیت عارف الوقت که قبل الفوت ایام و لیالی به امر تأزین و مناجات حضرت لایزالی اشتغال نماید و ارباب طاعات را هنگام اداء واجبات اعلام کند و هر سال

مقرری ایشان را مبلغ سیصد و شصت دینار آچه موصوف به ایشان رسانند. و ایضاً واعظی که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه احادیث نبوی گوی سبقت از خم چوگان بسی علماء ر بوده باشد تعیین فرماید تا در مسجد مذکور در دهور و شهر رنجوران امراض غفلت و جهالت را شربت خوشگوار نصیحت چشاند و هر سال مقرری و وظیفه مبلغ یکصد و پنجاه دینار به او رسانند و جهت مقرری و وظیفه ماه رمضان مبلغ یکصد و سی دینار آچه موصوف کپکی.

و دو نفر معاشر خوان تعیین فرموده که در ایام جماعات عهد عند صعود الخطیب الی المنبر به حدیث معهود خواندن قیام نماید و هر سال مبلغ یکصد دینار آچه کپکی منعوته وظیفه به ایشان رسانند.

و هر سال مبلغ یکصد و بیست دینار آچه فضی کپکی به علمای که در مسجد مذکور اطفال مسلمانان را تعلیم قرآن قدیم و تنزیل حکیم نماید رسانند و هر سال مبلغ سه هزار آچه کپکی موصوف در وجه سفره و آش خانقاه مذکور که بفقر و مساکین و صادر و وارد رسانند چنانچه مقتضی رای منیر و فکر عالیجناب متولی باشد.

و هر سال مبلغ یکصد دینار آچه رائج کپکی موصوف در لیالی متبر که به وجه حلاوه و نقل صرف نموده به جماعتیان رسانند و مبلغ یکصد و هشتاد دینار آچه موصوف هر ساله در وجه ثمن الدهن و البرز و شمع و غیره که موجب استنضات مسجد و خانقاه باشد صرف گردانند و قنادیل و سروج افروخته دارند.

و دو نفر که قابلیت فراشی و بوابی داشته باشند تعیین فرموده هر سال مبلغ پانصد و چهل دینار آچه کپکی به ایشان رسانند تا بوظائف فراشی و بوابی از افتتاح ابواب و انقلاق و تنظیم و ترشیش و بسط و طی فرش و سایر آنچه از لوازم این امر تواند مشغول گردند.

و چون تولیت شرعی و اشراف و نظارت موقوفات و مستغلات مذکوره مزبوره در مرتبه اول به عالی جناب دولت مآب لازال شمساً طالماً من افق الحشمة و الکمال مفوض فرموده اند حق التولیه الشرعیة و الاشراف و النظارة سدس کل محاصیل موقوفات تعیین و تقریر فرموده اند و باقی عمله که احتیاج خواهند افتاد مثل نویسنده و سقا و وجه فرش لائفه برای جناب متولی شرعی متعلق و منوط است که از موقوفات تعیین و ترتیب و هر چه از این مصارف معینه مسمیه فاضل آید در دوانگ جناب متولی شرعی را باشد و چهار دانگ در وجه حصصی که بخرند و داخل رقبات شود مصروف فرمایند و از مآب این امور مطلقاً به رأی صواب نمای دانش فزای بدعت زدای عقاید آرای جناب متولی مزبور متعلق و منوط گشته و مشروط آنکه رقبات وقفی را بزیادت از سه سال به اجاره ندهند نه در عقد واحد و نه در عقود متعدده مختلفه [و] به ارباب استیلا و تغلب ندهند.

و مادام که صفحات اوراق لیالی و ایام به نقوش وجود عزیز شریف جناب متولی مزبور

مزین ومحلی باشد دیگری در این مناصب و اشغال مدخلی نداشته باشد و بعد از طی نامه اعمار که الی یوم القیام منشور و ختام دولتش به طناب امتداد مستحکم باد مناصب و اشغال مذکورہ از آن ذکور اولاد جناب مشارالیہ باشد. تولیت شرعیہ از آن اوسط و نظارت از آن اصغر. و حق السمی همان سدس مقرر اصل و ثلث فاضل به شرط الوجود میان اولادی کہ مباشر مناصب مذکورہ باشند مشترک بالسویہ دون الترجیح والتفاوت. و اگر چنانچہ اولاد زیادت از دو نفر موجود نباشند مناصب به ایشان منحصر و حق السمی به همین طریق و بعد از اولاد او بر اولاد اولاد او و اولاد او و اولاد او ماتوا و الدوا و تناسلوا بر منہج معین و مقرر مذکور و طریق مبین محرر مزبور و الیان واقفان متزاوجان مشارالیہما، تقبل اللہ بفیض فضلہ و عمیم طولہ حسنا تمہما! تصریح فرمودند و تعیین کردند.

و حرام گردانیدند تغییر و تبدیل این خیرات باقیات و شروط و نصوص معینات مشروحات و اقیات [بر] کافۃ مسلمین و مسلمات سیمابرمباشران امور موقوفات و طلب محاسبات و جواز توزیعات تخصیصات و حوالات «فمن بدله بعد ما سمعہ فانما اثمہ علی الذین یدلونہ ان اللہ سمیع علیم» و علی المغیر والساعی فی تغییرہ و تبدیلہ لعنة اللہ تعالیٰ و الملائکة الناس اجمعین.

رجاء صادق و امید واثق کہ حضرت خالق چنانچہ واقفان خیران و الیان متزاوجان مشارالیہما توفیق اتفاق و ترصیص مبانی خیرات ارزانی فرمودہ عالیجناب دولت قباب متولی مذکور، مدت ظلالة ما تعاقب الاعوام والشهور، تأیید احکام تأییدات محل کند و در فردوس اعلیٰ ایشان را و ساعیان را مقام و ماویٰ دہاد، والحمد للہ اولاً و آخراً و الصلوٰة والسلام علی من خیر اوتی معجزاً باہر اوعلیٰ اولادہ و اصحابہ باطناً و ظاہراً.

و همچنین فرمودند کہ اگر اعوذ باللہ تعالیٰ جناب دولت قباب متولی را اولاد ذکور منقطع گردد امور محررہ مذکورہ از تولیت شرعیہ و اشراف و نظارت از آن اناث او باشد، و اولاد اولاد از ہمین طریق مسا تعاقبوا و تناسلوا بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل.

وعقب (؟) از آنکہ در عالی مجلس شریف و سامی دیوان دین حنیف در ضمن مرافعہ شرعیہ ثابت و مبین و واضح و مبرهن شد نزد حضرت شریعت پناه تقوی شعار مخدوم مطاع ناشر صحائف العلوم الدینیة و المعارف الیقینیة فی الارباع و الاصقاع اعنی حاکم عادل مرافع۔ الیہ کہ صدر این کتاب بسجل شریف مزین و محلی خواهد گشت، اعلیٰ اللہ تعالیٰ لا تتساب رایات الدرس و الفتوی و رفع اعلام العلم و التقوی شانه و رفع محلہ و مکانہ! بشہادت مولانا صاحب اعظم رکن الملة و الدین ضیاء الاسلام و المسلمین حسن بن مولانا اعظم اکمل اکرم اقدم صفی الملة و الدین محمد بن مولانا اعظم سعید ملاذالقضاة و الموالی المتأخرین ضیاء الحق و الدین محمد بن مخدوم مولانا اعظم شہید ملجاء القضاة زوی۔ المراتب و المناصب و الاحکام فی اوان حیوة الواصل الی رحمة اللہ فی روضات جنانہ ہجد الحق و الشریعة و التقوی و الدین حسن الرضا، اعلیٰ اللہ شانہ فی ظل والدہ! و ابن عم پدرش

مولانا وصاحب الاعظم مجدد الملة و الدين شرف الاسلام و المسلمين حسن بن مولانا اعظم سعيد مولانا الاكابر والموالي شرف الملة والدين حسين بن مخدوم سعيد مجدد الحق والدين حسن المشار اعلى الله تعالى شانه.

و كاتب اين سطور و محرر اين مزبور اصغر عباد الله ذى الفضل محمد بن مسعود بن يحيى بن ابى الملقب بقطب الحنقه (؟) عفا الله ذنوبه و ستر عيوبه كه جملگى حصص موقوفه مشروحه تا زمان صدور صيغ وقف حق و ملك مزاجان واقفان بود، حكم شرع شريف بصحت اين جمله واقع شد و باشهاد شرعى مقرون گشت، فى سلخ من شهر ربيع الاول عمت ميامنه لسنة تسع و اربعين و ثمانمائه . والسلام و الحمد لله و حده.

بموجبى كه مزبور گشته و وقف كردم بشروط و نصوصى كه مبين گشته و مشروح شده (مهر امير نظام الدين چقماق واقف).

بدين موجب وقف كردم بشروطى كه مشروح گشته . (مهر بى فاطمه بانیه واقفه).  
شهدت بمضمونه المسطور فى الصدر، حرره العبد محمد بن حسين الحسينى .  
بموجبى كه در صدر قلمى گشته استماع نمود و گواه است، حرره العبد الضعيف مرشد بن همايون شاه .

مهر على صفى الملك.  
بموجبى كه در صدر قلمى گشته گواه گشت، معين بن محمود ميبدى .  
بدين موجب كه مسطور گشته گواه شد، حرره العبد محمد بن حاجى صدر الدين اليزدى .  
بموجبى كه در صدر اين صحيفه مزبور و مذكور شده گواه است، حرره العبد الضعيف فضل الله بن فتح الله الخوارزمى بيمناه شهد به دام فضله !  
بموجب مسطور گواه است، حرره حسين بن حسن بن سلام الله الحسينى، اصلح الله شانه!  
بشهادت العبد على كمال و كناد و كمال صدر عين الدين (؟).  
بموجبى كه قلمى شده از جناب واقف گواه شد، امير سنقر .  
بموجود العبد مهر على (؟)  
محمد بايزيد .

بموجبى كه در صدر قلمى شده از جناب واقفان مشار اليهما استماع نمود و گواه شد،  
حرره العبد الضعيف مسعود بن محمد بن حيدر بن ابي الرضا .  
بمضمونه يشهد العبد الضعيف حسن بن محمد بن محمد .  
يشهد بمضمونه [ ... ] اعلى الله شأنه .

بموجب مسطور گواه شد حسن بن محمود بن محمد الرضى .  
بموجبى كه در صدر قلمى گشته گواه است، محمد بن مجتبى بن سلام الله الحسينى بخطه .  
بدين موجب مسطور گواه است، حرره العبد محمد بن حاجى بن محمد الحافظ .  
بموجب مسطور گواه است، مستعين .  
بموجب مسطور گواه است، حسين سنقر .



## فهرستهای اعلام

- ۱) در ترتیب الفبائی اسماء ابتدا \* اسمهای ساده و بعد مرکب آمده است؛  
باین ترتیب که شمس ، شمس ، شمس الدین و جز اینها .
- ۲) در بین اسماء فقط لفظ «بن» در ترتیب الفبائی مورد نظر قرار  
نگرفته است .
- ۳) میان اعداد هر کجا - (خط حاصل) آمده نشان آنست که از شماره  
قبل تا شماره بعد مربوط به آن اسم است.
- ۴) خط فاصل (-) که بعد از کلمات میرزا و حاجی و غیر آنها در داخل  
[ ] آمده برای نشان دادن پیش یا پس واقع شدن آن لفظ بر صاحب اسم است .
- ۵) در اعلام جغرافیائی ذیل هر شهر بقاع و مساجد و مدارس و میدانها و  
وبازارها و سایر متعلقات آن شهر ذکر شده است .

## فهرست نام‌های گسان

۲

- |   |   |
|---|---|
| <p>ابراهیم حلی [سید-] : ۸</p> <p>ابراهیم خلیل [خواجه-] : ۱۸۴</p> <p>ابراهیم خوارزمی [سید-] : ۸</p> <p>ابراهیم بن رشیدالدین فضل‌الله : ۱۴۸</p> <p>ابراهیم سلطان [مورزا-] : ۳۰۳</p> <p>ابراهیم عادلشاه : ۹۲</p> <p>ابراهیم بن محمد حافظ [میرزا-] : ۳۳۹</p> <p>ابراهیم مدنی [سید-] : ۸</p> <p>ابرند : ۶۹۹</p> <p>ابن ابی الجلاء : ۸۶۱</p> <p>ابن ابی الوضاع : ۸۶۱</p> <p>ابن جوزی : ۸۲۰، ۸۴۱، ۸۴۶، ۸۶۲</p> <p>ابن علی : ۲۳۳</p> <p>ابن قله : ۳۹۵</p> <p>ابوالآداب [مولانا-] : ۴۳۵</p> <p>ابواسحق [شیخ-] : ۱۵۰، ۱۵۱، ۷۰۰</p> <p>ابواسحق خوارزمی [خواجه-] : ۵۲۶</p> <p>ابواسحق بن محمد [سلطان-] : ۶۳۳</p> <p>ابوالبقا [مولانا-] : ۳۷۷</p> <p>ابوبکر آقا : ۱۴۷</p> <p>ابوبکر شاه [حاجی-] : ۵۸۸</p> <p>ابوحامد کازرونی : ۳۰۲</p> | <p>آصف برخیا : ۹۰، ۱۱۷، ۲۴۲</p> <p>آدم صفی : ۳۹۴، ۳۹۵</p> <p>آزادیزدی [مولانا] : ۴۵۶</p> <p>آصف خان : ۱، ۱۶۸</p> <p>آق سنقر : ۶۲۰</p> <p>آق ملک : ۶۷۰</p> <p>آقا - الله فلی بیک</p> <p>آقا احمد انا و خدا :</p> <p>آقا بقا بن محمد شفیع</p> <p>آقا حاجی یزدی (موترحاجی) : ۴۸۲، ۴۸۷</p> <p>آقا رفیع بن آقا جلال : ۳۵۰</p> <p>آقا طاهر : ۱۶۷</p> <p>آقا ملا : ۱۶۷</p> <p>آکمی [ملا-] : ۴۵۹</p> <p style="text-align: center;"><b>الف</b></p> <p>ابا قاجان : ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵</p> <p>۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۸</p> <p>۱۴۱، ۴۲۲</p> <p>ابر : ۷۱۲</p> <p>ابراهیم [میرزا-] : ۴۸۴</p> <p>ابراهیم ادهم : ۶۲۱</p> |
|---|---|

احمد [خواجه-] : ۵۰۰  
 احمد [سلطان-] : ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸  
 احمد بن امیر ترمش [سید-] : ۶۷۹  
 احمد حق مدد [شیخ-] : ۶۴۰  
 احمد خان [حاجی-] : ۴۸۵  
 احمد دادائی [میر شیخ-] : ۳۳۵، ۳۳۶، ۶۵۷  
 احمد بن شاه ولی [میرزا-] : ۱۷۵  
 احمد صیام الدهر [شیخ-] : ۶۳۹  
 احمد فهادان [مولانا-] : ۶۳۱، ۶۳۲  
 احمد بن علی کاتب : ۶۳۴  
 احمد فراش [خواجه-] : ۵۲۷  
 احمد بن محمد زمجی : ۶۵۰، ۷۰۴، ۷۱۴  
 اخترى [مولانا-] : ۹۳، ۴۵۰، ۴۵۱  
 ادریس : ۳۹۱، ۳۹۴  
 ادهم باقى [ملا-] : ۶۸۳  
 اردشیر بابکان : ۷۰۰  
 ارسطاطالیس : ۷۳۱، ۸۵۹  
 ارسلان خانون : ۶۴۴، ۷۱۲، ۷۳۵، ۷۳۷  
 ارغون خان : ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸  
 اسحق بیک بایقدری [میرزا-] : ۱۴۴، ۶۶۱،  
 ۶۶۲  
 اسحق بیک حقیقت خانی [میرزا-] : ۶۷۵ - ۶۷۷  
 اسحق بن شهابا [مولانا-] : ۶۹۷  
 اسکندر [میرزا-] : ۱۵۶  
 اسکندر بیک ترکمان : ۹۲  
 اسکندرومی : ۷۱۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۸۵۹  
 اسکندر عمرو [سلطان-] : ۳۲  
 اسکندر هندو : ۶۳۹  
 اسمعیل سامانی : ۸۶۳  
 اسمعیل صوفی [شیخ-] : ۵۰۷  
 اسمعیل قلی بیک بن آفا حاجی : ۴۸۵  
 اسمعیل مصلائی [خواجه-] : ۳۴۱

ابوالحسن [میرزا-] : ۳۰۶  
 ابوالحسین [میرزا-] : ۴۹۳  
 ابوسعید [سلطان-] : ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹،  
 ۱۵۲، ۲۴۲، ۲۵۱، ۵۴۹، ۵۵۰،  
 ۵۵۲، ۷۰۵، ۷۳۷  
 ابوسعید طبسی : ۵۲۷، ۷۳۹  
 ابوطالب [مولانا-] : ۳۹۸  
 ابوطالب میرزا : ۱۷۵  
 ابوالعلاء [خواجه-] : ۱۱۶  
 ابوالعلاء طوقچی : ۷۱۴  
 ابوعلی شرفشاه : ۸۵۳  
 ابوعلی عمرو بن یحیی : ۸۴۲  
 ابو الفتح [سید-] : ۵۶۰  
 ابو الفتح بن شاه عبدالباقی : ۳۵۹  
 ابو الفتح بن محمد امین [میرزا-] : ۹۳  
 ابو الفضایل اردکانی [میرزا-] : ۳۳۱  
 ابو الفضایل بن غیاث الدین علی : ۴۳۱  
 ابو الفضایل بن غیاث الدین محمد [میرزا-] :  
 ۳۶۰  
 ابو القاسم گنوخى [قاضی-] : ۸۴۲  
 ابو القاسم کازرونی [شیخ-] : ۲۷۳، ۳۰۲،  
 ۴۲۳  
 ابو قرداش : ۴۲۷  
 ابو مسعود بهشتی : ۷۳۶  
 ابو مسلم مروزی : ۶۵۰، ۷۰۴، ۷۱۴  
 ابو المعالی [امیر-] : ۱۹۳  
 ابو موسی اشعری : ۸۲۱  
 ابو یوسف دیلمی : ۷۰۹، ۷۳۶  
 ابو یوسف کیانی رسو : ۷۱۱، ۷۳۶، ۷۳۷  
 ابو الهادی [میرزا-] : ۳۰۶  
 اتابک بن شمس الدین محمد : ۱۳۹  
 اتابک یوسف شاه یزدی : ۱۲۳، ۱۳۷، ۵۴۴، ۵۵۱  
 ۵۵۲

امیرزاده پیرمحمد ۷۳۹، ۷۴۰	اسمهیل بن محمد ابراهیم [میرزا] - ۴۱۰
امیرزاده رستم ۶۱۵	اسمهیل مهرزاد ۶۲، ۸۳
امیرسعادت ۳۰۰	اشکین زال ۷۱۸
امیرسیدمحمد امامی ۵۲۴	اصغر بن غیاث الدین علی ۴۳۱
امیرعلی قوام الدین [سید] - ۵۳۷، ۵۳۵	اصیل الدین محمد بن مظفر هقیلی ۶۵۸
امیرفرامرز ۷۱۹	افضل [قاضی] - ۳۷۸
امیر محمود وزیر ۷۱۳	افضل بن غیاث الدین علی ۴۳۱
امیر نجم ثانی = امیر یار احمد اصفهانی	افضل الدین محمد کرمانی [خواجہ] - ۱۰۵
امیر یار احمد اصفهانی (امیر نجم ثانی) ۲۴۲	افضل محمود [مولانا] - ۳۹۹
۴۷۳	افضل بن نورا محمد [میرزا] - ۳۶۱
امین = امیناء محمد	افلاطون ۱۴۴، ۴۰۷
امیناء محمد عادل ۳۱۹	اکمل بن غیاث الدین علی ۴۳۱
امینا محمد متصدی ۴۳۲ - ۴۳۵	الخبیک ۳۰۱
امینی [مولانا] - ۴۶۲	الفتی [ملا] - ۴۶۴
انوری ۴۳۹	الله قلی بیگ (- آقا) ۵۳، ۲۰۶ - ۲۱۳، ۲۱۶
انوشیروان عادل ۶۲۱، ۷۰۴، ۷۲۱، ۷۲۳	۲۴۱، ۴۶۷، ۷۵۹
۸۵۶	الله وردی خان ۶۶۵
اوجی [خواجہ] - ۴۶۸، ۵۳۶، ۵۳۷	امام الدین علی ندوشنی [مولانا] - ۱۵۵
اواجایتو ۱۴۵، ۱۴۶، ۸۲۵	امام الدین قزوینی [ملک] - ۱۳۷
اویس قرنی ۷	امام الدین واعظ [مولانا] - ۶۳۲
ایراندخت ۶۹۹، ۷۱۳	امامی هروی ۱۴۳
<b>ب</b>	امان الله ۸۳۹
باباشیخ عالی بیداخویدی ۵۸۳	امیر الیاس ۷۴۲
باباضیاء الدین ابدال ۶۲۶، ۶۲۷	امیر اوجش ۵۲۰
بابا حاجی شیرازی ۲۸	امیر ترمش ۶۰۸، ۶۷۹
بابا حاجی علی ۱۸	امیر تیمور ۲۱، ۱۵۵، ۳۹۶، ۷۲۲، ۷۳۹
بابا حاجی لطف الله ۱۹	۷۴۰
بابا حاجی محمد صامت ۹، ۱۰	امیر جنید ۶۲۶
بابا حاجی نظام الدین کیچی ۳۵، ۴۰	امیر چوپان ۱۴۷، ۱۴۸، ۷۰۵
بابا مجد الدین ۶۲۶، ۶۲۷	امیر خسرو دهلوی ۵۳۸
بابا محمد (- بابا ناصر) ۶۳۹	امیر خماری ۱۳۷
بابا محمد بغدادی ۳۶	امیرزاده اسکندر ۶۲۶، ۶۷۹، ۶۸۲، ۷۴۰

پیر احمد [خواجه] - ۴۸۷	باقی [مولانا] - ۸۳۹
پیر محمد شهربانی [حاجی] - ۶۹۷	بایزید [سلطان] - ۲۷۳
پیر محمد قمی [خواجه] - ۵۲۷	بایسنقر میرزا - ۴۶، ۴۵، ۴۶، ۷۴۲
ت	بایقرا - ۱۵۷
تاج سلمانی [خواجه] - ۳۹۶	بدیع‌امحمد   شیخ الاسلام [آقا] - ۳۷۶
تاج الدین جعفر (سید پنهان) - ۵۳۷	بدیع‌الزمان میرزا - ۷۱
تاج الدین علی بنیمان - ۶۱۳	براق‌خان - ۸۶۵
تاج الدین علی‌شاه - ۲۵۱	برهان الدین امیر شیخ دادائی - ۵۳۰، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۸۴، ۵۷۷، ۵۸۶، ۵۶۹
تاج‌احسن (واهب) [میرزا] - ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۲، ۴۸۵	برهان الدین خلیل‌الله - شاه خلیل‌الله
تربیت‌خان - ۸۳۹	برهان الدین لطف‌الله [خواجه] - ۲۵۲
تقاجار - ۸۲۴	برهان الدین موصلی - ۸۴۵
تقی بندشنی [میرزا] - ۳۳۷	برهان‌الله روفقی [امیر] - ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۳۳۱، ۳۲۲، ۳۲۱
تقی الدین دادا محمد [شیخ] - ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۳۵، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۷	بفدادخاتون - ۷۰۵
۸۰۰، ۶۵۹، ۶۵۲، ۵۹۶، ۵۹۰، ۵۸۹	بمان بیداخویبی - ۶۰۲
تقی الدین عمر استادان [شیخ] - ۶۱۹، ۶۲۴	بشار - ۷۱۹
توران‌دخت - ۶۹۸، ۶۹۹	بوعلی - ۴۰۷
توکل قزوینی [خواجه] - ۶۵۰	بوفا - ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴
تولی‌خان - ۸۲۴	بولهب - ۶
ج	بهاء الدین محمد [خواجه] - ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۲، ۴۲۲
جالینوس - ۴۱۳	بهاء الدین هزارسب [مولانا] - ۱۵۸، ۴۰۳، ۶۴۴
جامی - ۵۷۰	بهرام کبیر - ۳۲۱، ۷۲۰، ۷۳۴
جان آغا خانم - ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴	بی بی فاطمه خاتون - ۶۴۵، ۶۴۹
جانی بیک‌خان - ۸۵۴	بیانی - قطب الدین خسرو
جانی‌خان قورچی باشی - ۶۶۱	بیدار - ۷۲۰، ۷۲۱
جبرئیل - ۳۹۴	بیکه سلطان - ۷۴۲
جعفر [میرزا] - ۱۹۸، ۲۰۴	پ
جعفر برهکی - ۸۵۱	پوران‌دخت - ۸۵۲
جعفر طیار - ۸۵۳	پهلوان اسد طغان‌شاهی - ۶۳۹
جعفر قزوینی [میر] - ۱۹۹، ۶۶۱	پهلوان خرم - ۶۰۳
جعفر بن محمد صادق - ۵۲۰، ۹	

جمشید بن یافل ۴۰۵	جعفر منجم [مولانا] - ۳۹۳
جناب مخدومی = شرف الدین علی یزدی	جعفر نوربخش [سید] - ۱۰۴
جهان آرا بیگم ۴۷۷	جعفری [میرزا] - ۴۰۸، ۴۰۷
جهانشاه [میرزا] - ۶۴۵، ۱۶۶، ۱۶۵، ۵۳، ۵۰	جغتای خان ۸۶۵
۶۶۰	جلال محمد   ۲۸۶، ۲۸۰، ۲۷۶
جهاگیر پادشاه ۱۶۷	جلال ضد [سید] - ۱۵۳
ج	جلال الدین چقماق شامی ۲۶۵، ۲۲۶، ۶۴۵
چرگیز ۷۳۷، ۸۲۰، ۸۲۳	۷۴۲، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۱۲، ۶۵۸، ۶۴۹
ح	جلال الدین حسن [امیر] - ۹۴
حاجی آبدار ۷۳۹	جلال الدین حسن ابن میرزا صادقی [میرزا] - ۹۵
حاجی قطبی ۴۰۲	جلال الدین حسن شهرستانی اصفهانی [امیر] -
حاجی محصل [شیخ] - ۵۲۷	۲۵۳
حافظ رازی ۱۵۶، ۱۵۵، ۳۲	جلال الدین خورشاه [امیر] - ۶۳۸، ۶۳۴
حافظ شیرازی ۲۰۲، ۲۵۵، ۳۵۴، ۳۵۷، ۴۴۵	جلال الدین روانی ۸۴۵، ۳۳
۷۵۰، ۷۳۲، ۶۱۱، ۵۸۷	جلال الدین زاهد [شیخ] - ۶۴۰
حجاج بن یوسف ۸۴۳	جلال الدین حقیقی [مولانا] - ۱۴۸
حسام الدین حاجب ۱۳۷	جلال الدین محمد [امیر] - ۵۲۷
حسن بیک [میرزا] - ۴۱۸	جلال الدین محمد [سید] - ۵۳۰
حسن بیک پادشاه، [ابوالنصر] - ۴۷۵، ۵۲	جلال الدین محمد یزدی [مولانا] - ۴۵۰
حسن توران پشته [خواجه] - ۶۱۴	جلال الدین محمود خوارزمی [خواجه] - ۶۸۲
حسن ساورج خوارزمی ۵۲۶	جلال الدین یزدی منجم [مولانا] - ۴۷۳
حسن بن سهل ۸۵۲	جمال الاسلام [شیخ] - ۱۴۴، ۴۷۵
حسن علی [مولانا] - ۸۰۴، ۸۰۲، ۸۰۱	جمال الاسلام ابوسعید محمد بن احمد بن مهریز داد
حسن علی اصفهانی [میرزا] - ۱۸۹، ۱۸۸	۶۲۴، ۶۲۱
حسن علی یزدی [مولانا] - ۱۹۰، ۴۳۵، ۶۶۶	جمال الدین ترکستانی [مولانا] - ۸۴۳
حسن متکلم [سهد] - ۶۲۳	جمال الدین خواری ۱۶۳
حسن بن محمد طاهر [مولانا] - ۳۴۰	جمال الدین محمد [میرزا] - ۵۷۹
حسن مستوفی و اهب = تاجا حسن	جمال الدین محمد بن محمد کاظم [میرزا] - ۱۱۶
حسنا [مولانا] - ۳۱۱	جمال الدین محمد مهتر جمال [آقا] - ۱۶۹، ۵۵۷
حسین [حاجی] - ۶۳۱	۶۴۴، ۶۱۹
حسین ابراهیم بیداخویری ۵۸۲	جمال الدین مسعود [مولانا] - ۶۳۸
حسین اخلاطی [سهد] - ۱۷، ۱۶، ۸	جمال الدین یلغز [خواجه] - ۳۲۳

خواندیر ۸۱۸	حسین اردکانی [مولانا حاجی -] ۳۳۱
خورا فروز ۶۶۲	حسین بن اویس [سلطان -] ۳۲۳
خویطب بز هانی ۷۰۸، ۶۳۵	حسین پاشا ۷۸
د	حسین بن علی ۹، ۴۵
داود ۳۹۴	حسین بن محمد حسن [قاضی میر -] ۳۷۸
داود بیک ۶۸۳	حسین مستوفی [میرزا -] ۶۹۷
دجال ۵	حسین میبدی [قاضی میر -] ۳۵۳-۳۵۶-۸۴۵
درویش علی خان ۵۰۹	حسین میرزا [سلطان -] ۱۰۴، ۱۰۵
درویش فخرالدین ۳۲	حسین بن میرزا بیک [میرزا -] ۲۶۲
درویش محمد مسکون ۸	حمزه دستار بند [شهد -] ۲۶
دقیانوس ۸۴۸	حمزه بن عبدالمطلب ۷۰۸
دیری یزدی ۴۶۹	حمزه میرزا [سلطان -] ۱۷۲، ۱۷۴، ۴۷۲
ذ	خ
ذهبی نقاش ۴۶۴	خالد بن سنان ۸۵۶
ر	خان بیگم ۷۰۱
رئیس محمد کره ۵۳۳	خانزاده خاتون ۳۲۶، ۶۵۹، ۷۲۰
راغب = محمد سعید مال امیری	خانیش بیگم ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۸۶
راغب اصفهانی ۶۲۲	خسرو [میرزا -] ۳۲۲
رافع ۴۳۴	خسرو پرویز ۶۹۸، ۷۱۳، ۸۴۹، ۸۵۰
رحیمای قاری [مولانا -] ۴۰۲	خضر ۵۹۳
رستم خان ۲۱۶	خطیر الملک یزدی ۱۱۶، ۱۱۷
رشیدالدین حکیم بلخی [خواجه -] ۸۵۷	خلیل آسوده [شبیخ -] ۶۲۴، ۶۲۵
رشیدالدین فضل الله ۱۴۴-۱۴۹، ۲۵۱، ۵۵۹	خلیل عقدایی [حاجی -] ۷۲۷
رشیدالدین محمد میبدی ۵۲۷	خلیل الله [میرزا -] ۱۹۰، ۱۹۲
رضا خلاق مال امیری ۴۶۵	خلیل الله ابرقوهر [مولانا -] ۴۱
رضی [آقا -] ۷۰۲	خلیل الله روغنی ۲۴۴
رضی [میرزا -] ۹۰	خلیل الله مهریجودی [امیر -] ۳۹۰
رضی الدین محمد [میرزا -] ۲۵۴	خلیل الله نعمة اللهی [سید -] ۴۸
رفیع [میرزا -] ۹۰	خواجه جان تبریزی [حاجی -] ۶۵۰
رفیع بن فیاث الدین علی ۴۳۱	خواجه صواب ۷۳۷
رفیع الدین محمد الحسینی [میرزا -] ۱۰۷-	خواجه فیروز ۷۳۹
۵۲۴، ۳۶۱، ۱۰۹	خواجه قوامی ۵۰۱

- رفیع الدین (رفیعا) محمد اردکانی [مولانا-] ۳۳۸  
 رکن محمد [میرزا-] ۳۹۳  
 رکن الدین شاه حسینی [میر-] ۵۶۰  
 رکن الدین شیرازی [سید-] ۷  
 رکن الدین صاعد [خواجه-] ۱۵۴  
 رکن الدین محمد حسینی [قاضی سید-] ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۵۶۳ ، ۵۴۳ ، ۵۳۵ ، ۴۷۶ ، ۶۴۳ ، ۶۵۶ ، ۶۵۴ ، ۶۵۲ ، ۵۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۰  
 رمزی [ملا-] ۴۴۷  
 روشنگر ۷۳۱
- ز
- زافی ۲۵۷  
 زال خان ۲۱۶  
 زاهد بیک [حاجی-] ۸۰۸  
 زبیر بن عوام ۷۹۹  
 زکریاء افندی ۸۲۰  
 زکریای باقر [خواجه-] ۲۴ ، ۲۳  
 زکی بن محمد محسن معلم [ملا-] ۴۰۳  
 زمانی [مولانا-] ۴۶۱  
 زمانای یزدی (سالک نقاش) ۴۵۸ ، ۴۵۷ ، ۴۴۶  
 زیرک عتیق ملا احمد کلابگیر ۶۸۰  
 زینا امیر سید ملیا ۲۶۹  
 زین الدین [مولانا-] ۳۲۴ ، ۳۲۳  
 زین الدین طبیب [مولانا-] ۴۱۷ ، ۲۴۵  
 زین الدین علی [امیر-] ۲۸  
 زین الدین علی سوخته [شیخ-] ۶۲۷  
 زین الدین علی بن محمود بن بنیمان [شیخ-] ۵۷۲ ، ۶۲۹ ، ۶۲۸ ، ۶۱۳ ، ۵۸۸ ، ۵۸۳ ، ۵۸۲ ، ۵۷۴  
 زین الدین علی شاه [حاجی-] ۵۸۷  
 زین العابدین آبشوری [مولانا-] ۴۰۰
- زین العابدین روفعی [امیر-] ۹۹ ، ۹۶  
 زین العابدین یزدی [مولانا-] ۳۱۰  
 زینب بیگم ۷۰۱ ، ۲۶۲ ، ۱۷۳  
 زینل بوک بارچینی ۴۴۳
- س
- ساسان ۷۱۳  
 سالک = زمانی  
 سالک الدین محمد [میرزا-] ۱۶۲  
 سالک الدین محمد بن میرزا جعفری ۴۰۸  
 سالک الدین محمد حموی ۴۰۷ ، ۴۰۶ ، ۱۵۴  
 سراج الدین ۴۶۱ ، ۴۶۰  
 سرالله ۵۳۸  
 سعد الدین علی [مولانا-] ۲۷  
 سعد الدین محمد حموی ۴۹۵ ، ۴۰۶  
 سعد الدین محمد دوانی [مولانا-] ۳۳  
 سعد الملک ۱۳۰  
 سعد و قاص ۶۳۶  
 سعدی شیرازی ۶۷۸ ، ۵۰۷ ، ۴۲۳ ، ۱۸۲  
 سعیدای دجنون ۴۵۵  
 سلطان احمد [میر-] ۵۸۴  
 سلطان احمد دادائی [امیر-] ۵۷۷  
 سلطان پادشاه ۵۶۸  
 سلطان حاجی مسافر ۶۱۷  
 سلطان حسین ندوهنی [مولانا-] ۳۷۸ ، ۳۳۲ ، ۳۳۱  
 سلطان حمیدر [میرزا-] ۹۵  
 سلطان محمد [میرزا-] ۳۰۱ ، ۳۰۰  
 سلطان محمد طبسی ۷۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۳۹  
 سلطان محمد بن بایسنقر ۵۲۷ ، ۲۹۹  
 سلطان فیاض ۸۳۷ ، ۸۳۶  
 سلطان قلی برار الملک ۵۴ ، ۵۳  
 سلطان مسعود باقی [میرزا-] ۲۹۱ ، ۲۷۷  
 سلغر شاه بن محمود شاه ۷۱۰



شاه جلال الدين ۴۸  
 شاه حميد الدين - محب الله ۴۶، ۴۸، ۴۹  
 شاه حسام الدين نوربخش ۱۰۶  
 شاه حسام الدين نوربخش (ثاني) ۱۰۶  
 شاه حسين [ميرزا-] ۵۵۷  
 شاه خاتون ۶۵۷  
 شاه خليل الله [نورالدين-] ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۹،  
 ۴۴، ۴۷، ۶۳  
 شاه خليل الله بن ميرميران ۶۶، ۷۰  
 شاه سليم ۹۳  
 شاه سليمان صفوي ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۹، ۴۴۱،  
 ۷۴۶، ۷۵۸، ۸۲۶  
 شاه سليمان ميرزا بن ميرميران ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۸۳  
 شاه شجاع مظفري ۲۵۵، ۳۲۹، ۵۶۰، ۵۶۹،  
 ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۳۲، ۷۰۸، ۷۱۸  
 شاه شمس الدين محمد ۴۶، ۴۸  
 شاه شمس الدين محمد (ثاني) ۴۸  
 شاه شمس الدين نوربخش ۱۰۵  
 شاه صفی صفوي ۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۴۶،  
 ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۰۶  
 ۳۶۲، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۷۸، ۴۹۴،  
 ۵۰۹، ۶۶۵، ۶۶۶، ۷۰۱  
 شاه صفی (ثاني) ۲۰۹  
 شاه صفی الله ۴۹  
 شاه صفی نوربخش ۱۰۵  
 شاه ظاهر [ميرزا-] ۱۹۲، ۱۹۳  
 شاه طهماسب صفوي ۵۷، ۶۱، ۶۷، ۸۳، ۹۶، ۹۸،  
 ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۵۵،  
 ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۸، ۳۴۴،  
 ۶۸۶، ۷۰۱، ۸۳۹  
 شاه ظهيرالدين ملی ۴۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۸۳  
 شاه عباس ۷۵، ۷۷، ۱۰۲، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۱۳،

سلمان جابري ۱۷۲، ۲۴۲  
 سليم خان ۵۶  
 سليمان بن آفاملك [آفا-] ۵۱۲  
 سليمان [سلطان-] ۲۷۳  
 سليمان بن عبدالملك ۸۴۳، ۸۵۱  
 سمیع زرگر [خواجه -] ۵۱۳  
 سنجر [سلطان-] ۷۱۴، ۷۱۹  
 سنجر ميرزا ۶۷  
 سيد پنهان = تاج الدين جعفر  
 سيد حسینی ۲۵  
 سيد شريف ۳۲  
 سيفاء زرکش ۵۱۰  
 سيفاميرزا مظفرا ۲۰۷، ۲۳۱  
 سيف الدين محمود نقشبندي [خواجه -] ۴۹۴،  
 ۷۰۱  
 سيمي نيشابوري [مولانا-] ۸۳۵، ۸۳۶  
 ش  
 شاپور بن اردشير ۷۳۳  
 شاه ابوالباکاکلاتر [ميرزا-] ۷۴، ۲۴۵، ۲۸۲  
 شاه ابوالمهدی [ميرزا-] ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۶۷۴،  
 ۶۸۷  
 شاه ابوالولی ۸۱، ۸۴  
 شاه اسمعيل صفوي ۵، ۵۴، ۱۰۵، ۲۴۲، ۳۵۵،  
 ۵۳۳، ۵۳۴، ۸۳۶  
 شاه اسمعيل ثاني ۶۳، ۶۷، ۱۶۷، ۱۸۷، ۴۸۷  
 شاه بدرالدين ۴۸  
 شاه برهان الدين خليل الله ثاني ۴۸  
 شاه بهاء الدين نوربخش ۱۰۵  
 شاه تاج الدين حسن داعی ۴۱  
 شاه تقی [مولانا-] ۳۶۸  
 شاه تقی نایب الصداده [مولانا-] ۳۷۵، ۳۷۶  
 شاه تقی الدين ۴۸

شاه نورالله بن شاه ظهیرالدین علی ۴۹	۲۷۸، ۲۷۵، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۴۵، ۲۱۷
شاه ولی [میرزا] - ۱۷۵	۴۴۱، ۴۳۱، ۴۲۶، ۴۱۱، ۴۰۷، ۳۳۲
شاهرخ تیموری ۱۵۶، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۸، ۳۷	۶۶۶، ۶۶۳، ۶۶۱، ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۸۳
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۹۹، ۶۴۴، ۶۷۹	۸۳۰، ۶۷۱، ۶۶۷
۷۴۱، ۷۴۰، ۷۲۹	شاه عباس (ثانی) ۲۸۷، ۲۶۳، ۲۱۷، ۲۰۴
شاهزاده خانہ - صفیہ سلطان بیگم	۵۰۹
شاه میرا ستر آبادی [خواجہ] - ۶۶۹، ۶۶۷	شاه عبدالباقی نعمۃ اللہی ۸۳، ۷۱
شاه میرک نائینی ۶۵۲	شاه عبدالباقی بن محمد مؤمن [میرزا] - ۳۵۹
شاهی بیک ۱۸۲	شاه عبدالعلی ۳۵۸، ۲۲۷
شرف علاف	شاه عبدالقیوم ۲۴۴
شرف الدین [استاد] - ۶۰۹	شاه عبداللہ ۴۹
شرف الدین حسین عریضی [سید] - ۶۵۶، ۵۶۰	شاه غیاث الدین منصور ۶۷، ۶۶
شرف الدین خضر [مولانا] - ۶۳۰ - ۶۲۷	شاه قاسم انوار ۱۶
شرف الدین عقدائی [حاجی] - ۷۲۷	شاه قاسم نوربخش ۱۰۶ - ۱۰۴
شرف الدین علی باقی [مولانا] - ۲۷۴، ۲۷۳	شاه قلی بن زین الدین [مولانا] - ۴۱۷
شرف الدین علی بن ضیاء الدین حسن [مولانا] -	شاه قوام الدین نوربخش ۱۰۵
۶۵۶، ۶۳۸	شاه محب الدین حبیب اللہ ۴۹، ۴۸، ۴۶
شرف الدین علی یزدی ۱۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۹۹ -	شاه محمد یزدی (فایز) [مولانا] - ۴۴۱، ۲۲۵ -
۳۰۴، ۳۲۸، ۶۴۳، ۶۴۴	۴۴۳
شرف الدین محمد مظفری ۷۲۰	شاه محمود بن مبارز الدین ۷۰۸
شرف الدین ہارون [خواجہ] - ۱۱۹، ۱۱۸	شاه مظفر ۱۵۱
شعیب ۲۱	شاه معزالدین [میرزا] - ۶۵۶
شفیعا محمد (دانشمند خانہ) ۳۱۵ - ۳۱۸	شاه معزالدین محمد رضی ۶۳۸
شکور [شیخ] - ۶۳۰	شاه منصور ۶۰۲
شکیلہ ۴۰۳	شاه مؤید ۷۲۱
شمس [مولانا] - ۴۶۲	شاه ناصر نوربخش ۱۰۷
شمس شجاع توران ہشتی ۶۰۰	شاه نظام کرمانی ۱۵۷ - ۱۶۰، ۴۰۳، ۶۴۴
شمس یوسف [خواجہ] - ۴۹۹، ۴۹۸	شاه نعیم الدین نعمۃ اللہ (ثانی) ۵۳، ۵۱ - ۴۹
شمس اردکانی [مولانا] - ۸۳۰	شاه نعمۃ اللہ ولی = شاه نور الدین نعمۃ اللہ
شمسا امیر سید محمد مستوفی ۳۷۴	شاه نور الدین نعمۃ اللہ افی (ثانی) ۶۸۶
شمسا امیر محمد طاهر ۲۶۷	شاه نور الدین نعمۃ اللہ ولی ۸۹ - ۲
شمسا محمد ۶۰۰	شاه نور اللہ بن برهان الدین خلیل اللہ ۴۷، ۴۶

شمس‌المحمد علی بیگکا ۱۹۵، ۴۷۷-۴۸۲  
 شمس‌المیرزا امام‌باقر امامی اصفهانی ۳۷۴،  
 ۳۷۵  
 شمس‌المیرزا محمدر فیما ۶۹۰، ۷۰۱  
 شمس‌المیرزا محمد کاظم ۵۷۷  
 شمس‌الدین [استاد] ۶۰۴  
 شمس‌الدین [خواجہ] ۴۹۹  
 شمس‌الدین ابراہیم بافقہ [میرزا] ۲۷۷  
 شمس‌الدین خوارزمی [سید] ۷  
 شمس‌الدین داد محمد ۵۸۴  
 شمس‌الدین زکریا [میر] ۳۲۳  
 شمس‌الدین لمی [مولانا] ۳۰۳  
 شمس‌الدین محمد [آقا] ۵۵۷  
 شمس‌الدین محمد [مولانا] ۳۰۳  
 شمس‌الدین محمد ابراہیم بمی [امیر] ۴۰  
 شمس‌الدین محمد بن بہار الدین [شیخ] ۶۱۶،  
 ۶۱۷  
 شمس‌الدین محمد تازیکو ۱۴۲-۱۴۴، ۴۷۵  
 شمس‌الدین محمد جوینی ۱۱۷-۱۲۲، ۱۲۷،  
 ۱۲۹-۱۴۴، ۲۴۲  
 شمس‌الدین محمد بن رکن الدین محمد [سید]،  
 ۵۴۵-۵۶۰، ۶۴۳، ۶۵۵، ۶۶۰  
 شمس‌الدین محمد خضر شاہ [امیر] ۵۳۲، ۶۵۲  
 شمس‌الدین محمد خلوتی [مولانا] ۶۳۳، ۶۳۴  
 شمس‌الدین محمد شاہ [شیخ حاجی] ۶۰۶-۶۱۰  
 شمس‌الدین محمد شاہ حکیم [مولانا] ۳۹۶  
 شمس‌الدین محمد شاہ خطاط [مولانا] ۶۴۵  
 شمس‌الدین محمد طاہر [خواجہ] ۱۶۴  
 شمس‌الدین محمد طبسی [مولانا] ۴۳۶  
 شمس‌الدین محمد میرک [امیر] ۶۲۶، ۷۴۲  
 شمس‌الدین محمد و اعظ ۵۴۲  
 شمس‌الدین مکی [سید] ۷

شوخی ۴۶۸  
 شوقی [ملا] ۴۶۰  
 شہاب [استاد] ۵۱۲  
 شہاب‌المولانا عبداللہ (عبداللہا) ۱۶۲، ۱۶۳،  
 ۳۳۶، ۳۶۹، ۳۷۲، ۴۹۷  
 شہاب‌البی کرمانی [خواجہ] ۱۸۶  
 شہاب‌الدین عبداللہ [مولانا] ۶۴۷  
 شہاب‌الدین علی بافقہ ۱۰۳  
 شہاب‌الدین قاسم [خواجہ] ۲۵۳، ۶۷۰  
 شہاب‌الدین محمد [مولانا] ۶۲۲  
 شہاب‌الدین محمد غازی شاہ جہان ۱۶۸، ۳۰۶،  
 ۴۴۱، ۴۷۷، ۸۴۰  
 شہاب‌الدین محمد منشی [مولانا] ۶۲۵  
 شہاب‌الدین مسعود [قاضی] ۵۶۶-۵۶۸  
 شیخزادہ محمد حافظ ۳۳۹  
 شیروہ ۶۹۸، ۷۱۳  
 شیرین ۷۲۴

ص

صائب تبریزی ۴۴۴، ۴۴۵، ۸۰۸  
 صائب الدین محمد ترکہ [خواجہ] ۱۶، ۳۰۲  
 صادقی [میرزا] ۹۵  
 صدر جہان [میرزا] ۲۴۲، ۲۵۴  
 صدر الدین [حاجی] ۶۳۷، ۶۳۸  
 صدر الدین احمد بیوردی [حاجی] ۳۹۶  
 صدر الدین فقیر [امیر] ۵۲۶  
 صفائی [مولانا] ۴۵۶  
 صفی الدین ابوالمکارم یزدی ۱۲۳  
 صفی الدین عبدالؤمن اموی ۱۱۹  
 صفی الدین محمد (محمد) [قاضی] ۲۵۹،  
 ۳۶۴-۳۶۸، ۶۹۹  
 صفی الدین محمد ریضی [امیر] ۱۰۷، ۵۲۴  
 صفی قلی بیگ بن اللہ قلی بیگ ۱۹۵-۱۹۸، ۲۱۰

عبدالحسین بن محمد شفیق ۴۱۳  
 عبدالحی [مولانا] ۶۴۷  
 عبدالحی بن پیراحمد [خواجہ] ۴۸۷  
 عبدالحی متولی [مولانا] ۴۹۶، ۴۹۵  
 عبدالرحمن ۶۳۸  
 عبدالرحمن [شیخ] ۱۳۱  
 عبدالرحمن ایچی ۸۴۵  
 عبدالرشید منجم [میرزا] ۱۶۶، ۳۵۵، ۶۴۱،  
 ۶۶۰  
 عبدالعظیم سمنانی [خواجہ] ۳۶۸  
 عبدالغالب [خواجہ] ۴۴۳، ۳۴۰  
 عبدالغفار میربزرگ ۳۵۸  
 عبدالفتاح طبسی [مولانا] ۴۳۶  
 عبدالقادر اشکذری [خواجہ] ۲۵۱، ۲۵۲  
 عبدالکریم طبسی [مولانا] ۴۳۶  
 عبدالکریم بن قطب الدین ۵۰۰  
 عبدالکریمای حکیم [میرزا] ۴۰۸-۴۱۰  
 عبداللطیف [میرزا] ۳۰۱  
 عبدالله [حکیم] ۴۱۰، ۲۴۷-۴۱۳  
 عبدالله [شیخ] ۵۷۴  
 عبدالله [میرزا] ۴۴۶  
 عبدالله بن ابراہیم سلطان [میرزا] ۳۰۰  
 عبدالله امامی اصفہانی [خواجہ] ۳۳، ۳۲  
 عبدالله باقی [مولانا] ۳۴۰  
 عبدالله تمیمی ۶۳۵، ۷۰۸  
 عبدالله جابر انصاری ۱۷۲  
 عبدالله جمال الدین یلغر ۳۲۳  
 عبدالله بن سلمان جابری [میرزا] ۱۷۲-۱۷۵  
 عبدالله صیرفی [خواجہ] ۱۵۰، ۳۳۶، ۳۹۸،  
 ۴۲۶  
 عبدالله عادل [مولانا] ۳۳۳-۳۳۴  
 عبدالله بن عاصم ۷۰۸

۶۸۹، ۶۷۰، ۳۲۸، ۲۲۶  
 صفی قلی بیگ بن شمس محمد علی ۴۸۲، ۴۸۱  
 صفیہ سلطان بیگم (= ماہزادہ خانم) ۶۳، ۶۷،  
 ۴۸۷، ۸۳، ۷۰  
 صلاح الدین ایوبی ۸۵۵  
 صنع اللہ نعمة اللہی ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۴۲، ۴۴-۴۷،  
 صواب [خواجہ] ۷۱۲  
 صوتی = علی میرصوتی  
 ض  
 ضمیری [مولانا] ۴۲۶  
 ضیاء الدین حسن رضی ۶۵۶  
 ضیاء الدین دادیان [خواجہ] ۱۵۴  
 ضیاء الدین محمد [خواجہ] ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳  
 ضیاء الدین محمد [مولانا] ۶۳۸  
 ضیاء الدین یوسف [شیخ] ۵۹۱-۵۹۳، ۶۱۲،  
 ۶۱۳  
 ضیاء المالك زوزنی ۸۲۴  
 ط  
 طہماسب قلی خان ۲۱۴، ۲۸۳  
 ظ  
 ظہیر فارابی ۴۳۸، ۴۳۹  
 ظہیر میرزا ابراہیم ۵۲۵  
 ظہیر الدولہ ابراہیم خان ۴۷۷  
 ظہیر الدین محمد بن شرف الدین خضر [مولانا]  
 ۶۲۸  
 ع  
 عالمگیر ۸۳۸  
 عباس بن عبدالمطلب ۷۹۸  
 عباس کیلانی [ملا] ۳۳۲، ۵۰۷  
 عباس قلی بیگ بایندری [میرزا] ۱۰۶  
 عبدالباقی بن زین العابدین [مولانا] ۳۴۲  
 عبد الجلیلا ۴۹۲

علامه نیشابوری ۳۸۳	عبدالله قطب شاه [سلطان-] ۸۰۳، ۴۰۸، ۳۰۷
علم الهدی آبشوری [میر-]	عبدالله کرد [شیخ-] ۲۱
علی [خواجه-] ۶۷۰	عبدالله بن محمد کاظم ۴۱۳
علی [خواجه حاجی-] ۶۵۸	عبدالله یافعی [شیخ-] ۲۱، ۲۰
علی بن ابی طالب ۷۷۲، ۳۵۹، ۱۱۸، ۱۵، ۱۱، ۹	عبدالله یزدی [مولانا-] ۳۳۱
۸۱۳	عبدالمطلب اشکذری [میر-] ۳۷۸
علی استرآبادی [حاجی-] ۵۴۶، ۵۴۵	عبدالمعالی [خواجه-] ۶۵۸
علی بافقی [ملا میرزا-] ۳۴۲	عبدالمکمل جویینی ۱۱۷
علی خان بیک (فرز علی خان) ۲۱۲، ۲۱۱	عبدالمکمل مروان ۸۴۷، ۸۴۴
علی خان ذوالقدر ۱۷۵، ۱۷۴	عبدالمؤمن اوزبک ۶۶۸
علی رویدشتی [حاجی-] ۶۴۰، ۶۳۹	عبدالمؤمن هرنندی ۳۶۸، ۳۶۵
علی صبیح جبل عاملی [شیخ-] ۳۵۸ - ۳۵۶	عبدالنبی [مولانا-] ۴۳۵
علی طبسی [مولانا-] ۳۳۷	عبدالواحد [مولانا-] ۳۹۳
علی عریضی ۵۲۰	عبدالوهاب [ملا-] ۴۰۱
علی مکی [سید-] ۸	عبدالوهاب خطاط [مولانا-] ۶۷۰
علی بن موسی الرضا ۸۱۲، ۶۶۸، ۶۵۱، ۶۲۰، ۹۲	عرشی [ملا-] ۴۴۷ - ۴۴۵
علی مرصورتی [امیر سید-] ۴۴۰ - ۴۴۱، ۴۴۱	عزالدین ابراهیم فیروزانی ۶۳۹
علی اکبر [خواجه-] ۴۰۱	عزالدین دارد [شیخ-] ۶۰۸، ۶۱۴ - ۶۱۶، ۶۹۵
علی اکبر طراح [خواجه-] ۴۰۴ - ۵۰۵	عزالدین لنگر ۷۱۹
۶۷۰	عسکر بن ملک قاسم [میرزا-] ۴۸۸
علی بیک چهاریار (کلیه علی خان) ۲۱۶ - ۲۱۲	عشرتی ۴۶۸
علی رضا اردکانی [حاجی-] ۸۳۰	عضد [سید-] ۴۱۰، ۱۵۲
علیشاه [خواجه-] ۵۴۵	عطاءالله [خواجه-] ۶۶۶
علیشاه جیلانی ۱۴۴ - ۱۴۶	عطاء ملک جویینی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲ - ۱۳۲
علیقلمی بیک استاجلو ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۱۲	عقدار ۷۲۰، ۷۲۱
علیقلمی خان شاملو ۱۷۳، ۱۹۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۸۳۱	علامه الدواه [میرزا-] ۱۶۷
علی مردان خان ۶۸۰، ۶۹۶	علامه الدوله حسینی [میر-] ۳۹۵
عماد الدوله علی بن بویه ۸۶۴، ۸۶۵	علامه الدوله سمغانی ۶۳۳
عمادالدین ۵۹۵، ۵۹۸	علامه الدوله کاتانجار ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲
عمادالدین بن رکن الدین اسلام [امیر-] ۶۳۸	۷۳۷ - ۷۳۵، ۷۱۴، ۷۱۴، ۷۱۲
عمادالدین مسعود ۱۶۱ - ۱۶۴	علاءالدین محمد [مولانا-] ۳۶۸، ۳۱۹، ۳۱۸
عمر بن خطاب ۸۲۱	

## ف

- فاطمه سلطان بنت ملامقصود ۳۹۷  
 فایز = شاه محمد یزدی  
 فتاح [میر-] ۲۱۰  
 فخریوسف هروکی ۶۰۴  
 فخر احمد ا ۶۰۰  
 فخرالدوله بافقی [میرزا-] ۲۹۱  
 فخرالدوله دیلمی ۵۲۰  
 فخرالدین [میرزا-] ۲۴۷  
 فخرالدین ابرقوهی [خواجه-] ۶۵۰  
 فخرالدین مستوفی ۱۳۷  
 فخرالدین احمد [شیخ-] ۷۱۹  
 فخرالدین احمد بافقی [مولانا-] ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۱  
 فخرالدین احمد بافقی [میرزا-] ۲۹۵  
 فخرالدین احمد فهادانی ۴۵۱  
 فخرالدین پیر خواجه (پیرمراه) ۶۲۵  
 فخرالدین بن حسین بن ابوالقاسم مروسی [حاجی-] ۵۷۲-۵۷۴  
 فدائی = محمد اردکانی  
 فرامرز بن علی [سلطان-] ۶۴۳  
 فرامرز بن گشتاسب ۷۱۴  
 فرج الله بن شمس الدین محمد ۱۳۹  
 فریدالدین عبدالباقی [شیخ-] ۶۳۳  
 فضل الله بن جمال الدین یلغز ۳۲۳  
 فوق الدین احمد یزدی - فوقی  
 فوقی یزدی [ملا-] ۴۴۸-۴۵۰، ۴۵۷  
 فیروزشاه [امیر-] ۴۵، ۴۴  
 فیروز بن یزدگرد ۷۱۸  
 فیضی ۴۵۶
- ق
- قاپیل ۴۰۵

عمر شیخ ۱۵۵

عمر بن عاصم ۷۰۸

عمر و بن لیت ۸۶۳

عنایت الله [میرزا-] ۲۵۶

عنایت الله اصفهانی ۱۸۹-۱۹۰

عنایت بیگ بافقی [میرزا-] ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲

عیسی بن مریم ۲۱، ۸۵۶، ۸۵۷

## غ

غازان خان ۱۴۵

غازی بیگ ۱۷۶-۱۸۲، ۶۹۷

غریب قوشی ۱۰

غضنفر بیگ ۱۷۹-۱۸۱

غفورای یزدی [خواجه-] ۴۵۷

غلامرضای مال امیری [حاجی-] ۵۰۱-۵۰۲

غلام علی ۸۶۲

غیاث [میرزا-] ۳۹۳

غیاث بیگ [میرزا-] ۱۶۷

غیاث الدین علی [امیر-] ۶۵

غیاث الدین علی عقیلی [امیر-] ۶۵۷

غیاث الدین علی منشی ۶۲۴

غیاث الدین علی نقشبندی یزدی ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۲۶، ۴۲۶-

۴۳۱، ۴۹۴

غیاث الدین علی یزدی [سید-] ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۱

غیاث الدین محمد [امیر-] ۳۶۰

غیاث الدین محمد حافظ رازی ۱۵۵، ۱۵۶

غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله ۱۴۹،

۲۴۲، ۵۴۹، ۵۵۰

غیاث الدین محمد شیرازی - خواند امیر

غیاث الدین محمد میر میران [امیر-] ۶۰-۶۲، ۶۵،

۶۶، ۷۲، ۸۳، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۰

قوام الدین حسن [خواجہ۔] ۲۵۵	قاسم یمنی [سید۔] ۸
قوام الدین صاحب عیار [خواجہ۔] ۶۰۴	قاضی خان ۳۳۲
ک	قاهر باللہ ۳۹۹
کاسب [ملا۔] ۴۵۹-۴۶۰	قباد بن فیروز ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۲۳
کاشفا محمد ا [حکیم۔] ۴۸۸، ۴۹۱	قبر چین (امیر عالی بیک) ۷۳۹
کاشفا محمد ا طیب ۵۰۳	قبلا فانا ۸۶۵
کاشف الدین محمد [ملا۔] = کاشفا محمد ا طیب	قبولی ۴۶۸
کجیک [میرزا۔] ۱۰۴	قرا مصطفی پاشا ۸۳۷
کریم ا [میرزا۔] ۴۹۲	قرا یوسف [امیر۔] ۵۳
کریم الدین براکوهی [خواجہ۔] ۴۹۸	قزل علیخان = علیخان بیک
کسوتی [ملا۔] ۴۵۸	قطبا [مولانا۔] ۳۴۱
کعب الاحبار ۳۹۴	قطب الدین ۱۶۷
کلب علی خان ۲۱۷، ۲۴۱، ۲۵۶	قطب الدین [امیر۔] ۵۲۷
کلب علی = علی بیک چہار یار	قطب الدین [سید۔] ۵۳۶، ۵۳۷
کلب علی بن محمد امین ۴۹۰	قطب الدین [شیخ۔] ۶۲۴
کمال خطاط (عصار) [مولانا۔] ۴۲۶	قطب الدین ابراہیم [شیخ۔] ۵۹۴-۶۱۰
کمال اللہ قلی بیکا ۴۴۲، ۶۷۵، ۶۹۲، ۷۵۶	قطب الدین خسرو شاہ مہمدی (بیانی) [خواجہ۔]
کمال الدین = حسین مہمدی	۳۲۲، ۲۴۵
کمال الدین آبشوری [مولانا۔] ۴۰۱	قطب الدین خضر شاہ [امیر۔] ۵۳۲
کمال الدین ابوالعالی [خواجہ۔] ۲۵۲-۶۳۳	قطب الدین داود [شیخ۔] ۳۱
کمال الدین بندر آبادی [میر۔] ۵۰۲-۵۰۳	قطب الدین زنگی [سلطان۔] ۶۴۰
کمال الدین شاہ علی [میر۔] ۵۶۰	قطب الدین شیرازی ۸۴۳
کمال الدین بن شہاب الدین عصار [مولانا۔]	قطب الدین محمد بن حاجی عماد [مولانا۔] ۶۵۹
۳۹۷	قطب الدین محمود [خواجہ۔] ۶۵۸
کمال الدین محمد بن [مولانا۔] ۳۱۱	قطب الدین مسعود قاضی [امیر۔] ۶۲۷
کمال الدین محمد اشکذری ۲۵۱	قطب الدین نقشبند [مولانا۔] ۴۹۹، ۵۰۰
کمال الدین نصر اللہ ابرقوہی [مولانا۔] ۴۱	قطب الدین بن وردان [سلطان۔] ۶۱۸، ۶۱۹
کیا شجاع الدین ۷۳۷	۷۰۹، ۶۲۱
کیانرسو = ابو یوسف	قواما محمد ا بن معز الدین محمد [میرزا۔] ۵۳۷۳
ک	۳۷۶
کل گندم ۶۲۳	قوام الدین (شیخ وردان) [مولانا۔] ۶۲۵

محمد شاه [سلطان حاجی] - ۵۸۸	گوهرشاد آغا ۳۸
محمد شرفی [مولانا] - ۳۲۸	ل
محمد شبانی ۵۴	لاله ۸۳۸
محمد بن عبدولی نجفی مهاویلی [شیخ] - ۷۷۴	م
محمد فهادان [شیخ] - ۶۳۱-۶۳۲	مالک دینار ۸۴۴
محمد کوزه گر [املا] - ۳۵۱	مأمون ۸۵۲، ۶۵۱
محمد بن سعید بن قاسم بن سعید امیر آخور ۶۵۷	مبارزالدین محمد مظفر [امیر] - ۱۵۰-۱۵۳، ۵۳۱، ۲۵۲، ۵۳۲، ۵۴۲، ۵۶۸، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۹۷، ۶۹۹
محمد بن ملک شاه ساجوی ۸۴۴	۷۳۷، ۷۲۰
محمد میمونه ۶۱۵	مبارک ۷۱۲
محمد نجفی [سید] - ۸	متوکل عباسی ۵۲۰، ۵۲۹، ۸۶۱
محمد نصر آبادی [قاضی میر] - ۳۷۸	مجد همگر ۴۲۲-۴۲۳
محمد ابراهیم [میرزا] - ۲۷۰، ۷۰۱	مجدالدین اثیر ۱۲۳، ۱۲۹
محمد ابراهیم بن شاه عبدالعلی [میرزا] - ۳۵۸	مجدالدین حسن [میرزا] - ۶۳۸، ۶۵۶
محمد ابراهیم بن عبدالکریمای حکوم [میرزا] - ۴۰۹	مجدالدین حسن رضی [مولانا] - ۶۳۸
محمد ابراهیم مدنی [میرزا] - ۴۱۴	مجدالملك یزدی ۱۲۲-۱۴۱
محمد ابراهیم مهریجردی [امیر] - ۳۹۰	مجیرالملك کافی ۸۲۴
محمد ابراهیم [مولانا] - ۳۱۲	محقق کاشی ۴۲۶
محمد اکبر [جلال الدین] - ۱۶۷	محسن معدن باشی [آقا] - ۴۸۶
محمد اکبر [سلطان] - ۲۹۶، ۸۱۴	محسنای نصر آبادی [حکیم] - ۴۱۸-۴۲۰
محمد ابن [حاجی] - ۳۴۰	محمد اردکانی (فدائی) [ملار] - ۲۴۰، ۴۶۶-۴
محمد امین [خواج] - ۶۶۹	۴۶۷، ۷۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰
محمد امین [میرزا] - ۱۹۴، ۶۷۰	محمد امامی [امیر سوهد] - ۱۰۷
محمد امین ناز [مولانا] - ۶۵۱	محمد اندایان [شیخ] - ۵۶۱، ۵۶۳
محمد امین شوره بین خراسانی [خواج] - ۱۸۵	محمد تنکلو ۱۶۷
محمد امین قاری [مولانا] - ۴۹۳	محمد بن حبیب هاشمی ۸۶۲
محمد امین بن محمد علی [خواج] - ۴۸۸	محمد بن حسن بن حسین بن علی الشریف ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۲۸
محمد امین هر جمله [میرزا] - ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۴۵۰، ۴۵۰	محمد خدا بنده [سلطان] - ۱۴۶، ۱۴۸، ۸۲۵
۶۸۱	محمد خوارزم شاه ۱۱۷
محمد امین وقاری [مولانا] - ۴۳۶-۴۳۸	محمد زرگر [شیخ] - ۴۶۱
محمد امین یزدی [میرزا] - ۶۶۲	



محمد رشید شیرازی [امیر]- ۸۳۳	محمد باقر [امام]- ۹
محمد رشید بن علی اکبر [خواجه]- ۵۰۵	محمد باقر ۴۷۰
محمد رضا [میر]- ۴۴۰	محمد باقر (شاعر) ۴۶۲
محمد رضای بلدشی [حاجی]- ۳۳۷	محمد باقر [ملا]- ۴۶۳
محمد رضا بن محمد امین ۴۹۰-۴۹۱	محمد باقر [مولانا]- ۸۲۵
محمد رضی بن محمد معصوم [میرزا]- ۳۷۷	محمد باقر بیک ۲۲۱
محمد رضی بن محمد مفید [میرزا]- ۴۱۷	محمد باقر بیک [حاجی]- ۲۰۴، ۲۰۵
محمد رفیع [میر]- ۷۵۳	محمد باقر زرکش ۴۶۹
محمد رفیع [میرزا]- ۲۴۷، ۸۰۹	محمد باقر یزدی [مولانا]- ۳۰۹-۳۱۰
محمد رفیع حسینی عراقی ۱۰۷	محمد تقی [حاجی]- ۱۹۴
محمد رفیع بن محمد ابراهیم [امیر]- ۳۴۲	محمد تقی [مولانا]- ۳۱۱
محمد رفیع بن محمد شفیع ۴۱۲	محمد تقی استیفاچی [حاجی]- ۳۲۷
محمد زکی [خواجه]- ۲۳۹، ۳۳۴، ۳۳۵	محمد تقی کهکدوئی [امیر]- ۶۲۸
محمد زکی آبشوری [خواجه]- ۳۴۱	محمد تقی مجلسی [مولانا]- ۸۰۲
محمد زمان بیک ۱۸۲ - ۱۸۴	محمد تقی بن محمد مقیم [مولانا]- ۶۴۱
محمد زمان خان ۲۱۵	محمد تقی نوربخش [میرزا]- ۱۰۶
محمد زمان سلطان بایندری ۴۷۲ - ۴۷۴،	محمد جعفر مفتی عراقی [امیر]- ۳۶۳، ۳۶۴،
۶۷۱	۵۲۳
محمد زمان چندقی [حاجی]- ۵۰۶	محمد حبیب بن قوام محمد ۳۷۴
محمد زمان رونقی [مولانا]- ۴۳۱	محمد حسین بن حاجی قطبی [حاجی]- ۴۰۲
محمد زمان کلانتر [میرزا]- ۲۲۷	محمد حسین بن غلامرضا ۵۰۱
محمد زمان یجردی [امیر]- ۶۵۹	محمد حسین بن میراجری [امیر]- ۳۶۹
محمد سامع بن فیثا [میرزا]- ۳۹۳	محمد حسین یزدی [مولانا]- ۳۰۹
محمد سدید [میرزا]- ۳۶۷	محمد حسین بیک بن الله قلی بیک ۲۲۱، ۲۳۴
محمد سعید [میرزا]- ۹۵	محمد حسین بیک بافقی ۲۹۴
محمد سعید بن پیر احمد [خواجه]- ۴۸۷	محمد حکوما بن هدایت حسین [مولانا]- ۳۸۷
محمد سعید مال امیری (راغب) ۴۶۵، ۴۶۴	محمد خلیل بیک بن الله قلی بیک ۲۲۶، ۷۵۸
محمد سعید میر جمله [امیر]- ۳۰۷	محمد داود [حکیم]- ۲۴۵
محمد سلیم [میرزا]- ۳۲۴	محمد داود [مولانا]- ۳۱۹
محمد سمیع بن عبدالجلیلا ۴۹۲	محمد داود بن محمد مقیم ۴۱۲
محمد شریف [میرزا]- ۱۰۳	محمد ربیع [مولانا]- ۳۴۱
محمد شریف طهرانی [خواجه]- ۱۶۷	محمد رحیم بن شاهقلی [مولانا]- ۴۱۸

- محمد شریف مزنگک [مولانا] ۳۲۰  
 محمد شفیع [میرزا] ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴،  
 ۲۰۴، ۲۶۱، ۳۷۰، ۴۰۱  
 محمد شفیع بن احمد [خواجہ] ۵۰۰  
 محمد شفیع بن حکیم - جد اللہ [میرزا] ۴۱۱ -  
 ۴۱۲  
 محمد شفیع بن محمد طاہر منجم [میرزا] -  
 ۳۹۲  
 محمد شفیع مصالائی [حاجی] ۳۱۹  
 محمد شفیعا [میرزا] ۳۶۱  
 محمد صادق معمار [استاد] ۵۱۳  
 محمد صادق یزدی [مولانا] ۳۰۸  
 محمد صالح [میرزا] ۳۲۴  
 محمد صالح اردکانی [میرزا] ۳۲۶  
 محمد صالح بافقی [حاجی] ۱۰۱  
 محمد صالح بن شہاب [استاد] ۵۱۲  
 محمد صالح مازندرانی [مولانا] ۸۰۲  
 محمد صفی حسینی ائیفی [میرزا] ۳۶۱  
 محمد صفی بن محمد سعید [میرزا] ۳۰۷  
 محمد صفی بن محمد ظہیر یزدی [خواجہ] ۲۳۷،  
 ۴۵۲  
 محمد طاہر منجم یزدی [مولانا] ۳۴۰، ۳۹۱  
 محمد ظہیر منجم بان [خواجہ] ۲۳۷  
 محمد عظیم [میرزا] ۳۶۷  
 محمد علی (حاجی ارباب) [خواجہ] ۵۰۸  
 محمد علی [حاجی] ۷۲۶  
 محمد علی [خواجہ] ۶۶۹  
 محمد علی بیگ ۳۲۸، ۴۲۶، ۵۳۳، ۶۹۷  
 محمد علی بن خواجہ عبد اللہ [خواجہ] ۳۵۰  
 محمد علی صوفی مشہدی [شوخی] ۵۱۰  
 محمد بن فلامرضا [حاجی] ۵۰۱  
 محمد علی بن محمد امین ۴۹۰ - ۴۹۱
- محمد علی بن محمد طاہر منجم [میرزا] ۳۹۲  
 محمد علی یزدی [خواجہ] ۴۸۷ - ۴۹۱  
 محمد غنی عریضی [میرزا] ۱۰۹، ۵۲۵  
 محمد فاضلر کنا بادی ۸۳۲  
 محمد فضایل طباطبائی [میرزا] ۴۰۲  
 محمد قاسم بیگ ۲۰۴ - ۲۰۶  
 محمد قاسم نبیرہ [امیر] ۲۰۵، ۴۳۸ - ۴۴۰  
 محمد قلی قطبشاهی ۹۰ - ۹۲  
 محمد کاظم [ملا] ۴۵۵  
 محمد کاظم [میرزا] ۱۱۱  
 محمد کاظم بن حکوم عبد اللہ [میرزا] ۴۱۱ -  
 ۴۱۳  
 محمد کاظم دادائی [میرزا] ۱۶۲، ۳۳۰  
 محمد کافی [مولانا] ۴۳۵  
 محمد مجیب بن حاجی محمد حسین [مولانا] -  
 ۴۶۷  
 محمد مجیب بن فیثک [میرزا] ۳۹۳  
 محمد مجید بن محمد ظہیر [خواجہ] ۴۵۲  
 محمد مجیدا [مولانا] ۳۱۰  
 محمد محسن [فاصلی] ۳۷۸  
 محمد محسن آبغوری [مولانا] ۴۰۱  
 محمد محسن مصالائی [مولانا] ۳۳۶  
 محمد محسن معلم [مولانا] ۴۰۳  
 محمد محسن ہرنندی [فاصلی] ۳۶۸ - ۳۶۹،  
 ۳۷۵  
 محمد مسیح [شیخ] ۴۵۲  
 محمد مظفر [میرزا] ۳۲۴  
 محمد مظفر بن نجم احمدودا [میرزا] ۳۹۲  
 محمد مظفر بافقی (= میرزاخان) [ملا] -  
 ۲۷۷  
 محمد معصوم [میرزا] ۳۷۶  
 محمد مفیث [خواجہ] ۳۳۴

محمود بن محمد مظفر ۵۹۹	محمد مفیث بن قواما محمد   ۳۷۴
محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۱۱۶ - ۱۱۷	محمد مفیظ [مهرزا] - ۴۹۳
محمود نوربخش [سید] - ۱۰۴، ۱۰۶	محمد مفید بن صفی‌الدین محمد [میرزا] - ۳۶۶
محمود واعظ [مولانا] - ۶۳۲	محمد مفید مستوفی (مؤلف جامع مفیدی) ۷۴۳،
محمودا نقاش ۵۱۱	۷۴۵، ۷۵۲، ۷۵۹، ۷۷۴، ۸۶۶
مخدومزاده خاتون ۳۲۶، ۶۵۹، ۷۲۰	محمد مفیدا [مولانا] - ۳۱۲
مدامی = شیخ نور مال امیری	محمد مفید ابن مینا محمد   ۴۳۱
مراد [سلطان] - ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳	محمد مفیدای حکیم [میرزا] - ۴۱۶ - ۴۱۸،
مراد نیک تر کمان ۴۷۲، ۴۷۴	۶۷۹
مرزوق هندی، ۷۲۱	محمد مفیض بن محمد ظهیر [خواجه] - ۴۵۲
مرشد قلی خان ۱۷۵	محمد مقیم ۴۶۱
مروان حمار ۶۵۰	محمد مقیم بن حکیم عبدالله [میرزا] - ۴۱۱،
مریم ترکان خاتون ۶۲۰، ۷۰۹	۴۱۲
مستعصم بالله ۳۹۵	محمد مقیم شیرازی [میرزا] - ۸۰۹
مسعود [مولانا] - ۳۲۶	محمد مقیم بن علی اکبر [خواجه] - ۵۰۵
مسعود بن شمس‌الدین محمد ۱۳۹	محمد مقیم یزدی [مولانا] - ۳۱۰ - ۳۱۵
مسعود متولی [مولانا] - ۴۹۵	محمد مؤمن ۴۶۸
مسعود بن محمود [خواجه] - ۵۱۱	محمد مؤمن [میرزا] - ۳۵۹
مسلم فقیل ۱۱۸	محمد مؤمن بفروری [سید] - ۳۷۷
مصاحب نائینی [ملا] - ۴۸۸	محمد مؤمن بهک بن شمس‌محمد علی ۴۸۱ - ۴۸۲
مطیعا محمد   ۳۱۲	محمد مهدی بن شهابا عبد‌الله [میرزا] - ۳۷۲
مظفر حسین میرزا ۶۹، ۷۰۱	محمد نجیب شهرستانی [خواجه] - ۲۲۳
مظفر شیخ دادائی [امیر] - ۳۴۳	محمد نصیر [میرزا] - ۳۱۷
معافی ۴۶۳	محمد نصیر اردکانی [میرزا] - ۳۲۷
معتمد ۷۵۲	محمد یعقوب ۵۵۶
معز بن آفا ملک [آفا] - ۵۱۲	محمد یوسف بن محمد صفی نائینی [میرزا] -
معز بن غیاث‌الدین علی ۴۳۱	۳۶۱
معز احمد   ۲۶۶، ۲۶۷	محمود اردکانی [ملا] - ۳۵۰
معزالدیر (معز) شاه‌میرا [امیر] - ۹۹، ۱۰۲،	محمود شاه [سلطان] - ۵۴
۱۹۳، ۲۴۴	محمود شیرجی ۴۶۹
معزالدین محمد [حاجی] ۷۱۱	محمود طبسی [مولانا] - ۳۳۷
معزالدین محمد شیخ الاسلام [امیر] - ۳۰۸،	محمود غزنوی ۸۴۱، ۸۵۴

مہارت خان ۸۶۲	۳۹۲، ۳۷۶ - ۳۷۴، ۳۶۳، ۳۶۱، ۳۱۶
مہتر جمال = جمال الدین محمد	معین الدین محمد قنادی [امیر] - ۶۷۰
مہتر حاجی = آقا حاجی	معین [میرزا] - ۱۹۳ - ۱۹۴
مہتر سلمان رکابدار باشی ۴۷۳	معینا محمد [مولانا] - ۴۱۳ - ۴۱۶
مہتر علیشاہ فراش ۶۵۲	معینا محمد حکیم ۴۳۱
مہدی ۴، ۵	معین الدین اشرف [امیر] - ۵۲۶، ۵۶۰، ۶۵۰
مہدی عباسی ۸۵۱	۶۵۶، ۶۵۲
مہدی قلی خان شادی تکلو ۱۷۴، ۱۷۵	معین الدین جمال الاسلام [مولانا] - ۶۲۴
مہر گرد ۷۰۴	معین الدین علی [میرزا] - ۶۹۸
مہر نگار ۷۰۴	معین الدین ہلی میبیدی [خو] - ۱۶۵، ۱۶۶
مہر یزدان ۶۲۱	۲۵۶، ۳۵۳، ۳۵۵، ۵۲۷، ۵۳۰
مہیار ۶۰۳	۶۴۰، ۶۴۱، ۶۶۰، ۶۶۵، ۷۲۳
مہجدار ۷۲۰، ۷۲۱	معین الدین معلم یزدی [مولانا] - ۳۲۹، ۳۳۰
میر اشرف [سید] - ۳۹۹	مفیدا ملاغیاث بزار ۴۵۲
میر بزرگ = عبدالغفار	مقتدر باللہ ۳۹۵، ۸۵۷
میر جملہ = محمد امین	مقصود علی صباغ [خواجہ] - ۶۶۶
میر جملہ شہرستانی ۲۴۸	مقیم بن حکیم عبداللہ [میرزا] - ۲۴۷
میر ہلی تبریزی ۳۹۶	ملالتر بوق بن پشم بن پانزده ۳۴۵
میر محمد ۸، ۹	ملك اشرف چوپانی ۸۵۴
میر ہیران بن شاہ خلیل اللہ ۷۰، ۸۲، ۲۴۵	ملك فرخ ۷۴۰
(ایضاً بہ فیاث الدین محمد نگاہ کنید)	ملك فاسم [خواجہ] - ۴۸۸
میرانشاہ ۸۳۷	ملك فصاع [آقا] - ۵۱۲
میرزا بیک [خواجہ] ۲۵۶	ملكشاہ سلجوقی ۷۳۴، ۷۳۵، ۸۲۴، ۸۴۴
میرزا حکیم کلانتر ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۷۵، ۴۱۱	۸۵۳
۶۸۰، ۶۸۱، ۶۹۶	منطقی = حسین میبیدی
میرزاخان فرد ۴۸۵، ۴۲۸	موسی ۲۱
ن	موسی بن جعفر ۹، ۲۴، ۲۵
ناصر الدین محمود سمنانی ۶۳۳	موسی کاظم، ۱۱، ۷۷۶
ناظم = ناظم = نظاما فیروز آبادی	مؤمن اردکانی [ملا] - ۴۵۶ - ۴۵۷
نہیرہ = محمد قاسم	مؤمن ہرندی [میرزا] - ۲۶۳
نجما محمودا ۳۹۲	مؤمن حسین یزدی [مولانا] - ۳۰۴
نجم الدین کبری ۸۲۳	مؤید الدین محمد حموی ۴۰۶

نور محمد اعلیٰ ۱۸۶، ۳۲۱، ۳۲۲  
 نور محمد جلد ( نورالدین محمد ) [مولانا] -  
 ۳۴۳  
 نور محمد مفتی ۳۶۰  
 نور ابن معزا شاه میرا [میرزا] - ۱۰۲، ۱۰۳  
 نور جهان بیگم ۱۶۸  
 نور الدهر بیگ [میرزا] - ۴۸۵، ۴۸۶  
 نورالدین خطیب [مولانا] - ۵۴۲  
 نورالدین خوازمی [شیخ] - ۳۰  
 نورالدین محمد [خواجہ] - ۴۹۹  
 نورالدین محمد بن شمس یوسف ۴۹۹  
 نورالدین محمد کجوبی [مولانا] - ۳۹۸،  
 ۳۹۹  
 نورالدین واعظ یزدی [مولانا] - ۳۸۲،  
 ۳۸۴  
 نورمال امیری [شیخ] - ۴۵۱ - ۴۵۲  
 نور محل = نور جهان بیگم  
 نوری تنباکو فروش ۴۴۴ - ۴۴۵  
 نیکی ۱۱۹  
 نیکنام خان ۴۸۶، ۸۰۳  
 و  
 وانق بالله ۸۵۶  
 وارسته [ملا] - ۴۵۱  
 واهب = تاجا میرزا حسن  
 وجیہ الدین اردکانی [میرزا] - ۳۲۷  
 وجیہ الدین بن غیاث [میرزا] - ۳۹۳  
 وجیہ الدین فضل اللہ [مولانا] - ۳۲۵  
 وجیہ الدین فضل اللہ عریضی [امیر] - ۱۰۷، ۵۲۴  
 وجیہ الدین فضل اللہ عقدائی [مولانا] - ۵۲۵  
 وجیہ الدین قاضی افضل ۲۵۴  
 وحشی بافقی ۴۲۳-۴۲۶، ۴۸۱، ۶۳۶  
 وفاری = محمد امین

نجم الدین محمود بافقی ۷۴۵، ۸۶۶  
 نجم الدین محمود شاه [حاجی سلطان] - ۵۷۹ -  
 ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۱۴، ۶۱۲، ۶۰۶، ۵۹۲  
 ۷۱۹، ۸۳۳  
 نجیم بیگ [میرزا] - ۴۰۷  
 ندائی ۴۶۳  
 نصر سامانی ۸۴۶  
 نصرۃ الدین یحییٰ ۶۳۱، ۶۴۳، ۶۵۳، ۶۵۷،  
 ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۵، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹،  
 ۷۱۸، ۷۴۰، ۷۳۸  
 نصیر الدین ۶۸۵  
 نظاما فیروز آبادی [مولانا] - ۴۵۴ - ۴۵۵  
 نظاما میرزا محمد کاظمی دادائی ۵۸۵  
 نظام الدین احمد [سید] - ۲۷، ۲۸  
 نظام الدین احمد چہان شاہی [امیر] - ۸۰۸  
 نظام الدین پیر خواجہ [مولانا] - ۶۲۵  
 نظام الدین حاجی فنبر چہان شاہی [امیر] - ۶۴۵  
 نظام الدین حسینی ۵۳۵  
 نظام الدین حیدر ( سید روح اللہ ) ۵۳۷،  
 ۵۳۸  
 نظام الدین دہلوی [شیخ] - ۵۳۸  
 نظام الدین عبدالباقی [امیر] - ۵۴، ۵۵  
 نظام الدین کیجی = بابا حاجی نظام الدین  
 نظام الملک [میرزا] - ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵  
 نظام الملک طوسی ۲۴۲  
 نظامی ۱۶۳  
 نظیری [مولانا] - ۴۳۹  
 نعمت اللہ [امیر] - ۵۰۶  
 نعمت اللہ مال میری اصفہانی [خواجہ] - ۱۸۹،  
 ۲۵۵، ۲۵۶  
 نمرود ۸۴۹  
 نوائی - ہیبت اللہ

هیبت الله نوائی [مولانا] - ۵۶

ی

یاقوت مستصمی ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳،

۴۲۶

یحیی شیره اردکانی [شیخ] - ۳۴۲

یحیی بن شمس الدین محمد ۱۳۹

یحیی معلم اردکانی [شیخ] - ۳۵۱

یزدجرد ۵۴۲، ۶۳۴، ۷۵۷، ۷۲۰، ۷۳۴

یزید ۴۵، ۵۲۹

یوسف [استاد] - ۶۰۴

یوسف بن حاجی حبیبی چهره [امیر] - ۶۵۸

یوسف خلیل [امیر] - ۶۳۷

ه

هانی بن عروه ۱۱۸

هدایت الله [امیر] - ۵۰۶

هدایت الله [میرزا] - ۱۹۴، ۴۷۳، ۶۹۸

هدایت الله آبشوری [مولانا] - ۳۴۰

هدایت بیک بافقی [میرزا] - ۲۷۷

هدایت حسین بن نورالله [مولانا] - ۳۸۳

۳۸۸

هرمز ۷۰۷

هلاکو ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۱، ۸۲۰

همایون مستوفی [میرزا] - ۶۹۷

هوشیار ۹۷

همایون بن میرزا حسین [میرزا] - ۲۶۳ - ۲۶۴

## فهرست جغرافیائی

[کلماتی که با حروف ریز چاپ شده مربوط به اسم قبلی آن است]

### الف

اسفنجرد ۶۳۱، ۷۱۹ - ۷۲۰	آذربایجان ۵۰ - ۵۲، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۵،
اسکندریه (مصر) ۸۵۳	۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۵، ۵۴۹، ۷۲۳، ۸۱۸
اشکذر ۱۵۴، ۳۷۰، ۳۷۸، ۵۸۵، ۶۶۰،	آمویه ۵۹۸
۷۱۸	ایرفو ۲۸، ۴۰، ۱۷۴، ۳۶۰، ۵۵۹، ۵۷۲،
خانقاه اشکذر ۶۶۰:۵۷	۵۸۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۵،
اصطخر ۷۳۱، ۷۳۲	۶۱۰، ۷۰۰، ۷۳۵
اصفهان، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۶،	ایرندآباد ۵۲۲، ۶۳۲، ۶۶۹، ۶۹۹، ۷۱۳،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۵،	۷۱۴
۱۳۶، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۳،	خانقاه ایرندآباد ۵۵۷
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۹۴،	قلعه ایرندآباد ۷۱۴
۳۰۰، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲،	احمدآباد (هند) ۸۳۸
۳۳۸، ۳۴۱، ۳۶۰، ۳۷۰، ۴۰۲، ۴۲۲،	احمدآباد (یزد) ۴۸۸، ۷۲۰
۴۳۵، ۴۳۷، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۲،	اردان ۶۹۹
۴۸۷، ۴۹۳، ۵۲۴، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۷۴،	اردستان ۷۳۹
۵۷۸، ۵۸۵، ۶۱۵، ۶۵۷، ۶۶۱، ۶۶۳،	اردکان (فارس) ۷۶۹
۷۰۶، ۷۰۹، ۷۲۳، ۷۳۵، ۷۳۹، ۷۶۵،	اردکان (یزد) ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۹۱،
۷۶۹، ۸۳۲	خانقاه اردکان ۶۶۰
اکبرآباد (هند) ۴۳۹، ۴۷۷، ۴۸۵، ۴۸۸،	ارمن ۱۵۶
الوند ۹ - ۱۱، ۲۷۶	استرآباد ۲۵۶، ۳۶۹، ۶۱۹
انار ۶۳۸	استانبول ۲۱۴، ۸۲۰
انجیره [رباط -] ۴۷۶، ۶۶۲	اسفرااین ۱۳۵
انطاکیه ۸۵۳، ۸۵۷	

بطن رانونا ۳۸۹  
 بغداد ۱۰، ۱۱، ۳۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴،  
 ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۷۷، ۸۲۰،  
 ۸۵۱  
 بفرویه ۱۵۴، ۱۶۶، ۷۲۳  
 بقعه بابا رکن (اصفهان) ۴۸۲  
 بلخ ۷۲۳، ۸۲۳  
 بم ۴۰  
 بندامهر ۳۲  
 بندر آبار ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵،  
 ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۳،  
 ۷۱۹، ۸۳۲  
 باغ عیسی ۵۸۱  
 بندر عباسی ۲۶۳  
 بنکاله ۱۶۷، ۲۴۷  
 بهاباد ۱۹۰، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵،  
 بهادین آباد ۷۳۴  
 بهبهان ۷۷۰  
 بیابانک ۷۳۵  
 بیجاپور ۹۲، ۸۶۰  
 بیداخوید ۲۴۸، ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۴،  
 ۶۰۷، ۶۱۰  
 بیده ۵۸۵، ۷۲۱  
 بیستون ۸۲۵

پ

پادین آباد ۷۲۱، ۷۳۴  
 پشاول ۳۵۹  
 پلاجیه ۴۸۹

ت

تبریر ۵۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۷، ۵۵۹، ۶۴۳،  
 تیل عکه ۲۴  
 تموک ۲۴

اوجان ۱۳۴، ۲۵۲، ۵۴۹  
 اوجین ۷۱۴، ۸۱۰، ۸۶۷  
 اورنگ آباد ۴۵۱، ۴۵۳، ۷۹۵  
 اولجایتو آباد ۸۲۵  
 اهر ۱۳۹، ۱۴۱  
 اهرکان ۵۴۸  
 اهواز ۸۶۱، ۸۶۷  
 ایران ۵، ۲۷، ۴۳، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۹۲،  
 ۱۱۷، ۱۴۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۸۱، ۲۸۲،  
 ۲۸۹، ۳۵۷، ۴۰۹، ۴۳۰، ۴۵۳، ۴۷۵،  
 ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۷۶، ۷۰۷، ۷۱۳،  
 ۷۳۷، ۷۴۵، ۷۹۳، ۷۹۴، ۸۰۴، ۸۲۳،  
 ایروان ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۳

ب

باب الابواب ۸۵۶  
 بابا کلاه دراز = منزل پاچنار  
 بافق ۲۹، ۳۰، ۱۹۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷،  
 ۲۷۹ - ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵،  
 ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۳۶، ۵۰۸  
 امامزاده عبدالله ۲۹  
 باغ عمارت ۲۸۱  
 باونات ۳۶۰  
 بجستان ۱۸۵  
 بیخارا ۸۲۲  
 بدر آباد مورتی ۱۵۴، ۷۲۰  
 براکوه ۴۹۸  
 برکه سر ۶۱۲  
 برهانپور، ۴۴۶، ۷۱۱، ۷۹۴  
 بصره ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۲۴۷، ۴۱۹، ۷۷۱،  
 ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۷۸، ۸۰۰، ۸۳۷،  
 ۸۴۴، ۸۶۷  
 بطحا ۴۹۳



محله سردسیر ۶۸۳، ۶۸۵	ترشیز ۲۸۶
محله گرمسیر ۱۱۰، ۲۲۷، ۶۸۲، ۶۹۰، ۶۹۳	قرکستان ۲۳، ۳۰۱، ۳۰۷، ۵۳۴، ۵۳۵
منصوریه ۶۷، ۶۸۶	۶۳۴، ۶۶۸، ۵۶۶
نصیری ۶۸۵	ترمد ۸۲۳، ۸۵۸
تازک ۹۰	تفت ۲۹، ۴۹، ۵۶، ۷۵، ۹۴، ۱۱۰، ۱۴۲
تل الله اکبر ۷۳۰	۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۴۸، ۳۰۲، ۳۱۸
تدک الله اکبر ۳۲	۳۱۹، ۳۶۸، ۵۰۱، ۶۰۶، ۶۸۱، ۶۸۲ -
تدک سیاه ۷۶۰	۶۹۳، ۷۳۰، ۷۳۸، ۸۰۰
توران ۵، ۴۳، ۵۷۶	احمدآباد ۷۰۱
توران پشت ۳۶۸، ۶۹۸ - ۶۹۹	بازار آقا ۶۹۰
تون ۲۸۶، ۲۷۹	بازارچه نو ۱۶۸
ج	باغ خان ۲۴۸
جاجرم ۱۳۵، ۱۳۶	باغ خلیل آباد ۲۲۷، ۶۹۲
جرجانیه ۸۲۳	باغ دلگشا ۶۸۸
جندق ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳، ۴۸۷	باغ دولتخانه ۶۹۰
جوگند [رباط -] ۵۵۹	باغ دیوانخانه ۸۶، ۶۸۹
جرم ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۱، ۳۲۰	باغ کوشک ۷۳۸
جیحون ۸۵۱	باغچه قاضی ۳۱۹
جیلان ۸۳۲	باغچه مخرومی ۳۰۲
ج	بقعه صفویه ۱۹۷
چال سیاه ۴۸۲	بقعه صفیه ۶۸۹
چالدران ۵۶	پای چنار ۶۸۵ -
چاه قادر ۲۹	تخت داودبیک ۶۸۳
چاه نعمة الله ۱۱	چشمه سعدآباد ۶۸۵
چخور سعد ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۸۳	خانقاه تفت ۶۰، ۶۷، ۶۸۵
چشمه سبز ۷۳۳	سلطانآباد ۲۲۷، ۷۲۰
چفته ۶۶۱	صفه صفا ۶۸۵
رباط چفته ۴۷۶، ۵۵۷، ۶۶۱	طاحونه تفت ۲۴۸
چکله سرهند ۸۳۹	
چم تفت ۶۸۱	
چین ۶۴، ۶۵، ۵۱۱، ۸۱۸	

خویدك ۶۳۴، ۷۰۷	ح
د	حبشه ۸۱۸
دارالامان = کرمان	حجاز ۴۹، ۵۱، ۱۰۹، ۲۴۷، ۳۱۸، ۳۴۰،
دارالسلام = بغداد	۳۵۱، ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۷۳،
دارالسلطنه = تبریز	۴۸۸، ۵۱۳، ۵۶۶، ۶۲۴
دارالسلطنه = سمرقند	حلب ۶، ۷۰۶، ۸۵۷
دارالسلطنه = قزوین	حله ۱۱
دارالسلطنه = هرات	حویزه ۷۷۱، ۸۳۶
دارالشجاعه = بافق	حیدرآباد ۵۳، ۵۹، ۹۲، ۹۰، ۲۹۵، ۳۰۶،
دارالعباده = یزد	۳۰۷، ۳۲۵، ۴۰۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷،
دارالقرار = قندهار	۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۷۰،
دارالملک = شیراز	۷۱۱، ۷۲۶، ۷۸۲، ۷۹۳، ۷۹۵، ۸۰۳،
دامغان ۸۶۱	۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۳۳،
دجله ۱۰	۸۳۸
در بندباکو ۸۵۶	خ
دروازه کرمان ۱۰	خاتون آباد ۷۲۰
دروازه ماشول (قندهار) ۲۹۰	خانپور ۸۳۹
درون ۲۱۵	خان سرخ ۷۳۵
دریاچه ساوه ۷۲۱	خراسان ۵۴، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۶،
دریای عمان ۵، ۱۵۶، ۸۱۸، ۸۵۹	۱۷۳ - ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۳۳، ۳۰۱،
دکن ۴۶ - ۴۹، ۵۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۴۱۱،	۳۳۹، ۴۱۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۱۰، ۵۶۶،
۴۵۴، ۴۵۳	۵۹۸، ۶۳۲، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۴،
خلیفة دکن ۴۷ - ۴۹، ۵۲	۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۲،
دماوند ۹	۸۲۴، ۸۴۰، ۸۵۷، ۸۶۳
ده شیر ۷۲۰ (ایضاً نگاه کنید به فریة شیر)	خرانق، ۶۶۲، ۸۲۸، ۸۳۰
ده علی ۷۶۹	خطا (ختا) ۲۳، ۴۵
دهج ۸۹، ۸۳۰	خوار ۸۲
دهلی ۵۳۸، ۸۱۳، ۸۳۸	خوارزم ۸۲۱ - ۸۲۳، ۸۳۷
دیاربکر ۵۱، ۵	خورمیز ۶۳۷، ۷۰۷
دیلم آباد ۷۲۰	قلعة خورمیز ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۳
و	خوریات ۸۰۹
رباط پشت بادام ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵	خوزستان ۸۶۲

سنجاب ۸۱۸، ۸۲۲  
 سورت ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۷۷، ۷۸۱، ۷۸۲،  
 ۸۰۵  
 سورك ۸۳۳  
 سورنق ۸۴۰  
 سه پایه ۸۳۷  
 سیواس ۱۲۳، ۱۲۴

ش

شام ۱۲۴، ۱۲۹، ۷۴۰، ۸۴۶  
 شاهاباد ۶۹۷، ۷۲۰  
 شاهچهارآباد ۴۹، ۲۰۴، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۶۰،  
 ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۹۳، ۷۸۱، ۷۸۲،  
 ۷۸۵، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۳۲، ۸۶۸

شاه طور ۴۸۲  
 شرفاباد شهقتری ۷۲۰  
 شکلی ۲۱۱، ۲۱۲  
 شوراب [رباط -] ۲۴۸، ۶۶۱  
 شهر بابك ۶۱۷، ۸۲۹  
 شهرستانك، (اصفهان) ۹۰، ۴۸۲  
 شهریار ۱۰۶  
 شیراز ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱ - ۳۴، ۴۵، ۵۲،  
 ۶۸، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۴،  
 ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۷۳، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۳۲،  
 ۴۳۲، ۵۵۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۷۰۸،  
 ۷۱۸، ۸۳۴

شیرکو ۶۸۴، ۶۹۳  
 شیروان ۲۱۱

ط

طیس ۲۸۶، ۲۸۹، ۴۳۶، ۶۳۴، ۷۰۷  
 طرزجان ۵۲۲  
 طرشت ۱۰۶  
 طزنج ۷۰۱

رباط شتران ۶۶۵، ۷۳۵  
 رباط یافمش ۶۶۱  
 ربع رشیدی ۱۴۸  
 رشت ۹۶۳  
 رگناباد ۸۳۲  
 رودخانه شیرین ۷۷۰  
 رودخانه ماهان ۳۸

روم ۴۳، ۵۶، ۱۵۶، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۷۳،  
 ۲۷۹، ۲۷۸، ۳۳۲، ۴۲۹، ۴۸۷، ۵۶۶،  
 ۵۸۰، ۷۴۰، ۷۴۱، ۸۱۸، ۸۴۷، ۸۵۰،  
 ری ۱۰۴، ۱۰۶، ۳۰۰، ۴۸۲، ۵۵۹، ۸۴۱،  
 ریگ فیروزی ۶۱۹، ۶۳۲، ۷۴۰

ز

زارچ ۲۴۸، ۲۵۳، ۶۱۳، ۶۴۴، ۷۱۵  
 زنگبار ۸۱۸

س

سافن [رباط -] ۶۶۲  
 ساوه ۵۵۹  
 سبزوار ۸۲۴  
 سخویه ۵۹۷  
 سد یا جوج و ما جوج ۸۵۶  
 سراب ۱۳۵  
 سرانندیب ۶۱۲، ۷۸۱  
 سرخس ۴۲  
 سرمن رآی ۱۱۸  
 سریزد ۱۴۹، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۷۹، ۴۸۱، ۸۰۰،  
 سعدآباد (همدان) ۵۳  
 سقلاب ۸۱۸  
 سلطانیه ۱۴۷، ۵۵۹، ۸۲۵، ۸۴۰  
 سلطانیه آباد ۸۲۵  
 سمرقند ۲۱ - ۲۴، ۳۰۱، ۳۹۶، ۵۹۸، ۸۲۲،  
 ۸۳۷

۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۹، ۸۱۸،

۸۲۱، ۸۲۲، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۶۴،

فتحآباد ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۳۸،

فتح پور ۱۶۷

فراش ۵۲۹، ۵۳۰، ۷۷۳،

فراشاه ۲۵۳، ۴۹۴، ۶۸۵،

فراقت ۶۳۵، ۷۰۷،

فرح آباد ۱۷۸

فرمیتن ۱۰

فم الصلح ۸۵۲

فهرج ۲۷۶، ۲۷۹، ۵۲۲، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۲۷،

۶۳۴، ۷۰۷، ۷۰۸،

فیروزان ۵۶۱، ۵۷۴،

فیض آباد ۶۹۶ - ۶۹۷

ق

قائن ۸۳۹، ۸۴۰،

قارسیه ۷۰۷

قبا ۳۸۹

قریة شور (ده شیر) ۱۴۴، ۶۹۹،

قریة شیر کهنه ۲۴۸ - ۲۴۹،

قزوين ۹۸، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۷۴،

۳۲۸، ۴۷۳، ۵۵۹، ۸۴۰، ۸۴۶، ۸۵۳،

قسططنیه ۸۲۰

قلعه چاه خاور ۴۰۷

قلعه کلاه ۱۳۴

قلعه یافمش ۷۳۵

قم ۲۹۹، ۵۱۹، ۸۱۹،

قمشه ۶۵۷، ۷۳۹،

قنات شیرین (اردکان) ۷۲۴، ۷۲۶،

قات عزآباد (بفرویه) ۱۵۴

قندهار ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۱۶ - ۲۸۷، ۲۸۹،

۲۹۳، ۲۹۴، ۶۶۳،

طوس ۶۵۱، ۷۳۳،

طیسفون ۷۲۳

ع

عبدالمک ۴۸۲

عراق ۶، ۵۲ - ۵۴، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹،

۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶،

۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۹۹، ۳۵۳، ۵۴۲،

۶۲۹، ۶۸۱، ۷۰۸، ۷۲۳، ۷۳۴، ۷۳۵،

۷۳۹، ۸۴۱، ۸۴۳،

عراق عرب ۱۹۰، ۲۷۹،

عراقین ۵۰، ۱۵۶، ۱۶۵،

عزآباد (یزد) ۱۷۱، ۵۸۵، ۶۶۹، ۷۱۹،

باغ عزآباد ۷۱۹

قنات جمالآباد ۷۱۹

قنات شرف آباد ۷۱۹

محلله جمالآباد ۷۱۹

محلله شرفآباد ۷۱۹

عزاز ۸۵۷

عقد ۳۲۵، ۴۸۹، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۸۵،

۷۲۱

علیآباد قهستان ۱۹۴، ۲۴۸، ۶۹۷، ۷۲۰،

۷۲۶، ۷۲۷،

غ

غارایرب ۸۲۹

غار شمسالدين ۸۲۵ - ۸۲۶،

غزنین ۶۳۰، ۷۲۳،

غیاثآباد ۲۴۸

ف

فارس ۶، ۵۰، ۵۲، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵،

۱۷۵، ۲۰۴، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۸۸،

۵۴۲، ۵۹۹، ۶۳۷، ۶۹۹، ۷۰۸، ۷۱۰،

گی	فوجان ۲۸۵
کجرات ۴۸۸	قہستان (کوہستان یزد) ۲۲۷، ۱۴۴، ۱۱۰، ۸۶
کرجستان ۹۲، ۱۰۶، ۲۱۱	۷۰۰، ۶۹۹، ۶۱۶، ۶۱۴، ۶۰۰
کرد فراہرز ۱۶۱، ۷۱۴	فیروان ۸۶۵
کلکنده ۹۰، ۹۰، ۴۰۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۶، ۸۶۰	کی
۸۶۱	کابل ۸۳۸
کنبد ذات الارض ۱۹	کازرون ۵۳۷، ۵۰۹، ۵۰۳، ۶۳۳
کیلان ۲۶۳، ۳۳۲، ۸۱۸	کاشان ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۶۲، ۵۵۹
ل	کینویہ ۱۹۴، ۵۴۳، ۷۱۱-۷۱۲، ۷۳۷
لار ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۶۳	کٹھ ۷۱۰
لاہور ۱۶۷	کربلا ۱۱، ۴۷۴
لاہیجان ۱۹۸	کرمان ۹، ۱۰، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵-۳۸
لذکر قطب الدین ۳۰	۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶
م	۱۵۷، ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۷۶، ۲۷۹، ۴۹۸
مازندران ۹۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۴۷۴، ۸۱۸	۵۹۹، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۸۶، ۷۰۸، ۷۲۰
مالوبہ ۸۳۸	۷۲۵، ۷۳۵، ۸۲۱، ۸۲۲
ماوراءالنہر ۱۵۶، ۳۰۱، ۵۹۸	گرمانشاہان ۷۰۰، ۷۳۵
ماہان ۹، ۱۰، ۳۰، ۳۱، ۳۴ - ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۴	کرناتک ۴۶۹، ۸۶۰
۶۸۶، ۵۲، ۴۴	کشمیر ۸۷، ۳۶۰، ۳۵۹، ۸۳۸
آستانہ ماہان ۱۰، ۳۰، ۳۲، ۴۴ - ۴۶، ۳۸، ۴۴ - باغ چہار	کلکنده (به کلکنده ننگاہ کنید کہ صحیح آن است۔
طاق ۳ - باغ خلوت ۳۱، ۳۵ - باغ مشہد ۳۱ - خانقاہ	در چند مورد اشتباہ چاپ شدہ است)
خیرآباد ۳۱	کنک ۳۲۰، ۸۱۰
مبارزآباد ۷۲۰	کوخرود ۳۲۰
مجمورد ۵۵۷، ۵۵۹، ۷۱۸	کوبدان ۲۶ - ۳۱
فیروزآباد مجمورد ۷۱۸	کوفہ ۱۱۸
محلہ درب ابهر (فزوین) ۸۴۰	کوکن ۸۶۰
محلہ سید حسینی (ہرات) ۲۵، ۲۶	کوه بینان ۳۳
محمدآباد ۷۲۰	کوه چکچکو ۸۲۸
محمدآباد چاہوک ۸۲۵	کوه مالک داد ۲۲
محمدآباد بیدر ۵۴	کهنہ دہلی ۳۲۶
محمودآباد ۷۱۲، ۷۱۳	کیچ ۳۵

مسقط ۸۰۹، ۸۱۰	مداین ۷۲۳، ۷۲۱
مشهد ۲۴، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۵۶، ۴۱۸، ۴۷۳،	معدیه ۸۰، ۸۱، ۳۸۹
۵۱۰، ۴۹۳، ۴۴۰	مرغاب ۲۶
مصر ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۲۶، ۵۶۶،	مروشا هجیان ۲۱۵، ۸۲۴
۸۵۵	مروس (= مروست) ۵۷۳، ۵۷۳
مظفرآباد ۷۲۰	مریاباد (= مریم آباد) ۶۳۷، ۶۶۶،
معین آباد ۱۶۶، ۱۹۴، ۷۲۳	۷۱۰، ۷۰۹
مغارة نعمة الله ۱۸	مریم آباد = مریاباد
مقرب ۵۶۶	مزرعه اهروک ۲۴۸
مغازه ۳۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳، ۴۸۷،	مزرعه بابکان ۲۴۹، ۷۰۰
مفیدآباد ۳۶۸	مزرعه بذروک ۵۸۱
مکران ۳۵	مزرعه چم سیاه ۹۴
مکه ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۱۵۶، ۳۸۹، ۵۶۵،	مزرعه حسینی ۹۴
ملتان ۲۹۶، ۴۹۱، ۶۳۰، ۸۱۵، ۸۳۹، ۸۵۷،	مزرعه خضرآباد ۶۲۸
۸۶۰، ۸۶۸	مزرعه خلیل آباد ۷۲۷
منزل پای چنار ۱۱	مزرعه دولت آباد زارچ ۲۴۸
منزل چاه قادر ۲۹۳	مزرعه خواجه سیف الدین محمود ۷۰۱
مهنی ۶۲۵	مزرعه رضی آباد ۷۰۱
مؤبد کرد ۷۲۲	مزرعه سرو ۲۴۸
مورچه خوار ۴۸۲	مزرعه طهره ۶۹۷
موصل ۸۴۶	مزرعه فیض آباد ۲۴۸
موغان ۸۲۵	مزرعه مردوک ۶۱۴
موق آباد [صحرا] ۵۲	مزرعه معین آباد ۶۹۸
مهریچرد ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۶۳، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۷۷،	مزرعه مفیدآباد ۶۹۹
۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۹، ۶۱۷،	مزرعه میرزا حسین مستوفی ۶۹۷
۶۲۰، ۶۳۷، ۶۵۱، ۶۶۰، ۷۰۲-۷۰۵،	مزرعه میرزا محسن ۲۴۸
۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۳۸	مزرعه میرک آباد ۶۲۰
ارزندازان ۶۱۷	مزرعه نارستان ۷۲۷
باغ باحرز ۴۹۶، ۴۹۷	مزرعه واشه ۸۳۰
باغ بیگمی ۱۰۱	مسجد جامع اصفهان ۳۱۰
باغ خواجه ۱۶۲	مسجد جامع کرمان ۴۰
	مسجد سهله ۷۷۴

محمود آباد ۴۸۷	باغ نعمتآباد ۷۲۸
مزرعه مبارک آباد ۸۹	بندادآباد ۶۱۷، ۷۰۵
مهرجرد ۷۰۵	چاهوک ۴۸۰، ۵۵۹، ۶۶۰، ۷۱۰
نصرتآباد ۷۰۹	علیآباد ۴۷۸
میدان سعادت ۷۴۲	قنات عباسآباد ۴۹۷
میدان نقش جهان ۸۰۰	قنات مهدیآباد ۸۹
ن	قنات هرموز خان ۷۰۸
نائین ۳۶۱، ۴۴۸، ۴۸۲، ۷۹۳	قنات یحییآباد ۷۰۹
ناظرآباد (سریزد) ۴۸۱	محله دردمق ۴۹۶، ۵۰۰
نجف ۱۱، ۱۱۸، ۱۹۰، ۴۹۴، ۷۷۳	محله مهرآباد ۶۱۷، ۷۰۴
نخشب ۸۵۱	محمدآباد ۷۰۴
ندوشن ۵۸۱	مدوار ۶۵۱، ۷۰۳، ۷۰۴
نسا ۷۲۳	مهرپادین ۶۱۷، ۷۰۴
نصرآباد (اصفهان) ۱۸۸	نعمتآباد ۴۸۰
نصرآباد (یزد) ۹۳، ۳۷۸، ۴۵۰، ۶۱۶، ۶۱۴	میمیل ۸۹، ۱۵۱، ۳۷۶، ۷۷۷، ۴۱۰، ۴۸۷
۶۹۴ - ۶۹۶	۴۸۹، ۷۰۵، ۷۲۰ - ۷۲۳
نعمتآباد ۷۰۸ - ۷۰۹، ۷۳۸	بارجین ۷۲۱
نوشهر ۱۴۱	بدرآباد بالا ۷۲۴
نوفات ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳	رکاباد ۷۲۰
نه گنبد ۵۴۷، ۵۴۸	رکناباد ۷۲۴
نپاوند ۱۵۷	شمسآباد ۹۵
نپفتر ۶۹۷	علیآباد ۴۸۷
نیستان ۴۸۲	فیروزآباد ۱۶۶، ۴۵۴، ۴۹۹، ۶۶۰، ۷۱۸
نیستانه ۵۵۷، ۵۵۹	قنات نارخیری ۷۳۹
نیشابور ۸۲۴، ۸۲۵	قنات نصرتآباد ۷۳۹
نیل ۱۳ - ۱۶	قنات یحییآباد ۷۳۹
نیمروز ۹۶	محمدآباد ۵۸۹
ورزنه ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۱۵	
ه	
هدایتآباد ۱۹۴	
هرات ۲۵، ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۱۰۴، ۱۰۵	

آب خیر آباد دھوک ۷۱۲	۱۰۶ ، ۱۷۴ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴ ، ۸۱۹ ، ۸۲۲
آب دھا آباد ۷۳۲	۸۶۳
آب دھوک = آب خیر آباد	۶۰۴
آب سلغرا آباد ۴۹۴ ، ۵۰۵	۱۳۶
آب سوی ۷۱۲ ، ۷۳۷	۶۰۴
آب شور = آب سلغرا آباد	هفت اقلیم ۵
آب صواب ۶۳۳ ، ۷۱۲	هفتاد ۵۵۷ ، ۵۸۵ ، ۷۲۳
آب فتح آباد ۶۶۰	همدان ۹ ، ۵۳ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۵۷ ، ۵۵۹
آب فوروز آباد ۵۳۵	هند ( هندوستان ) ۲۸ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۵ -
آب گرد فرامرز ۴۸۹	۴۷ ، ۵۳ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹
آب محمد آباد ۷۱۴ - ۶۵۱ ، ۶۵۰	۱۳۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۹۴ ، ۲۰۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷
آب محمود آباد ۱۵۹ ، ۶۲۴ ، ۶۵۶	۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰ ، ۳۲۶
آب نرسوباد ۵۵۹ ، ۶۵۲ ، ۷۱۱ ، ۷۳۶	۳۵۱ ، ۳۵۱ ، ۳۸۱ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰
آب نعیم آباد ۶۶۰ ، ۷۱۲	۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۹ ، ۴۲۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۶
آب وزیر ۶۵۶	۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۵۶۶ ، ۵۸۶ ، ۶۱۲ ، ۶۱۸
آب وقف آباد ۵۵۶	۷۲۷ ، ۷۶۵ ، ۷۶۹ ، ۷۷۱ ، ۷۷۷ ، ۷۸۳
آب یعقوبی ۷۳۶	۷۹۳ ، ۸۰۳ ، ۸۱۸ ، ۸۱۹ ، ۸۳۸ ، ۸۳۹
اسکندریه ۶۳۹	۸۵۴ ، ۸۶۷
امامزاده ابو جعفر محمد ۱۶۶ ، ۳۲۶ ، ۵۲۰ -	ثیرب ۴۹ ، ۵۱ ، ۸۰ ، ۱۰۹ ، ۳۱۸ ، ۳۴۰ ، ۳۵۱
۸۰۰ ، ۶۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۳۱	۳۶۸ ، ۳۶۸ ، ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۴۰ ، ۴۷۳ ، ۴۸۸
اھرستان ۸۴ ، ۱۰۷ ، ۱۵۵ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۳۲	۵۱۳
۲۴۸ ، ۲۵۳ ، ۳۳۰ ، ۴۱۷ ، ۴۳۸ - ۴۴۰	
۴۹۴ ، ۵۴۴ ، ۵۶۹ ، ۶۳۳ ، ۶۵۳ ، ۶۷۳ -	
۸۰۰ ، ۷۳۸ ، ۶۸۱ ، ۶۷۹	
باب = دروازه	
بازار تازیان ۱۹۲	آب ابرو مبارک ۷۱۲ ، ۷۳۷
بازار شاطریه ۷۴۲	آب اھرستان ۵۵۷ ، ۵۵۹
بازار صحافان ۶۲۱	آب تفت ۱۴۲ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۲۰۲ ، ۲۴۴ ، ۶۵۸
بازار علاقه بندان ۱۷۳	۶۷۹ ، ۶۸۵
بازار کاغذیان ۱۴۸	آب تفت و نصیری ۱۵۵ ، ۶۵۸
بازار گنبد ۷۳۸	آب جدیدہ (نو) ۱۶۶ ، ۲۵۲ ، ۴۷۶ ، ۵۲۷ ،
بازار مسکران ۱۶۳	۶۵۰ ، ۶۵۸ ، ۷۱۲
	آب جمال آباد ( فنات ) ۱۷۱

یزد ( در غالب صفحات دیدہ میشود )

( اعلام جغرافیائی شهر یزد )



باغ ابوسعید (اهرستان) ۶۸۰	باغ ابوسعید (اهرستان) ۶۷۸
* باغ استاد شهاب ۵۱۲	* باغ اعلیٰ ۶۴۱
باغ هشتی ۷۳۸، ۷۳۶، ۳۷۵، ۲۴۷	باغ ترسا (اهرستان) ۵۴۴
باغ جمال باد (اهرستان) ۱۷۱	باغ چشمه ۱۹۲
باغ حاجی ۶۲۶	باغ خواجه سعد ۶۸۱
باغ زرگری (اهرستان) ۳۱۹، ۲۲۷	* باغ سابط (اهرستان) = باغ شاهی
* باغ سعدآباد (اهرستان) ۶۸۰، ۲۴۸، ۹۴	* باغ سببک (اهرستان) ۶۷۸
* باغ شاه (اهرستان) ۶۷۸	باغ شاه نکار (اهرستان) ۶۷۹، ۴۱۷
باغ شاهی (اهرستان) ۶۷۸، ۲۳۱، ۱۷۱، ۷۳۸	باغ شهرآباد ۶۲۰
باغ صفی آباد (اهرستان) ۲۰۷	باغ طاحونه ۹۵
باغ عشرت آباد ۶۸۰، ۲۴۸	* باغ عیشاباد (اهرستان) ۶۷۵، ۶۹
* باغ فردوس (اهرستان) ۶۷۷	باغ کمال کاهی ۶۳۹، ۶۳۸، ۵۴۱
باغ گلشن ۶۹، ۶۴	* باغ کندم ۴۵۵ (امروزه محله ای است در شهر)
* باغ مرام ۵۹	
باغ مستوفی (اهرستان) ۲۵۳	
باغ مکرانیان ۷۴۲	
باغ مولائی ۶۳۹، ۶۴۰	
باغ مهرآباد (اهرستان) ۸۵، ۶۷۳	
باغ نعمتآباد ۷۰۵	
برج اولیا ۵۴۱، ۶۴۰	
* بقعه نقی الدین دادامحمدا ۳۹۹	
بقعه خانزاده و مقدومزاده ۶۵۹	
بقعه راویه ۴۷۴	
بقعه صاعديه ۱۵۴	
بقعه مریمه ۱۵۴	
* بقعه ملتکیه ۱۶۱	
بقعه نظامیه ۵۳۵	
باد کوشک [صحرا-] ۵۹	
* باد چهار منار ۶۷۸	
* پور برج ۵۳۳	
پیرمراد ۶۲۵	
جاوخان ۶۵	
جلوخانه ۵۳۵	
چهارسوق ۱۷۲، ۶۶۶، ۶۶۸	
چهارسوق اعظم ۵۱۳	
چهارسوق کهنه ۱۷۳	
* چهارسوق میرچقماق ۴۹۹	
* چهارمنا ۱۶۱	
چهل تنان ۶۴۰	
* حصار ۱۷۲، ۵۳۱، ۶۳۲، ۷۳۱، ۷۳۸	
حظیره ۳۱۵	
حظیره آفاشمر ۳۹۷	
حمام بتک ۷۰۴	
حمام خواجه جمال الدین خوارزمی ۱۶۳	

درب = دروازه	حمام سوجه ۵۵۶
دروازه ایلچی خان ۷۳۸	حمام شاه ۵۳۴
دروازه دولت ۱۷۳	* حمام فرط ۶۳۰
دروازه سعادت ۷۳۸	حمام قاضی ۳۵۵
* دروازه شاهی ( = درب قطریان ) ۶۹۵ ،	* حمام وزیر ۱۷۳
۷۳۶ ، ۷۳۸	* حوض آب شور ۵۰۲
دروازه قطریان = دروازه شاهی	خان ( به سرای و کاروانسرای نیز مراجعه
* دروازه کوشک نو ۵۵۶ ، ۶۳۹ ، ۶۵۰ ، ۷۰۴ ،	شود )
۷۳۶ ، ۷۳۸	خان امیرسام ۱۶۴
دروازه کیا ۷۳۶ ، ۷۳۸	خان چهانوک ۵۵۶
دروازه مادر امیر = درب مال امیر	خان دولت ۱۷۳
* دروازه مال امیر ۶۲۰ ، ۷۱۰ ، ۷۳۸	* خان خواجه ضیاء الدین محمد ۶۶۸ ، ۴۸۹
* دروازه مهریچرد ۴۸۱ ، ۶۵۱ ، ۷۰۴ ، ۷۳۶ ،	خان شمس یوسف ۷۴۱
۷۳۸	خان ندافان ۵۵۶
* دروازه نو ۶۳۰ ، ۷۳۸	خان نو ۵۵۶
دهاباد ۳۷۲ ، ۷۱۰ ، ۷۲۱ ، ۷۳۴	خانقاه شرفیه ۳۰۳
* زاویه ( اهرستان ) ۴۷۴	خانه امینای فتوحا ۴۹۲
زندان اسکندر ۱۴۴ ، ۲۱۳ ، ۶۲۵ ، ۷۰۴ ،	خانه عباسی = عباسیه
۷۳۲ ( ظاهراً بنایی در شهر باین نام	خانه مین باشی ۱۰۰
بوده است )	خط سبز ۵۴۲
ساباط نقشین ۵۵۷	خلف باغ عز آباد ۳۵۰
سرای ( به خان و کاروانسرای نیز مراجعه شود )	* خلف حان علی ۱۰۰ ( امروزه پشت خانعلی )
سرای ترکان ۷۳۸	* خندق ۵۳۱ ، ۷۳۸
سرای سلطان محمد ۱۷۳	* خیر آباد دهوک ۷۴۱
سرای مهتر جمال ۱۷۱	داربندک ( اهرستان ) ۳۳۰
* سرپلوك ۶۵۸	دارالسلخ ۵۳۵
* سرچم ۶۴۰	دارالسیاده ۵۵۹
* سرریک ۱۶۴ ، ۵۵۶ ، ۷۱۱ ، ۷۳۷	* دارالشفای صاحبی ۱۴۲ ، ۴۲۹ ، ۷۳۸
سرفیر کشتی کبران ۹۹ ، ۱۰۲	دارالعباده = یزد ( در بسیاری از صفحات از جمله
سلطان زرنندیان ۶۳۷	( ۷۳۵ )
* سلغرا آباد ( آب شور ) ۵۰۱ ، ۷۱۰	دارالفتح ۵۸ ، ۱۷۲ ، ۲۴۸ ، ۵۱۲
مسجدستان ۷۳۸	در = دروازه

- \* سید حسین گل سرخ ۵۳۳ - ۸۲۷،۵۳۵  
 سید سرچم ۵۴۱  
 \* سید صحرا ۵۴۳، ۸۳۳  
 شاه پریان = مامانوک  
 \* شاهزاده فضل رضا ۴۲۵، ۴۸۱، ۵۳۱ -  
 ۵۳۳، ۸۰۰ (ام-روزه > شازده فاضل <  
 تلفظ می شود)  
 طاحوفه عشرت آباد ۲۴۸  
 عباسیه ۶۵، ۶۶  
 خازیان ۵۴۲، ۵۴۳  
 \* قلعه ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲، ۸۳۰  
 قهوه خانه چهارسوق ۲۴۸  
 قهوه خانه میدان خواجه ۴۴۴  
 کاروانسرای (به خان و سرای نیز مراجعه  
 شود)  
 کاروانسرای آفامسر ۵۵۷  
 \* کاروانسرای خواجه ۱۶۳  
 کاروانسرای ریسمان فروشان ۶۴۴  
 کاروانسرای کوه مره ۷۴۱  
 \* کاروانسرای میدان محله میرچقماق  
 ۱۹۸  
 کته ۷۳۲، ۷۳۳  
 کوچه پای بوز ۷۳۸  
 کوچه بهرک ۱۶۱  
 کوچه حاجی عمار ۶۵۹  
 کوچه حسینیان ۵۲۰، ۵۲۲، ۶۵۶  
 \* کوچه دیک بندان ۳۵۴، ۵۳۸  
 کوچه سنبلان ۷۳۸  
 کوچه صندوقیان ۷۳۸  
 کوچه منبری (اهرستان) ۳۹۳  
 \* کوچه فهادان ۶۳۲  
 کوچه محمد بلال ۷۳۸
- کوچه نو ۵۴۵  
 \* کوشک نو ۷۰۴، ۷۱۴  
 کنبد هشت در ۵۴۱  
 مامانوک (= شاه پریان) ۶۷۹ - ۶۸۰  
 \* محله ابوالمعالی ۴۸۹، ۶۵۸  
 محله اهرستان ۱۱۲، ۱۵۵، ۳۹۳، ۴۷۴،  
 ۴۷۵  
 محله ایلچی خان ۷۳۸  
 محله بازار نو ۲۲۶  
 محله باغ بهشتی ۷۳۶  
 \* محله بیوک (اهرستان) ۱۷۳  
 محله پای بوز ۶۲۸  
 محله بیربوج ۳۶۸، ۴۲۵  
 \* محله چنارمنار ۱۵۰، ۴۱۰، ۴۹۲، ۵۵۸،  
 ۶۵۵  
 محله خلف باغ عز آباد ۳۲۱، ۵۱۲  
 محله خلف بقعه ۳۱۹  
 \* محله خلف خان علی ۷۱۲  
 \* محله خیرآباد (اهرستان) ۱۹۲، ۴۱۷،  
 ۴۹۴، ۶۷۹  
 محله داربندک (اهرستان) ۸۴  
 محله در مدرسه عبدالقادریه ۶۵، ۱۶۱، ۱۶۳  
 محله دهورک ۶۵۸  
 محله دهورک اسفل ۶۵۹، ۷۴۱  
 محله سرآب نو ۵۶۷  
 \* محله سرپلهک ۱۵۴  
 \* محله سرچم ۵۳۴، ۵۴۱  
 \* محله سرریک ۶۵۷، ۷۳۶  
 \* محله سرسنک ۷۱۰  
 \* محله سلفرآباد ۵۴۳  
 \* محله شاه ابوالقاسم ۵۰۴  
 محله شهاب الدین قاسم ۲۵۲

۶۵۸	محله شهرستان ۱۴۴، ۱۶۲، ۴۰۸، ۵۳۹،
مدرسه دومناره ۷۳۶	۶۲۰، ۶۵۶، ۷۳
مدرسه رکنتیه ۱۵۶، ۵۳۸، ۵۵۴، ۵۵۶،	* محله شیخ دار ۳۹۹، ۵۸۵، ۵۶۰، ۷۱۲،
۶۵۴، ۵۵۸	* محله فهادان ۵۴۴، ۶۳۲
مدرسه سرریگک، ۶۵۷	* محله فلمه کهنه ۴۹۴
مدرسه شرفیه ۳۰۳	محله کامالاباد ۱۷۱
مدرسه شمسیه ۶۵۵	محله کوچه حسینیان ۵۶۰
مدرسه صفویه ۵۴۳	* محله کوشک نو ۷۰۴
مدرسه ضیائیة سرپلوك ۱۵۴	* محله گلشن ۱۹۲
مدرسه ضیائیة شهرستان ۶۵۶	* محله مال امیر ۲۷۸، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۲،
مدرسه عبدالقادریه ۱۴۸، ۱۶۱، ۲۵۲، ۶۵۷،	۵۰۵
۶۵۹	محله مخزن ۱۵۴
مدرسه غیائیة ۱۵۱	* محله مراباد ۲۷۱، ۷۱۰
مدرسه فخرجلاد ۷۳۷	محله مسعودیه (اهرستان) ۱۰۷
مدرسه قطبیه ۶۵۹	* محله مصلى ۱۱۱، ۶۵۲
مدرسه قطبیه سرپلوك = مدرسه دارالصفاء	محله مصلى عتیق ۳۷۲، ۴۰۱
مدرسه کوچه حسینیان ۵۶۰	محله مکرانیان ۷۴۲
مدرسه کباشجاع الدین ۹۷، ۱۶۴	* محله میرچقماق ۱۰۰، ۱۹۸، ۳۰۳، ۳۱۴،
مدرسه محمود شاهى ۵۴۳ - ۵۴۴	۷۴۱، ۷۱۲، ۵۳۵
مدرسه معینی ۱۶۶	محله نابینایان ۵۴۵
مدرسه میر آخوریه ۱۶۳، ۶۵۷	* محله نرسوباد ۱۵۴
مدرسه نظامیه ۶۵۸	* محله وقوعه و ساعه ۴۱۷، ۵۴۳
مدرسه یوسف چهره ۶۵۸	* محله یعقوبی ۶۶۶، ۷۱۰، ۷۳۶
مریاباد = مریم آباد	مدرسه اتابک سام ۷۳۸
مریم آباد (= مریاباد) ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۳۶	مدرسه اصیلیه دهوك ۶۵۸
مزار رکنتیه ۲۳۶	مدرسه بسحاقیه ۱۵۴
* مزار زنگیان ۱۶۲، ۳۹۷، ۶۴۰، ۸۲۷،	* مدرسه چهارمنار ۵۵۹
مزار سرچم ۶۴۰	مدرسه حافظیه ۱۵۵، ۱۵۶
مزار سعیدعزض ۴۱۰	مدرسه حسینیة ۶۵۶
* مزار شرف الدین خضر ۷۳۸ ( امروزه خواجه	مدرسه خانقاه ۶۵۷
خضر )	* مدرسه خواجه ابوالمعالی ۶۵۸
* مزار شرفیه ۳۰۳	مدرسه دارالصفاء (= مدرسه قطبیه سرپلوك)

* مصنعه زاریه ۶۷۱	مزار شیخ الاسلام ۵۵۷
* مصنعه شهاب الدین قاسم ۶۷۰	مزار ماما نوک ( اهرستان ) ۶۳۳
* مصنعه محله ابوالمعالی ۶۶۹	* مسجد پیر حسین ( اهرستان ) ۶۵۳، ۶۲۶
* مصنعه محله فهاردان ۶۶۹	* مسجد جامع ۱۵۶، ۲۳۶، ۳۸۳، ۴۰۳، ۶۲۷
* مصنعه مصلی ستیق ۶۶۶	۶۴۵، ۷۳۷ (۱)
معبد کبران ۳۴۴	* مسجد جامع کبیر ۱۵۷، ۱۷۰، ۳۱۴، ۳۳۷
* ملنکیه = بقعه و موقوفات	۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۸۳، ۳۹۰
موقوفات اسحاقیه ۴۷۶	۳۹۸، ۴۰۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۷، ۵۵۷
موقوفات حایریه ۷۳	۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۳۸، ۸۰۰
موقوفات دادائیبه ۳۲۷، ۵۸۵، ۵۸۸، ۷۵۹	مسجد جامع سرآب نو ۶۵۲، ۵۶۰
۶۶۰	* مسجد جامع سرریک ۶۵۰، ۵۶۰
موقوفات ملنکیه ۷۳	* مسجد جامع میر چقماق ۱۸۸، ۲۶۶، ۳۰۳
موقوفات نوریه ۷۳	۳۳۷، ۳۵۰، ۳۹۶، ۶۴۹
موقوفات یزد ۷۴۶	* مسجد جامع یعقوبی ۶۵۳
میدان خواجه ضیاء الدین محمد ۹۷، ۹۹، ۱۶۳	مسجد خواجه علی ۶۷۰
۸۰۰، ۵۳۳، ۳۵۵	مسجد چهل محراب ۱۴۴
میدان شاه ۳۹۷	مسجد ستیق (جامع کبیر) ۶۴۳
* میدان قلعه ۳۱۴، ۷۴۰	* مسجد فرط ۶۱۸، ۶۵۰-۶۵۲
* میدان میرچقماق ۵۳۵	* مسجد مصلی ستیق ۵۵۷، ۶۵۲
* میدان وقت و ساعت ۱۴۸، ۲۲۶، ۲۸۸	مسجدنو = مسجد میرچقماق
۳۱۵، ۳۵۴، ۵۵۶، ۶۵۴	مسجدنو ۶۴۳ = مسجد جامع کبیر
نرسوباد ۷۱۰-۷۱۱	* مصلی ۸۰۰
تصرتیه ۷۳۸	مصلی کبوترخان ۳۳۲، ۳۴۰، ۴۷۵، ۶۲۲
نقاره خانه ۴۸۱، ۵۳۳	* مصنعه چهارسوق ۶۶۶
یعقوبی، ۵۰۱، ۶۲۷، ۷۰۹	* مصنعه خان خواجه ۶۶۷
***	مصنعه خلف باغ عزآباد ۶۷۰
یزدآباد ۴۸۷، ۷۲۱، ۷۳۴	* مصنعه خواجه ۱۶۳
یزدان کرد ۷۳۳	* مصنعه درب شاهی ۴۰۱، ۶۷۰
یمن ۵۶۶، ۸۶۱	* مصنعه درب مال امیر ۶۶۶
یونان ۷۲۶، ۷۳۲	* مصنعه درب مهریچرد ۶۷۰

۱- هر گجا که در کتاب «مسجد جامع» را بدون نسبتی نوشته بود جداگانه فهرست شدتا میان مسجد میر چقماق و مسجد کبیر خلط نشود.

## نام کتب

تاریخ قدیم یزد ۷۳۶	آثار البلاد ۸۵۷
تاریخ قدیم و جدید یزد ۶۶۰	اربعون حدیث ۶۲۸
تاریخ یزد ۵۴۱، ۶۶۱	اقبالنامه = تاریخ جهانگیری
تاریخ یورش قندهار ۸۶۲	اغراض ۴۱۸
تذکره دولتشاهی ۴۳۶	تاریخ آل مظفر ۷۱۸ ( به تاریخ معینی ننگاه کنید )
تذکره علی بنیمان ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۲	تاریخ اسکندری ۷۱۰، ۷۳۲، ۸۵۹
ترجمه توحید مفضل ۸۲۵	تاریخ جهانکشا ۱۱۷
ترجمه جامع الاخبار ۳۱۰	تاریخ جهانگیری ( اقبالنامه ) ۱۶۷
ترجمه من لایحضره الفقیه ۳۱۰	تاریخ خراسان ۸۲۵
تسلیة الاحوان ۱۲۹	تاریخ عالم آرای عباسی ۹۲، ۱۰۶، ۳۴۴
تلخیص ۸۶۲	۸۳۹، ۴۷۴
توضیحات ۱۴۵	تاریخ قطب شاهی ۹۰، ۹۱، ۵۳
جامع التواریخ ۱۱۶، ۱۴۵	تاریخ قوام الملک ۸۴۱
جامع الحكایات ۸۴۱	تاریخ کزیده ۸۴۲
جامع مفیدی ۱، ۵۶، ۴۰۴، ۴۱۹، ۴۴۲	تاریخ معینی مظفری ۳۲۹
۵۱۹، ۷۳۳، ۷۴۳، ۸۱۶، ۷۱۷، ۸۶۶	تاریخ یافعی ۶۲۸
شاعیه خطائی ۳۳۱	تاریخ جدید یزد ۱۶۶، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۳۶
حاشیه مختصر معانی ۳۳۱	۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۹، ۶۱۸، ۶۲۳-۶۲۶
حبیب السیر ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۷، ۳۲۳	۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۴، ۶۵۵
۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۳۵، ۸۴۳	۶۵۶، ۶۷۸، ۶۸۵، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳
۸۵۴، ۸۴۴	۷۲۳
حقایق التحلیل ۳۰۳	

صحیفه کامله ۳۹۸	حلل مطرز ۳۰۳
صور الاقالیم ۸۱۸	خلاصه الحساب ۲۶۵
طبقات ۷۵۶، ۸۵۷	دستور الوزراء ۱۱۵
ظفرنامه ۳۰۲، ۳۰۳	دیوان مجددهمکر ۴۲۲
عجایب البلدان ۸۴۵	ذخیره ۴۱۸
عجایب المخلوقات ۸۴۶	رساله خط ۳۹۵
فتوحات ۸۳۸	رساله شرفیه ۱۱۹
الفرج بعد الشدة ۸۴۲	رساله صنع الله نعمه اللهی ( به صنع الله در فهرست اشخاص نگاه کنید)
فرهنگ ۸۵۰	رساله علی بنیمان = تذکره علی بنیمان
فصوص الحکم ۷، ۳۰۲	رساله معما ۳۵۴
فرهاد و شیرین (وحشی) ۴۴۹	روضه الشهدا ( از نورالله واعظ ) ۳۸۳
فرهاد و شیرین (دیگر) ۴۲۴	روضه الشهدا ( منظوم از ندائی ) ۴۶۳
فانون ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۸	روضه الشهدا (؟) ۸۴۶
کامل التواریخ ۸۵۱	روضه الصفا ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۶۱
کلمه المراد در علم وفق اعداد ۳۰۳	سفینه العجاة ۳۱۰
لیلی و مجنون ۴۴۹	سلم السموات ۲۷۳، ۳۰۲، ۴۲۳
مجالس المؤمنین ۴۲	شاهنامه ( غیر معروف ) ۲۱۵
مرغوب القلوب ۵۳	شرح جامی ۳۴۳
مروج الذهب ۸۵۱	شرح دیوان امیر ۳۵۴
مسالك الممالک ۸۱۸، ۸۵۶	شرح شمسیه ۳۵۴
منتخب حلل مطرز ۳۰۳	شرح طوابع ۳۵۴
منتظم ۸۲۰	شرح فصوص الحکم ۳۰۲
مولودنامه ۳۸۳	شرح کلیات فانون ۸۴۳
نزهة القلوب ۸۱۹، ۸۴۲، ۸۵۶	شرح قصیده برده ۳۰۳
نکارستان ۳۵۴، ۸۳۷، ۸۴۱ - ۸۵۱، ۸۴۵ - ۸۵۱	شرح کافیه ۳۵۴
۸۵۳، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۳، ۸۶۵	شرح هدایه ۳۵۴
وقف نامه سیدرکن الدین ۶۶۰	شرح ینابیع ۶۲۸
هفت اقلیم ۲۷۴، ۳۹۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲	شفا ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۸
هیكل فیل ۴۰۷	

## فهرست اقوام و قبایل و مذاهب و خاندانها

<p>سادات امامی ۱۰۷، ۵۲۴</p> <p>سادات حسینی ۳۶۱، ۶۵۷، ۷۱۹</p> <p>سادات عبدالوهابی ۳۵۸</p> <p>سادات عریضی ۱۰۷، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۶۰، ۶۵۰</p> <p>سادات قل هو الله ۵۴۱</p> <p>سادات نوربخش ۱۰۴ - ۱۰۷</p> <p>شاملو ۸۳۱</p> <p>صفوی، صفویه ۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۷۲، ۴۷۵، ۴۸۸، ۵۰۳</p> <p>عرب ۶</p> <p>قراقونیلو ۵۳</p> <p>کبیر ۳۴۴، ۶۳۴</p> <p>کرجی ۲۷۸</p> <p>مجوسیان ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۲۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۲۳، ۷۲۴</p> <p>۷۵۶، ۷۵۸، ۸۲۸</p> <p>مشع ۸۳۶، ۸۳۷</p> <p>مغول ۲۳، ۱۳۲، ۱۳۶، ۸۲۰، ۸۲۴</p> <p>نعمت اللهی ۴۰، ۴۸</p> <p>هزاره ۱۵۰، ۱۵۱</p> <p>یزدیان ۴۴۲</p> <p>یوسف زئی ۳۵۹</p> <p>یهود ۱۷۳</p>	<p>آق قوینلو ۵۳، ۴۷۵</p> <p>آل عثمان ۲۱۴</p> <p>آل مظفر ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۲۹، ۵۸۸، ۶۲۷، ۶۴۰، ۶۹۵، ۷۲۲، ۷۲۹</p> <p>اتابکان ۵۴۰، ۶۷۸</p> <p>اسلام ۵</p> <p>اسمیلیه ۸۵۵</p> <p>اعراب فولادی ۶۱۷</p> <p>افاغه ۳۵۵</p> <p>امامیه ۶، ۳۱۰</p> <p>اوزبک ۳۵۷، ۵۳۴، ۵۳۵</p> <p>اوغانی ۱۵۰</p> <p>بایندرترکمانی ۴۷۲</p> <p>بنی امیه ۶۵۰، ۸۴۳</p> <p>بنی عباس ۵۲۰، ۵۲۱</p> <p>بنی خطفان ۸۵۶</p> <p>بنی هاشم ۸۵۲</p> <p>بهامنه ۹۰</p> <p>تراکمه ۸۵۷</p> <p>ترک ۴۲۹</p> <p>تکلو ۴۷۲</p> <p>جرمائی ۱۵۱</p> <p>روغنی ۹۸</p> <p>زردهتی ۶۷۳، ۷۲۵</p> <p>سادات آل نظام ۵۳۷</p>
--	--



## فهرست لغات نادر و اصطلاحات

( در توضیح لغاتی که معنای آنها بدست داده شد از فرهنگ نفیسی کمک گرفته شده است )

پر کاکا ( تیکه شیشه ) ۸۶۴	آش رشته ۳۳
بواج ( آدم شرور و پست ) ۷۸۶	آفجه عراقی ۶۱۵
پیرمردی ۵۳	اشتم ۵۴۰
تخماق ۲۶۰	اشرفی ۵۳
تسبیح صددانه ۴۵	اطلس ششتری ۱۲۵
تفنگ ۳۲۲	باربازی (= بوجاری، باد دادن گندم در موقع خرمن در لهجه یزدی) ۵۶۱
تنباکو ۴۴۴	بان انداز (= تیر انداز، بان = تیر) ۸۶۰
تنکه ۵۵۷	برشکال ( اصلاح هندی - فصل باران ) ۷۸۲
تومان تبریزی ۴۳۳، ۲۴۹، ۲۵۶، ۱۷۹، ۱۴۰	برگردن ( لباس پوشیدن در لهجه یزدی ) ۳۵
تومان تبریزی شاهی ۵۸۵	بهار ( شکوفه و گل درخت ) ۲۸
تومان شاهی ۱۶۹	پارکین ۷۲۱
تومان کپکی ۳۷	پالکی ۸۰۹
جام ( مقیاس اندازه گیری مسافت دریایی ، در تاریخ بنادر و جزایر تألیف میرزا ابراهیم نادری نسخه کتابخانه مجلس و نسخه جعفر سلطان القرائی «زام» آمده است ) ۸۰۸ ، ۸۰۹	پده ( نوعی درخت بیابانی در نواحی جنوب ) ۷۲۶
جملة الملك ۹۰	پرتال (= پرتله، لفظ هندی بمعنی اسباب و سامان اسب ، پرتله و پرتاله کمربند را هم می گویند )
جوشش ( جوشیدن در لهجه یزدی اصطلاحی است برای جوانه زدن درخت . جوانه های تازه را	پرتیر ( تیر بی پیکان ) ۶۹
	پرسه ( مجلس ترحیم و ختم در لهجه یزدی و زردشتیان ) ۲۲

شال بافی ۶۶۲	هاجوش میگویند ( ۲۸
شلتاق ۵۸۶	جنگه گاو ۳۴۴
شودمالی ( کذا در اصل ، اما در لهجه یزدی	جهاز ۷۷۷ ، ۸۰۵
شومالی گفته می شود و در تاریخ یزد جمع فری (س)	چوبک زن (حاجب) ۱۲
شومالی استعمال شده و بمعنی آهار و مهره	چینی فغفوری ۵۱۲
دادن پارچه است )	خان سامانی ۲۹۷
شوره ییز ( شوره = خاک شور ، همچنین شوره	خلاس ( خلایش و خلاصی در فرهنگ نفیسی و
ماده ایست که در ساختن اروت بکار می رود و	آندراج بمعنی ملاح است ) ۸۰۶
در تازی به آن ملح الدنافین گویند ) ۱۸۵	خن ( محوطه زیر کشتی ) ۸۰۶
صوبه ( ولایت و ناحیه ) ۱۶۷ ، ۸۳۸	دبوسه ( دبوس و دبوسه خانه عقب کشتی )
طاس بازی ۳۴۴	۸۰۵
طلای مهری ۷۲	دت (= دختر در لهجه زردشتیان یزد ، فرهنگ
عباسی (زر) ۲۰۵	بهدینان) ۷۲۵
عباسی (پول) ۲۰۶	در بند ۱۹۹
مینک ۴۲۲ ، ۶۷۵	دگنک ۲۰۱
فلوری (نگاه کنید به حواشی تاریخ یزد جمع فری ص)	دوال پایان ۱۵
۱۵۶	دهان خوانی ۳۹۹
فلوس عراقی ۵۵۷	دینار کپکی ۱۰۴ ، ۶۶۰
فلوس یزد ۲۰۵	رامکلی ( از نواهای موسیقی ) ۸۰۵
قفیز ۵۵۷	رسد ۴۵ ، ۵۸۵
قهوه خانه ۲۲۸ ، ۴۴۳ ، ۶۴۴	روپیه ۱۶۹ ، ۴۶۴
کاسه داشتن ۱۲۵ ، ۱۲۸	ریگه بوم ۷۳۲
کمپتان ( Captain ) ۸۰۷	زر کفی ۵۱۰
کرامند ( با ارزش ، در بسیاری از متون عهد	ساجق ۶۴
تیموری و صفوی آمده است ، منتخب التواریخ	سبک ( به ضم اول و ثالث کشتی کوچک ) ۸۰۶ ،
معینی ص ) ۶۹ ، ۵۷۶ ، ۶۶۹	۸۰۷
کرج ( از نواهای موسیقی ) ۸۰۶	سیاه گوش ( جانوری نظیر بوز و سگ شکاری )
کروه ( نلک فرسخ ) ۸۳۸	۶۰۰
کشخوان ، ( نگاه کنید به حواشی تاریخ یزد -	شاخچه بند ۷۲۷
جمع فری ص ) ۷۱۱ ، ۷۲۳	شادروان ( سراپرده و چادر بزرگ ) ۴۱۱
کلیان ( از نواهای موسیقی ) ۸۰۵	شاققانه ( در لغت نفیسی بصورت شاخشانه
کاو پهلوی ۷۳۸	بمعنی تهدید آمده است ) ۵۸۶

مندیل ۲۲۲	کلاب یزدی ۷۵۰
نقشبندی ۴۲۹	لك (= صد هزار) ۹۰
نول ( مزد کشتی و کرایهٔ جهاز ) ۸۰۵	مخمل فرنگه ۶۴
نیرهٔ خطی ۲۶۴	معارف ( بیانات صوفیه و عرفا مثل معارف
هلیسه ( بیل کشتی ) ۸۰۸	بهاء ولد ) ۳۳
هوری ۸۰۶، ۸۰۹	[مناصب]: بخشی الملك ۳۱۶ ، دوصدی ۲۹۷ ،
هون ( نام پولی که دردکن رواج داشته است )	۸۱۴، ۳۵۹ ، چهارهزاری ۹۳ ، پنجهزاری
۹۰، ۹۱	۳۱۶ ، نه هزاری ذات ۱۶۸ ، هشت هزاری
یخدان، ۱۴۲	ذات وسوار ۴۷۷ ، يك هزاری ۳۱۶

## فهرست آیات قرآنی

۸۰۷ ( ۱۵۶ / ۲ )	ادخلوها بسلام آمنين ۶۴۸ ( ۴۶/۱۵ )
انما انا بشر مثلکم ۷۶ ( ۱۱۱/۱۸ )	ارجع الى ربك راضية مرضية ۱۹۸ ، ۳۴۲ ،
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت يطهرکم تطهيرا ۵۲۶ ( ۳۳ / ۳۳ )	۴۱۵ ، ۵۲۶ ( ۲۸/۸۹ )
اهدنا الصراط المستقيم ۲۳۵ ( ۵/۱ )	اصلها ثابت ۸۵ ( ۲۴/۱۴ )
بعضها فوق بعض ۳۲۶ ( ۴۰/۲۴ )	الا ان اولياء الله ۱۶۵ ( ۶۲/۱۰ )
توبوا الى الله ۱۹۷ ( ۳۱/۲۴ )	الذين في قلوبهم ۷۸۵ ( ۷/۳ )
توتى الملك من تشاء ۲۲۹ ( ۲۶/۳ )	الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعباب الهم ۸۰۶ ( ۳۵/۹ )
جنات تجرى من تحتها الانهار ۳۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،	امن يجيب المضطر اذا دعاه ۷۷۹ ( ۶۲/۲۷ )
۶۴۸ ( ۴۲/۷ )	ان الارض لله يورثها لمن يشاء من عباده ۵۰۹
حور مقصورات في الخيام ۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۴۶۷ ،	( ۱۲۷/۷ )
۶۹۰ ( ۷۲/۵۵ )	ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم اللائكة الاتخافوا ولا تخزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون ۱۳۹ ( ۳۰/۴۱ )
خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران العظيم ۷۶۱ ( ۱۱/۲۲ )	ان اول بيت وضع للناس فمن دخله كان ۳۸۵ ،
حتى ان تكروها شيئا و هو خير لكم ۷۸۱ ( ۲۱۶/۲ )	۵۵۵ ( ۹۶/۳ - ۹۷ )
فاحكم بين الناس بالحق ۳۷۱ ، ۳۷۳ ( ۲۶/۳۸ )	ان تؤدوا الامانات الى اهلها ۷۵۲ ( ۵۷/۴ )
فامشوا في مناكبها ۷۶۶ ( ۱۵/۶۷ )	ان مكناهم في الارض ۲۲۹ ( ۴۱/۲۲ )
فانبتنا فيها حباً وعنبراً ۸۸ ( ۲۷/۸۰ )	انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ۸۱۱ ( ۱/۴۸ )
فرمها في السماء ۸۵ ( ۲۴/۱۴ )	انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المفلحون ۳۱۵ ،
فلما جاء امرنا نجينا صالحاً والذين آمنوا معه	

- وربك يخلق ما يشاء ويختر (٤٧/٣) ٧٨٦  
والسمااء بينناها (٤٧/٥١) ٣٣٥  
وعلم آدم الاسماء ٣، ٣٧ (٣١/٢)  
ولاتياسومن رحمة (روح) الله ٩٨ (٨٧/١٢)  
والكـ اظمين الفيظ والعافين عن الناس ٥٩٣  
( ١٣٤/٣ )  
والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا  
(٩٧/٣) ٨٠٢، ٧٧  
والله يدعوا الى دار السلام ٥٣، ٦٥، ٧١، ٣٣٣،  
٣٦٢، ٣٨٦ (٢٥/١٠)  
والله يؤتى ملكه من يشاء ٢١٩، ٢٨٧ (٢٤٧/٢)  
والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم ٣٦٧، ٨٠٢،  
(٢٣/٣٩)  
وقديناه بذبح عظيم ٨١١ (١٠٧/٣٧)  
وفضلنا على كثير ممن خلقا ٢٢٩ (٧٠/١٧)  
وفيها ما تشتهي النفس وتلد الاعين ٣٦٣، ٣٨٦،  
(٧١/٤٣)  
ولاتياسوا من روح الله ٧٨٠ - ٧٨١ (٨٢/١٢)  
ولقد كرمنا بنى آدم ٢٢٩ (٧٠/١٧)  
والله خزائن السموات والارض ٣٧٣ (٧/٦٣)  
و ما تدرى نفس باى ارض تموت ٢٩٥، ٣٢٠،  
(٣٤/٣١)  
ومن دخله كان آمنا ٢٠، ٥١ (٩٧/٣)  
ومن الماء كل شيء، حتى ٥٢٨ (٣٠/٢١)  
ونريدان ممن على الذين استضعفوا فى الارض  
ونجعلهم ائمتا ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم  
فى الارض ٧٩٣ (٦ - ٥/٢٨)  
ويشف صدور قوم مؤمنين ١٤٢، ٥٥٨،  
( ١٥/٩ )  
ويطهر كم تطهيرا ١١١، ٥٧٧ (٣٣/٣٣)  
يوفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد ٨٠٦ (٢٧/١٤)  
هو الذى يسير كم فى البر والبحر ٨٦٧ (٢٢/١٠)
- برحمة منا ومن خزى يومئذ ان ربك هو الذى  
العزير ٧٨٢ (٦٦ و ٥٨/١١)  
فيه آيات بينات ٢٠ (٩٧/٣)  
قل لا اسئلكم عليه اجرا الا العودة فى القربى ٦٣،  
٦٨ (٩٠/٦)  
كامل اللؤلؤ ٤٩٩، ٣٢٥ (٢٣/٥٦)  
كانهن الياقوت والمرجان ٢٢٣، ٤٦٧،  
( ٥٨/٥٥ )  
كل حزب بما لديهم فرحون ٧٨٩ (٥٤/٢٣)  
كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون  
٣٠٩، ٣١٣، ٧٥٨ (٨٨/٢٨)  
كل من عليها فان ١٠١، ١٩٣، ٣٣٣،  
(٢٦/٥٥)  
كل نفس ذائقة الموت ٩١، ١٩٨، ٣٣٣، ٣٣٠،  
(١٧٥/٣) ٥٩٠  
لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون ٣١٤، ٣٦٨،  
( ٣٣/٧ )  
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ٨٠٨  
( ١٦٠/٦ )  
نحن قسمنا بينهم ٧٤٤ (٣٢/٤٣)  
والآخرة خير وابقى ٥٩٠ (١٧/٨٧)  
والارض فرغناها ٣٣٥ (٤٨/٥١)  
واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل  
ربنا نقبل منا انك انت السميع العليم ١٥٨  
(١٢٧/٢)  
واذا مرضت فهو يشفين ٤١١، ٧٧٩ (٨٠/٢٦)  
واذن فى الناس ٣٨٥، ٥٥٥ (٢٧/٢٢)  
وافوض امرى الى الله ١٣٦، ٧٦٦، ٧٨٢،  
( ٤٤/٤٠ )  
وان يكاد ٦٣ (٥١/٦٨)  
وان نهاء نعرهم فلا صريح لهم ولا هم ينقذون الا رحمة  
منا ومتاعا الى حين ٨٠٩ (٤٣/٣٦)

يا ليتنى كنت ترابا ٣٥٧ (٤١/٧٨)	يا ابت افعل ما تؤمر ٨١١ (١٠٢/٣٧)
بانار كوني بردا ورسلا معلى ابراهيم ٥٢١ ، ٨١١ (٦٩/٢١)	يا ليتها النفس المطمئنة ٤٧ ، ٦٥ ، ١٠٥ ، ٢٢٩ ، ٢٧٠ ، ٢٩٥ ، ٣٢٠ ، ٣٤٢ ، ٣٦٣ ، ٣٨٦ ،
يوم لا ينفع مال ولا بنون ٨٠٧ (٨٨/٢٦)	(٢٧/٨٩) ، ٣٩٣
يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباهم وجنوبهم وظمورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا	يا لاله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
ما كنتم تكذبون ٨٠٦ (٣٦/٩)	٨٠٨ (٨٧/٢١)
يوم يفر المرء من اخيه ٨٠٧ (٣٤/٨٠)	يا ليت قومي يعلمون بما غفرت لى ربي و جعلت من المكرمين ١٢٨ (٢٦/٣٦)

## فهرست احاديث و امثال عربى

الدنيا ٢٠	الهى انا اطيق حرسك فكيف اطيق حرس نارك ٨٠٨
روضة من رياض الجنة ٥٩ ، ٤٨٠ ، ٦٥٥	ان آثارنا تدل علينا ١٧٠/٦٠
العفو عند الاقتدار من علو الافذار ١٣١	تخلقوا باخلاق الله ٦٧٨
عناية الازلية كفاية الابدية ٦١٤	التعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله ٦١٤
لبيك اللهم لبيلك ٧٨	حب الوطن من الايمان ٥١ ، ١٠٤ ، ٧٩٩ ، ٨٠٤
من رزق من شيء فيلزم ٧٨٩	خير الكلام ما قل ودل ٣٦
النظر الى الكعبة عبادة ٢٠	الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر ٥٢٦
يا بن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلى	الدنيا حرام على الآخرة والآخرة حرام على اهل-
٢٢٩	

## تعلیقات و توضیحات

تعلیقات و توضیحاتی که درین صحایف درج میشود یادداشت‌هایی است که در خلال تصحیح و طبع کتاب جامع مفیدی فراهم شد. این مطالب غیر از یادداشت‌هایی است که بر کتاب تاریخ یزد (از ص ۱۶۱-۲۲۴) افزوده‌ام. خوانندگان برای وقوف کافی ناچار از مراجعه به یادداشت‌های مضبوط در تاریخ یزد خواهند بود.

حق بود که تعلیقات قبل از فهرست‌ها بچاپ می‌رسید ولی علتی موجب شد که در انتهای کتاب به طبع برسد.

**ص ۲ تا ص ۸۹ :** مطالب مندرج در این صفحات که در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی و اخلاف اوست پیش ازین توسط ژان اوبن فرانسوی (Jean Aubin) در کتاب «منابع برای احوال شاه نعمت‌الله ولی» از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه (طهران، ۱۳۳۵) بطبع رسیده است. ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخه‌های خطی انجمن آسیایی بنگال می‌نویسد که در این قسمت قدیم‌ا در ایران چاپ سنگی شده است (به مقدمه همین کتاب مراجعه شود).

**ص ۶ س ۸ (وصفحات دیگر) :** رساله تألیف ملاصنع‌الله نعمت‌اللهی در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله را ژان اوبن فرانسوی در جزء «منابع برای احوال شاه نعمت‌الله ولی» (طهران، ۱۳۳۵) بطبع رسانیده است.

**ص ۴۰ س ۱۶ :** ژان اوبن فرانسوی مقامات طاهرالدین محمد و امیر شمس‌الدین محمد ابراهیم را در فرهنگ ایران زمین (۲: ۹۴-۲۳۲) بطبع رسانیده و رساله‌ای مستقل بزبان فرانسه تحت عنوان *Les Deux Seyyeds de Bam, (Wiesbaden, 1956)* در تحلیل رساله مذکور و بیان استنباطات تاریخی از آن تألیف کرده است.

**ص ۷۳ و ص ۱۶۱ س ۲۱ :** ملکتیه غلط و ملکتیه درست است.

**ص ۸۶ س ۲۲ ( وصفحات دیگر) :** از تفت قهستان منظور بیان این نکته است که تفت در منطقه کوهستان یزد واقع است.

**ص ۹۰ س ۱۸ :** «بهامنه» جمع «بهمنی» است، مثل «قزاونه» جمع «قزونی». طبقه بهمنی سلسله‌ای از پادشاهان هندوستان (۷۴۸-۹۲۳ هجری) بوده‌اند (طبقات سلاطین اسلام ص ۲۷۳).

**ص ۱۵۴ س ۴۰ :** بدرآباد مورتی که در کنار آن (کذا) گذاشته شده درست است، نگاه کنید به صفحه ۸۷۷ از قسمت وقف نامه میرچقماق که در انتهای کتاب طبع شده است.

**ص ۱۵۵-۱۵۶ :** ذیل حوادث سال ۸۲۵ در مجمل فصیحی آمده است: «وفات مولانا و صاحب مرحوم حافظ شمس‌الدین محمدالرازی فی یوم الانین ثانی عشر جمادی الثانی بهرات و اورا بیزد نقل کردند و در عمارتی که آنجا ساخته دفن کرد.» (ص ۲۵۱)

ص ۱۶۱ س ۶: از این سید غیاث الدین علی یزدی معاصر شرف الدین یزدی و شاهرخ تیموری در حواشی تاریخ یزد (ص ۱۹۸ - ۱۹۹) ذکر کرده ام. قوم الدین محمد یزدی شاعر متوفی در ۸۲۰ که نسخه‌ای از دیوانش به شماره ۲۵۷۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست کتابه حمام سید غیاث الدین علی یزدی را نوشته بوده است و متن آن اینست:

«حمامات الحمد ساجعات علی شمول نعم الامن والامان فی الزمان خلافة الامام العادل الیقظان القايم بما فی القرآن من الامور والنواهي بالایقان والعرفان سیمما الکریمه هذه ان الله یأمر بالعدل والاحسان معین الحق والدنیا والدین شاه رخ بهادر سلطان خلد الله سبحانه ملکه و سلطانه و بروج تلك الحمامات افواه العباد فی سائر البلاد اقلهم الراجی عفوره الغنی علی بن لطف الله الحسینی الملقب بغیاث الباعث لانشاء هذا الحمامات فی شهر سنة افصح تاریخها بالخیر.» (ص ۸۷)

کتیبه گور سید غیاث الدین نیز از همین شاعر بشرح زیر است:

«قد فاز بسعادة الشهادة بعد ان حاز قصب السبق من قاطبة الاقران والاشباه والحق بسعداء هم احياء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من كان یناجی لسان حاله من وفور استیهال ربه العلی العظیم اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیهم المرتضی الاجل الاعظم الافخم خاتم فصیله یباهون بها البارعون من صناید اهل القلم السید غیاث الملك والدین علی الحسینی حشره الله معه علیه السلام یوم الدین اذ وافق حاله حسن حاله استشهد ذبحا بالسکین ولذلك افصح تاریخ سنة هذه البلوی قد سعد بالشهید کربلا (۸۴۵).

اکنون که ذکر قوام الدین محمد یزدی گذشت مناسب است یاد آور شوم که دیوان وی در کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۲۵۷۶ (اوراق ۱-۲۱۷) موجود است و بنا بر دیباچه دیوان، وی مسافر نهایی به اران و آذربایجان و شام و مصر و آسیای صغیر و مازندران وری کرده و با شاهزادگان و امرای تیموری حشر و نشر داشته است (فهرست دانشگاه ۹: ۱۳۷۱).

این قوام الدین محمد ظاهر ابرادر شرف الدین علی یزدی است. آقای دکتر مهدی بیانی در مقاله راجع به مجموعه منشآت جمع آوری قوام نامی در ۸۷۸ (مندرج در راهنمای کتاب سال چهارم شماره ۳) نوشته اند که عده‌ای از مکاتیب قوام الدین محمد بن ابوبکر بن علی برادر شرف الدین علی یزدی در آن مجموعه هست و یک مکتوب آنرا نقل کرده اند.

ص ۲۹۹ س ۸: جز منابه‌ی که در حاشیه «تاریخ یزد» در احوال شرف الدین علی یزدی ذکر کرده ام نگاه کنید به مقاله دکتر مهدی بیالی (راهنمای کتاب ۳: ۲۴۰-۲۴۴) درباره مجموعه منشآت مورخ ۸۷۸ جمع آوری «قوام». در این مجموعه منشآت از شرف الدین و برادرش بشرح زیر مندرج است: (۱)

منشآت شرف الدین علی بن ابوبکر بن علی یزدی

مشمول بر:

الف) مقدمه فقه فارسی حنفی مسمی به «شقایق دقایق نعمانی».

که آنرا بنام معین الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان بن شاهرخ تیموری انشاء کرده است.

ب) دیباچه فتحنامه صاحبقران.

که اصل تاریخ امیر تیمور تألیف ابراهیم سلطان و دیباچه آن انشاء شرف الدین علی است.



- (ج) دیباچه دیوان قوام‌الدین محمد یزدی .  
برادر شرف‌الدین علی که پس از مرگ او بخواهدش فرزند وی قطب‌الدین انشاء کرده است .
- (د) دیباچه مرقع خواجه عبدالقادر [مراغی]  
که خود رساله مفصل مستقلى است .
- (ه) دیباچه جنگ خواجه رکن‌الدین مسعود صاعدی مسمى به «جامع البدایع مظفری» .  
که آن را بنام مظفرالدین ابوالقاسم اسمعیل بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ انشاء کرده است .
- (و) دیباچه مجموعه اشعار ابراهیم سلطان میرزا گورکانی .  
و در آن جز دیباچه ، ذکر هنرمندی و سخن‌دانی و دانش پروری شاهزاده را به شرح کرده است .
- (ز) دیباچه ترجمه شمسیه .  
که اصل کتاب ترجمه رساله الشمسیه فی قواعد المنطقیه است که آنرا بنام ابوالمظفر علاء‌الدین سلطان محمد ترجمه کرده اند .
- (ح) دیباچه رسائل صاین‌تر که که بخواهدش سلطان محمد بن ترخان نوشته است .  
(ط) منشور ابوالفتح ابراهیم سلطان .  
که بعنوان خواجه نصیرالدین محمد مذهب ، کتابدار سلطان مزبور صادر شده است .
- (ی) فصلی در باب رمل .  
(ک) رساله در عقدانامل .  
(ل) تبریک‌نامه عید فطر که بشاهرخ بن امیر تیمور نوشته است .
- ص ۳۰۹ س ۲۳ : این مولانا محمد بن محمد باقر یزدی رساله‌ای بنام «میزان الصنایع» در کیفیت اسطرلاب تألیف کرده که نسخه‌ای خطی از آن در جزء مجموعه ۲۰۸۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه (فهرست آن جلد ۸ صفحه ۷۰۷) موجود است و اتفاقاً نسخه بخط محمد تقی بن محمد مجید یزدی از اقوام محمد باقر مذکور است . شرح حال مولانا محمد مجید پدر محمد تقی کاتب رساله مرقوم در ذیل احوالات ملامحمد باقر در صفحه ۳۱۰ جامع مفیدی ذکر شده است .
- ص ۳۱۰ س ۲ : رجوع شود به ملاحظات مذکور در سطور قبل .
- ص ۳۵۳ س ۱۳ بعد : درباره قاضی میر حسین میبیدی نگاه کنید به مقاله اینجانب در مجله یغما (۱: ۲۲۱-۲۲۲) .
- ص ۳۲۹ س ۸ بعد : در مجمل فصیحی ذیل وقایع سال ۷۵۴ آمده است : «اتمام دارالسیاده که شهر یارغازی امیر مبارزالدین محمد فی جمادی الثانی در کرمان در نزدیک قلعه مولانا صدرالدین خوافی در محله سرمیدان ساخته و مولانا‌ی اعظم افتخار الحجاج والحرمین مولانا معین‌المله والدين الیزدی صاحب تاریخ آل مظفر را به تدریس این بقعه مقرر فرمود.» (ص ۵۰ چاپ محمود فرخ) .
- در ذیل حوادث سال ۷۶۳ همان کتاب آمده است :
- «فرستادن شاه شجاع مولانا معین‌الدین یزدی صاحب تاریخ آل مظفر را به رسالت پیش‌شاه محمود برادر خود...» (ص ۶۵)
- ایضاً ذیل حوادث سال ۷۶۵ : «فرستادن شاه شجاع مولانا معین‌الدین صاحب تاریخ آل مظفر را کرت دوم پیش‌برادر خود شاه محمود و طلب اتفاق نمودن...» (ص ۹۶)

ص ۳۴۵ س ۱۴: استاد مجتبی مینوی درباره داستان مالتر بوق بن پشم بن پانزده در «پانزده گفتار» (ص ۱۸۴ طهران ۱۳۳۳) می نویسد :

«یک صورت دیگر از این داستان (قاضی حمص) هم صدسال پیش ازین بزبان انگلیسی ترجمه شده است و در کتابی بنام «سرگذشت لطف الله» تصنیف مستشرق معروف انگلیسی ایستویک بطبع رسیده است. در این روایت نام قاضی رطل بوق عبدالپشم پانزده است. لطف الله می گوید که در قرن سوم یک نفر قاضی بوده موسوم به منصور بن موسی که مردی بسیار بی ادعا و متواضع بوده و اسم خود را به پنج پاره کرده بود: من + صور + ابن + مو + سی و از راه خشوع و فروتنی هر جزئی را بدل به لفظی حقیرتر کرده بود. من زیاد سنگین بود آنرا بدل به رطل کرده بود؛ صور اسم شیپور اسرافیل است آن را بدل کرده بود به بوق؛ ابن را به عبد؛ و مو را به پشم؛ و سی را به پانزده؛ بنابراین رطل بوق عبدالپشم پانزده (که شاید لفظ ملا نظر بوق از اینجا آمده باشد).»

در حاشیه بر همین مطلب آقای مینوی مینویسد: «اصل قصه ملا رطل بوق ربطی به مرافعه یهودی و مسلمان ندارد و چنانکه بنده در کودکی شنیده بودم مربوط بوده آمدن ایلچی پرکنه سوم فرنگ به ایران و چند سؤال از پادشاه ایران کردن و گفتن که اگر جواب درست ندادید باید با جگزار ما باشید. و چهل روز مهلت خواستن وزیر اعظم و گردش کردن او در بلاد مختلف در جستجوی کسی که این سؤالها را بتواند جواب بدهد. درین قصه صدراعظم در شهری از شهرها به مکتب داری تصادف میکند که چند نوع چوب در دسترس خود گذاشته است و گاهی یک ریسمان رامی کشد و گاهی یک طناب را می جنباند و به شست پای خود سرب یک ریسمان رابسته است و همه این کارها را در ضمن درس دادن به بچه ها انجام می دهد و همینکه رئیس الوزراء نام او را می پرسد جواب میدهد ملا رطل بوق بنت پشم پانزده و محتاج بگفتن نیست که او مشکل مهم مملکتی را حل کرده ایلچی پرکنه فرنگ را دست خالی روانه می کند. اصل این قصه ظاهراً از قول جاحظ مأخوذست که گویا در کتاب خود درباره معلهین حکایت کرده بوده است که بر معملی گذشتم نزد خود عصائی کوتاه و عصائی بلند و چوگانی و گوئی و طبلی و بوقی داشت. گفتم این تهیه برای چیست؟ گفت چون بچه ای نافرمانی کند او را به عصای کوتاه میزنم، عقب تر می رود با عصای بلند میزنم، از پشم فرار میکند گوی را در چوگان نهاده بسمت او پرتاب میکنم باو می خورد سرش می شکند بچه ها جمع می شوند مرا بزنند طبل را برگردن می آویزم و بوق را در دهن می گذارم و طبل میزنم و بوق مینوازم تا اهل دروازه جمع شوند و مرا از سر آنها خلاص کنند.» (زهر-الربیع چاپ ۱۲۹۸ و ورق ۹۲ پ).

ص ۴۰۶-۴۰۷: درباره خاندان حموئی آقای سعید نفیسی رساله ای مبسوط نوشته و اطلاعات مربوط به ترجمه احوال افراد این خاندان را که چندتن از آنان در یزد مقیم بوده اند به تفصیل نقل کرده اند. این رساله در جزء «کنجکاوهای علمی و ادبی» (جلد اول) از انتشارات دانشگاه طهران (طهران ۱۳۲۹) ص ۶-۳۹ طبع شده است. آقای نفیسی مآخذ این رساله را در مجله یادگار شماره ۱۰ جلد اول نیز بطبع رسانیده اند.

همچنین نگاه کنید به «مشیخه» (فهرست دانشگاه جلد نهم) که مجموعه ای است گرد آورده شده توسط سالک الدین محمد حموی و محتوی بر خطوط و یادگارهای عده ای از علمای هم عصر حموی. بخصوص اطلاعات کثیری درباره خاندان وی و خط خود حموی را داراست.

ص ۴۲۲-۴۲۳ : در احوال مجددهمگر آقای سعید نفیسی تحقیق مفصلی دارند که در مجله مهر سال دوم طبع شده است .

ص ۴۲۳ س ۱۴ : درباره وحشی باققی نگاه کنید به مقدمه آقای حسین نخعی بر دیوان او که با اهتمام خودشان تصحیح شده است (طهران، ۱۳۳۹) . ایضاً مقاله‌ای که من بعنوان «شاعری که بمیخانه مرد» در مجله دانش سال دوم صفحات ۲۵۴-۲۵۸ نوشته‌ام و بعنوان مقدمه در ابتدای دیوان او بر چاپ اول امیر کبیر (طهران، ۱۳۳۵) نیز نقل شده است .

ص ۴۳۶ - ۴۳۸ : در کتابخانه مرکزی دانشگاه ضمن مجموعه شماره ۳۴۰۲ مجموعه منشآت و ترسالاتی بنام «گلدسته اندیشه» از محمد امین بن عبدالفتاح طبسی متخلص به وقاری که شرح حالش در تذکره نصرآبادی (ص ۱۷۸) نیز آمده ، وجود دارد . نامه‌هایی از او خطاب به مولانا محمد طاهر منجم و مولانا محمد باقر یزدی و محمد شفیع یزدی و شاه ابوالمهدی بن میر میران و میرزا اسحق یزدی و مولانا عبدالکریم طبسی و صفی‌نواده مؤمن حسین یزدی در ضمن آنها هست . نسخه دیگری از همین اثر بشماره ۲۰۵۸ در همان کتابخانه وجود دارد .

ص ۴۵۷ س ۱۵ : نسخه دیوان سالک یزدی بشماره ۳۲۸۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است (ص ۲۲۵۲ جلد یازدهم فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه) .

ص ۴۴۸ س ۸ : در باره فوقی نگاه کنید به فهرست مجلس جلد سوم و مقاله اینجانب در مجله جهان نو (۲: ۴۰۶-۴۰۷) و فهرست دانشگاه جلد ۹، ۱۴۰۵ و ۹ : ۱۴۸۶-۱۴۸۸ و فهرست دانشکده حقوق ص ۸۱ .

ص ۵۴۵-۵۴۰ : در مجمل فصیحی ذیل سنه ۷۳۱ آمده است : «وفات المولی المرتضی الاعظم الاکرم سید رکن المله والدين محمد بن المرتضی الاعظم سید قوام المله والدين محمد بن نظام الیزدی بیزد» . (ص ۴۳)

ص ۵۴۵-۵۴۰ : در مجمل فصیحی ذیل سنه ۷۳۳ آمده است : «وفات مولانا وصاحب اعظم سید شمس المله والدين محمد بن مولى الاعظم سید رکن المله والدين محمد بن المرتضی المرحوم نظام الحسینی الیزدی» . (ص ۴۳) .

ص ۵۴۳ س ۱۳ ببعده : بنا بر صفحه ۶۶۰ ، محمد مفید مؤلف جامع مفیدی متن وقف نامه سید رکن الدین محمد حسینی را در دست داشته است . نسخه‌ای از این وقف نامه چند سال قبل در عز آباد در پی دیواری که بر قبری بنا بوده است بدست آمد . آقای سید علی محمد وزیر از روی آن نسخه‌ای برای خود نویسانیده‌اند که چندی در اختیار من بود و از آن نسخه‌ای تهیه شد که با همکاری آقای محمد تقی دانش پژوه به نشر آن در مجله فرهنگ ایران زمین - سال نهم (۱۳۴۰) مشغول هستیم . این وقف نامه از اسناد مهم برای جغرافیای تاریخی شهر یزد و کتابی در حدود دو بیست صفحه است .

ص ۵۶۱ س : در مجموعه مشهور به مشیخه (فهرست دانشگاه جلد ۹) ذکر انابت شیخ تقی الدین دادامحمد بشرح زیر نقل شده است (ص ۲۶۵) :

ذکر انابت شیخ تقی الدین دادامحمد علیه الرحمة مریدان را

«استغفر الله توبه کردم خدای را و از جمله ناکردنیها باز آمدم و شرط وعهد کردم که نماز پنجگانه بوقت بگزارم و نمازی که قضا شده باز آورم و دهان خود را از لقمه حرام نگاه دارم و

زبان خود را از دروغ و از غیبت مسلمانان و از بهتان نکه دارم و سینه خود را از کدورت مسلمانان نکه دارم و شب با آزار کسی نخفتم و آزار کسی نکنم و دل بدست آرم و بند بسته را بزبان کشایم و اگر مظلومی بگردن باشد خصم را خشنود کنم و بقیامت نگذارم. بدین موجب اقرار کردم و خدای را بر خود گواه کردم و مصطفی را صلی الله علیه وسلم بر خود گواه کردم و حاضران را و از جمله توبه کاران شدم بعنایه الله انشاء الله و فقی الله .

پیش از نقل انابت نامه، صاحب مشیخه سالك الدین محمد حموی که مقیم یزد بوده است سواد مکتوبی از شیخ زین الدین عبدالسلام کامویی به شیخ تقی الدین مذکور و پس از آن سنوات و فوات شیخ و خاندان وی را بشرح ذیل نقل کرده است. (ص ۳۱۶)

«تاریخ و فوات شیخ تقی الدین دادامحمد یزدی و اولاد روح الله ارواحهم و قدس اسرارهم

شیخ دادامحمد سنه سبعمائه - سلطان حاجی محمد شاه سنه خمسین و سبعمائه - حاجی علی شاه سنه ست و ستین و سبعمائه - حاجی محمد شاه سنه تسعین و سبعمائه - شیخ علی محمود بنیمان سنه احدی و ثمانین و سبعمائه - شیخ دادامحمد ثانی سنه عشر و ثمانمائه - حاجی برهان الدین امیر شیخ - شیخ حاجی جمال - الدین فضل الله - امیر حاجی محمود علیه الرحمة سنه سبع و تسعمائه .

مولود مبارک شیخ دادامحمد از قریه اردکان بوده از قریه و مواضع میبید یزد، ولادتش در سنه اربعین و ستماه، عمر عزیزش شصت و پنج سال بود قدس سره .  
یکرباعی هم در تاریخ رحلت شیخ در آنجا آمده است .

**ص ۵۸۸ س ۱۱ بعد:** مقبره شیخ علی بن محمود بن بنیمان در بندر آباد باقی و برقرار است . برای شرح گور او و دیگر بقاع و مسجدها و مزارات آنجا که از احداثات تقی الدین دادامحمد است به گزارش مرحوم مجدزاده صهبامندرج در شماره اول و دوم مجله باستان شناسی (۱۳۳۸) مراجعه شود (ص ۹۶-۱۰۴).  
**ص ۶۲۱ س ۵ بعد:** نام این شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزدان (کذا) متوفی در ۴۸۰ که نامش بهمین شکل در نسخه جامع مفیدی دست نویس مؤلف آمده و در متن هم ماهمان را آوردیم در تاریخ یزد تألیف جعفری و تاریخ جدید یزد تألیف کاتب بصور مذکور ذیل ضبط است :

تاریخ یزد : جمال الاسلام محمد بن احمد بن محمد بن مهر یزد بن انوشیروان عادل

تاریخ جدید یزد جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزد

جامع مفیدی جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزدان (۱)

در مورد این شخص چند نکته قابل توضیح است :

اول اینکه ظاهراً نام جد این شخص که در جامع مفیدی دو بار بصورت «مهر یزدان» می آید صورتی تصحیف شده از همان «مهر یزد» (مهر + یزد) است .

دوم اینکه اخیراً که جلد هفتم کتاب کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبیدی مؤلف در ۱۵۲۰ انتشار یافت به نکته ای برخوردیم که ذکر آن خالی از فایده احتمالی در شناختن مؤلف کتاب کشف الاسرار نخواهد بود و آن اینکه در یکی از نسخه های خطی جلد هفتم کشف الاسرار نسب مؤلف چنین نقل شده است : «الشیخ الامام العبد الرشید فخر الاسلام... ابی الفضل احمد بن ابی سعید ابن احمد بن مهر یزد المیبیدی» ، و در نسخه دیگری از همان جلد نوشته شده : «رشیدالدین فخر الاسلام معین السنه تاج الائمة عز الشریعة رکن الطائفة کھف الطریقه ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن احمد مهر یزد» (جلد هفتم صفحه ب از مقدمه آقای علی اصغر حکمت) .

هنگامی که باین دو سجل برخورد فوراً ذهنم متوجه شیخ جمال الاسلام مذکور در تواریخ یزد شد و احتمال دادم که مؤلف کشف الاسرار ظاهراً منسوب با همین شخص است که مرقد و مزارش تا عهد صفویه در یزد برقرار و مورد احترام بوده و ذکرش در تواریخ یزد آمده و در ۴۸۰ یعنی چهل سال قبل از تألیف کتاب کشف الاسرار وفات یافته است .

آقای محیط طباطبائی در مقاله «داستان تفسیر خواجه انصاری» (مجله دانش سال اول ص ۱۹۳ بعد) درباره نسبت مؤلف کتاب کشف الاسرار که یزدی است با توجه به کشف الظنون و تصحیف «یزدی» به «یزداوی» و «یزداوی» و ضبط نام کشف الاسرار فی التفسیر تألیف امام رشیدالدین یزدی در کتاب بروکلیمان و فهرست قلیچ پاشا می نویسند که رشیدالدین صاحب کشف الاسرار قطعاً میبیدی و یزدی است .

نکته دیگر که مورد توجه ایشان قرار گرفته نسب اوست بنا بر سجل قسمتی از نسخه کشف الاسرار متعلق به متولی بقعه گازرگاه (مقبره خواجه عبدالله درهرات) که بشرح زیر نقل کرده اند : «... الامام السعید رشید الدین ابی الفضل بن ابی سعید بن احمد بن محمد بن . . . . ( یک کلمه محو شده ) قدس الله روحه .»

ضمناً باید بدانیم که صاحب کشف الظنون نسب مؤلف را چنین نوشته است : «امام رشیدالدین ابوالفضل احمد بن ابی سعید میبیدی .»

از صور مختلف اسم مؤلف که در پشت نسخ تألیف او نقل شده و تطبیق زمان عهد مؤلف با شیخ جمال الاسلام مذکور در تواریخ یزد که میان وفات این شخص اخیر و صاحب تألیف چهل سال فاصله است حدس اینکه مؤلف کشف الاسرار فرزندی با احتمال نوه شیخ جمال الاسلام میتواند بود قوت می گیرد و تا حد زیادی مجهول بودن نسب مؤلف مذکور را از میان میبرد .

**تنبیه:** آقای محیط ضمناً در مقاله خود میان این رشیدالدین میبیدی و میبیدی مذکور در انساب سمعانی متوفی در ۴۹۲ موسوم به ( ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن الحسن میبیدی نسبت قائل شده اند ) رجوع شود به صفحه ۲۴۴ سال اول مجله دانش .

#### جدول تطبیقی برای نام شیخ مذکور

تاریخ یزد : جمال الاسلام محمد بن احمد بن محمد بن مهر یزد  
 تاریخ جدید یزد : جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزد  
 جامع مفیدی : جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزد  
 کشف الاسرار مورخ ۷۳۲ : ابی الفضل احمد بن ابی سعید بن احمد بن مهر یزد  
 کشف نسخه مفتاح : رشیدالدین ابوالفضل احمد بن ابی سعید بن (۱) محمد بن احمد [ابن] مهر یزد .

نسخه هرات : رشیدالدین ابوالفضل بن ابی سعید بن احمد بن محمد بن . . . .

کشف الظنون : رشیدالدین ابوالفضل احمد بن ابی سعید میبیدی

ص ۶۳۳ س ۳ بعد : عین همین مطالب در تاریخ یزد و تاریخ جدید یزد نیز مذکور است .

در «مشیخه» متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه (ش ۲۱۴۳) از این شیخ فریدالدین عبدالباقی

شمس‌الدین خلوتی و ذکر خر قه پوشیدن شمس‌الدین محمد بن نجم‌الدین محمد و این اخیر بر سالک‌الدین محمد حمویی مطالب مفیدی مذکورست و از آنجا برمی‌آید که فریدالدین ابی‌سعید عبدالباقی بن علی بن عبدالخالق بن محمد بن عبدالجلیل بن محمد بن ابی‌اسمعیل عبدالله انصاری هروی روز دوشنبه نیمه صفر ۸۱۴ ( در جامع مفیدی مطلق ۸۱۳ ) وفات کرد و در بیت القاسمی بیرون شهزید در کوی نرسوآباد در گورستان ماما نوک بخاک سپرده شد و مدت سی و هشت سال قطب اقطاب سلسله مرشدیه در یزد بود .

بعدمی نویسد خواجه ناصرالدین محمود سمنانی مذکور درص ۶۳۳ جامع مفیدی بارگاهی بر مزار فریدالدین بنا کرد و شمس‌الدین محمد خلوتی نیز پس از وفات در آنجا مدفون شد . ( ص ۲۵۱ - ۲۵۵ مشیخه ) .

ص ۶۳۸ س ۸ **بعده:** ذکر مولانا مجدالدین حسن رضی و مولانا شرف‌الدین در کتابچه موقوفات سید رکن‌الدین محمد ( فرهنگ ایران زمین جلد نهم ) آمده است .

ص ۶۴۹ س : متن وقف نامه میرچقماق و همسرش که یک بار در یزد طبع شده بعنوان ضمیمه در صفحات ۸۷۱ تا ۸۸۴ جامع مفیدی چاپ شده است .

ص ۸۲۹ س : نظیر این ارقام در تفصیل محلات و مساجد قسطنطنیه در مجموعه مورخ ۱۱۰۵ شماره ۱۹۹۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده می‌شود که برای تتیم فایده نقل آن مفید است :

محلات مسلمانان ۳۳۹۹۳ - محلات کفره ۴۵۸۵ - محلات یهودیان ۶۴۳۰ - مسجد جامع - ۹۸۵ - مسجد مجلات ۱۸۹۴ - عمارات که طعام خیرات میدهند ۱۲۲ - معلم‌خانه ۱۱۳۰ - خانقاه ۱۵۲۰ - زاویه ۲۳۲۵ - چشمه آب ۹۴۸ - قنات ۱۶۳۰ - حمام ۱۱۸۴ - میخانه ۴۵۴۴ - قهوه‌خانه ۴۲۰ - ققاع‌خانه ۵۸۹ - کلیسیا ۶۴۸ - خبازی ۳۰۰۶ - آسیاب است ۱۵۸۵ - سبک‌خانه ۵۸۹ - غسل‌خانه ۱۴۵۹ - دکان نمر دوزی ۱۰۴ - دکان سوای مذکورات ۱۱۷۹۰ ( فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ۸: ۶۰۴ ) .

ص ۸۲۱ س ۱۶ : بوزه‌خانه - در مکتوبی مضبوط در نسخه شماره ۲۸۳۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه از اسماعیل کاشف اسپاهانی از بنگ و بوزه نام میرود .

بوزه‌شرابی است که از آرد برنج و ارزن و جومی گیرند و در هندوستان بسیار نوشند و بوزه‌خانه جایی است که در آن بوزه سازند . ( فرهنگ نفیسی )

ص ۵۸ و ۱۷۲ و ۲۴۸ و ۵۱۲ : در مجمل فصیحی ذیل حوادث سال ۸۰۴ در باره اتمام عمارت دارالفتح می‌نویسد : « اتمام دارالفتح که در یزد خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی ساخته بوقتی که امیر صاحبقران اورا به ضبط مال یزد فرستاده بود و بوقت فراغ محاسبه بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند فرمود که من فرموده‌ام که بسازد . گفت اگر بندگی حضرت نفرموده و نخواهند خیری باشد که من کرده باشم چون بمسامع‌علیه رسانیدند غضب فرموده خواجه غیاث‌الدین مذکور را بند کرده فرمود که در چاه کردند . » ( ص ۱۴۶ )

ص ۶۱۷ : ذکر اعراب فولادی در مجمل فصیحی دیده میشود ذیل حوادث سال ۸۴۳ : « قتل امیر حسن فولادی که امیر اعراب فولادی بود . » ( ص ۶۶ )

ص ۷۴۶ : درباره موقوفات یزد که تا عهد سلطنت محمدشاه قاجار دایر و برقرار بوده است میرزا عبدالوهاب طراز شاعر یزدی کتابچه‌ای در وصف و بیان موقوفات بنام حاجی میرزا آقاسی ترتیب داده

است که نسخه‌ای‌مزمین و صحیح از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره موجود است. (قبل از آن متعلق به مرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده است). فهرست مطالب آن برای اطلاع نقل می‌شود و امیدوارم متن آنرا در مجله فرهنگ ایران زمین بطبع برسانم.

باب اول : در موقوفات شهر یزد

فصل اول : در مساجد

مسجد جامع کبیر، مسجد جامع سرریگ، مسجد جامع سرآب نو، مسجد جامع امیرچقماق، مسجد جامع جدید، مسجد بیاخان، مسجد حاجی ابراهیم، مسجد خطیره، مسجد فرط، مسجد خضرشاه، مسجد محله خلف باغ عزآباد، مسجد محله خلف خانه علی، مسجد محله زاویه، مسجد خواجه پیرحسن، مسجد جامع مصلی عتیق، مسجد دشتک، مسجد جامع یعقوبی، مسجد محله تل.

فصل دوم : در مشاهد متبرکه نجف

فصل سوم : در مدارس

مدرسه خان، مدرسه شفیعیه، مدرسه شاهزاده، مدرسه قدسیه، مدرسه کوچک.

فصل چهارم : در مقابر

مقبره فضل، امامزاده جعفر، تقی‌الدین دادا، مقبره سیدفتح‌الله، مقبره سید نصرالدین.

فصل پنجم در ابواب البر

باب دوم در موقوفات قری

اردکان، اشکذر، فیروزآباد مجومرد، شمس‌آباد رستاق، بندرآباد، فجومرد، عزآباد، اجی‌آباد، همت‌آباد، الله‌آباد، ابرندآباد، بناتک، منشاد.

# فهرست ماخذ و مدارك

## ۱- هتون قديم

- تاريخ جديد يزد : تأليف احمد بن حسين بن علي كاتب ، يزد ، ۱۳۱۷ ش .  
تاريخ يزد : تأليف جعفر بن محمد بن حسن جعفري ، تصحيح ايرج افشار ، تهران ۱۳۳۸ ش .  
جامع الخيرات يا وقف نامه سيد ركن الدين : نسخه خطي متعلق به سيد علي محمد وزيرى (متن آن در فرهنگ ايران زمين سال نهم زير چاپ است) .  
كتابچه موقوفات يزد : نوشته طراز يزدى ، نسخه خطي كتابخانه دانشكده ادبيات طهران (ش ۲۹/ج) .  
مجموعه فصيحى : تأليف فصيحى خوافى ، تصحيح محمود فرخ ، مشهد ۱۳۴۰ .  
مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه الله لى : تدوين زان اوبن ، طهران ۱۳۳۵ .  
مشيخه : نسخه خطي متعلق به كتابخانه مركزى دانشگاه طهران شماره (۲۱۴۳)

## ۲- مقالات و كتب جديد

- افشار ، ايرج : فصلی از «تاريخ كبير» فرهنگ ايران زمين ، ۶ ، ۱۵۸-۱۸۹ .  
بيانى ، دكتر مهدي : مجموعه منشآت قوام الدين يزدى ، راهنمای كتاب ، ۳ : ۲۴۰-۲۴۴ .  
حكمت ، علي اصغر : مقدمه بر كشف الاسرار و عدة الابرار ، جلد هفتم ، طهران ۱۳۳۹ .  
دانش پژوه ، محمد تقى : فهرست كتابخانه مركزى دانشگاه ، جلد های ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ ، طهران ، ۱۳۳۹-۱۳۴۰ .  
مجد زاده صهبا : آثار تاريخى بندر آباد يزد ، مجله باستان شناسى ، ش ۱ : ۹۶-۱۰۴ (سال ۱۳۳۸) .  
محيط طباطبائى ، محمد : داستان تفسير خواجه انصارى ، دانش ، ۱ : ۱۹۳-۲۰۰ و ۲۴۳-۲۴۵ .  
مينوى ، مجتبى : پانزده گفتار ، انتشارات دانشگاه ، طهران ۱۳۳۳ .  
نقى ، سعيد : خاندان حمويى ، «كنجكويهاى علمى وادى» ، انتشارات دانشگاه طهران ، ۱۳۲۹ .

## ۳- ماخذ اروپائى

Aubin, Jean: *Quelques Notices de Mukhtasar-i Mufid,*

۱۷۷-۱۶۴ : ۶ ، فرهنگ ايران زمين

Bloch, Edgard: *Catalogue des Mss. Persan, vol I et IV, Paris.*

Ivanow, Vladimir : *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss. in the Asiatic Society of Bengal, Calcutta 1926.*

Rieu, Ch.: *Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum, 4 Vols. London 1879-1895.*

Storey , C . A . : *Persian Literature, vol. I ( 2 Parts ) , London, 1927-1953.*



## اصلاح اهم افلاط و استدر اكات

ص ۲۰۲س ۹ - يمنى / يمين	ص ۴س ۴ - رح / رخ
ص ۲۰۲س ۳ - باب / به آب	ص ۶س ۲۳ - حالى / سالى
ص ۲۳۴س ۲۴ - فاتحه (زياد است)	ص ۱۲س ۱۳ - زدن / زن
ص ۲۴۲س ۱۶ - عقب / ملقب	ص ۱۶س ۹ - نموده متوجه [اى] / نموده [اى] متوجه
ص ۲۴۶س ۱۶ - ترد / نزد	ص ۲۰س ۶ - دخل / دخله
ص ۲۴۶س ۹ - خامه / خامه	ص ۷۳س ۱۸ - ملكتیه / ملتکیه
ص ۲۶۸س ۷ - حساب / ظ: حباب	ص ۸۲س ۹ - تاريك / تازيك
ص ۲۶۹س ۲ - بوالعجبي / بلعجبي	ص ۸۷س ۹ - درویش / دوریش
ص ۲۶۹س ۱۳ - حالت حریر / حال تحریر	ص ۹۰س ۹ - کلکنده / گلکنده
ص ۲۷۰س ۱۲ - در / را	ص ۹۴س ۱۹ - آبتى / آبتى
ص ۲۷۴س ۲۵ - فضلابه / فضلاى	ص ۱۰۵س ۱۷ - نوربخشى / بخش
ص ۲۸۱س ۱۷ - سبزی / ازسبزی	ص ۱۳۲س ۱۷ - توقیر / توفیر
ص ۲۹۴س ۱۳ - دور السرور / دار السرور	ص ۱۳۹س ۱۰ - مسعود / ومسعود
ص ۲۹۹س ۱ - اللته / الله	ص ۱۴۲س ۱۵ - بيت الادويه / وبيت الادويه
ص ۳۰۴س ۸ - آن حلال / انحلال	ص ۱۵۷س ۲۰ - به / بر
ص ۳۱۰س ۱۷ - صفحه / صفة	ص ۱۶۱س ۱۲ - ملكتیه / ملتکیه
ص ۳۱۵س ۵ - جان / جای	ص ۱۶۷س ۱۱ - فتحیپور / فتحپور
ص ۳۱۶س ۱۴ - ادخاء / ادخار	ص ۱۷۷س ۱۱ - خواست / خاست
ص ۳۲۰س ۹ - گنگ / گنگ	ص ۱۸۲س ۱۲ - باب / به آب
ص ۳۲۶س ۲۴ - ظلمات / ظلمات	ص ۱۸۵س ۲۲ - بجز / بمجرد
ص ۳۲۹س ۶ - بگذارم / نگذارم	ص ۱۹۴س ۱۰ - کثویه حومه / کثویه حومه
ص ۳۳۸س آخر - سرود و / سر و دو	ص ۱۹۴س ۱۲ - معانى / معالى
ص ۳۳۹س ۲۲ - کرد / گرد	ص ۱۹۵س ۲۴ - نگیر / نگین

- ص ۳۴۱ تا ۱۰ - گذشته ، سرشته ، برشته /  
گذشته ای ، سرشته ای ، برشته ای
- ص ۳۶۱ - حالت حریر / حال تحریر
- ص ۳۷۷ تا ۲۱ - قضا یا قضا
- ص ۳۸۶ تا ۹ - نمود / نموده
- ص ۳۹۸ تا ۷ - [است] (زیاد است)
- ص ۴۰۲ تا ۹ - اوقات / [اوقات [را]]
- ص ۴۰۶ تا ۶ - و ذهن / ذهن
- ص ۴۰۹ تا ۲ - گلکنده / گلکنده
- ص ۴۰۹ تا آخر - سخن / سخنی
- ص ۴۱۵ تا ۷ - رام / گام
- ص ۴۱۷ تا ۶ - ۱۸ - نو خواسته / نو خاسته
- ص ۴۱۹ تا ۶ - گشاد / کساد
- ص ۴۱۹ تا ۱۲ - صحت / صحبت
- ص ۴۲۶ تا ۵ - حالت حریر / حال تحریر
- ص ۴۲۷ تا ۱۴ - بدوشی / پوشی
- ص ۴۳۲ تا ۲ - از / در
- ص ۴۳۸ تا ۱۳ - انشاء / نشاد
- ص ۴۴۱ تا ۱۹ - بلبل (بعدش فاصله لازم است)
- ص ۴۴۱ تا آخر - نخواسته / نخاسته
- ص ۴۴۴ تا ۴ - گیری / گری
- ص ۴۴۷ تا ۲ - ۵ - گله / گله ای
- ص ۴۵۳ تا ۱۹ - جهانا باد / شاهجهانا باد
- ص ۴۵۵ تا ۱۷ - ام / ایم
- ص ۴۶۳ تا ۱۱ - بو العجیبی / بلعجیبی
- ص ۴۹۴ تا ۱۸ - شرمه / شرمه
- ص ۵۰۱ تا ۱۷ - که / [را] که
- ص ۵۲۲ تا ۹ - ابراند / ابرند
- ص ۵۲۶ تا ۱۷ - ساورج / ساورج
- ص ۵۲۹ تا ۹ - لواء ، / لواء
- ص ۵۴۴ تا ۲۱ - «چاه / چاه»
- ص ۵۴۹ تا ۲۰ - تیغ که / که تیغ
- ص ۵۶۱ تا ۲۰ - فروزان / فیروزان
- ص ۶۱۷ تا ۱۳ - مسجور / مسجود
- ص ۶۴۵ تا ۵ - در خواب دیده ، / در خواب دیده
- ص ۶۷۵ تا ۱۸ - علیشاپاد / عیشاپاد
- ص ۷۰۳ تا ۱۵ - بغلطان / بغلطاق
- ص ۷۰۴ تا ۱۵ - مداور / مداور
- ص ۷۲۲ تا ۷ - قعله / قلعه
- ص ۷۴۵ تا ۱ - انگیختم / انگیختیم
- ص ۷۵۸ تا ۱۳ - صحبت / صحت
- ص ۷۵۹ تا ۳ - دلپذیرد / دلپذیر
- ص ۷۶۶ تا ۲۲ - الحمد لله / الحمد لله
- ص ۷۷۷ تا ۲۱ - گیرم / گیریم
- ص ۷۸۳ تا ۸ - ومشو / مشو
- ص ۷۸۶ تا ۱ - پواج / پواج
- ص ۷۸۷ تا ۱۱ - داد / دار
- ص ۷۸۸ تا ۶ - کوی / گوی
- ص ۷۹۲ تا ۸ - سوزو / سوز
- ص ۸۱۰ تا ۸ - گنگ / گنگ
- ص ۸۵۶ تا ۱۶ - عطفان / غطفان
- ص ۸۶۰ تا ۲۳ و ۸۶۱ تا ۱ - کلکنده / گلکنده
- ص ۸۶۲ تا ۵ - «در / در»

*Publications of M. H. ASADI*  
*Tehran, No. 2*

# **JĀMI'Ī MUFĪDĪ**

*Persian Text of XI Centurey A. H. on*

*Historey of Yazd*

By

Muhammad Mufīd Mustowfī Bāfqī

Edited by

**IRAJ AFSHAR**

**Tehran-1961**